

چشم انداز ایران

۱۱۷

بنا همبرایتت همبرایان

دوماهنامه چشم انداز ایران

شهریور و مهر ۹۸

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

ویراستار: اکرم گشتاسبی

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com



@cheshmandaz_iran

cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

آغازین

- انتخابات سال ۹۲ و آیت الله هاشمی ۲ لطف الله میثمی
 نائب پیغمبر ۴ یادی از یادآور زنده‌یاد آیت الله طالقانی
 سه تصویر پاییزی در آخرین روزهای تابستان ۵ مهدی فخرزاده

چشم انداز سیاست داخلی

- مسئله بنیادی ما تضعیف همبستگی اجتماعی است ۸ گفت‌وگو با هادی خانیکی
 شورایاری، آنچه بوده است و آنچه می‌تواند باشد ۱۲ محمد ایرامنش
 شورایاری؛ نهاد زیرساخت مردم‌سالاری یا محل توزیع رانت؟ ۱۷
 شهرداری‌یاری، شورایاری، مردم‌یاری ۲۵ انسبیه ابراهیمی
 مطالبه‌گری محلی یا منفعت شخصی؟ ۲۸
 شورایاری، نهادی مدنی یا استخوان لای زخم دموکراسی ۳۴ زینب غنی
 نظارت، فریادی علیه فساد ۳۵ فائزه حسینی
 چشم و گوش‌ها ۳۹

چشم انداز اندیشه

- ایمان نوشونده ۴۴
 بررسی و نقد مقاله «سازگاری ایرانیان» ۴۸ حبیب الله پیمان
 ضرورت متدلوژی متناسب برای فهم قرآن ۵۵ ت رحمانی
 فراقنی و توجه؛ دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما ۵۷ احمد کتابی
 تحول رویکرد جامعه‌شناسان به دین ۵۹
 گفت‌وگوی سقراطی ۶۱ علی بیاتی

چشم انداز اقتصاد و توسعه

- ما که همیشه مسافریم ۶۴ احمد هاشمی
 ضرورت تقویت نگاه اجتماعی در دولت ۶۶ گفت‌وگو با فرشید یزدانی
 سکوتی که در میان هیاهوی شهر کم می‌شود ۶۷ طیبیه سلمانی
 پارانه انرژی؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها ۶۹ محمد آقایی تبریزی
 رشد کسب‌وکار با استفاده از فتاوری ۷۱ سعید ایچی‌لر
 معرفی کتاب «نفت و هژمونیسیم امریکا» ۷۲

چشم انداز جامعه

- پایامدهای مصرف و امر اجتماعی در ایران ۷۴ مینو مرتاضی
 مصرف مصرف ۷۴ گفت‌وگو با محمد فاضلی
 بدمصرفی یا پرمصرفی؟ ۷۷
 باد رانت در بادبان فوق دهک‌ها ۸۱ گفت‌وگو با فریبرز رئیس‌دانا
 تحول از درون: موانع پیش‌روی ما تنها بیرونی نیست ۸۵ ناتومی کلاین - برگردان: مینا محمدی خراسانی
 جامعه مصرفی، جهان مصرفی ۸۷ رضا عبدی
 متفاوت هستیم، دیگری نیستیم ۸۸ گفت‌وگو با شهرام اقبال‌زاده
 در ستایش انقلاب ۹۱ محمد برقی
 تحویل سال نابینایان ۹۳ امید هاشمی

چشم انداز تاریخ

- فرانک، نخستین زن کنشگر اجتماعی در شاهنامه ۹۶ علیرضا قراباغی
 قانون اساسی مستبد را اتوماتیک افشا می‌کند ۹۹
 احیای آثار ملی و تاریخی ۱۰۰ رضا احمدی
 مبارزی متفاوت ۱۰۱ امین عزیزی
 رجوی، از کجا تا به کجا ۱۰۶ مهدی غنی
 نوفل لوشاتو در صدر اخبار جهان ۱۰۹
 معمای تاریخی ۱۱۱ سرویس تاریخ
 نقدی بر مقاله «دولت مصدق و درگیری‌های خیابانی؛ درگیری طلاب و ۱۱۲ سید مهدی برقی
 طرفداران حزب الله در جریان استقبال از سید علی اکبر برقی»

چشم انداز سیاست خارجی

- فلسطین سرزمین خون و قیام - بخش نهم ۱۱۶ گفت‌وگو با محمد احمدی
 امنیت عربستان در گرو جاستا ۱۲۱ لطف الله میثمی
 گفت‌وگوهای امارات و ایران ۱۲۲ برگردان: هادی عبادی
 پایان توهم عربستان سعودی ۱۲۴ برگردان: هادی عبادی
 استراتژی‌های متفاوت سعودی-اماراتی در یمن ۱۲۵ برگردان: هادی عبادی
 پهبادهای خاورمیانه ۱۲۶ برگردان: هادی عبادی
 درسی از زندگی و مرگ رابرت موکابه ۱۲۶ برگردان: رسول اژه‌نیا

ایران در رسانه‌های جهان ۱۲۸



انتخابات سال ۹۲ و آیت‌الله هاشمی



لطف‌الله میثمی

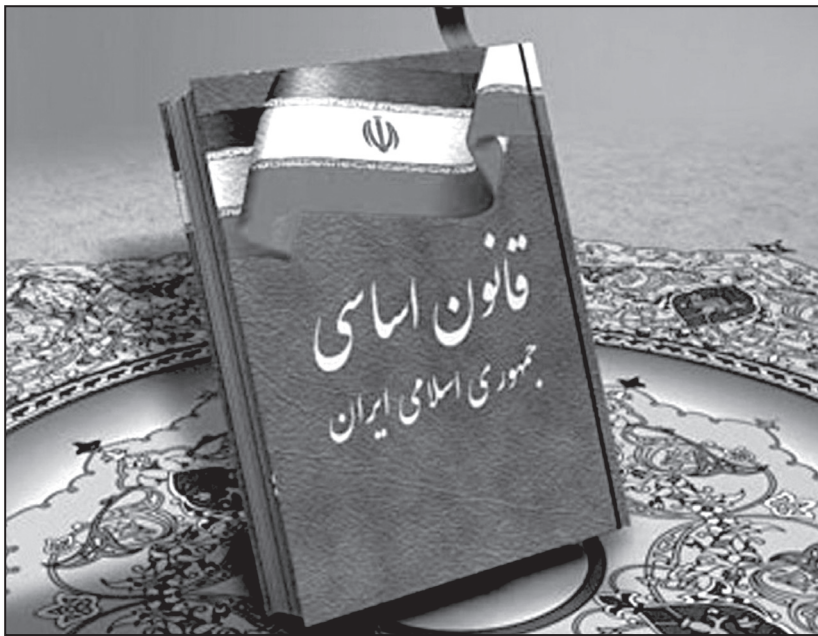
این پرسش مطرح است که شعار جنجالی «اصلاح‌طلب، اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» چه زمانی و چگونه به‌وجود آمد و چه کسانی آن را دامن زدند؟

به نظر من واقعیت این است که در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ موضوع «مؤسسات مالی و اعتباری» و داستان مردم مالباخته و اعتراضات آن‌ها در صدر اخبار بود. حسن روحانی روز ۱۹ آذر ۱۳۹۶ در سخنرانی تقدیم لایحه بودجه ۹۷ در مجلس، گفت: «۲۵ درصد از بازار پولی کشور در اختیار شش تعاونی متخلف بود و هر روز که اراده می‌کردند درباره سود تصمیم می‌گرفتند و هر طور که می‌خواستند بازار ارز، سکه و املاک را به هم می‌زدند». برخورد با این مؤسسات مالی بسیار سخت بود و همه به ما فشار می‌آوردند و از همه ارگان‌ها به ما نامه می‌نوشتند. آدم‌های عجیب و غریب سفارش می‌کردند». روحانی از مقام رهبری استمداد طلبید تا جدا به این موضوع رسیدگی شود. درگذر زمان این مؤسسات مالی و اعتباری عموماً ورشکست شدند و معلوم نشد پول‌های مردم را چگونه بالا کشیدند. مردم مال‌باخته همچنان به تظاهرات خود ادامه می‌دادند. کار به‌جایی کشید که در مدت ده روز نمایشگاه مطبوعات در مصلاهی تهران، تظاهرات این مال‌باختگان چشمگیر بود و حتی سخنرانی اختتامیه را هم مختل کردند، به‌طوری‌که آقایان شمشخانی و حداد عادل سعی کردند با قول‌هایی به آن‌ها آرامش بدهند. متأسفانه معلوم نشد به چه دلیل و چگونه سپرده‌های مردم نزد این مؤسسات از طریق صندوق ذخیره ارزی؛ یعنی از جیب همه مردم ایران پرداخت شد. سایر مردم چه گناهی داشتند که جور اربابان ثروت و قدرت که پول‌های مردم را در مؤسسات غیرمجاز به بی‌غما بردند بکشند؟

جریان راست افراطی، که یک وجه آن مؤسسات مالی و اعتباری و انباشت سرمایه‌های سرگردان ایران است، روند انتخابات‌های رفراندوم گونه را که از مسیر هیئت‌های اجرایی، شورای نگهبان و تفیذ مقام رهبری عبور کرده نمی‌پذیرفتند و به آن تمکین نمی‌کردند و در برابر آرای مردم، صف‌آرایی هم می‌کردند. از این‌ها می‌توان به‌عنوان منافقین جدید

نام برد، چرا که با وجود قبول شورای نگهبان و اینکه مقام رهبری را فصل‌الخطاب می‌دانند، ولی به نتیجه آرای مردم و تفیذ تن نمی‌دهند. بگذریم از اینکه خود مقام رهبری نیز چندین بار قانون اساسی را فصل‌الخطاب دانستند. هر وقت هم انتخابات چشمگیری رخ می‌دهد به‌جای اینکه آرای مردم به کرسی بنشیند و جایگاه واقعی خود را در نهادهای نظام جمهوری اسلامی پیدا کند، ماجرا به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. برای نمونه در خرداد ۱۳۹۶ مردم ما با وجود رد صلاحیت‌ها به‌پای صندوق آمدند و حرکت چشمگیری از خود نشان دادند و علی‌رغم محدودیت‌های زمانی برای رأی‌دهندگان، کاندیدای موفق بیش از ۲۴ میلیون رأی آورد. ملاحظه کردیم چند روز بعد در نماز عید فطر یکی از مداحان او را به‌شدت نواخت و تقبیح هم نشد یا برای اولین بار طی بیانی‌های اعلام شد بیشتر وزرا باید با هماهنگی رهبری انتخاب شوند. چیزی نگذشت که در دی‌ماه ۹۶ در مشهد تظاهراتی علیه دولت رخ داد که به نظر واکنشی بود از سوی مؤسسات مالی و اعتباری، یا بهتر بگوییم سرمایه‌داری مالی ویژه که پشتیبان صنعت و تجارت نبوده و بیشتر به خرید و فروش پول می‌پردازد. در پی آن اعتراض، در هشتاد شهر ایران اعتراضاتی شکل گرفت. در همین رابطه مقابل سردر دانشگاه تهران شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا/دیگه تمومه ماجرا» مطرح شد. شاه‌اند دیده‌اند افراد شناخته‌شده در ارتباط با راست افراطی جناحی از دانشجویان را تحریک می‌کردند و این شعار را دامن می‌زدند. جالب اینکه در هیچ‌یک از تظاهرات شهرها این شعار تکرار نشد. تکرار این شعار عمدتاً توسط بی‌بی‌سی، صدای آمریکا، رادیو فردا و برخی محافل مارکسیستی یا برانداز بود. اعتراضات مردم چند روز طول کشید. پیش‌بینی من این بود که از آنجایی که شروع‌کننده و رهبری آن در دست راست افراطی است به‌تدریج مردم آگاه شوند و آن تظاهرات ادامه نیابد که همان گونه هم شد.

مدتی است که دو روند متضاد در جامعه ما شکل گرفته و ادامه دارد. یکی روند سیاسی-قانونی و دیگری روند امنیت محوری-نظامی محوری که در هر انتخابات این مرزبندی را مشاهده کرده‌ایم و دیدیم هر بار آرای مردم چشمگیرتر باشد در مقابل جریان امنیت محور و نظامی محور قوی‌تر می‌شود. گویا آرای مردم که بر اساس اصل ۶ و ۵۶ قانون اساسی هیچ کاری در جمهوری اسلامی بدون آن اعتبار ندارد نادیده گرفته می‌شود. برای ریشه‌یابی عمیق‌تر واکنش‌ها و اعتراضات دی‌ماه ۹۶ به انتخابات سال ۹۲ برمی‌گردیم. در خردادماه این سال حسن روحانی با رأی مردم رئیس‌جمهور شد و مردم شب تا صبح در خیابان‌های ایران جشن گرفتند و پای کوبی کردند. در همین سال شورای نگهبان صلاحیت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را برای نامزدی ریاست جمهوری به دلیل ناتوانی جسمی رد کرده بود. این رد صلاحیت شوک عجیبی به مردم وارد کرد که حتی قصد داشتند به صندوق رأی نزدیک نشوند، اما مدیریت حجت‌الاسلام خاتمی و دیگران باعث شد رویکرد مثبت به انتخابات نشان دهند؛ به‌ویژه که خود آقای هاشمی هم آن روند را تأیید کرد. در ارتباط با تحلیل این مقطع به رونمایی کتاب زندگی و زمانه آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی که در خردادماه ۹۵ در محل مجمع تشخیص مصلحت برگزار شد اشاره می‌کنم. ابتدا آقای جعفر شیرعلی‌نیا



درباره نحوه کار روی این کتاب سخنرانی کرد و سپس آیت‌الله هاشمی تریون را به دست گرفت و به نکته‌ای اشاره کرد و گفت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲، مردم مانند انقلاب ۵۷ به خیابان آمدند و جلو انحراف را گرفتند. من هم از آن به بعد نگرانی‌ام برطرف و خیالم راحت شد. خود من در این جلسه حضور داشتم و نگران آینده آیت‌الله هاشمی شدم و نظرم را به دوستان هم ابراز کردم. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مقطع انتخابات ۹۴، وقتی شورای نگهبان صلاحیت سید حسن خمینی برای خبرگان رهبری را رد کرد خطاب به شورای نگهبان مطالبی را به شرح زیر ایراد کرد: «صلاحیت شخصیتی که شبهه به جدش امام خمینی است را قبول نمی‌کنید؛ شما صلاحیت خود را از کجا آورده‌اید؟ چه کسی به شما اجازه داده است که قضاوت کنید؟ چه کسی به شما اجازه داد که یکجا بنشینید و داوری کنید و برای مجلس و دولت و جاهای دیگر و اختیارات را در دست بگیرید؟... اگر امام خمینی و نهضت ایشان و اراده عمومی مردم نبود هیچ کدام از این‌ها نبودند.

زمانی که باید همه به هم تریبک بگویم هدیه بدی به بیت امام دادید.» دیدیم واکنش مردم به انتخابات خبرگان رهبری و مجلس شورای اسلامی برخلاف مهندسی انتخابات و بسیار معنی‌دار بود. در همین راستا دکتر نجات‌الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان، ضمن مطلب مفصلی درباره نظارت استصوابی گفت شورای نگهبان بر اساس قانون نظارت استصوابی که در مجمع تشخیص مصلحت تصویب شده حق ندارد صلاحیت کسی را رد یا تأیید کند. چرا که تأیید یا رد نیاز به دادگاه انتخاباتی و هیئت منصفه دارد و با این قانون نمی‌شود این کار را کرد. جالب اینکه هیچ‌یک از اعضای شورای نگهبان نیز نقدی به صحبت‌های ایشان وارد نکرد. به نظر من واقعیت این است که نهاد شورای نگهبان بخشی از قوه مقننه است و به لحاظ قانونی نمی‌تواند قضاوت کند. در سرمقاله چشم‌انداز ایران شماره ۱۰۲ با عنوان «صدایی که شنیده نشد» مطلب دکتر ابراهیمیان به تفصیل آمده است.

حال چرا آیت‌الله هاشمی ارزیابی خود را از انتخابات ۹۲ به گونه‌ای که گفته شد ابراز کرد. چنین به نظر می‌رسد که مردم ما طی ۲۵ سال گذشته با وجود محدودیت‌ها و رد صلاحیت‌ها چندین انتخابات رفراندوم گونه داشتند و پیام آرای مردم نیز آشکارا با مهندسی انتخابات شورای نگهبان مغایرت داشته است. همان‌طور که گفته شد مردم پس از هر انتخاباتی منتظر بودند پیام آن‌ها به گوش مسئولان برسد و آرای آن‌ها به کرسی نشسته و به عبارتی جایگاه خود را در نهادهای جمهوری اسلامی پیدا کنند، ولی هر بار با دیدن عملکرد انجام‌شده مأیوس می‌شدند؛ اما خدا گر ز حکمت ببندد دری، گشاید ز رحمت در دیگری. اگر به‌ظاهر آرای مردم در پی انتخابات‌های رفراندوم گونه به کرسی نشست، ولی با مکانیسم دیگری عمل کرد و در جریان‌های موسوم به اصول‌گرایی هستند انشعاب

ایجاد کرد و عده‌ای از آن جریان پیام مردم را شنیدند و به آرای مردم لیبیک گفتند و اصول‌گرایی منطقی قانونی به جریان اصلاح‌طلب و اعتدالی پیوند خورد و انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ را رقم زد، گرچه مقدمات و مهندسی به گونه‌ای دیگر بود. در واقع روند انتخابات‌های رفراندوم گونه در جامعه ما تغییراتی به وجود آورد و اصول‌گرایی منطقی خودش را از جریان راست افراطی جدا کرد و راست افراطی منزوی شد. گرچه راست افراطی نتیجه انتخابات را برتافت و تمکین نکرد، از این مقطع به بعد از انزوای خود خشمگین شد و سعی کرد با جریان‌سازی اجتماعی دولت منتخب را فلج و سرنگون کند.

طی ۲۵ سال گذشته در جریان اصول‌گرا ریزش‌هایی انجام می‌شد، اما در مقطع ۹۲ ریزش‌ها تغییرات کمی و کیفی خود را طی کرد و به تغییر ماهوی و چشمگیر تبدیل شد که من آن را ریزش طبقاتی می‌نامم که تحول بزرگی در سپهر سیاسی ایران ایجاد کرد و روزنه‌امیدی هم برای مردم به‌وجود آورد که گرچه پیام آن‌ها شنیده نمی‌شود، اما به وظیفه قانونی خود عمل کرده‌اند و نتایج شگرفی برای مردم که اساس سیاست را تشکیل می‌دهند به‌وجود آورده. برای تقریب به ذهن به سال ۱۳۲۸ برمی‌گردیم. در آن سال مجلس مؤسسان دوم تشکیل شد که قانون اساسی را در رد زد. شاه مشروطه که تشریفاتی بود، هم فرمانده کل قوا شد و هم پرونده‌های سیاسی که به دادگستری ارجاع می‌شد به دادگاه‌های نظامی رفت و هم‌زمان حق انحلال مجلسین و عزل و نصب وزرا را دارا شد. مرحوم مصدق در چنین وضعیتی با رژیومی رویه‌رو بود که لیست انتخابات از سفارت انگلیس بیرون می‌آمد و مجلس شورای ملی مجلسی فئودال-بوروکرات بود. مصدق معتقد بود ما در انتخابات شرکت می‌کنیم اگر انتخابات بر اساس قانون و بدون تقلب بود، به آن تمکین می‌کنیم.

در این صورت اگر رأی آوردیم، پیروزی است و اگر نه وزن کشتی و پی بردن به اشتباهات ماست. در صورتی که تقلب شد به مقابله به آن برمی‌خیزیم تا انتخابات تجدید شود. این کار را کرد و موفق شد انتخابات فلابی را تجدید کند تا نامزدهای نهضت ملی ایران به شورای ملی رفته و قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت تصویب شود. قانونی که به نظر من از قانون اساسی انقلاب مشروطیت عمیق‌تر و وسیع‌تر بود و به تصویب ملی مردم ما رسید. آری مردم ما نیز این روزنه امید را پیدا کرده‌اند و با توجه به سالم بودن انتخابات وارد صحنه می‌شوند و پیام خود را می‌دهند؛ با این امید که عینیت پیدا کند و گرنه در جامعه تغییرات بنیادی به‌وجود می‌آورد.

مردم در خفا و آشکار می‌گویند فقهای شورای نگهبان همدیگر را افشا می‌کنند و دو فقیه گفته‌اند از قانون اساسی فقط اصل چهار را قبول داریم و قانون اساسی ثمره انقلاب را در حد فهم فقهای شورای نگهبان تقلیل می‌دهند. آیا وقت آن نرسیده که با بازگشت به قانون اساسی تجدیدنظر بنیادی در سیاست‌های کلی نظام به‌وجود آید؟ مردم فراموش نکردند بارها مرحوم امام این فقها را مخاطب قرار داده و با آن‌ها گفته است اگر خود شما مصلحت مردم را می‌دانستید، نیازی به هزینه کردن تشکیل مجمع تشخیص مصلحت مردم و نظام نبود. بسیاری فراموش نکردند که یکی از فقهای شورای نگهبان در مراسم ختم شهید عبدالله میثمی در مسجد حکیم اصفهان مطالبی را ارائه کرد که مادر دو شهید گفت تیری که از مطالب ایشان به قلب من وارد شد از تیرهای صدام که دو فرزند مرا به شهادت رساند بدتر بود.

سخن پایانی اینکه جامعه دچار تحولاتی شده و اگر مسئولان خود را با این تحولات هماهنگ نکنند با عوارض زیادی رویه‌رو خواهند شد. این مطلبی است که پس از شصت سال فعالیت سیاسی-مکتبی به زبان می‌رانم. ■

نائب پیغمبر

یادی از یادآور زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی



اجتماع مردم پیش‌ت درهای مسجد دانشگاه تهران برای وداع با پیکر آیت‌الله طالقانی

در بیچ شمیران مرتب پر و خالی می‌شد و محلی برای رتق وفتق امور انقلاب شده بود. چند روز بعد ایشان در بیمارستان سوم شعبان بستری شد. میثمی با مادرش به ملاقات طالقانی رفتند و از او پرسید خدا بد ندهد چه شده که بستری شدید؟ طالقانی در پاسخ گفت: هم مریض بودم و مهم‌تر اینکه آمدم تا فکر کنم چرا ساواک مرا آزاد کرده. آیا من سازشی کردم؟ اما به این نتیجه رسیدم که وجود من در بیرون از زندان با این حمایت‌های مردمی و تظاهرات گوناگون ممکن است انشقاقی در رهبری انقلاب ایجاد کند. من به اینجا آمدم که چنین انشقاقی رخ ندهد تا انقلاب پیروز شود. طالقانی تجربه انقلاب مشروطه و نهضت ملی را همراه داشت و نمی‌خواست اتفاق‌هایی چون کودتای ۲۸ مرداد و حاکمیت مجدد شاه و حامیان خارجی او تکرار شود. درسی که او به ملت داد این بود که با تمام سوابق پیش‌تازی در مبارزات، حمایت مردمی و آثار ارزشمند برای پیروزی مردم انعطاف نشان داد تا انقلاب پیروز شود. بگذریم از اینکه در دیگر نیروهای سیاسی و مذهبی که ما دیده‌ایم چنین گذشت معناداری را مشاهده نکرده‌ایم. میثمی در جای دیگری از خاطرات خود می‌گوید متأسفانه

در ده شهریور سال ۴۱ زلزله‌ای در بوئین‌زهره اتفاق افتاد که ۱۰ هزار نفر را در کام خود فروبرد. نهضت آزادی از مردم و اعضای خود استمداد طلبید و ده حسین‌آباد بوئین‌زهره را به سرعت بازسازی کرد. روز تحویل خانه‌های ساخته‌شده به اهالی مرحوم طالقانی و زنده‌یاد بازرگان و عده‌ای از علاقه‌مندان با دو اتوبوس به آنجا رفتند. بعد از نماز جماعت به امامت طالقانی خانه‌ها با مهربانی خاصی تحویل مردم شد. هنگام برگشت اتوبوس از آبراهه‌ای که آب را از این طرف جاده به طرف دیگر می‌برد عبور و جریان آب را مخدوش کرد. آقایان بازرگان و طالقانی که این صحنه را دیدند بلافاصله اتوبوس را نگه داشتند و پیاده شدند و با دست‌هایشان آبراهه را تعمیر کردند. آبراهه‌ای که می‌رفت تا روستایان و دام‌ها را تغذیه کند. میثمی می‌گوید اشک ما از خوشحالی درآمد که چنین رهبرانی داریم. در خاطرات میثمی می‌خوانیم: مهم‌ترین تأثیری که از طالقانی گرفتم در مسجد هدایت بود که او می‌گفت وقتی به نماز می‌ایستیم و الله‌اکبر می‌گوییم یعنی همه چیز غیر از خدا را پشت گوش بیندازیم و خود را برای خدا خالص کنیم. در جای دیگری هم می‌گفت وقتی الله‌اکبر می‌گوییم؛ یعنی بزرگ شدن خدا و کوچک شمردن شاه و امریکا و انگلیس و به‌عبارتی بزرگ‌تر از هر چیزی که در تصور ما بیاید. اینکه خدا فقط یک لفظ نیست و از هر تصویری که در ما به وجود آید بزرگ‌تر است نه تنها منشأ تمام حرکت‌های طالقانی شده بود، بلکه تأثیر شگرفی روی زندگی میثمی گذاشت. باشد که همه مانند ایشان نیک‌فرجام شویم. یادشان به خیر و راهشان پر رهرو باد. ■

سحرگاه نوزده شهریور ماتم جدیدی بر ایران اسلامی رخ داد. به‌محض شنیدن خبر درگذشت آیت‌الله طالقانی، در عرض چند ساعت، حدود سه میلیون نفر تشییع‌کننده پیکر ایشان، راهی بهشت‌زهره شدند. جمع شدن این جمعیت در عرض چند ساعت بی‌نظیر بود. مردم در طول تشییع جنازه و هنگام تدفین شعار «ای نائب پیغمبر ما/ جای تو خالیست» را سر می‌دادند و او را با این شعار پر از شعور بدرقه کردند. سراسر زندگی طالقانی برای همگان درس عبرت بود.

لطف‌الله میثمی در جلد اول کتاب خاطرات خود از گذشت و فدکاری آقای طالقانی می‌نویسد که اعضای انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی ایران دائماً از مرحوم طالقانی درخواست می‌کردند نماز جمعه احیا شود. این در حالی بود که نماز جمعه در مسجد شاه تهران به امامت دکتر سید حسن امامی برگزار می‌شد و جمعیت نشانه‌دار و اندکی در این نماز شرکت داشتند. دکتر امامی سید و شیعه بود و در انتخابات مجلس هفدهم از مهاباد اهل سنت کاندیدا شد و با رأی سربازان پادگان‌ها رأی کمی آورد و با این وجود رئیس

مجلس هفدهم شد. ضمن اینکه استاد برجسته‌ای بود، ولی به دربار وابسته بود و هر وقت شاه به سفر خارج می‌رفت در فرودگاه حاضر می‌شد و در گوش او دعا می‌خواند تا به سلامت برگردد. دانشجویان انجمن و اعضای نهضت آزادی اصرار داشتند نماز جمعه او مشروعیت ندارد و بایستی در جای دیگری در تهران برگزار شود. مرحوم طالقانی که نماز جمعه را واجب عینی می‌دانست به این آموزه خود و درخواست اعضای نهضت جواب مثبت داد و قرار شد در مسجد جامع نارمک، نماز جمعه به امامت ایشان برگزار شود. آن روز جمعه موعود در سال ۱۳۴۰ فرارسید و فرهیختگان و دانشجویان و علاقه‌مندان به این مسجد آمدند. قبل از ایراد خطبه و برگزاری نماز، مرحوم طالقانی مشاهده کرد حجت‌الاسلام واحدی در مسجد حضور دارد و به آقای واحدی توصیه کرد ایشان امامت نماز جمعه را به عهده بگیرد. بعد از تعارف و اصرار آقای طالقانی، آقای واحدی پذیرفت و نماز جمعه به امامت ایشان برگزار شد. بعد از یکی دو جمعه نمازگزاران احساس کردند خطبه‌های ایشان آن‌طور که توقع داشتند مانند طالقانی سیاسی-اجتماعی باشد نیست. به‌تدریج تعداد نمازگزاران کمتر شد. درس بزرگی که طالقانی به نمازگزاران داد گذشت ایشان و واگذاری امامت و حق محراب به شخص دیگری بود که کمتر مشاهده می‌شد.

لطف‌الله میثمی به‌خاطر دیگری هم اشاره دارد که آن هم بسیار معنی‌دار است: وقتی آیت‌الله طالقانی در روز هشتم آبان ۱۳۵۷ از زندان ستم‌شاهی آزاد شد مردم از اطراف و اکناف برای دیدن و حمایت از او راهپیمایی می‌کردند و منزل ایشان واقع

سه تصویر پاییزی در آخرین روزهای تابستان



مهدی فخرزاده

قاب نخست: هوا، زمین و جان جهان

هوا برای گروه‌های خاص ناسالم است. هرچند عضو هیچ گروه خاصی نیستم، اما خبر را که می‌خوانم بی‌اختیار سرفه‌ام می‌گیرد. شاید ترافیک سنگین مهرماه و آلودگی روزهای نخستین آن نشانه چندان جالبی از شروع سال تحصیلی نباشد، اما از روزهای اول مهر، لابه‌لای ترافیک و آلودگی و زیر دست و پای خیابان‌ها و کوچه‌ها، کودکان چون خونی تازه در رگ‌های شهر هیجان می‌آفرینند. شور و همه‌همه آن‌ها همراه این پیام برای نسل‌های دیگر است که شاید در تاریخ سخت و کم‌فراز و پرنشیب دویست‌ساله ما درهای بسته‌ای بود که گشایش بخشی از آن‌ها به دست نسل‌های پیشین ممکن نشد، اما تاریخ و جهان و تکاپوی انسان، پاینده است و امید گشایش، زنده. امید مفهومی است که با نسل‌های آینده پیوند دارد. آن‌ها باید دارای جسم و جانی پرداخته شده باشند تا بر مشکلات فرهنگی و غیرفرهنگی ایران پیروز شوند و بالندگی‌شان به کار ساختن این مملکت آید. بخشی از آنچه «پرداختن جسم و جان» است، باید در مدرسه اتفاق بیفتد، بخشی در خانواده و بخشی در جامعه. از این سه نهاد، مدرسه نهادی است که مأموریت سازمانی آن بر ساختن همان نسلی است که بایست به تکاپوی خود، تاریخ و جان جهان را گامی به پیش ببرد.

قاب دوم: از «حیات طیبه» و حق تحصیل تا صحبت‌های آقای وزیر

سایت‌های خارجی و شبکه‌های مختلف از حرف‌های وزیر می‌گویند و آن را مصداق تبعیض علیه اقلیت و تضییع حقوق آن‌ها می‌دانند. حاجی میرزایی گفته دانش‌آموزانی که ادیان غیررسمی را تبلیغ کنند، حق تحصیل ندارند.^۱ از روی موبایل سرم را برمی‌دارم، تلویزیون روشن است. صدایی عجول و پرهیجان از لقمه‌های درسی فیزیک و ریاضی می‌گوید.

بیانیه مأموریت سند تحول بنیادین، که شاید مهم‌ترین سند بالادستی آموزش و پرورش باشد، مأموریت اصلی این سازمان را چنین تعریف می‌کند: «این نهاد مأموریت دارد با تأکید بر شایستگی‌های پایه، زمینه دستیابی دانش‌آموزان در سنین لازم‌التعلیم طی دوازده پایه (چهار دوره تحصیلی سه‌ساله) تحصیلی به مراتبی از حیات طیبه در ابعاد فردی، خانوادگی، اجتماعی و جهانی را به‌صورت نظام‌مند، همگانی، عادلانه و الزامی در ساختاری کارآمد و اثربخش فراهم کند. انجام این مهم، نقش زیرساختی در نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی خواهد داشت». هرچند مراتب «حیات طیبه» در این سند تعریف دقیقی ندارد، اما به نظر می‌رسد هدف نویسندگان بیانیه و سیاست‌گذاران رسمی از چنین مفهومی تأکید بیشتر بر مفاهیم اخلاقی باشد. جایی که نیاز فوری و ضروری جامعه است. دستیابی به هدف در یک سازمان، نیازمند ساختار متناسب با آن هدف است. وقتی ما از آموزش و پرورش صحبت می‌کنیم که به دنبال ارزش‌های اخلاقی متعالی است، باید ساختار و اهداف نظام آموزشی را برای چنین شرایطی مناسب‌سازی کنیم. متأسفانه سند تحول، در اهداف خود تبدیل به متنی متأثر از یک دیدگاه خاص می‌شود درحالی‌که این سند باید بتواند بار هدف‌گذاری برای آموزش در سرزمینی را به دوش بکشد، که رنگین‌کمانی از گویش، قوم و سلیقه است. ساختار آموزش و پرورش باید در فکر تربیت انسانی باشد که امکانات زیست در این رنگین‌کمان را داشته باشد. او باید مهارت‌هایی همچون مشارکت‌جویی، جامعه‌پذیری، نقادی و گفت‌وگو را داشته باشد. برای دستیابی به چنین انسانی، باید بیش از هر چیزی تعامل اجتماعی را رشد داد. در جامعه ما تعامل بین دیدگاه‌های مختلف همواره بوده است، اما این موضوع باید هرچه بیشتر تقویت شود تا همبستگی اجتماعی بیشتر شود که شاید این همبستگی از شاخص‌های تقویت‌کننده همان «حیات طیبه» هم باشد. ضمن آنکه آقای وزیر هم بر همین موارد تأکید دارد. حاجی میرزایی، وزیر آموزش و پرورش، در نشست ادواری مجلس دانش‌آموزی از فرهنگ جمعی و از جای خالی گفت‌وگو و ساحت‌هایی گفت که باید در جامعه رشد کنند.^۲ این خواب‌های طلایی آقای وزیر با غیرایدئولوژیک دیدن فضای مدرسه رخ می‌دهد. اگر قرار باشد فقط و فقط در یک‌جا و از یک گروه از دین و رویکرد سیاسی یا اجتماعی پرسیده نشود، آنجا مدرسه است و آن مخاطب، کودک. صحبت از رویکرد دینی یا سیاسی در مورد کودک، پیامدهای خطرناکی برای جامعه خواهد داشت. از سال‌ها پیش، نظام انتخاب معلم برای آموزش و پرورش، متأسفانه با یکی از پرمحدودیت‌ترین گزینش‌ها روبه‌رو بود. از چنین فضایی که گاهی ایدئولوژی‌زده نیز بود، به جز برخی استثنائات، دو دسته عبور می‌کردند: کسانی که دارای رویکردی ویژه و مشترک با گزینش‌کنندگان در سیاست و دین بودند؛ و کسانی که قدری مراعات می‌کردند و خود را شبیه گروه اول نشان می‌دادند. این نظام تربیت معلم، کمتر می‌تواند

کودک را نقاد، شجاع، صریح و خلاق بار آورد، چراکه معلمی دارای این ویژگی‌ها در خود کم دارد. گزینش معلمان بر اساس اصول ایدئولوژیک، خسارت‌های فراوانی دارد، حال از این بدتر، انجام گزینش در میان دانش‌آموزان است. شاید اگر وزیر محترم آموزش و پرورش، برخلاف موضعشان در ارتباط با محرومیت برخی از کودکان که به ادیان غیررسمی باور دارند، اساس پرسش از دین و آیین را در مدرسه نقد می‌کردند، هم با قانون اساسی سازگارتر بود و هم به اصول تربیتی نزدیک‌تر. در هیچ‌جایی از قانون اساسی ما و با هیچ استنادی به این مهم‌ترین سند بالادستی، نمی‌توان کودک را از حق تحصیل محروم کرد و جدای از غیرانسانی بودن چنین موضوعی، این حرف‌ها می‌تواند برای ایران نوعی ضدتبلیغ باشد و حتی در مناقشات سیاسی، به زیان کشور تمام شود.

در کنار تمام این پیامدها، محرومیت کودک به بهانه‌های مذهبی و دینی از حق تحصیل، پیامد نادرست بزرگی نیز دارد؛ شیوع «دروغ»، به‌عنوان راهکاری برای گریز از ممنوعیت تحصیل پیامدی است که بعدها در جامعه به بازتولید همین هنجارهای نامطلوب منجر می‌شود. این پیامد، در تمام گزینش‌های سختگیرانه می‌تواند وجود داشته باشد.

پیامد مهم دیگر آن این است که راندن در چنین مسیری، «دیگری‌سازی» را در نسل‌های بعد تقویت می‌کند. فرآیند «دیگری‌سازی» وقتی در ساختار آموزش و پرورش باشد، از مسیر برنامه پنهان درسی آموزش داده می‌شود و در جامعه بازتولید می‌شود.

آخرین قاب: کودکان‌های بر باد ناکارآمدی

چشمان کودک میان میله‌های داربست به‌دنبال پاهایش می‌دود، صورتش را به یکی از میله‌ها تکیه می‌دهد و می‌ماند تا کسی بین او و برق سه‌فاز میله، فاصله بیندازد. روزنامه‌ها گفتند پیمانکار را گرفتند و برخورد سختی با او خواهد شد. پدر عماد از این گفت که از خون پسرش نخواهد گذشت، عکس عماد کنار تصویر تیم محبوبش در فضای مجازی پخش می‌شود. صورتم را کنار یک میله قرار می‌دهم، تصور دقیقی از قدرت برق سه‌فاز ندارم، اما زجر دقیقی که صورت عماد کنار میله گرفتار شد تلخ‌ترین تصویری می‌شود که این روزها در ذهنم نقش بسته است.

پیمانکار متخلف دستگیر و البته با قید وثیقه آزاد شد، اما چه کسی می‌تواند متعهد شود مدیری دولتی که قرارداد را بسته و نظارت درستی نداشته، پیمانکاری که اصول اولیه

مراقبت از جان دیگران را رعایت نکرده و دیگرانی که در این حادثه دردناک و بزرگ نقش داشته‌اند بازتولید نشوند؟

عید سال ۱۳۸۴ تیم ملی در همین ورزشگاه آزادی، ژاپن را ۲ بر ۱ شکست داد، اما هلیکوپتر آقای مسئول به‌طور اتفاقی مقابل یکی از درها پارک کرده بود و خروج نادرست ۷۰ هزار نفر از یک در، هفت کشته و تعداد زیادی مجروح به‌جا گذاشت و البته مجلس وعده پیگیری‌ای داد که پس از ۱۴ سال هنوز گزارشی از آن منتشر نشده است. می‌بینیم این تصویر ناخوشایند، باز هم تکرار می‌شود. بهتر است به‌جای تنبیه کودکان - که به حکم خانواده، شاید طور دیگری فکر می‌کنند - برای رشد تفکر نقادانه، شجاعت و روحیه اجتماعی آن‌ها تلاش کنیم تا بتوانیم به جامعه‌ای نقاد، شجاع و همبسته دست یابیم که در این جامعه چنین مسئولان و چنین پیمانکارانی عملکرد خود را اصلاح کنند و از بروز چنین مشکلاتی در آینده پیشگیری شود. ■

پی‌نوشت:

1. <https://adyannews.com/32763>
2. <https://www.isna.ir/news/98062713404>

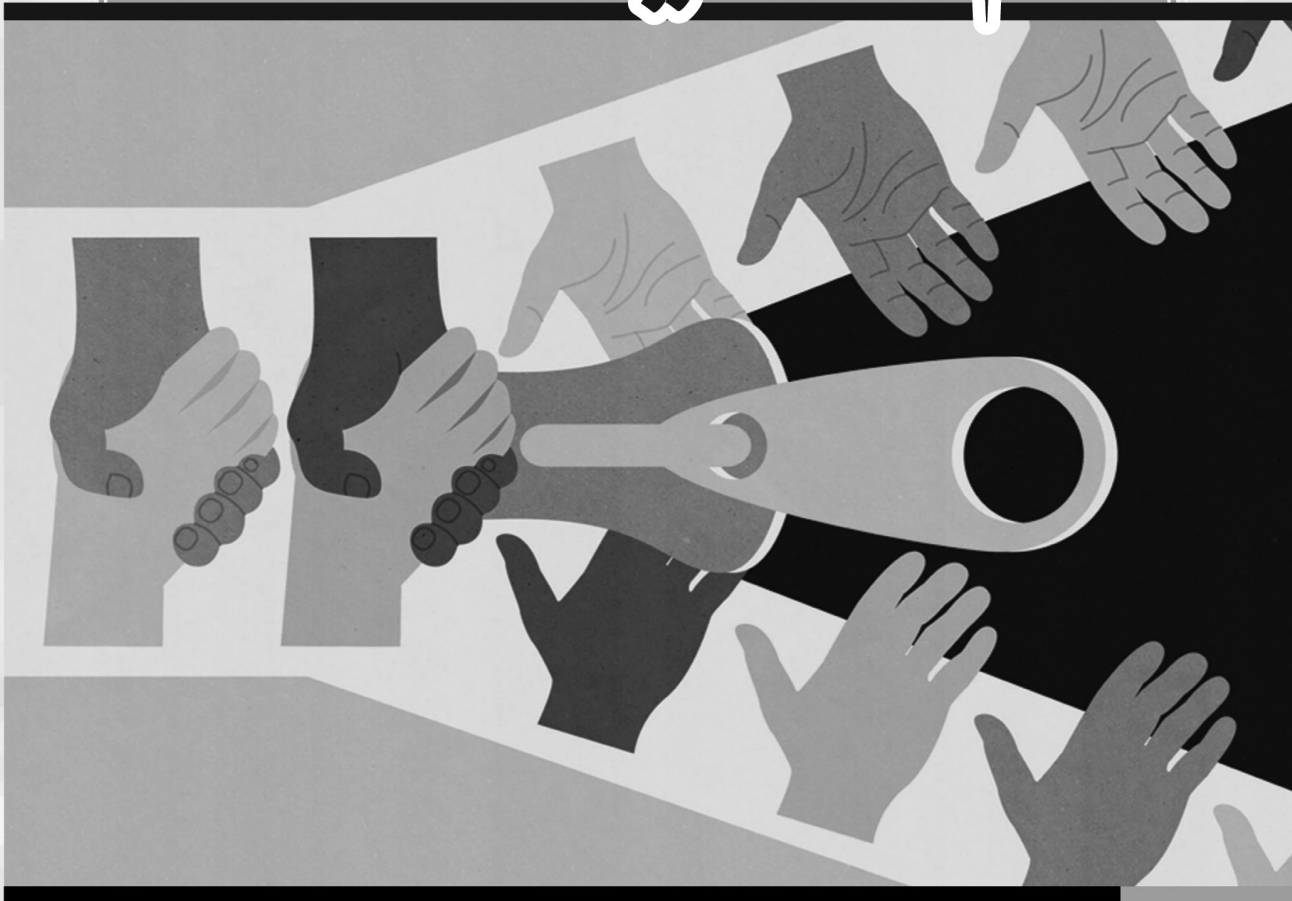
کتاب بخوانید و هدیه دهید



نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت بیست سال چنده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند.

متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

چشم انداز سیاست داخلی



تضعیف همبستگی اجتماعی عنوان گفت‌وگو با هادی خانیکی است که در آن روندهای گسیخته‌ساز تهدیدی برای جامعه به‌شمار آمده و در مقابل به روندهای همبسته‌ساز با مؤلفه‌هایی مانند حرکت به سمت اجماع و ائتلاف‌های درونی، تقویت مدارای مذهبی و قومی و یکپارچه دیدن ایران اشاره شده است. همچنین انتخابات پنجمین دوره شورایی در تهران انگیزه‌ای شد تا مقالات و میزگردهایی به آسیب‌شناسی این دوره انتخابات شورایی و ارزیابی اجمالی دوره‌های پیشین اختصاص یابد درحالی‌که اکثریت مردم محله‌ها شناخت درستی از شورایی ندارند و به همین دلیل تمایلی به مشارکت نداشته و یا انتظارشان از شورایی غیرواقعی است. به نظر می‌رسد بررسی نقاط قوت و ضعف و تهدیدها و فرصت‌های شورایی در شرایطی که سلطه اقتصاد سیاسی رانتی به‌شدت قانون‌ستیز موجب انسداد فعالیت‌های جامعه مدنی است، می‌تواند مفید واقع شود. آخرین مقاله به مقابله با فساد و انواع نظارت‌های قانونی پرداخته است چنانچه رئیس‌جمهور پیشین سید محمد خاتمی از دولت و مجلس انتقاد کرد که در برابر تخلفات و نقض قوانین سکوت کرده‌اند و اصلاح‌طلبانی که به مجلس راه‌یافته‌اند فریاد نمی‌زنند و اقدام نمی‌کنند.

مسئله بنیادی ماتضعیف همبستگی اجتماعی است؛

هادی خانیکی



شورایی؛ نهاد زیرساخت مردم‌سالاری یا محل توزیع رانت





مسئله بنیادی ما تضعیف همبستگی اجتماعی است

گفت‌وگو با هادی خانیکی

با توجه به مخاطرات متعدد اقلیمی و زیست‌محیطی و مشکلات عدیده اجتماعی و تحریم پردامنه، که فهرست بلندبالایی را تشکیل می‌دهند، این مصاحبه به دنبال راهکاری است که جامعه سیاسی صرف‌نظر از گرایش‌های مختلف به فهم مشترکی از مسائل ایران رسیده و برای عبور از بحران‌ها و تنگناها راه حل مناسب را پیدا کند. به این منظور و برای فهم مسائل کشور به مسئله بنیادی اشاره کرده و آن تضعیف همبستگی اجتماعی است. در ادامه برای تقویت روندهای همبسته‌ساز و بالا بردن سرمایه اجتماعی و ایجاد امید و اعتماد، راهکارهایی مانند گفت‌وگو، مشارکت و ائتلاف‌های درونی را مطرح کرده است.

حتی جریان‌های محافل علمی و دانشگاهی و تخصصی و حرفه‌ای هم باید به این سؤال بیندیشند که ایران با چه خطراتی روبرو است و چه اقدامات و رویکردهایی می‌تواند این خطرات را از ایران دور کند. حسن دیگر این نوع نگاه این است که بین دغدغه‌ها و مطالعات تاریخی ما پیوندی برقرار می‌کند. همان کاری که چشم‌انداز ایران انجام می‌دهد؛ یعنی انباشت سرمایه‌ای مانند تجربه و شکل دادن به حافظه سیاسی بلندمدتی که بتواند تباری پیدا کند و منظومه‌ای را شکل بدهد که این منظومه بتواند با تجربیات تاریخی خود و نقد همه‌جانبه فعالیت‌های گذشته خود ببیند که چقدر از فهم مسئله ایران واقعی است و چقدر احساس و برداشت است و چه میزان از آن به این برمی‌گردد که نگاه غلطی از یک ساحت به ساحت دیگر وجود دارد. منظورم این است که گاهی ما مسائل اقتصادی را تنها در یک پارادایم اقتصادی می‌نگریم و به این دلیل به تحلیل و ارزیابی می‌رسیم که چون محدود به نگاه اقتصادی است، همه‌جانبه و واقعی نیست. تجربه تاریخی نشان داده است که خیلی اوقات حل مسئله اقتصادی ایران از حوزه اقتصاد آغاز نشده، بلکه از حوزه سیاست آغاز شده است و خیلی اوقات مسائل اجتماعی ایران در پرتو یک تحول سیاسی کاهش یا افزایش یافته است. برای مثال وقتی جامعه در حوزه سیاست مشارکت فعالانه دارد، همین مشارکت فعالانه می‌تواند بسیاری از بحران‌های اجتماعی را کاهش بدهد. چون در فضای فعال سیاسی سرمایه اجتماعی افزایش می‌یابد و در پرتو سرمایه اجتماعی بالاتر اعتماد بخش‌های پراکنده جامعه به یکدیگر بیشتر می‌شود. پرسش از مسئله ایران کار ارزشمند مجله چشم‌انداز ایران است که به جای تهیه فهرست طولانی از مشکلات کشور که ما را ممکن است دچار یأس و دلسردی کند، این مسائل را به مسائل کلان‌تر جامعه ارجاع می‌دهد. به نظر من باید برای فهم مسائل کشور که گاه شدت و ضعف می‌یابد مسئله بنیادی کشور را حل کنیم.

آن مسئله بنیادی چیست؟

مسئله بنیادی کشور ما که باعث تشدید بقیه روندها و مسائل می‌شود، تضعیف همبستگی اجتماعی در ایران است. این مسئله خود را در تمام سطوح اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نشان می‌دهد. این حرف بی‌شباهت به آن داستان مولانا نیست که پیرمردی به طبیب مراجعه می‌کند و از دردهای مختلف خود می‌گوید و طبیب هر دردی را که پیرمرد می‌گوید ناشی از پیری می‌داند. در آخر بیمار خیلی عصبانی می‌شود و به طبیب

به نظر می‌رسد سیاست‌ورزی با توجه به تغییرات اجتماعی امروز جامعه ایران تغییراتی کرده است. با این توضیح به نظر شما چگونه می‌توان سیاست‌ورزی مناسبی در برخورد با ناهنجاری‌های اجتماعی و سیاسی امروز ایران اتخاذ کرد؟

پایه اصلی سیاست‌ورزی تغییرات جامعه است. سیاست‌ورزی به لحاظ شکلی امر ثابتی نیست؛ بنابراین باید بتوانیم سیاست‌ورزی به طور عام و سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبانه را به طور خاص تعریف کنیم. امروز سخن گفتن با بدنه اصلاح‌طلب هم دشوارتر از پیش شده است. به خاطر اینکه بیشتر در فضای محاط در افکار عمومی و رسانه قرار می‌گیرند.

این روزها نگرانی درباره ایران زیاد است؛ از نگرانی درباره آب و هوا گرفته تا ریزگردها و نفت و آب‌های زیرزمینی. چرا ما به این روز رسیده‌ایم که فساد در کشور ما سیستماتیک شده است؟ توان مبارزه با مواد مخدر را نداریم به نحوی که ۴ میلیون نفر از اعضای جامعه ما به مواد مخدر معتاد هستند. آیا این بحران‌ها در اعتماد و کنشگری مردم تأثیری نخواهد داشت؟

در این روزها و این دوران جامعه ایران با مخاطرات متعددی مواجه است. از سوی دیگر در عرصه سیاسی و بین‌المللی با تحریم روبه‌روست و به این ترتیب با مشکلات اقتصادی و معیشتی مواجه شده است. می‌دانیم که تحریم پردامنه‌ای که ترامپ بر ما اعمال کرده است، اگرچه ابعاد حقوقی‌اش از تحریم‌های قبلی ایران خیلی کوچک‌تر است، اما ابعاد اقتصادی و عملی آن از تمام تحریم‌های گذشته ایران بیشتر بوده است. از سوی دیگر مخاطرات اقلیمی و زیست‌محیطی، جمعیتی و اجتماعی، رشد فقر و نابرابری اجتماعی در کشور ما و کاهش توان تولید ثروت و افزایش بیکاری و بی‌ثباتی شغلی، گسترده‌گی فساد و حاشیه‌نشینی و آسیب‌های مزمن اجتماعی و آسیب‌های نوپدید اجتماعی مانند اعتیاد یا سطوح مختلف تحرک‌های اجتماعی و جنبش‌های قومی، فهرست بلند و بالایی از تهدیدها و مخاطرات جامعه ماست. می‌توان با این فهرست به این نتیجه رسید که جامعه سیاسی ایران صرف‌نظر از گرایش‌های مختلف آن باید به فکر ایران و رسیدن به فهم مشترکی از مسائل ایران باشند و برای استفاده از فرصت‌ها و مقابله با تهدیدهایی که روبه‌روی ایران است به نوعی تشریک‌مساعی با هم پردازند و برای عبور از این تنگناها و بحران‌ها کنار هم راه‌حلی پیدا کنند. این بحث برای امروز ما لازم است و نه تنها فعالان مدنی و سیاسی، بلکه

دشنام می‌دهد و بعد طبیب حاذق این کار را هم ناشی از پیری می‌داند. اگر این را بسط بدهیم، می‌توانیم بگوییم ضعف همبستگی اجتماعی در کشور ما عنوانی کلی است که اگر آن را باز کنیم، می‌فهمیم که حتی مسئله آب هم به ضعف همبستگی اجتماعی ما ربط پیدا می‌کند و اگر جامعه ما همبستگی اجتماعی مناسبی داشته باشد، مسئله آب هم راحت‌تر حل می‌شود.

بینشی که به همبستگی درونی منجر می‌شود داشتن سازگاری درونی و نداشتن تناقض درونی و جامعه بدون حذف است. این بینش را چطور می‌بینید؟

این بینش‌ها درون همبستگی اجتماعی وجود دارد. به این معنا ما هم عواملی همبسته‌ساز داریم که شما به بینش‌های آن اشاره کردید و هم عوامل گسیخته‌ساز که آن نیز عوامل خود را دارد. در قضاوت کلی جامعه ایران در شرایط سخت و بحرانی فعلی برخی می‌گویند که جامعه ایران فروپاشیده یا در معرض فروپاشی است. برخی نیز می‌گویند جامعه ایران فرو نپاشیده است و برای آن سطوح دیگری قائل هستند.

به نظر من جامعه ایران در حال حاضر در برابر دو سرنوشت مختلف قرار گرفته است: یک سرنوشت این است که از روندها و پدیده‌ها و عوامل گسیخته‌ساز (چه بینشی و چه روشی) چه در سپهر معرفتی و ذهنی و چه در سپهری عینی و واقعی، ایران را در معرض تهدید قرار می‌دهد و همبستگی اجتماعی کشور را تضعیف می‌کند. سرنوشت دیگر این است که مجموعه‌ای از همبستگی‌های جدید در میان بخش‌ها، قشرها و لایه‌هایی از جامعه در حال شکل‌گیری است که در برابر روندهای گسیخته‌ساز که جامعه را به سمت تهدید می‌برند، این‌ها جامعه را به سمت فرصت می‌برند. شاید این همان بخشی باشد که چه در سطح خرد و چه در سطح کلان آن حتی سیاست‌ورزان ما به آن کم‌توجهی کرده‌اند و کمتر آن را می‌شناسند.

این صورت‌ها و روندهای جدید که به سمت همبستگی می‌رود، «تاب‌آوری» را در جامعه تقویت می‌کنند و پایداری جامعه را بیشتر می‌کنند و صورت‌بندی‌های تخریبی و مخاطره‌آمیز، استواری، استمرار و تاب‌آوری و مدارای جامعه را تضعیف می‌کنند.

مطالعات و تحقیقاتی که در خود ایران انجام شده است این موضوع را به‌خوبی نشان می‌دهد. به‌طور خاص پیمایش «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» را که دو موج آن در دولت اصلاحات و در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۱ انجام شد و موج سوم آن نیز در دوران آقای روحانی و در سال ۱۳۹۴ انجام شد باید با هم مقایسه کنیم. از مقایسه این دو مطالعه می‌توانیم تغییرات جامعه ایران را به‌روشنی ببینیم. اگر این نتایج را با آنچه مرحوم دکتر اسدی و دکتر تهرانیان در سال ۱۳۵۳ انجام دادند، مقایسه کنیم به همان چیزی می‌رسیم که دکتر گودرزی و آقای عباس عبدی در کتاب صدایی که شنیده نشد انجام دادند و می‌توانیم بگوییم روند تغییرات جامعه ایران از آن زمان تا کنون به چه سمتی رفته است. تحقیقات دیگری نیز در سطح ملی انجام شده است که همه پشتوانه خوبی برای فهم تغییرات اجتماعی جامعه ایران است و هرکدام از این تغییرات نشان می‌دهد که چقدر هشداردهنده و می‌تواند چقدر امیدوارکننده باشد؛ مانند طرح ملی سنجش سرمایه اجتماعی در ایران.

می‌دانید که سرمایه اجتماعی امروز با عنوان پشتوانه سرمایه انسانی و سرمایه طبیعی و فیزیکی تعریف می‌شود؛ یعنی اگر سرمایه اجتماعی جامعه‌ای بالا باشد، این به آن معناست که اعتماد به خود، اعتماد به دیگری و اعتماد به نظام و جامعه بیشتر است و امید و همبستگی اجتماعی آن جامعه بیشتر است. در چنین شرایطی فهم تغییر و مشارکت در تغییر خیلی بالاتر است. حکومت و دولتی که با مردمی مواجه است که آن مردم به آن دولت اعتماد بالایی دارند، اقداماتش را با هزینه کمتری می‌تواند انجام دهد. همچنین مردم و حکومتی که چنین اعتمادی را بین خود دارند، می‌توانند از ظرفیت‌های بالاتری برای مقابله با بحران‌ها و ایجاد تغییرات اجتماعی برخوردار شوند. چون دولت‌ها و حکومت‌ها بدون استفاده از ظرفیت‌های مردم آن جامعه نمی‌توانند از هیچ بحرانی عبور کنند.

وقتی نهادهای رسمی گرفتار بی‌اعتمادی و کمی سرمایه اجتماعی می‌شوند، خودشان باید همه کارها را انجام دهند. آن هم انجام دادن همه کارها با مقابله‌ای که در اجتماع با آن رخ خواهد داد، ولی اگر اعتماد میان مردم و حکومت باشد این کارها به‌آسانی انجام می‌شود. همین موضوع میان مردم و نخبگان و نهادهای

سیاسی نیز وجود دارد. چرا در ایران نخبگان، دانشگاهیان و هنرمندان و حتی فعالان سیاسی اصلاً از گفت‌وگو با قدرت و نزدیکی به آن پرهیز دارند؟ درحالی‌که در جوامع جدید دیگر کنش و مشی اصلاح‌طلبانه ناگزیر از گفت‌وگو با دولت است و نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. ما موضوع گریز از قدرت را حتی به‌طور تاریخی در وصیت‌نامه‌های بزرگان دینی و حتی خیرین و نیکوکاران خودمان نیز می‌بینیم که برای مثال وصیت کرده‌اند که وقف آن‌ها در جهت نزدیکی با دستگاه‌های دولتی خرج نشود. علت این مسائل بی‌اعتمادی و پایین بودن میزان سرمایه اجتماعی جامعه ماست، درحالی‌که موتور محرک و روشن‌کننده ماشین سرمایه انسانی و سرمایه طبیعی و مادی یک جامعه سرمایه اجتماعی آن جامعه است.

اگر سرمایه اجتماعی پایین باشد و روند رو به کاهشی داشته باشد، از مطالعه‌های طرح ملی سرمایه اجتماعی قابل مشاهده است و در سال ۹۴ و ۹۷ انجام شده است و با همان سنجه‌هایی که در موج اول سرمایه اجتماعی سنجیده شده بود، به‌طور مجدد در سه سطح کلان، میانی و خرد سنجیده است. منظور از سطح کلان «پنداشتی» است که جامعه از عملکرد حکومت در حل مشکلات خود دارد. ممکن است در یک جامعه کارهای خیلی خوبی برای رفع و حل مشکلات جامعه انجام شده باشد، اما پنداشت افراد جامعه از آن کارها مثبت نباشد و نسبت به بیکاری، گرانی، تورم، فقر، اعتیاد، ارتشاء و موضوعاتی مانند این با وجود کارهای مثبت حکومت خود به‌شدت منتقد باشند. دوم پنداشتی است که جامعه از خود و نکویی خود دارد. تصور از فروپاشی اخلاقی و اعتقادی در جامعه هم به سطح کلان برمی‌گردد.

منظور از سطح سرمایه اجتماعی در سطح میانی این است که اعتماد مردم به سازمان‌ها یا نهادهای رسمی کشورشان چگونه است. اعتماد آنان به گروه‌های شغلی و حرفه‌ای چقدر است؟ اعتماد آن‌ها به رسانه‌ها و شبکه‌های خبری چطور است؟ وضعیت اخلاقی مسئولان جامعه را چطور ارزیابی می‌کنند؟ درنهایت اعتماد به گروه‌های شغلی و حرفه‌ای سنجیده می‌شود. در آخرین طرح سنجش سرمایه اجتماعی، بیشترین اعتماد به گروه شغلی معلمان، کارگران، پزشکان و استادان دانشگاه از بین بیست گروه و صنف شغلی بوده است. این طبقه‌بندی مرجعیت گروه‌ها را در جامعه در عرصه اجتماعی و سیاسی نشان می‌دهد.

منظور از سرمایه اجتماعی در سطح خرد این است که ارزش‌ها و ویژگی‌های اخلاقی را در جامعه چه می‌دانند؟ مشارکت اجتماعی، عام‌گرایی و تعلق خاطر و عرق ملی، رضایت از زندگی، احساس امنیت و نشاط اجتماعی و امید به آینده نیز در سطح خرد سنجیده می‌شود. مجموع این‌ها

حکومت و دولتی که با مردمی مواجه است که آن مردم به آن دولت اعتماد بالاتری دارند، اقداماتش را با هزینه کمتری می‌تواند انجام دهد. همچنین مردم و حکومتی که چنین اعتمادی را بین خود دارند، می‌توانند از ظرفیت‌های بالاتری برای مقابله با بحران‌ها و ایجاد تغییرات اجتماعی برخوردار شوند



سرمایه اجتماعی است. این سنجش در دو مرحله انجام شده است و نتیجه آن با هم مقایسه شده و نشان داده است سرمایه اجتماعی ایران حتی در همین چند سال یعنی سال‌های ۹۴ تا ۹۷ تنزل پیدا کرده است.

از روی این نتایج می‌توان فهمید جامعه ایران به لحاظ نگرشی یا اجتماعی در معرض تهدیدهایی قرار گرفته است. به عوامل عینی و ذهنی آن نیز در ابتدا اشاره کردم. گفتم که عوامل عینی و مادی مسائلی مانند مشکلات اقتصادی و ناهنجاری‌های اجتماعی است. امروز توان تولید ثروت و رفاه پایین آمده است. فقر و نابرابری بیشتر شده است. حاشیه‌نشینی، شهرهای بزرگ ما را در بر گرفته است. بیکاری و بی‌ثباتی بیشتر شده است. این شاخص‌ها عینی است.

در پیمایش‌های ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها که پیمایش خیلی مهمی است، آنچه حاصل می‌شود این است که در جامعه امروز ما فردگرایی تشدید شده است و نظام ترجیحات ارزشی کشور بیشتر به سمت ترجیح ارزش‌های مادی رفته است؛ یعنی ارزش‌هایی که معطوف به ثروت، قدرت و برخورداری از لذت‌های زندگی است.

باید این‌ها کنترل شود و در برابرش جریان‌های همبسته‌ساز شکل بگیرد. جریان همبسته‌ساز کارهایی است مانند تقویت نظام ارزش‌های هنجاری، تقویت نظام‌های قانونی، تقویت نقش انسجام‌بخش مذهب، تقویت نقش انسجام

بخش نهاد آموزش، تقویت نقش اجماع‌گرایانه سیاست اعم از سیاست رسمی یعنی آنچه دولت و حکومت انجام می‌دهد و سیاست غیررسمی یعنی آنچه در حوزه فعالیت احزاب و گروه‌های مدنی انجام می‌شود.

حتی اگر فقط درون خود اصلاح‌طلبان آن‌ها به سمت اجماع، نزدیکی، مشارکت و به سمت ائتلاف‌های درونی بیشتری بروند، روندهای همبسته‌ساز در سیاست تقویت می‌شود. همچنین باید نظام آموزشی و مدرسه ما به سمت تقویت مدارای مذهبی و قومی و تقویت همبستگی ملی، و یکپارچه دیدن ایران و دور شدن از نوعی تقابل ناسیونال شوونیستی برود، باید در نگاه‌های رادیکال مذهبی ملیت تقویت شود. این

مؤلفه‌ها حرکت از سمت روندهای گسیخته‌ساز به سمت روندهای همبسته‌ساز است؛ بنابراین برای کنترل روندهای گسیخته‌ساز باید این مؤلفه‌ها را در آموزش، سیاست و دین‌داری خودمان وارد کنیم.

روندهای اجتماعی نشان می‌دهد روندهای گسیخته‌ساز در جامعه ما گسترش یافته است. این روندها ما را به سمت مخاطره می‌برد. این مخاطره از بین رفتن همبستگی اجتماعی و ملی در کشور ماست. از طرف دیگر هم‌زمان روندها و فرصت‌هایی هست که اگر شکل گرفته باشند یا در مراحل تکوینی خود باشد، این روندها می‌توانند جلوی روندهای گسیخته‌ساز را بگیرند و یا آن را کند کنند و از این طریق خلق فرصت کنند.

من بر پایه مطالعات، مشاهدات و تجربیاتی که داشته‌ام می‌گویم امروز افرادی در جامعه مدنی به دلیل احساس خطری که از جانب مشکلات

جامعه خود می‌کنند، به مشکلات کشور و جامعه بزرگشان یعنی ایران فکر می‌کنند و در قالب گروه‌ها، نهادها، فعالیت‌های مردم‌نهاد و حتی فعالیت‌های سیاسی تا آنجا که توانایی‌ها و امکانات آن‌ها اجازه می‌دهد، به آسیب دیدگان اجتماعی، قربانیان عدالت اجتماعی و کسانی که در معرض تبعیض قرار گرفته‌اند، کمک می‌رسانند. در برابر مخاطرات زیست‌محیطی می‌ایستند و نشان می‌دهند که به فکر ایران هستند و برای عبور ایران از تنگنای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کارها را می‌کنند.

نمونه بارز این کارها کمک به سیل‌زدگان در ابتدای سال جاری بود. وقتی وارد مناطق

سیل‌زده شوید می‌بینید که نهادهای مدنی و خیریه چه آنهایی که در محل بودند یا از بیرون آمده بودند، با هم ارتباط گرفتند، درحالی که این نهادها تنوع داشتند. من همبستگی اجتماعی در ماجرای سیل را شبیه همبستگی اجتماعی ما

در دوران جنگ می‌دانم. در بعضی شهرها و روستاهای ما مردم محلی برای اولین بار با کسانی روبه‌رو شدند که از شهرهای دور دیگری آمده بودند. حتی زلزله‌زدگان سال‌های پیش از اولین کسانی بودند که به مناطق سیل‌زده آمدند. آن‌ها می‌گفتند ما می‌فهمیم که چنین واقعه‌ای چقدر سخت است و بر این مردم چه گذشته است. در سیل نوعی همبستگی اجتماعی ایجاد شد. نهادهای مدنی کنار نهادهای دولتی کار کردند و مرزبندی‌های سیاسی بیرون این منطقه برای روزهایی کمرنگ شد. این امر نشان‌دهنده این است که اگر جامعه درست احساس خطر کند و تهدید خود را درست تشخیص بدهد، درست واکنش نشان می‌دهد.

این امور در زمینه اجتماعی رخ داد ولی در سیاست هم می‌توان از این زمینه اجتماعی درس گرفت. ما درک غلطی از مسئله ایران داریم. اشتراک نظر نداریم و در گفت‌وگو ناتوان هستیم. به همین دلیل به موقع و در جای خود به مسائل توجه نمی‌کنیم، ولی مسائل در جای خود، خود را به ما نشان می‌دهد و ما آن موقع مجبور می‌شویم آن را ببینیم. طبیعتاً اگر قدرت ترجمه آن مسائل را به زبان سیاست داشته باشیم، می‌توانیم توفیقاتی نیز داشته باشیم.

با اینکه هم انقلاب مشروطیت و هم انقلاب اسلامی، توانست قانون اساسی در کشور ما ایجاد کند، چرا قانون اساسی نتوانست به الگوی همبستگی ملی ما تبدیل شود و به این ترتیب نقض قانون اساسی به روندی گسیخته‌ساز تبدیل شد. درحالی‌که رعایت قانون می‌توانست خود روندی همبستگی ساز باشد. آیا همبستگی ملی و آشتی ملی چیزی جز روندی همبستگی ساز است؟ می‌دانیم که وقتی در سال ۱۳۲۸ شاه مجلس مؤسسان دوم را تشکیل داد، قوام‌السلطنه به او گفت این کار به فروپاشی سلطنت منتهی می‌شود. شاه مسئولیت نداشت، ولی فرمانده کل قوا

” در سیل نوعی همبستگی اجتماعی ایجاد شد. نهادهای مدنی کنار نهادهای دولتی کار کردند و مرزبندی‌های سیاسی بیرون این منطقه برای روزهایی کمرنگ شد. این امر نشان‌دهنده این است که اگر جامعه درست احساس خطر کند و تهدید خود را درست تشخیص بدهد، درست واکنش نشان می‌دهد

شد. شاه نمی توانست مجلسین را تعطیل کند ولی این حق را به او دادند. شاه نمی توانست در دادگستری تأثیر بگذارد، ولی خیلی از پرونده‌ها به دادگاه نظامی رفت و به این ترتیب زیر نظر فرمانده کل قوا قرار گرفت و همه قوانین را دور زد. مصدق هم همین را به شاه گفت.

« باید تغییرات جامعه را بدنه کوه یخ دانست. نوک کوه یخ سیاست است. باید به موقع صدای این تغییرات اجتماعی را بشنومیم و به الزامات آن توجه کنیم. اگر جامعه دچار بحران و روندهای گسیخته ساز شود، به این معنا نیست که جامعه نابود می شود، بلکه به این معناست که جامعه به نقاط بحرانی دچار می شود. نقاط بحرانی را نیز سیاست می تواند به خوبی مدیریت کند. سیاستی که مبتنی بر مشارکت است و برای حل تنگناها ملت را به خدمت می گیرد، می تواند اعتمادسازی و مشارکت بخشی کند و مکانیسم های حل اختلاف را به جامعه ای که دستخوش تغییر است بدهد. چنین جامعه ای به تنوع و تکثر می رسد. هر جامعه ای به سازوکارهای حل اختلاف نیاز دارد. قانون هم اگر مؤثر و پاسخگو باشد یکی از مهم ترین سازوکارهای حل اختلاف است. چون اگر قانون سازوکار حل اختلاف نباشد، جامعه به سمت هرج و مرج و قانون گریزی می رود. حل اختلافات در چارچوب قانونی است. انتخابات سازوکاری برای حل اختلاف جامعه است و

گفته می شود که صداها پای صندوق رأی شنیده می شود، ولی اگر صندوق رأی اعتبار یا اثربخشی خود را از دست بدهد طبیعتاً آن جامعه به سمت گسیختگی می رود و گسیختگی خود را در سیاست نشان می دهد.

چرا روندهای گسیخته ساز در جامعه ما این قدر فزونی دارد. به نظر می رسد امروز چندان فرقی ندارد که کدام شبکه را ببینیم. همه رسانه ها مشغول نمایش روندهای گسیخته ساز هستند. چرا روند فعالیت های همبسته ساز در رسانه های ما این قدر کم رنگ است؟

« به نظر من اگر بخواهیم مسئله تضعیف همبستگی را تفسیر فرهنگی کنیم، آن را باید ضعف و ناتوانی ما در گفت و گو بدانیم. جامعه ما در گفت و گو ناتوانی دارد. در باور به مبانی

گفت و گو، اعتقاد به اثربخشی گفت و گو، مهارت در فن گفت و گو و استفاده از قدرت گفت و گو است. در خیلی حوزه ها به خصوص در سیاست، ما گفت و گو را راه حل بنیادی و مؤثری نمی دانیم و فکر می کنیم گفت و گو راهی از سربلندی است. فکر می کنیم گفت و گو یعنی در کافه ها بنشینیم و حرفی بزنیم و بروسیم. در حالی که این درست نیست. گفت و گو همان چیزی است که در ارتباطات دیده می شود. زمانی جامعه از قدرت گفت و گویی بالاتری برخوردار است که امکان ها، نهادها و مکان هایی برای گفت و گو داشته باشد. از جمله این امور نهادهای مدنی، نهادهای سیاسی

و رسانه هاست. از طرف دیگر تغییر پدیده های در رسانه ها در جامعه و جهان ما رخ داده است. فناوری ارتباطات و اطلاعات و هم شبکه ای شدن جوامع باعث شده است که ارتباطات افقی و ارتباطات مدنی در برابر ارتباطات آمرانه و از بالا به پایین قدرت بگیرد. در نتیجه جامعه را از شکل ارتباطات متعارف قدیم خود خارج کرده است. شکل ارتباطات متعارف گذشته رادیو، تلویزیون، مطبوعات، فیلم، تئاتر و رسانه های ارتباط جمعی مکتوب یا تصویری بود. امروز شبکه های اجتماعی میدان دار شده اند. ویژگی شبکه های اجتماعی و رسانه های جدید این است که فاقد مرکزیت اند و هر یک به جهان های خاصی تعلق دارند. امکان ارتباط

را بیشتر و در عین حال امکان تفاهم را هم کمتر می کنند. همچنین مرجعیت نهادها و فرهنگ رسمی را تضعیف می کنند. در چنین شرایطی طبیعتاً تصویر یکپارچه جامعه به تصویری چندپاره و چندتکه تبدیل می شود که هر رسانه، هر نگاه و هر کسی آن قسمتی که خود می بیند ارائه می دهد و آن قسمت را کل جامعه می پندارد. در حالی که آن تصویر کل جامعه نیست. تحت تأثیر آن روندهای گسیخته ساز که می تواند امید به آینده را کاهش بدهد و هراس از آینده را تقویت کند و دامنه وسیعی از نارضایتی و اعتراض را گسترش بدهد، در اینجا میدان و زمینه ای ساخته می شود که این میدان و زمینه الزاماً میدان و زمینه ای نیست که گوش ها و چشم ها را به فرصت های امیدبخش باز کند. من در ابتدا گفتم مسئله ایران تهدید همبستگی اجتماعی است و زمینه های این فرصت وجود

دارد ولی کمتر دیده شده است. امید و امید اجتماعی وقتی معنا دارد که این لایه های زیرین و زمینه های را که دیده نشده است ببینیم.

به نظر شما کدام روند قوی تر است؟ روند عوامل گسیخته ساز یا همبسته ساز؟

« در فضای فعلی افکار عمومی به نظرم عوامل گسیخته ساز میدان را بیشتر در اختیار دارند.

در واقعیت چطور؟ یعنی مستقل از ذهن و افکار عمومی وضعیت چطور است؟

« قدرت روندهای همبسته ساز به طور فزاینده رشد می کند، ولی در ذهنیت عمومی مردم روندهای همبسته ساز دیده نمی شود. باید بدانیم ضرورت امید ایجاد می کند که بتوانیم این فضاها را بشناسیم و کشف کنیم و ایجاد کنیم. با دیدن همین روندهای همبسته ساز است که جامعه نشانه ها و نمادهای زنده بودن و تداوم خود را می تواند نشان بدهد.

صدایی که امروز به دلیل فراوانی و تنوع مشکلات جامعه ما شنیده می شود صدای منفی و خبر منفی است. خبر منفی امروز خیلی بیشتر و بهتر شنیده می شود و حتی معطوف به واقعیت می شود. ما در شرایطی به سر می بریم که هر گزارشی از یأس و ناتوانی واقعیت تلقی می شود و هر گزارشی از فرصت و توانایی تخیل، توهم و آرزو اندیشی تلقی می شود.

فضای امنیتی نظامی در جامعه ما که قدرت زیادی داشت و با برجام مخالف بود، به دلیل روند موافقت طبقه متوسط با برجام مجبور شد به آن تن بدهد و به این ترتیب برجام پیروز شد. جامعه ما هم تصمیم گرفت با دنیا تعامل داشته باشد و این متفاوت از سازش است، اما در برجام این عوامل همبسته ساز دیده شد و حتی مخالفان هم آن را تأیید کردند.

« بله. طبیعتاً مواردی این چنینی هم هست. بحث من نهادمندی است. وقتی نهادها و روندهای منظم و شکل گرفته شده ای در عالم رسانه نیست، جای آن را امواج می گیرند. فراتر از برجام انتخابات سال ۹۶ در جامعه ما موجی از امید ایجاد کرد. کمتر از یک سال آن موج خیلی فروکش کرد و پایین آمد. اگر روندهای جامعه ما متکی به نهادهای گفت و گویی بود، نه به این شدت در جامعه امید ایجاد می شد و نه به این شدت از امید آن کاسته می شد. به تعبیر دکتر کاتوزیان اگر بخواهیم بگویم، در فضای امید و ناامیدی سیاسی هم ما دچار جامعه کوتاه مدت هستیم. به همین دلیل هم است که ما با موج های امید و ناامیدی روبرو می شویم. ولی ما باید بدانیم حتی وقتی موج ناامیدی می آید، این موج الزاماً یک موج پایدار نیست و می تواند تحت شرایط دیگری به موجی از امید تبدیل بشود. ■

صدایی که امروز به دلیل فراوانی و تنوع مشکلات جامعه ما شنیده می شود صدای منفی و خبر منفی است. خبر منفی امروز خیلی بیشتر و بهتر شنیده می شود و حتی معطوف به واقعیت می شود. ما در شرایطی که هر گزارشی از یأس و ناتوانی واقعیت تلقی می شود و هر گزارشی از فرصت و توانایی تخیل، توهم و آرزو اندیشی تلقی می شود

شورایاری، آنچه بوده است و آنچه می تواند باشد

مقدمه



محمد ابرانمنش*

تحولات شهرنشینی در دهه‌های گذشته بر اساس برنامه‌ریزی‌های متمرکز از بالا به پایین، به رشد بی‌رویه و گسترش بی‌تناسب و بروز سایر مسائل حاد مدیریتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، کالبدی در شهرها انجامیده است. بی‌تردید مهم‌ترین پیامد ناگوار این رویکرد مدیریت شهری، کاهش فراوان مشارکت و همیاری شهروندان و کم‌رنگ شدن روابط اعتمادآميز و تنزل هویت محله‌ها به‌عنوان کوچک‌ترین واحد فضایی و در عین حال عنصری تعیین‌کننده در مدیریت شهری بوده است. مجموعه این پیامدهای ناگوار، ظهور نظریات جدید مدیریت شهری و شکل‌گیری رویکردهای نوین محله‌محور را در پی داشته است.

محله از عناصر مؤثر تشکیل‌دهنده حیات اجتماعی شهر به‌شمار می‌آید، به‌طوری‌که کارکردهای گذشته آن، موجب برقراری پیوندهای اجتماعی بیشتر بین ساکنان آن نسبت به امروز می‌شده است.

نظریات و رویکردهای نوین در مدیریت محله‌محور، به برنامه‌ریزی از پایین به بالا تأکید دارند. در این برنامه‌ریزی محله‌محور تلاش می‌شود تا با گردهم‌آوردن گروه‌های مختلف درگیر یا ذی‌نفع با تقویت مشارکت جمعی شهروندان و افزایش سرمایه‌های اجتماعی محله، طرح‌ها و برنامه‌های محلی تهیه و با اجرای مشارکت‌آمیز آنان، نیازها و خواسته‌های همگانی تأمین شود.

فکر ایجاد شورایاری در محله‌ها، از رهیافت مدیریت محله‌محور معطوف به مشارکت مردم در اداره امور محله برگرفته شده است. در آذرماه ۱۳۷۸، طرح تشکیل شورایاری در محله‌های تهران که دکتر پرویز پیران، جامعه‌شناس، تهیه کرده بود به تصویب سی و پنجمین جلسه رسمی شورای شهر دوره اول تهران رسید و بدین ترتیب شورایاری پا به عرصه عمومی مدیریت شهری گذاشت. پیران در ضرورت و چگونگی تشکیل شورایاری، چنین می‌گوید: «در شرایطی که خودمحموری ایرانی‌ها اجازه حل مسائل متعددی را به دلیل غیرعقلانی عمل کردن آحاد مردم نمی‌دهد، مشارکت آگاهانه کلید آینده کشور توانمندی چون ایران است، که من آن را معجزه مشارکت می‌دانم. شورایاری به‌عنوان یک راهکار بخشی از اقتدار مرکزی را کاهش می‌دهد و زمینه دخالت مستقیم مردم در اداره امور محلی را فراهم می‌کند» (روزنامه اعتماد، ۱۳۸۵). پیران در شرح توجیه و تشکیل شورایاری نیز چنین بیان می‌دارد: «با وقوع انقلاب اسلامی و پیروزی نسبتاً سریع آن که به تأسیس جمهوری اسلامی ایران منجر شد، بحث نظام شورایی مجدداً مطرح می‌شود و شوراهای متعدد با اهداف گوناگون سر برمی‌آورند. در پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از انواع شوراهای از جمله شوراهای صنفی یاد شده است که در جریان تصویب قانون اساسی تعدیل شد. در جریان بازنگری قانون اساسی، این فرآیند ادامه یافت و از آن زمان تا اجرای قانون شوراهای، متمم‌ها و تبصره‌های مختلف جایگاه شوراهای

تضعیف کرد. به این شکل که در تیرماه ۱۳۵۸ قانون شوراهای محلی به تصویب شورای انقلاب رسید و در ۲۰ مهر ۱۳۵۸، انتخابات شوراهای ۱۵۶ شهر برگزار شد، اما در پایان آبان‌ماه ۱۳۵۸، عمر شوراهای به‌سر رسید. از این تاریخ تا روز جمعه هفتم اسفند ۷۷ که انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا برگزار شد، تغییراتی در قانون تشکیل شوراهای به عمل آمد که همگی به تضعیف جایگاه شوراهای اسلامی شهر منجر شد. قانون تشکیل شوراهای اسلامی (مصوب یکم آذر ۶۱)، افزودن یک تبصره به ماده ۵۳ در قالب ماده‌واحد (در تاریخ بیست و هشتم مهر ۱۳۶۴)، قانون اصلاح تشکیلات شوراهای اسلامی کشوری و انتخابات شوراهای یادشده (در تاریخ بیست و نهم تیر ۱۳۶۵)، تغییرات مصوب پنجم آذر ۱۳۶۹، قانون الحاق موادی به قانون انتخابات شوراهای اسلامی کشور (مصوب یکم خرداد ۱۳۷۰)، قانون تشکیلات وظایف و اختیارات شوراهای اسلامی کشور و انتخابات شهرداران (مصوب یکم خرداد ۱۳۷۵)، از آن جمله هستند.

در فصل هفتم قانون اساسی، از دخالت و مشارکت آحاد مردم در سرنوشت خویش، آن هم در قالب شوراهای یاد شده است. در اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶ قانون اساسی، از پنج نوع شورا یادشده که عبارت‌اند از: شورای ده، شورای بخش، شورای شهر، شورای شهرستان و شورای عالی استان. به هر تقدیر، در اسفندماه ۱۳۷۷، انتخابات شوراهای ده و شوراهای اسلامی شهر به وقوع پیوست و پس از بیست سال یکی از مهم‌ترین مواد قانون اساسی جامه عمل پوشید. اندک مدتی پس از تشکیل اولین شورای اسلامی شهر تهران، از نگارنده این سطور دعوت شد تا در جلسه‌ای با حضور برخی از اعضای شورای یادشده شرکت کند. این عاصی ناتمام در آن جلسه ضمن برشمردن تناقضات متعدد قانون شوراهای اسلامی شهر و روستا به ضرورت سه پروژه اشاره کرد: اولین آن‌ها اهمیت اعلام موضع شورا در قبال مسائل شهر تهران بود. این مسئله که با توجه به تناقضات درونی قانون شورا، ۱۵ عضو در شهری با بیش از ۸ میلیون جمعیت در آن زمان به‌راستی چه می‌توانستند انجام دهند. بر این اساس پیشنهاد شد که در قالب تدوین منشور شهر تهران، شورا به مطالعه جامعی دست زند تا به‌طور مستند مسائل شهر تهران را از ابعاد مختلف با صراحت تمام با مردم در میان گذارد. این پیشنهاد بعدها به همت یکی از اعضای محترم شورای یادشده به فرجام رسید و در قالب پایداری و شهروندمداری منشور شهر تهران تدوین و معرفی شد. دومین نکته آموزش اعضای شورا بود. از آنجا که انتخابات اعضای شورا بدون ضرورت تخصصی خاص و مرتبط با مسائل شهر، به شکلی عام صورت می‌گیرد، پیشنهاد شد که شورای اسلامی شهر تهران به‌عنوان شورایی که بر تمامی ایران اثر می‌گذارد، آموزش اعضای خود را در قالب پروژه‌ای به‌پیش برد. بالاخره نگارنده با ارائه طرح ایجاد انجمن‌های شورایاری محله‌های تهران که بر اساس تبصره ماده ۷۰ قانون شوراهای اسلامی شهر و روستا طراحی کرده و آماده ساخته بود، یکی از راه‌های غلبه بر کاستی‌های متعدد شوراهای شهر را تکثیر شورا در سطح محله اعلام داشت که شورایاری در واقع چنین هدفی را محقق می‌ساخت. (برگرفته از مقاله «شورا و شورایاری در نگاهی گذرا»، پرویز پیران، روزنامه شرق، ۲۹ اردیبهشت ۹۲)

مشخصات انتخابات شورایاری در پنج دوره به شرح جدول زیر است:

برخی تغییرات در اساسنامه

در دوره پنجم تفاوت‌هایی در اساسنامه شورایاری‌ها ایجاد شده است: از جمله: افزایش سن رأی‌دهندگان از ۱۵ به ۱۸ سال؛ کاهش سن نامزدهای انتخاباتی از ۲۵ سال به ۲۲ سال؛ تغییر شرط داشتن سواد خواندن و نوشتن نامزدها به شرط داشتن مدرک دیپلم؛ افزایش تعداد شورایاران از ۷ نفر عضو اصلی و ۳ نفر عضو علی‌البدل به ۹ نفر عضو اصلی و ۴ نفر اعضای علی‌البدل؛ حذف ملاک سوء شهرت و حسن شهرت ولی پر کردن فرم خوداظهاری به هنگام ثبت نام که در صورت هرگونه مدرک خلاف واقع از داوطلبی حذف می‌شوند.

شورایاری هر محله در اولین جلسه شکل‌گیری، یک دبیر به‌عنوان سخنگو و رابط با سایر انجمن‌ها و محلات انتخاب می‌کند. اعضای علی‌البدل نیز در تمامی جلسات حضور خواهند داشت و در صورت غیبت یکی از اعضای اصلی آن‌ها حق رأی دارند.

اعضای علی‌البدل پای صندوق‌های رأی انتخاب نمی‌شوند و مردم تنها به ۹ نفر رأی خواهند داد. ۴ عضو علی‌البدل، به ترتیب تعداد آرای اخذشده به‌عنوان اعضای علی‌البدل اعلام خواهند شد.

برگزاری الکترونیکی انتخابات در این دوره تفاوت بارز نسبت به دوره‌های قبل بود که امکان تخلف در حین رأی را تقریباً به صفر می‌رساند.

مسائل انتخابات دوره پنجم (چهارم مرداد ۹۸)

این انتخابات با چالش‌های بسیاری درباره قانونی بودن آن همراه بود. در آستانه این انتخابات، نامه‌ای از طرف رئیس سازمان بازرسی کشور به روسای قوا ارائه شد. در بخشی از آن آمده است: «وضع مصوبه توسط شورای اسلامی شهر تهران و همچنین اقدام به برگزاری انتخابات شورایاری، خلاف اصل ۱۰۰ قانون اساسی و نیز قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران است، لذا اقدام شورای اسلامی شهر تهران و هیئت‌وزیران در وضع مصوبه مبنی بر تشکیل انجمن شورایاری محلات در تهران و برگزاری انتخابات، خارج از حدود اختیارات قانونی مراجع مزبور است.»

از سوی دیگر سخنگوی وزارت کشور در واکنش به این مسئله اظهار داشت: «در این مورد دو مصوبه لازم‌الاجرا وجود دارد؛ اول اینکه شورای اسلامی شهر تهران مصوبه‌ای را در خصوص تشکیل شورایاری‌ها در محله‌های پایتخت وضع کرده است که این مصوبه در اجرای ماده ۹۰ قانون شوراهای محلی به‌هیئت تطبیق مصوبات ارسال شده و مورد اعتراض این هیئت واقع نشده است. در این مکاتبات ذکر شده تاکنون مصوبات مربوط به شورایاری‌ها در دیوان عدالت اداری ابطال نشده است.»

به‌رغم این چالش‌ها و مسائل، سرانجام انتخابات شورایاری‌ها در روز ۴ مردادماه ۱۳۹۸ برگزار شد و در ۳۵۲ محله تهران، شورایاران منتخب تعیین گردیدند.

البته شرکت تعداد ناچیز حدود ۵۱۰ هزار نفر از جمعیت چندین میلیونی واجد شرایط، نشان از استقبال بسیار ناچیز مردم تهران همچون گذشته از انتخابات شورایاری دارد.

در اساسنامه مصوب انجمن شورایاری چنین آمده است:

«با تشکیل شوراهای اسلامی شهر و روستا، بر اساس اصول ششم، هفتم، یکصدم، یکصدویکم، یکصدوسوم، یکصدوپنجم و یکصدوششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، گسترش فکر و عمل شورایی به ضرورتی تاریخی و اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است.

به استناد ماده ۷۰ و یک قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخابات شهرداران مصوب یکم خرداد ۱۳۷۵ و با عنایت به حجم عظیم و گسترده مسائل و مشکلات مختلف شهری در ابعاد کمی و کیفی خصوصاً در کلان‌شهر تهران، رفع این مشکلات و بهبود شرایط مستلزم تمرکززدایی و بهره‌گیری از نظرات و دیدگاه‌های آحاد مردم و مشارکت واقعی، پایدار، دائمی و نهادینه، تشکیل انجمن‌ها و سازمان‌ها و نهادهای مدنی داوطلبانه و مردمی است. در راستای تحقق اهداف فوق و خصوصاً اجرای بندهای ششم و هفتم ماده ۷۱ قانون فوق‌الذکر، شورای اسلامی شهر تهران به‌موجب این طرح اقدام به تأسیس انجمن‌های شورایاری در محلات تهران می‌کند.»

ماده ۲ این اساسنامه، انجمن شورایاری را نیز چنین تعریف کرده است: «انجمنی غیردولتی، غیرمتمرکز، غیرسیاسی، داوطلبانه و مشارکتی و از جهت اقتصادی خودگردان است.»

طبق اساسنامه قبلی شورایاری، برای هر محله شهر تهران، از میان کاندیداهای واجد شرایط ۱۰ نفر به‌عنوان نمایندگان شورایاری محله با رأی مستقیم اهالی هر محله انتخاب می‌شوند. از این بین، ۷ نفر عضو اصلی و ۳ نفر عضو علی‌البدل هستند. از میان ۷ نفر اصلی با رأی‌گیری ۴ نفر به‌عنوان هیئت‌رئیس برای مدت یک سال انتخاب می‌شوند و هر سال انتخابات هیئت‌رئیس برای سال آتی برگزار می‌شود. در واقع ساختار مدیریت شورایاری ساختاری سلسله‌مراتبی از ستاد مرکزی تا محله دارد. به‌طوری که دبیر شورایاری به‌عنوان نماینده اصلی و رابط میان ستاد، شهرداری، شورای شهر و سایر سازمان‌ها و دستگاه‌های اجرایی شناخته می‌شود. همچنین برای هر منطقه از میان دبیران شورایاری محلات هیئت‌رئیس منطقه شامل دبیر، جانشین، منشی و رابط اطلاع‌رسانی انتخاب می‌شود که این انتخاب هر ساله برگزار می‌شود. به‌عبارتی یک دوره چهار ساله شورایاری به چهار دوره یک ساله تقسیم می‌شود.

انتخابات دوره‌های شورایاری

نخستین دوره انتخابات شورایاری در سال ۱۳۷۹ در ۸۷ محله از ۱۳ منطقه تهران برگزار شد و اولین شورایاری نیز در منطقه ۲۰ در محله جوانمرد قصاب شکل گرفت. انتخابات دوره دوم، در بهمن ۱۳۸۴ در ۳۷۱ محله و در سطح ۲۲ منطقه شهرداری تهران برگزار و انتخابات دوره سوم در شهریور سال ۱۳۸۷ در ۳۷۴ محله برگزار شد. چهارمین دوره انتخابات شورایاری نیز در اسفند سال ۱۳۹۲ برگزار شد. در این دوره تعداد محله‌ها به ۳۵۴ کاهش یافت. در چهارم مرداد ۹۸ نیز پنجمین دوره انتخابات در ۳۵۲ محله تهران برگزار شد. در دو محله قصر فیروزه و زینیه، تعداد داوطلبان به حد نصاب نرسیدند و انتخاباتشان به بعد موکول شد. در کلیه انتخابات، مسئولیت‌های هیئت اجرایی و نظارت به ترتیب بر عهده شهرداری تهران و شورای شهر بوده است.

مشخصات انتخابات شورایاری شهر تهران در ۵ دوره

دوره	تاریخ	تعداد محله	حداقل سن رأی‌دهنده	تعداد داوطلبان	حداقل سن داوطلبان	تعداد اعضای شورایاری	تعداد شورایاران	% شورایاران زن	تعداد رأی‌دهندگان	درصد رأی‌دهندگان زن
اول	اواخر ۱۳۷۹	۸۷ محله / ۱۳ منطقه	۱۵							
دوم	بهمن ۱۳۸۴	۳۷۱ محله از ۲۲ منطقه								
سوم	شهریور ۱۳۸۷	۳۷۴ محله از ۲۲ منطقه		۱۰ هزار				۱۲٪	حدود نیم میلیون نفر	
چهارم	اسفند ۱۳۹۳	۳۵۴ محله از ۲۲ منطقه		۲۲۳۱۳		۷	۳۵۴۰		۵۷۴ هزار و ۸۰۱ نفر	
پنجم	مرداد ۱۳۹۸	۳۵۲	۱۸	۱۲۳۰۰ ۲۵٪ زنان	۲۲	۹	۳۱۲۳		۵۰۹ هزار و ۱۰۸ نفر از ۸/۵ میلیون نفری تهران	



در شرایط سلطه اقتصاد سیاسی رانتی و به شدت سوداگرانه و قانون‌ستیز که نه تنها عرصه را بر بخش خصوصی سخت تنگ کرده، بلکه موجب انسداد شدید فعالیت‌های جامعه مدنی شده است، شورایاری نیز ساختاری رانت‌جویانه و منفعت‌طلبانه یافته و شبکه‌ای مناسب برای اهداف و برنامه‌های سیاسی و منافع اقتصادی شده است؛ تصویری که آقای احمدی‌نژاد و به خصوص آقای قالیباف و حامیان‌شان در شورای شهر دوره‌های دوم تا چهارم، نسبت به آن پیدا کرد. در نتیجه نهادی که با حمایت و حسن‌نیت شورای شهر اول تهران شکل گرفته بود، در دوره‌های بعد به سرعت از اهداف اصلی‌اش به انحراف کشیده شد^۱ به طوری که در دوره سوم با تمهیدات گوناگون شهردار وقت (آقای قالیباف) از جمله پیوند آن با مدیریت محله و سیطره هیئت امنای انتصابی شهرداری بر آن، عملاً به صورت تشکیلاتی از شهرداری و عمدتاً در خدمت نظام سوداگری حاکم بر شهرداری درآمد.

آقای قالیباف در دوره صدارت طولانی خود تلاش بسیاری کرد که با تحریف ماهیت تعریف شده شورایاری‌ها، از مجموعه مدیریت سراها و انجمن شورایاری و هیئت‌امنا و نیز تشکیلات طویل و عریض شهرداری در تبعیت از ساختار غالب بر کشور در جهت کنترل شهر تهران بهره‌گیرد. بدین صورت شورایاری بازوی محلی قدرت‌های رسمی و غیررسمی شد و مأموریت تقویت و ابقای آن‌ها را بر عهده گرفت.

به نظر می‌رسد که این مسئله زاده علل متعددی است که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

- عدم شناخت بسیاری از شهروندان از شورایاری
- سرخوردگی مردم از شرکت در انواع انتخابات گذشته و عدم تمایل شدید به شرکت در انتخابات شورایاری این دوره
- عدم مشاهده آثار عملکرد شورایاری‌ها
- عدم تبلیغات توسط صدا و سیما و تبلیغات ناچیز در رسانه‌های دیگر به ویژه در بیلبوردهای خیابانی
- عدم مجال کافی برای تبلیغات به علت نامشخص بودن سرنوشت برگزاری انتخابات
- فساد برخی شورایاران در برخی محله‌ها

نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدهای شورایاری

نهاد شورایاری گرچه از نقاط قوتی چون پیدایش حرکتی نسبتاً مستقل در محله‌ها و تجربه کردن استقلال و تقویت روحیه مطالبه‌گری و نظارت و تمرکززدایی هرچند ناچیز در مدیریت شهری برخوردار و با فرصت‌هایی مانند وجود تجارب غنی مشارکت‌های مردمی در محله‌های قدیمی و سنتی و گزینش‌های کمتر عقیدتی و سیاسی روبرو بوده است، ولی سخت دستخوش نقاط ضعف‌ها و تهدیدات فراوان و حاد شده است.

نقاط قوت و فرصت‌های شورایاری‌ها

فرصت‌ها	نقاط قوت
تصویب انجمن‌های شورایاری توسط شورای شهر دوره اول تهران و پذیرش نهاد شورایاری از جانب برخی دولتمردان	داشتن پایگاه مردمی بالقوه
وجود تجارب غنی مشارکت‌های مردمی در محله‌های قدیمی و سنتی	بهبود توانایی نیروهای محلی به ویژه در مطالبه‌گری و نظارت نسبت به گذشته
گزینش‌های کمتر عقیدتی و سیاسی ورود تقریباً انواع تفکرات و گرایش‌ها در شورایاری‌ها نسبت به گزینش‌های سایر انتخابات توسط وزارت کشور	ظهور حرکتی نسبتاً مستقل در محله‌ها و تجربه کردن استقلال و تمرکززدایی هرچند ناچیز در مدیریت شهری
وجود سرمایه انسانی غنی در محله‌ها	استمرار انجمن‌های شورایاری در حدود دو دهه و کسب تجارب گوناگون

تهدیدها	ضعف‌ها
اقتصاد سیاسی رانتی و سوداگرانه و قانون ستیز که افزون بر تنگ کردن عرصه بر فعالیت بخش خصوصی، موجب انسداد فعالیت‌های جامعه مدنی شده است. محمدباقر قالیباف در زمان تصدی شهرداری تهران با ایجاد مدیریت محله در شورای شهر دوره سوم تهران، هیئت‌امنایی هفت نفره از نمایندگان بسیج، آموزش پرورش، انجمن جماعت مساجد، سمن‌ها و هیئت‌های مذهبی محله را بر بالای سر انجمن شورایاری منتخب، برای اداره سراها و مدیریت محله منصوب کرد. از این دوره، تلاش بسیار شد تا از مجموعه مدیریت سراها و انجمن‌های شورایاری و نیز تشکیلات طویل و عریض شهرداری و با حمایت عناصر هم‌سو و برخی تشکل‌های سنتی در تبعیت از ساختار اقتصاد-سیاسی غالب بر کشور بهره‌برداری شود. در نتیجه، به تدریج شورایاری‌ها به عنوان بخشی از نظام دیوان‌سالاری کژکارکرد شهرداری درآمدند و بازوی محلی قدرت‌های رسمی و غیررسمی و مآل دستخوش فساد فزاینده‌ای شدند.	مشارکت بسیار پایین اهالی محله‌ها در انتخابات از یک سو و ضعف شورایاری‌ها در جلب مشارکت‌های مردمی و نیز عدم نظارت کافی توسط اهالی محل بر عملکرد شورایاری، موجب تشدید عوامل فسادانگیز در شورایاری‌ها شده است. به طور مثال اگر شهرداری برای اجرای طرحی، نیازمند تأیید مردم محله باشد، با امضای شورایاری به عنوان نمایندگان مردم محله، مدعی تأیید تمامی مردم است؛ در صورتی که این نمایندگان با رأی اقلیت کوچکی از مردم، انتخاب شده و در مشارکت جویی مردم محله نیز ضعیف عمل کرده‌اند. همچنین چون طبق ماده ۴ اساسنامه انجمن شورایاری باید خودگردان باشد و شورایاری اختیاری است، این مسئله موجب بروز تنگناهای مالی و وابستگی هرچه بیشتر شورایاری را به شهرداری و منابع قدرت شده است.
مهندسی در برخی انتخابات توسط شهرداری و عوامل و نهادهای همسو، به علت سیطره غالب آن بر شورایاری‌ها و همکاری در تدارک امکانات انتخابات، معمولاً در گذشته محسوس بوده است.	پایین بودن سطح دانش، تخصص و تجربه مدیریتی مرتبط و ضعف توان کارشناسی بسیاری از شورایاران، راه را بر سوءاستفاده از آنان باز نموده و آنان را از ایفای وظیفه نظارتی دور نموده است.
فقدان مصوبه مجلس برای شورایاری و فعالیت آن بر اساس توافق و تعامل میان حاکمیت و دولت و مبتنی بر مصوبات شورای شهر تهران	بهره‌گیری بسیار اندک شورایاری از ظرفیت‌های درون‌سازمانی و برون‌سازمانی و فرافکنی بی‌رویه مسائل و مشکلات خود به عوامل برون‌سازمانی
ابهام در قوانین مربوطه، فقدان ارتباط ارگانیک بین شورای شهر و انجمن شورایاری و شهرداری، نبود سازوکار نظارتی شورایاران بر عملکرد شهرداری و فقدان سازوکار نظارتی شورای شهر بر عملکرد شورایاری، فقدان تعامل تعریف شده برون‌سازمانی شورایاری	تلقی شغل از سمت شورایاری، رابطه مداری، تبعیض و انحراف از اهداف، تمایل به رانت‌خواری و فساد مالی را در بسیاری از شورایاری‌ها را به بار آورده است.
نگاه شهرداری و دولت به تشکل‌های مردمی به عنوان تهدید و مانع بر سر راه مدیریت شهری	برنامه‌گریزی و اقدامات واکنشی، عدم ارزیابی منصفانه عملکردها، فقدان شفافیت کافی در اکثر شورایاری‌ها و عدم درس‌آموزی از تجارب خود و دیگران به کارایی و اثربخشی‌های بسیار ناچیز انجامیده است.
تضعیقات و فشار بر شورایاران فعالی که به عوامل قدرت تمکین نمی‌کنند.	همکاری و مشارکت بسیار اندک بین شورایاری‌های مناطق مختلف
عدم آگاهی شهروندان از اهداف و وظایف شورایاری و عدم شناخت اکثر مردم محل از شخص شورایاران	پایین بودن میزان شناخت اکثریت شورایاری‌ها نسبت به محله و دانش ناچیز آنان نسبت به امور محوله
عدم وجود تعریفی واحد از شورایاری در میان اعضای شورای شهر و شهرداری	ورود شورایاری‌ها به عرصه‌های اجرایی و در نتیجه انحراف آن‌ها از وظایف نظارتی
عدم تفکیک ساکنان محله‌ها به هنگام انتخابات، راه را برای شرکت برخی مردم از سایر محله‌ها و نقاط به رأی دادن در محله‌ای دیگر باز کرده و اهلیت شورایاری را زیر سؤال برده است.	«دبیر محور بودن» شورایاری و تمایل به خودمحوری‌ها و بروز تقابلات و تخصیصات درون‌سازمانی در بسیاری شورایاری‌ها موجب فرسایش نیروی انسانی و تضییق حقوق شهروندان شده است.
اکثریت قریب به اتفاق مردم محله‌ها شناخت درستی از شورایاری ندارند (کم‌کاری صدا و سیما یکی دلایل مهم آن است.) و تصور می‌کنند که یکی از تشکیلات شهرداری است. از این رو نه تنها تمایلی به مشارکت با آن ندارند بلکه انتظاراتشان از آن نیز غیرواقعی است. همچنین تلقی اشتباه برخی مردم از پرداخت انواع عوارض به شهرداری به عنوان مشارکت در بهبود مدیریت شهری و در نتیجه عدم تمایل آنان به همکاری با شورایاری. این‌ها در کنار سایر عوامل بیان شده پیشین، موجب انفعال مردم محله و استقبال اندک از شرکت در انتخابات در مقایسه با جمعیت محله شده است.	شرکت برخی شورایاران در بازی‌های قدرت و در مواردی سوءاستفاده از آنان به عنوان ابزاری برای رسیدن به منافع جناحی یا شخصی، به کاهش اعتماد عمومی به این نهاد مردمی منجر شده است.
تأثیر سوء عملکردهای ناصواب و معمولاً در خدمت قدرت‌های سیاسی و اقتصادی شوراهای شهر بر عملکرد شورایاری	ضعف فعالیت‌های رسانه‌ای در اطلاع‌رسانی‌های لازم به اهالی محل و عموم
نبود مقرراتی سنجیده در تأیید و رد صلاحیت داوطلبان؛ به طور مثال در انتخابات دوره پنجم، حتی برخی محکومین کیفری نیز تأیید شده بودند!	عدم ایجاد بانک اطلاعاتی از ظرفیت‌های نیروی انسانی در بسیاری محله‌ها
	تخلفات و تقلبات در انتخابات توسط برخی داوطلبان یا گروه‌های حامی آنان
تناقض در شروط داوطلبی؛ به طور مثال امکان داوطلب شدن کسانی که سابقه پنج سال فعالیت مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و صنفی در محلی غیر از محل سکونت خود دارند. چنین شروطی موجب می‌شود تا افراد غیر ساکن در محله، با رأی گرفتن از مردم وارد شورایاری محله‌ای شوند که در آن ساکن نیستند. همچنین شرط ورود کارمندان شهرداری و حتی مدیران آن‌ها حتی در خارج محل خود نیز می‌تواند فساد انگیز باشد.	ضعف آگاهی برنامه‌های توسعه بالادستی و بی‌توجهی به آن‌ها در برنامه‌ریزی‌های محله‌ای
تمایل پیمانکاران به دلیل برخورداری از مزایایی که از راه شورایاران شدن و ارتباط با شهرداری می‌توانند به دست آورند، تهدید آشکاری به شمار می‌آید؛ زیرا اینان ماهیتاً نمی‌توانند ناظران مناسبی بر عملکرد شهرداری باشند.	معمولاً کارکنان شهرداری، پیمانکاران و شورایاران و دبیران غیر ساکن در محل، از عوامل مهم تضعیف شورایاری از درون به شمار می‌آیند.

شورایاری‌ها که قرار بود به مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی هرچه بیشتر مسئولان در برابر شهروندان بینجامند، در اثر دخالت‌های متعدد شهرداری و سایر سازمان‌های حامی‌اش، در سطوح مختلف همچون شیوه برگزاری انتخابات، برخورد گزینشی، اعمال نفوذ، ایجاد تضییعات شدید و تصدی‌گری، از رسیدن به این اهداف بازمانده و از نقش نظارتی خود انحراف جسته و به مسائل و امور اداری و اجرایی آلوده شده‌اند. در حال حاضر این نهاد، ذیل شهرداری ناحیه تعریف شده و شهرداری ناحیه بر آن‌ها سلطه دارد.

در جدول‌های زیر، مهم‌ترین قوت‌ها و ضعف‌ها و فرصت‌ها و تهدیدهای نهاد شورایاری ارائه شده است.

۱- با استناد به ماده ۷۱ قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب مورخ ۱۳۷۵/۳/۱ و با توجه به حجم عظیم و گسترده مسائل و مشکلات مختلف شهری در ابعاد کمی و کیفی خصوصاً در کلان شهر تهران، رفع این مشکلات و بهبود شرایط مستلزم تمرکززدایی و بهره‌گیری از نظرات و دیدگاه‌های آحاد مردم و مشارکت واقعی، پایدار، دائمی و نهادینه، تشکیل انجمن‌ها و سازمان‌ها و نهادهای مدنی داوطلبانه و مردمی بود که در راستای تحقق اهداف فوق و خصوصاً اجرای بندهای ششم و هفتم ماده ۷۱ قانون فوق‌الذکر، شورای اسلامی شهر تهران به‌موجب این طرح اقدام به تأسیس انجمن‌های شورایاری در محلات تهران کرد؛ زیرا موضوعات در سطح شهرهای بزرگی مانند تهران به‌قدری با هم متفاوت است که در برخی موارد نمی‌توان تصمیم واحدی برای همه مناطق شهر اتخاذ کرد، اما می‌توان به‌گونه‌ای عمل کرد که موضوعات و مشکلات در درون همان محله و یا کمک و همیاری مستقیم ساکنان محله حل و برطرف شود. از این‌رو ایجاد نهادهای داوطلبانه مردمی به نام شورایاری‌ها به یاری مسئولان و مدیران شهری آمده است. مشارکت اجتماعی محلی در کشورهای مختلف به‌منظور کنترل سیاسی-اجتماعی و با علم به اینکه مشارکت هزینه برنامه‌های توسعه اجتماعی را کاهش می‌دهد و اجرای آن را تسهیل می‌کند، به کار می‌رود. ■

* پژوهشگر و کنشگر اجتماعی

پی‌نوشت:

۱. نخستین انحرافات در سال ۸۲ در شورای شهر دوره دوم انجام شد. ابتدا در اساسنامه چنین تغییری داده شد: براساس مصوبه ستاد هماهنگی، شهرداری تهران ملزم به تهیه مکان‌های فعالیت شورایاری‌ها در نواحی شهرداری است. سپس در آیین‌نامه داخلی انجمن معتمدین محلات (شورایاری) در بند دوم ماده ششم نیز چنین آمد: «دریافت نتخواه شورایاری از شهرداری»

این تغییرات در حالی است که در اساسنامه شورایاری، این نهاد اولاً ذیل شورای شهر و در موقعیت همکاری با آن (ماده ۱۲) و ثانیاً بعنوان انجمنی خودگردان و تا زمان

کسب خودکفایی برخوردار از مساعده‌های شورای شهر تهران (ماده ۴) و ثویحا با نقشی نظارتی بر عملکرد شهرداری تعریف شده است.

انحراف بعدی از ابتدای شورای شهر دوره سوم در «آیین‌نامه شرح وظایف و نحوه تعامل هیئت‌رئیس» مصوب یازدهم دی‌ماه ۸۶ صورت پذیرفت. در مورد مصوبه هیئت‌امنا به‌عنوان بزرگ‌ترین انحراف، مرتضی طلالی نائب رئیس شورای دوره چهارم شهر تهران نیز چنین گفته است: «اما در دوره سوم برابر مصوبه شورای شهر، شهرداری مکلف شد به‌منظور جلب مشارکت شهروندان و سرعت بخشیدن به برنامه‌ها در حوزه اجتماعی در محلات، ستاد مشارکت اجتماعی محلات را ایجاد کند. در نتیجه بر اساس این مصوبه، شهرداری تهران در ۳۷۴ محله اقدام به ایجاد سرای محلات کرد. جزو تکالیف شهرداری بود که جلساتی برگزار و نحوه همکاری بین شورایاری‌ها، سرای محلات و مدیریت محلات را تعریف کند. بنابراین، آیین‌نامه‌ای تصویب و در آن آیین‌نامه، شورایاری‌ها با حفظ ماهیت خودشان به‌عنوان منتخبان مردم در کنار ظرفیت سراهای محله و امنای محل که تا دوره سوم توسط شهرداری انتخاب می‌شدند فعالیت می‌کردند. در کنار این ۷ نفر شورایاری ۶ نفر دیگر از نخبگان محلی را انتخاب و این ۱۳ نفر تحت عنوان امنای محله مسئولیت اداره محله و مدیریت محلات را بر عهده داشتند که این اتفاق در دوره سوم شورای شهر رخ داد. (روزنامه ایران، ش ۴۵۹۳۷، خرداد ۱۳۹۴)» (دستورالعمل و شرایط انتخاب مسئولان هیئت‌امنا محلات تهران) و «آیین‌نامه داخلی شورایاری / هیئت‌امنا محله» نیز در ۲۲ ماده و ۱۲۵ بند و ۲۲ بصره در سال‌های ۹۲ و ۹۴ به تصویب اعضای ستاد شورایاری‌ها رسید.

منابع:

- پیران، پرویز، درباره شورا و شورایاری در ایران، مجمع حق به شهر باهمستان.
- اساسنامه شورایاری؛
- آیین‌نامه شرح وظایف و نحوه تعامل هیئت رئیس؛
- آیین‌نامه داخلی انجمن معتمدین محلات (شورایاری)؛
- دستورالعمل و شرایط انتخاب مسئولان هیئت‌امنا محلات تهران
- آیین‌نامه داخلی شورایاری / هیئت امنای محله
- احمدنیا، شیرین، آتنا کامل قالبیاف: مشارکت اجتماعی در پهنه مرکزی تهران: با تأکید بر نهادهای مردم مدار و شورایاری‌ها، مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران دوره ۶، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶: ۱۴۵.
- موسایی، میثم، بهزاد رضوی‌الهاشم: بررسی (SWOT) مشارکت شهروندان در امور شهری، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال یازدهم، شماره ۴۱.
- عبدالله‌پور، جمال، حسن مختارپور، رجعی مختارپور: مشارکت در اداره امور شهری: تجارب، آسیب‌ها و زمینه‌ها: مطالعه‌ای در محله‌های منطقه شهرداری تهران، ۲۷۲-فصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی- فرهنگی، دوره دوم، بهار ۳۳.
- کاظمیان، غلامرضا، فریده حق‌شناس و رضا شادمان‌فر: بررسی تأثیر الگوی شورایاری محلات در مشارکت شهروندان با مدیریت شهری، مجله: مطالعات مدیریت شهری، پاییز ۱۳۸۹ - شماره ۳ (۱۶ صفحه - از ۲۳ تا ۳۸).
- حبیبی، سید محسن، مریم امیری: حق به شهر؛ شهر موجود و شهر مطلوب: آنچه هست و آنچه باید باشد، پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، دوره ۵، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۳۰-۹.
- شیرعلی، ابراهیم، مهدی شهبازی: مطالعه جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر فقدان نهادینگی حکومت محلی در شهر تهران (مطالعه موردی شورایاری محله‌ها)، مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، صص ۷۶۳-۷۴۵، دوره ۲، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲.
- نقش و جایگاه شورایاری‌ها در مدیریت شهری پایتخت، ایرنا، ۱۷ تیر ۱۳۹۸.

- توکلی‌نیا، سعیده و استادی سبسی، منصور (۱۳۸۸): تحلیل پایداری محله‌های کلان‌شهر تهران با تأکید بر عملکرد شورایاری‌ها، نمونه موردی: محله‌های اوین، درکه و ولنجک؛ مجله مقاله ۶، دوره ۴، شماره ۰، زمستان ۱۳۸۸، صفحه ۲۹-۴۳.

- حقیقتیان، منصور، اسماعیلی، رضا و سمیه کریمی زاده اردکانی (۱۳۹۴): تبیین جامعه‌شناختی تأثیر توسعه محله‌محوری در اداره کلان‌شهر تهران؛ مورد مطالعه: محله‌های ازگل، جنت‌آباد، حکیمیه، خانی‌آباد نو، فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی شهری، سال ششم، شماره ۲، بهار.

- حسینی، غلامرضا (۱۳۸۶): بررسی ساختار و عملکرد شورایاری‌ها و راهکارهای بهبود آن در توسعه شهر مشهد، طرح پژوهشی شورای اسلامی شهر مشهد.

- حسینی، معصومه، آقایی، عادل (۱۳۹۲): نقش شورایاران در جلب مشارکت شهروندی نمونه موردی: منطقه ۴ شهر تهران، پنجمین کنفرانس برنامه‌ریزی و مدیریت شهری، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.

- رضایی، محمدرضا، غفورزاده، مجتبی، جعفری نسب، حسین، حسینی، سید مصطفی و مسعود احمدی (۱۳۹۳): ارزیابی مشارکت شهروندی و نقش آن در توسعه مدیریت شهری، مطالعه موردی: شهر یزد؛ اولین کنفرانس تخصصی مدیریت شهری و شوراهای شهری، ساری.

- شیانی، ملیحه؛ پویا علاءالدینی و طیبه فرهنگانی (۱۳۹۱): ارزیابی ذی‌نفعان از عملکرد شورایاری‌های شهر تهران: دیدگاه‌های ساکنان دبیران شورایاری و مسئولان شهرداری منطقه ۱۱، همایش هواندیشی شوراها و مدیریت محلی در افق چشم‌انداز، تهران، مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.

- شمعی، علی، آقایی، پرویز و سامان حیدری (۱۳۹۲): بررسی و تحلیل میزان مشارکت شهروندان در مدیریت شهری با تأکید بر مدیریت محله (مطالعه موردی: محله جماران، ناحیه چهار، منطقه یک تهران)، فصلنامه مطالعات مدیریت شهری، سال پنجم، شماره شانزدهم، زمستان.

- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قانون شوراهای اسلامی شهر و روستا، قانون شهرداری‌ها

- مصطفی‌پور، کامبیز، شریفی میلانی، آناهیتا و فرزانه شریفی (۱۳۹۱): شورایاری‌ها و کارآفرینی اجتماعی، مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران، گزارش شماره ۱۸۲، بهمن.

- شهسوار حقیقی، نگین، فاطمه کیانی: برنامه‌ریزی توسعه اجتماع محله‌ای محله یوسف‌آباد، مطالعات شهر و منطقه - بهمن ۱۳۹۴ - شماره ۱.

- ایمانی جاجرمی، حسین: شفافیت و شاخص حکمرانی شهری، اعتماد، پنج‌شنبه، ۱۹ مهر ۱۳۹۷.

- " " : الگوی سرای محلات تهران دچار نقصان و تعارض است. روزنامه ایران / شماره: ۱۶۱۳۱، بهمن ۱۳۹۴.

- " " : شورایاری؛ شوقی که خاموش شد. اسکان‌نیوز، ۱۰ شهریور ۱۳۹۸.

- علیپور، ابراهیم، احمد مسجد جامعی، احمد حکیمی پور: جایگاه شورایاری در مدیریت شهری تهران،

<http://shorayari.com>

- علیپور، ابراهیم، سید آرش حسینی میلانی، صلاح‌الدین قادری، محمدرکیم آسایش، سیامک صدیقی: شورایاران مدافعان حقوق محله، همشهری آنلاین، یکشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۹۸.

- Creighton, James L: THE PUBLIC PARTICIPATION HANDBOOK: Making Better Decisions Through Citizen Involvement. Jossey-Bass books. John Wiley & Sons, Inc. 2005.

- Barton, Hugh, Marcus Grant and Richard Guise: shaping neighbourhoods; a guide for health, sustainability and vitality. Spon Press. 2003.

شورایاری؛ نهاد زیرساخت مردم سالاری یا محل توزیع رانت؟



میزگردی با حضور شهر بانو امانی، محمد حقانی، احمد حکیمی پور، لطف الله میثمی و محمد ایرانمنش

انتخابات شورایاری ها بحث های دامنه داری را ایجاد کرده است. برخی با اشاره به ضعف های شورایاران در ادوار گذشته نقدهای تندی را نصیب این ارگان می کنند، برخی نیز با توجه به اهمیت نهادهای زیرساخت دموکراسی بر اهمیت شورایاری ها تأکید می کنند. نشریه چشم انداز ایران در ادامه بررسی چالش های پیش روی شورایاران با تکی چند از اعضای کنونی و پیشین شورای شهر نشست برگزار کرده است که تقدیم خوانندگان گرامی می شود.

سیاسی هستیم. دوستان معتقدند از انتخابات شورایاری استقبال نمی شود و مثل همیشه سازمان بازرسی از اول دوره پافشاری می کرد که انتخابات صورت نگیرد. در دوره های قبلی کمی کوتاه می آمدند و با هم تعامل می کردند، اما در دوره پنجم مسئله به رئیس سازمان بازرسی کشیده شد و حتی به رؤسای قوا هم نامه ارسال شد. یکی از نقاط قوت حضور زنان و جوانان است که اتفاقاً کار داوطلبانه با روحیه زنان بیشتر می خوانند و یک تمرین ورود به اجتماع برای جوانان است.

در باره نقاط ضعف می توانم بگویم که شورایاری از محور و مدار خارج شده است که امیدواریم با حضور آقای حقانی و تجربه ای که دوستان دیگر مثل آقای حکیمی پور از دوره اول در شورا دارند از انحراف از اهداف جلوگیری شود. برخی از شورایاری ها درگیر مسائل مالی شدند و چون گردش آزاد اطلاعات در خیلی از زمینه ها نیست در شورایاری هم این اتفاق افتاد و شفافیت کافی وجود ندارد. یک نقطه ضعف دیگر هم مداخله سازمان شهرداری در امر شورایاری است.

میثمی: اینکه می گوید ۶۲ درصد جدید بودند، ما اطلاع پیدا کردیم که از مدتی قبل یک پروسه ای شروع شده که اهالی مساجد و این گونه نهادها قرار است شورایاری ها را به دست بگیرند. این جدید بودن لزوماً به معنای متری بودن یا جوان بودن به معنای جوان دل بودن نیست. تجارب من این را نشان می دهد.

امانی: در این دوره زنان نسبت به دور گذشته ۲۵ درصد بیشتر ثبت نام کرده بودند، از نظر میزان رأی دهندگان، تعداد زنان کم بود. در تعداد اعضا رشد ۵ درصدی در حوزه زنان داشتیم. مردان جامعه به زنان اعتماد کردند و رأی دادند. بله، این هم یکی از نقدهایی است که عرض کردم. شهردار پیشین سعی کرد و معتمدین محلی (اعضای انتصابی) را در کنار اعضای انتخابی شورایاری قرار داد که این کار مداخله

ایرانمنش: با تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید. نخست درباره نقاط قوت و ضعف شورایاری ها گفت و گو می کنیم و پس از آن هم سراغ فرصت ها و تهدیدها خواهیم رفت. در انتها نیز جمع بندی کنیم که چه باید کرد.

امانی: یکی از کارهای زیبا و به جایی که شورای اول انجام داد و جای تشکر هم دارد این است که حلقه واسط بین مردم و شورای شهر را به عنوان شورایاری تعریف کردند که در قانون هم به نام انجمن های محلی شهری است. از همان دور اول هم اتفاقاً انتخابات شورایاری را در دستور کار قرار دادند. هر چند کار داوطلبانه در کشور ما طبق شاخص های آماری در نازل ترین سطح خود است. در کشور ما، حتی در شرایط بد اقتصادی کمک مالی می شود، اما از نظر کمک داوطلبانه در جهان رتبه هفتم را داریم؛ البته در کارهای خیریه رتبه خیلی خوبی داریم؛ یعنی مردم ایران کمک مالی را راحت تر انجام می دهند تا کمک داوطلبانه. بسترسازی برای کمک داوطلبانه در کشور خیلی مناسب نیست.

در شورای پنجم، علی رغم مشکلات متعدد پیش رو انتخابات شورایاری برگزار شد. این انتخابات ظرفیت و فرصت مناسبی برای گسترش جامعه مدنی و تمرین فعالیت های مدنی بود. آیا با ۲۱ نفر عضو شورا می شود ۲۲ منطقه تهران را تحت نظر گرفت. حتی تعداد مناطق از تعداد اعضای شورا بیشتر است. این یک تمرین بسیار خوب است و بیش از ۳ هزار شورایار (۳۱۳۲ نفر) در دوره پنجم انتخاب شدند. ۶۲ درصد منتخبین این دوره افراد جدید هستند؛ یعنی ۱۱۹۹ نفر از منتخبین قبلاً هم شورایار بوده اند که ۵۷۱ نفرشان یک دوره، ۲۱۰ نفرشان دو دوره، ۲۳۱ نفرشان سه دوره و ۱۸۷ نفرشان چهار دوره شورایار بوده اند. الان هم که در شرایط یخبندان



محمدحسانی

در امر شورایاری محسوب می‌شد. همتی که اعضای جدید کردند این بود که آن حلقه را محدود کردند. در این دوره بیش از ۲ هزار نفر از کاندیدهای شورایاری را رد صلاحیت کردند. دوستان اصلاح طلب ما وارد شدند و در دقایق آخر خیلی‌ها را به رقابت برگرداندند؛ یعنی این‌ها حتی در حد انتخاب یک شهروند در محله خود برای شورایاری هم مداخله کردند. طبیعتاً وقتی این‌ها در سر کار بودند، حلقه‌های متصله و ساماندهی و مساجد و بسیج هم خیلی فعال بودند.

ایرانمنش: در ارتباط با همین موضوع هیئت‌امنا با حدود بیست تا سی نفر از شورایاری‌های فعال نشست داشتیم. خیلی نگران بودند که هیئت‌امنا دوباره در این دوره گذاشته شود، حتی بعضی از آن‌ها می‌گفتند بالاخره آن‌ها اعمال نظر می‌کنند و دوباره یک محل امور شورایاری پیش می‌آید. در این زمینه کاری کردید که چنین مسئله‌ای شکل نگیرد.

امانی: طبیعتاً ما یک دفعه نمی‌توانیم جهت را به اهدافی که داریم تغییر بدهیم؛ یعنی ریل را تغییر بدهیم. من با آقای جوادی یگانه جلسه‌ای درباره هیئت‌امنا داشتیم که هیئت‌امنا باشند، ولی تعدادشان نباید از تعداد منتخبین بیشتر باشد و امیدوارم در آینده بتوانیم این‌ها را اصلاح کنیم.

ایرانمنش: شورایاران فعال عزم کرده‌اند که روی این مسئله مطالبه‌گری خیلی جدی داشته باشند، من در جریان این هیئت‌امنا هستم که واقعاً دردسر هستند. این‌ها اصلاً مصوبه‌ای دارند؟

حکیمی پور: دارند.

ایرانمنش: مصوبه از طرف شهرداری یا از طرف شورای شهر؟

حکیمی پور: در شورایاری قبلی یعنی شورای سوم این‌ها قانونی شدند. حالا من مصوبات را همراه خودم آوردم.

امانی: البته من این طور بگویم که معتقد بودم و از این حیث حتی خیلی تلاش کردم. ببینید هیئت‌امنا در منطقه می‌آمدند و آزادانه در انتخابات شرکت می‌کردند. اگر مردم از صندوق انتخابشان می‌کردند شورایاری می‌شدند.

ایرانمنش: برای تحلیل اینکه در هر مرحله چه اتفاقی افتاده است ما به این آمار و ارقام احتیاج داریم. اینکه ترکیب این شورایاران چگونه است؟ از چه اقشاری هستند؟ برای شورایاری پنجم این اطلاعات تقریباً درآمده است. منتهی از چهار دوره پیش هیچ اطلاعاتی درنیامده است. مثلاً در مورد دوره چهارم اطلاعات کمی از اینترنت به دست آوردیم. اینکه ۶۲ درصد افراد جدید انتخاب شدند، معلوم نیست تغییری در جهت مثبت بوده باشد. جناح‌هایی که هیئت‌امنایی هستند خیلی فعال‌ترند و قبل از ما شروع به فعالیت می‌کنند. مشکل دیگر این است که برخی افراد آدرس خود را اشتباه می‌دهند.

امانی: این فرآیند اگر اثبات شود می‌تواند او را حذف کنند.

ایرانمنش: یعنی به کجا مراجعه کنند؟

امانی: به خود ستاد شورایاری مراجعه کنند.

ایرانمنش: الان هم می‌شود؟

امانی: تعهد دادند؛ یعنی هر زمان در فرآیند مشخص شود که کسی دروغ گفته اعمال شود. این مسائل جز مشکلات ماست، مثلاً تغییر آیین‌نامه‌ها دیر شروع شد. شبکه استانی و شبکه تهران هم در ارتباط با شورایاری فعال نبود. الان در زیرنویس همه برنامه‌های تلویزیونی اسم مداح‌ها را می‌آورند، سخنران‌های هیئت‌ها را با اسم می‌آورند، اما برای یک فعالیت داوطلبانه مخصوصاً در شرایط فعلی کاری نکردند. حضور مردم در سر صندوق رأی شورایاری در پایتخت باید برای سیستم خیلی مهم می‌بود. شبکه تهران فقط در روز رأی‌گیری پای کار آمد. طبیعتاً علاقه‌ای به این فرآیند حضور مردم در صحنه‌هایی که می‌توانند مداخله کنند ندارند. یکی از بحث‌های دبیران شورایاری مناطق در شورای پنجم این بود که گزارش‌هایی داشتیم که بسیاری از آنان خودشان در آن شبکه راتنی حضور داشتند و به‌عنوان ناظر به‌نوعی مداخله در بحث مالی هم داشتند.

میشمی: یک مطلبی خانم امانی گفتند که به جامعه ما برمی‌گردد و عمیق‌تر باید روی آن فکر کرد. اصلاً در اصلاح ذات بین، حل تضادهای درون خانواده‌ها، مردم کم وقت می‌گذارند درحالی‌که یکی از معضلات ما این است که طلاق زیاد شده، اختلافات زن و شوهر زیاد شده. گاهی من وقت که می‌گذارم می‌بینم خانواده‌ای نجات پیدا می‌کند ولی همه حاضرند پول بدهند ولی وقت نگذارند. درحالی‌که حضرت علی (ع) تأکید دارد که مردم روی اصلاح امر و حل تضادهای درونی وقت بگذارند. قسم خورده که این واجب است و می‌گویند داوطلبانه این کار نمی‌شود اما برای پول دادن به خیریه‌ها... این خیلی ریشه عمیقی است.

امانی: به دلیل اینکه در رژیم قبل می‌گفتند کوروش بخواب ما بیداریم. در جمهوری اسلامی همه دست‌به‌دست هم گفتیم مردم شما بخوابید ما هم دنیا و هم آخرتتان را تأمین می‌کنیم. و الان هم می‌بینیم که درست نگفتیم.

حقانی: من همیشه در شورای چهارم با آقای حکیمی پور شوخی می‌کردم و می‌گفتم شما مثل حضرت موسی همیشه کتاب دستتان است و الان هم کتابشان را آورده‌اند و ماده و قانون و اشارات

و تذکرات بسیار به‌جایی هم می‌دادند. منتهی من به‌لحاظ سوابق کاریم در شهرداری بیشتر حرف‌ها و عملکردم میدانی و اجرایی است و بیشتر عرایض در همین زمینه است. یک بحث کلی را می‌گویم و بعد به سؤال شما می‌رسم. اعتقاد من بر این بود و هست و حتی این را به آقای خاتمی هم گفتم که ای کاش اول شورایاری‌ها را راه می‌انداختید بعد شورای مناطق و بعد شورای شهر را. استدلال هم شاید درست یا غلط در این بود که این فونداسیون باید محکم باشد و ساختمان بیست طبقه را نمی‌توان از طبقه بیستم شروع کنند و پایین بیایند. باید از زیر محکم کرد. مدیریت شهری تعریف خاص خودش را دارد؛ یعنی جدا از سایر مدیریت‌هاست. باید در این قضیه مباحثی را مطرح کرد که این جلسه اجازه نمی‌دهد ولی به‌رحال مدیریت شهری به‌لحاظ تکرر و تکثر امور نیاز به فرد، افراد و مجموعه‌ای دارد که بتوانند همه‌جانبه فکر کنند، همه‌جانبه تصمیم‌گیری کنند و همه‌جانبه از وجود کارشناسان متخصص استفاده کنند.

در یک کلام بگویم مثلاً در وزارت راه و شهرسازی شاید بیست تا وظیفه مهم وجود داشته باشد، ولی در شهرداری‌ها و مدیریت شهری، این‌ها وظایف بسیار متعدد دارند و روزانه با مردم سروکار دارند؛ یعنی اصطلاحاً وقتی شما پایت را روی آسفالت بگذارید، جدول شهرداری، پیاده‌روی شهرداری، سایه درختان شهرداری، پارک شهرداری، اتوبوس شهرداری همه اینها جزو وظایف هستند. الان در دنیا مفاهیم جدیدی را مطرح می‌کنند که متأسفانه ما نمی‌خواهیم به‌راحتی آن‌ها را بپذیریم درحالی‌که بسیاری از زندگی روزمره مردم سروکار دارد. من همیشه شورایاری‌ها را به‌عنوان فونداسیون مدیریت شهری تعریف کردم.

یکی از نقاط ضعفی که در شورایاری‌ها می‌بینم قانونمند نبودن است، درحالی‌که ما انجمن‌های محلی را در قانون اساسی داریم. چون بحث هیئت‌امنا شد من از سرکار خانم امانی خواهش می‌کنم به مسئله هیئت‌امنا توجه کنند. جدا از اینکه ما انتخابات برگزار کردیم و تعدادی شورایاری در ۳۵۲ محله‌مان انتخاب کردیم، در همین حال آقایان دیدند نفرت باب میلشان انتخاب نشده و هیئت‌امنا را علم کردند. محله فعلاً آن ظرفیت و کشش را ندارد. چرا که این دو نهاد در کنار

انتخاب شوند، یعنی به نوعی شهرداری عملاً به طور غیرمستقیم نیروهای خودش را آنجا می گذارد.

حقانی: من روی این قضیه بحث دارم. من خودم شورای شهر بودم. شورای شهر یک موجود ناقص الخلقه‌ای است؛ هر روز اختیاراتش را بگیرند؛

به هر طریقی به او فشار بیاورند و...

امانی: کاملاً درست است، چون حضور مردم را بر نمی تابند برای همین در کنار آن‌ها معتمدین محلی می کارند.

حقانی: ما از اول خشت را اشتباه گذاشتیم. ما نباید ناظر و مجری را یکی کنیم و کنار هم داشته باشیم. وقتی من مجری یک کار هستم نباید بر آن کار نظارت کنم، آقای حکیمی پور یا دیگران باید نظارت کنند. باید این مسائل مطرح شود تا شورایی‌ها جا بیفتند. هنوز روابط بین شورای شهر و شهردار معلوم نیست. شورای شهر یک دستگاه نظارتی است، ولی از آن طرف قانون طوری آمده که بالاترین مقام اجرایی شهردار تهران است. هنوز این روابط طبیعی نشده است. الان حداقل در همین نظام با همین سیستم‌هایی که ما داریم بالاخره اگر وزیر بخواهد از ریلش خارج شود چهارتا نماینده او را استیضاح می کنند مثل آقای کرباسیان؛ استیضاح شد و تمام. ولی آیا شما توانستید معاون آقای قالیباف که معاون آقای خنچی است را استیضاح کنید؟ نمی توانید. می گوید من بالاترین مقام اجرایی هستم و این هم اختیارات من است. اگر خشت اول را کج گذاشتیم تاثر یا کج می رود.

ایرانمنش: من یک خواهشی دارم همان‌طور که همه دوستان در ضرورت و اهمیت شورایی خیلی صحبت می کنند به همان صورت هم برای این مسائل از شوراییاران منتخب فعال که اطلاعات خیلی ریز از این روابط دارند استفاده بکنید. یعنی برای اساس نامه‌ها از شوراییاری‌ها استفاده کرده‌اید؟

حقانی: بحث من هم همین است و به دوستان فعلی شورای شهر هم گفتم. شما وقتی آیین نامه می نویسید، نظام نامه می نویسید، انتخابات برگزار می کنید، چند بار از همین بچه‌هایی که دو دوره سه دوره شورایی‌ها بودند نظرشان را پرسیدید؟ نخواستند. در اتاق‌های درسته می نشینند و یک سری کار که من اسم دولتی روی آن‌ها می گذارم، انجام می دهند.

امانی: آقای حقانی من ایرادات را می پذیرم. اتفاقاً بسیاری از این دبیران که از دور اول بودند الان در بدنه ستاد شورایی هستند.

حقانی: سردبیران آن‌ها با من ارتباط دارند. همه‌شان گله‌مندند.

امانی: ما نهادسازی نکردیم. اصلاً شوراییاری این بود که از پایین به بالا برویم. درست است؟ شورا بیست سال بعد از انتخابات مجلس آمد.

ایرانمنش: این هم دلایل خاص خودش را دارد. خانم امانی من از شما سؤالی دارم آیا شما شوراییاران

فعال را می شناسید؟

امانی: یک بخشی از آن‌ها را دیده‌ام.

ایرانمنش: یعنی با آن‌ها ارتباط دارید؟

امانی: بله. با یک تعداد کمی. چون متأسفانه من در ستاد شوراییاری نرفتم.

باشند و به هر حال یکپارچه و یکدست به مسائل محلی‌شان بپردازند و متأسفانه به این مورد خیلی توجه نشده است. ما این ضعف را در حوزه آموزش، توانمندسازی و ظرفیت‌سازی شوراییاری‌ها می بینیم که آن‌طور که باید و شاید به آن توجه نشده است.

ضعف بزرگی که وجود دارد و دوستان می دانند ما آن موقع مدام حرف می زدیم که چرا شوراییاری‌ها را شهرداری یاری کردید؟ یعنی این‌ها را به طرف شهرداری کشاندند برای اینکه از آن توانمندی‌های نصفه و نیمه‌شان بتوانند استفاده یا سوءاستفاده بکنند. دقیقاً به طرف اهداف موردنظر نرفتند. در شورای اول دوستان به دنبال این کار بودند که شوراییاری‌ها را به عنوان یک ابزار بسیار قوی نظارتی و خبررسانی تبدیل کنند که بتواند مفاهیم موردنظر اعضای شورای شهر را در اختیارشان قرار دهد و نشد. من همین الان هم به خانم نژادبهرام گفتم مخالف هستم که انتخابات شوراییاری را شهرداری برگزار کند. این را هم در دستگاه فرمانداری می انداختید. حتی مکتوب به ایشان گفتم.

امانی: آن موقع شورای نگهبان باید می آمد و نظارت می کرد.

حقانی: مگر شورایی نگهبان در انتخاب شما و من نظارت کرد؟

امانی: نماینده فرماندار بود، ولی انتخابات در چارچوب قوانینی بوده که شورا مصوب کرده است و ناظر آن شورای شهر است.

ناظر انتخابات شورای شهر و روستا مجلس است. مجلس هم عالمانه این را مصوب کرد. حتی این دوره در کلان‌شهرها که در انتخابات شورای شهر، اصلاح‌طلبان رأی آوردند شورای نگهبان به مجلس نامه نوشت. حتی قضیه آقای نیک‌نام هم از اینجا شروع شد. سپنتا نیک‌نام تا یک ماه قبل از اعضای شورای چهارم بود. گفتند رأی آوردی ولی نمی توانی به شورای پنجم بروی. ما کارمان را درست انجام دادیم.

ایرانمنش: وقتی به ترکیب منتخبین در شوراییاری‌ها نگاه کنید می بینید که چه تعدادی از کارمند شهرداری‌ها هستند.

امانی: ما این را محدود کردیم. این گروه تنها ۲ درصد هستند. چون در آیین نامه ممنوع کردیم، این‌ها باید یکی را انتخاب کنند که یا طرف قرارداد شهردار باشند یا پیمانکار شهرداری باشند.

حکیمی‌پور: جقدرشان منصوبان مدیران شهرداری هستند؟ باید آمار این‌ها را در بیاورید. آقای حقانی که این ایراد را می گیرند می گویند وقتی اجرا دست شهرداری است خود به خود چپش هم پیش می آید. چون این‌ها رأی کمی هم می خواهند تا

هم خیلی درست نیست، چون یکی انتخابی و دیگری انتصابی است. من یک‌بار با معاون امور تربیتی وزیر آموزش و پرورش در زمان آقای دکتر نجفی صحبت می کردم می گفت ما برای دانش‌آموزان در مدارس ۱۸۰ طرح داریم. چنین چیزی چطور امکان‌پذیر است؟ ما آن موقع طرح شهردار مدرسه را مطرح کرده بودیم، مگر دانش‌آموز این قدر کشش دارد؟ محله فعلاً بیش از این کشش ندارد. به نظر من، ما ابتدا این را نهادینه کنیم.

در شهرداری که در آن شهردار تهران را داریم، شهرداران مناطق ما مدیران منطقه هستند نه شهردار منطقه، شهرداران نواحی مدیران ناحیه هستند، خوب بیایم یک شهردار محله هم بگذاریم و همان نقشی که شورای شهر دارد به عنوان یک ابزار نظارتی قوی روی سر شهرداری تهران است، این ابزار را در نواحی شوراییاری قرار دهیم. اشاره فرمودند که ما این‌ها را بر اساس مسائل مالی و این‌ها نگذاریم، مثل گذشته کیف سامسونت دست آن‌ها ندهیم، سرای محله را محلل آژانس فلان فرد قرار ندهیم. برخی از نقاط ضعف از درون خود شوراییاری‌هاست و برخی از بیرون شوراییاری‌ها تحمیل می شود. ضعف اساس نامه‌ها و شیوه‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌هایی که ما نوشتیم چیزهایی است که از بیرون تحمیل می شود؛ مثلاً ما به شوراییاری نمی گوئیم وظیفه‌شان چیست یا حدود و ثغور وظایف را تعیین نمی کنیم. این‌ها واقعاً نمی دانند. این‌ها مسائلی است

که من به عنوان ضعف شوراییاری می گویم. مسئولان بالاتر وقتی سراغ شوراییاری‌ها می روند که وقت انتخابات باشد همان‌طور که سراغ مردم می روند. شوراییاری‌ها هم بخشی از مردم هستند که فقط تشکیلات و سازمان دارند. من می گویم باید در تمام فصول به این‌ها سر بزنند، در تمام طول سال به دیدن این‌ها بروند. کمبودها، نارسایی‌ها و مشکلات را از طریق این‌ها پیگیری کنند. رسانه‌ها هم در این قضیه مقصر هستند و کمتر به شوراییاری‌ها بها داده‌ند.

امانی: شما در شورای چهارم بودید از این زاویه ببینید.

حقانی: ضعف فرهنگ و کار گروهی هم از نقاط ضعف شوراییاری‌هاست که واقعاً این مشکل را داریم. ما نتوانستیم یک تبیین درست و کافی و قابل فهمی از شوراییاری‌ها به مردم بدهیم و شوراییاری‌ها آن‌طور که توجهشان بیشتر به مدیریت شهری بوده به عنوان نمایندگان مردم به خود مردم نبوده است. این‌ها مسائل و چالش‌های قانونی است که وجود دارد. برخی از منازعاتی است که در درون شوراییاری‌ها وجود دارد. این‌ها آن انسجامی را ندارند که شوراییاری‌ها باید در درون خودشان داشته

”
مسئولان بالاتر وقتی سراغ شوراییاری‌ها می روند که وقت انتخابات باشد همان‌طور که سراغ مردم می روند. شوراییاری‌ها هم بخشی از مردم هستند که فقط تشکیلات و سازمان دارند. در تمام فصول به این‌ها سر بزنند، در تمام طول سال به دیدن این‌ها بروند. کمبودها، نارسایی‌ها و مشکلات را از طریق این‌ها پیگیری کنند

ایرانمنش: خیر بالاخره شما در شورای شهر هستید. مسائل شما هم مربوط به محلات می شود. **امانی:** تعدادی که فعال هستند بله، مثل منطقه ۱۶ که با ما در ارتباط هستند، یا منطقه ۱۷. منطقه ۱ مشکلاتی داشت که همان روز اول آقای شهردار که هنوز کلید را نگرفته بود برقشان را قطع کرد. گفتیم چرا شما برق اینجا را قطع کردید؟ گفت شورایاری که تبدیل به یک دفتر شده و محل کسب و کار خودشان. من برقشان را قطع می کنم که هیچ در آنجا را هم تخته می کنم.

حکیمی پور: شوراها را بنیان گذاران یا رهبران انقلاب به عنوان یک روش حکومت داری یا حکمرانی مردمی در نظر گرفته بودند که در قانون اساسی هم آمد. مرحوم طالقانی و دیگران خیلی در این مورد زحمت کشیدند. مخصوصاً نامه خود امام در سال ۵۸ در این مورد بسیار جالب است. از نظر بنده شوراها چه شورایاری چه شورای شهر، با تمام ضعف ها و مشکلاتشان مطمئن ترین درجه ورود به مردم سالاری است. جالب است بدانید که برای پیگیری استقرار شوراهای و انتخابات شوراهای مرحوم موحدی ساوجبی سنگ تمام گذاشتند. رئیس کمیسیون شوراهای و یک اصولگرا. و اگر ایشان پیگیری نمی کرد به زمانش نمی رسید، چون قرار بود در دوره آقای هاشمی انتخابات برگزار شود. منتهی در دوره آقای هاشمی نشد و خیلی هم به تأخیر افتاد.

امانی: اواخر مجلس چهارم مصوب شد. **حکیمی پور:** بله از بس ایشان پیگیری کرد و در آخر هم بودجه سالانه گذاشت که نتوانند از زیر کار در برونند. من می گویم نباید شوراهای را جناحی بکنیم. منتهی دولت اصلاحات آمد و جرئت کرد و این کار را انجام داد. من معتقدم علی رغم همه مسائل شورایاری ها در ترویج فرهنگ مطالبه گری و نظارت اجتماعی در تهران خیلی موفق بوده اند و این فرهنگ هم

از تهران به سایر شهرهای ایران رفته و این بزرگترین دستاورد شورایاری بوده است. در تهران کوچکترین اتفاقی که در محلات می افتد مردم حساسیت به خرج می دهند و این نتیجه کار شورایاری هاست؛ چه کم و چه زیاد. منتهی ضعف هایی هم دارد؛ مثل اینکه از مسیر اصلی خود دور شد مثل خیلی چیزهایی که می گفتیم چه می خواستیم و چه شد.

شورایاری باید به ریل اصلی خود بازگردد. تهران شهر بزرگی است و ما هم در دوره اول ۱۵ نفر بودیم خواستیم که در محلات تهران تکثیر شویم و مردم برای تصمیم گیری درست به ما کمک کنند. منتهی در اول دو دیدگاه وجود داشت: ۱. یک عده می گفتند بیاید افراد را خودمان انتخاب کنیم ۲. یک عده هم می گفتند بگذارید خود مردم انتخاب کنند که این دیدگاه غلبه کرد. حتی پیشنهادی بود که آن تعداد زیادی که در انتخابات شورای شهر رأی نیاوردند را برای شورایاری دعوت کنید، چون به هر حال انگیزه

زیادی داشتند. در نهایت این بحث انتخابی پیش آمد که به هر حال از دور دوم که شورا دست اصولگراها افتاد، از مسیر خارج شد. در اسناد من موجود است که از کجا شورایاری ها به شهرداری پیوند خورد. شما به هیچ وجه در مصوبه اول هیچ کلمه ای از شهرداری پیدا نمی کنید. در تمام آن شورایاران با شورای شهر در ارتباط هستند. وظیفه آن ها هم در ارتباط با شورا است. قرار بود بودجه آن در خود شورا تعیین شود و از شهرداری بودجه ای نگیرند.

میثمی: مگر بودجه آن ها زیاد است؟

حکیمی پور: نه نیست ولی صحبت از ضعف هاست. مسئله این است که ارتباط بین شورا و شورایاران معلوم نیست. الان خانم امانی اینجا هستند، عضو شورای شهر هم هستند، ولی می گویند چون در ستاد نیستند اطلاعی ندارند. ما در دور اول، تهران را در پنج پهنه دسته بندی کرده بودیم. همه اعضای شورا در هر پهنه مشخص بودند. این ها وظیفه داشتند با شورایاران هر پهنه ارتباط داشته باشند. ربطی به ستاد نداشت. در شورای چهارم ما در فراکسیون اصلاح طلبان این کار را انجام دادیم چون متأسفانه اصولگرایان پهنه بندی را در دور دوم از بین بردند و از ساختار شورا کنده شدند. ما شورا را به اصطلاح یک ساختار افقی کرده بودیم که کمیسیون ها بودند. یک ساختار عمودی هم ترتیب داده بودیم که کمیته های محلات بود که اعضا را در پنج پهنه سه به سه تقسیم کرده بودیم. مثلاً من و مرحوم دوزدزانی و آقای عطریانفر پهنه غرب بودیم. ما وظیفه داشتیم با تمام شورایاریاها ارتباط داشته باشیم و کارها را دنبال کنیم. این از ساختار شورا حذف شد. لذا

۱. ارتباط بین شورا و شورایاریاها معلوم نیست؛ ۲. ارتباط شورایاریاها با مردم هم مشخص نیست و فاصله گرفته اند. در واقع شورای شهر به شورایاریاها پیوند نخورده و آن ها هم با مردم و جامعه پیوند نخورده اند. این مشکل را باید حل کرد.

ایرادهای دیگری هم هست اما اینکه سراسر ایراد باشد نیست. به هر حال بودن این مجموعه مثبت است. ممکن است به هدف ها و مطلوبان نرسیده باشیم ولی بالاخره شکل گیری این مجموعه گام رو به جلویی بوده است. باید ایرادات را برطرف کرد و به مسیر اصلی برگرداند. این ها قرار بود به شورا کمک فکری بدهند، قرار نبود با شهرداری در ارتباط باشند و در آنجا دفتر بزنند. این داستان ها از دور دوم شکل گرفت و در دور سوم کاملاً محکم شد و همین هیئت امنا در دور سوم تصویب اجرا شد. ما در دور چهارم ناچار شدیم تحمل کنیم، چون در اقلیت بودیم و پیشنهادهای اصلاحی ما رأی لازم را نیاورد.

مطالباتی که شوراها دنبال می کنند دائماً از شهرداری می خواهند کاری انجام شود در حالی که باید از شوراها مطالبه داشته باشد. یعنی بگویند مثلاً در محله ما اولویت این است در بودجه سال آینده این را هم

مد نظر بگیرید. الان طوری شده شورایاریاها تبدیل به یک هژمونی علیه مدیران شهری شدند و عملاً شهرداران نواحی مناطق از آن ها حساب می برند، نه اینکه بترسند، برای اینکه جوسازی نکنند. شورایاریاها خیلی بهتر از شهرداری نواحی با شهرداری در ارتباط اند و این درست نیست. البته در شورایاریاها نیروهای بسیار خوبی هم هست. آدم هایی هستند که مشارکت جو هستند و من معتقدم ما باید این تجربه را بازتولید و کشوری کنیم. مشکل اساسی این است که جناح های سیاسی می خواهند شورایاری ها را کولبر سیاسی کنند. فکر می کنند شورا یاری یک لقمه چرب آماده است که البته این اشتباه بسیار بزرگی است. چون از دور اول تجربه دارم صریحاً می گویم شورایاریاها در هیچ دوره ای برای هیچ جریانی کولبری سیاسی نمی کنند. یعنی نگاه سیاسی که شورایاریاها بازوی سیاسی بشود بزرگ ترین آفت است. در جریان باشید که ایده شکل دهی این کار با دکتر پیران است که خانم جلالی پور دنبال کرد و جزو مهم ترین مصوبات دور اول شد. یعنی در شش ماه اول در شورا اتفاق افتاد و ما هم هدفمان این بود که مردم بیشتر مشارکت داشته باشند. الان این اتفاق نیفتاده است هر چند که خانم امانی آمار می دهند. کسانی که در تهران در انتخابات شورایاری شرکت کردند، رأیشان نصف رأی آخرین نفر لیست اصلاح طلبان در شورای شهر است. ما ۳۵۲ محله داشتیم که از این محلات ۱۱ تعداد کاندیدا داشتیم، مردم هم شرکت کردند، تمام آرا شرکت کنندگان می شود حدوداً ۵۰۰ هزارتا و نصف کف لیست شورای شهر. به نظرم این اسمش مشارکت نیست.

امانی: ما باید شورایاری را با شورایاری مقایسه کنیم نه با شورای شهر. احزاب و وظایف و مسئولیت های اجتماعی را در سمن ها انجام می دهند. در بحث شورایاری ها و انتخابات هم شما و هم آقای حقانی همیشه رصد می کنید. در داخل شورا هم بحث این بود که انتخابات بشود یا نشود. موافقم که نگاه ابزاری به شورایاری هیچ وقت پاسخگو نبوده و نخواهد بود. دقیقاً مثل نگاه ابزاری به مردم است. منتهی ما باید انتخابات شورایاری پنجم را با شورایاری چهارم مقایسه کنیم. حتی اصلاح طلبان می گفتند مردم بیایند رأی بدهند که چه شود، مخصوصاً در تهرانی که شرایط اجتماعی به گونه ایست که در یک بلوک ساختمانی اگر دو تا آسانسور هست و دو همسایه هم زمان برسند هر کدام از آسانسور جدا استفاده می کنند. به اضافه اینکه آن فشاری که واقعاً سازمان بازرسی و نامه هایی که سازمان بازرسی تا دقیقه ۹۰ حتی وقت اضافه حتی روز رأی گیری به ما آورد زیاد بود. روز رأی گیری سر صندوق گفتند که چون قوه قضائیه می گوید بازرسی برای قوه قضائیه است و می گوید قانونی نیست پس رأی گیری حرام است و نباید انتخابات برگزار شود. در واقع ما این پروسه را پشت سر گذاشتیم.

بله. شورای اول اصل فونداسیون را درست پایه ریزی کرد. یک بخش مخالف مشارکت و مداخله مردم هستند. در شورای سوم چون دوستان ما در اقلیت بودند طرح معتمدین را آوردند و رأی

شوراها چه شورایاری چه شورای شهر، با تمام ضعف ها و مشکلاتشان مطمئن ترین درجه ورود به مردم سالاری است



شهر بانوامانی

شورا را گرفتند. در این دوره سعی کردیم رابطه بین کارکنان شهرداری و شورایاری را قطع کنیم. البته تجربه سازمانی همکاران شهرداری ما خیلی خوب است. الآن می گویند چرا فعالیت داوطلبانه نکنند. ما گفتیم نکنند چون انحراف از معیار باعث شد که دبیر شورایاری منطقه ما زیر صورت وضعیت پیمانکار را به عنوان ناظر امضا می زند، پس اگر تخلفاتی هم بوده باید پاسخگو باشد. این انحراف از معیار همان نگاه است که منتخبین مردم را به نوعی ابزار کنند.

حکیمی پور: کاملاً درست می گویند باید شورایاری را با شورایاری مقایسه کرد من نمی خواهم این دوره را زیر سؤال ببرم.

امانی: من قبول دارم ما اگر عرضه داشتیم یک میلیون را پای صندوق بیاوریم، موفق بودیم.

حکیمی پور: شورای پنجم کار خوبی کرد که با تمامی سختی ها و مشکلات انتخابات برگزار کرد. من اصل قضیه را آسیب شناسی می کنم. ما در انتخابات شورای چهارم که یک شور جدیدی بعد از ۹۲ ایجاد شد، در فاصله انتخابات شورای چهارم و مجلس دهم، دوره چهارم شورایاری را برگزار کردیم. حرف ما در آن دوره این بود با شوری که در جامعه ایجاد شده حداقل تعداد شرکت کنندگان بالای یک میلیون می رود. آنجا هم تقریباً یک مقدار از آمار فعلی بالاتر رفت. حدود ۵۷۴ هزار نفر مشارکت داشتند. ما واقعاً شوکه شدیم. علت این بود که مردم تهران نمی دانند شورایاری چه کاری انجام می دهد. بگذارید من مثالی بزنم. رفته بودم یوسف آباد. حدوداً سال ۸۵ یا ۸۶. دنبال خانه می گشتم. بنگاهی یک خانه ای را نشان داد که از اساس تخلف داشت؛ یعنی پارکینگ را مسکونی کرده بود. بنگاهی می گفت صاحب این خانه عضو شورای شهر تهران است. ایشان الآن هم ساکن امریکا است. دیدم آن نماینده ساخت و سازچی شده، مقیم امریکا هم شده و در ساخت و سازش هم خلاف دارد. یک بنگاهی هم عامل او شده تا برای او خرید و فروش انجام دهد. خود بنگاهی نمی داند که او عضو شورای شهر نیست و این فرد فقط یک شورایاری است. مردم خبر ندارند که این چیست. بعد از انتخابات دور چهارم شورای شهر ما انتخابات مجلس را داشتیم و وقتی ببینید چه حضور و مشارکت پرشوری داشتیم. وقتی این ها را کنار هم می گذاریم می بینیم یک جای کار لنگ است. من معتقدم کاش آن زمان، ما راه میانه را می رفتیم. اصرار بر اینکه انتخابی بکنیم اشتباه بود. الآن در بعضی شهرها خودشان معتمد محلی پیدا می کنند و می گویند بیاید در تصمیم گیری به ما کمک کند؛ می خواهیم درست تصمیم بگیریم. آدم های سالم، موجه، با انگیزه های مردمی و کسانی هستند که وقت دارند. اینکه انتخاباتی شد در آن یک منافع تعریف شد، در نتیجه عده ای می آیند که ممکن است نیتشان فقط کمک به شهر نباشد. حالا دوستان سخت گیری کردند ولی باز این آفت که چرخه شورایاری گرفتار ارتباط با شبکه شهرداری شود و مسائل راتی پیش بیاید متأسفانه از بین نرفته

فکر می کنم آسیب اساسی این است که کلاً احزاب به خصوص احزاب خودساخته حکومت تا جایی که من رصد کردم و حتی سمن هایی که به نوعی از لحاظ مالی به دولت وصل هستند، اهمیتی به پشتیبانی مردم نمی دهند. شورایاری ها باید ارتباط سیستماتیک و تنگاتنگی با مردم داشته باشند، شورای شهر هم با شورایاری ها و هم با مردم باید همین رابطه را داشته باشد. در این صورت مسائل حل شدنی نیست.

چند سال پیش من را دعوت کردند که به دیدار آقای خاتمی بروم. من گفتم به ایشان چند نقد دارم اگر اجازه نقد می دهید بیایم. یکی از انتقادات این بود که آقا پشت سر شما عده زیادی بودند و شما نتوانستید تشکل بدهید. یعنی این مسئله به نظر من در احزاب هم هست؛ همه کار می کنند اما مشارکت پذیری مردم بسیار ضعیف است و همین پاشنه آشیل مشکلات است. والا قدرت همیشه وجود داشته در کشور ما هم الی ماشاالله یک قدرت غیر قانونمند و سوداگر هست که هیچ چیز را نمی شناسد. ما با چنین قدرتی سروکار داریم و این قدرت را هم باید بشناسیم و هم بدانیم باید برای آن چه کنیم.

میشمی: ما در زندان که بودیم می گفتیم باید زندگی کرد. یک عده می گفتند باید آزاد باشیم تا بتوانیم کار کنیم اما بهر حال زندانی بودیم باید صبح ورزش می کردیم، غذا می خوردیم، به مریض ها می رسیدیم می خواهم بگویم شورایاری هم محدودیت هایی دارد اگر بخواهد بگوید شورا نمی گذارد یا شهرداری نمی گذارد با وضع موجود چه کاری می توان انجام داد؟ در وضع موجود تا وضع ایده آل یعنی وضع ممکن که هست چه کارهایی می تواند بکند تا به بالا کاری نداشته باشد؟

ایرانمنش: به عبارت دیگر ظرفیت موجود چقدر استفاده می شود که بعد ما فرافکنی بکنیم و بگویم نشد و مثلاً باید خارج از سازمان قانون تعیین می شد و فلان کس توجه بیشتری به ما می کرد. این در مورد خود شورای شهر هم صدق می کند. من در دوره چهارم با شورای شهر ارتباط زیادی داشتم. از آن ۱۴ نفر اصلاح طلب عده کمی پای استیضاح آقای قالیباف آمدند؛ یعنی حتی از امکانات و ظرفیت موجودشان استفاده نکردند. در مورد شورایاری هم همین است، من چون با شورایاری ها در ارتباط هستم

است. به هر صورت اگر آسیب شناسی بکنیم پیشنهادهایی دارم که تقدیم می کنم.

امانی: من در ابتدا هر جا که می رفتم با شورایاری ها هم جلسه می گذاشتم و بعضاً بعضی از دوستان ما با همه شورایاری های مناطق جلسه داشتند. من کم کاری کردم. این را به حساب همه اعضای شورا نگذارید.

حکیمی پور: ما در آخر دوره یک گزارش کار دادیم. هم تک تک اعضای اصلاح طلب شورا و هم کل فراکسیون اصلاح طلب ها، به خبرنگاران، به شورای عالی، به شورای هماهنگی، به آقای خاتمی. در واقع گزارش عملکرد دادیم. معتقدم دوستان در این دوره چون یکپارچه هستند باید در بازه شش ماه یا یک سال این کار را انجام دهند.

امانی: سالیانه منتشر می کنند. الآن برای سال دوم هم آماده است. هم چکیده آماده است هم ۵۰۰ صفحه گزارش عملکرد.

حکیمی پور: به نهادهای اصلاح طلب هم داده می شود؟ چون پشتوانه این افراد هستند.

امانی: بحث این است کاغذی چاپ کنیم. دعوای ما این است که نباید ۵۰۰ صفحه را چاپ کنیم.

حکیمی پور: به صورت سسی دی منتشر کنید و به مجموعه های پشتیبان بدهید.

امانی: خیلی از شورایاران صاحب نظر و صاحب فکر هستند و می توانند کمک کنند، با انحراف از معیار یک عده، مشکل برای قانونمدارها هم ایجاد شده است. ما سعی کردیم که رابطه مالی بین شورایاری و مدیریت شهری را قطع کنیم. منتهی در همه جای دنیا برای کارهای داوطلبانه شان شونی قائل هستند. الآن دنبال این هستیم که هرکسی که شورایاری است و کار داوطلبانه انجام می دهد به چه طریقی او را تقویت کنیم. ان شاء الله این مورد را در شورا جا می اندازیم.

ایرانمنش: در این دوره من فکر می کنم اکثریت قریب به اتفاق مردمی که باید پای صندوق ها می رفتند اصلاً با صندوق قهر کرده بودند. این موضوع در دوره قبل کمتر بود. هرچه می گفتیم این رأی مردمی است و آن رأی سیاسی فایده ای نداشت. می گفتند همه یکی هستند و فرقی ندارد چه کسی بیاید. مرکز پژوهش های شورا چه شد که قرار بود به مرکز پژوهش های مجلس وصل شود؟ بودن این مراکز مهم است که از ظن شخصی صحبتی نشود. دوم اینکه

می دانم که ظرفیت زیادی در محله‌ها هست و ظرفیت خودشان را هم دارند.

حقانی: این نطفه‌ای که در محل بسته می‌شود به نام شورایاری بایستی زاینده‌گی کند و پرورش پیدا کند، باید خودش جای خودش را باز کند و آن پوسته‌هایی که مهندس میثمی اشاره کردند را ببرد و بیرون بیاورد. من به جسد عرض می‌کنم هم در رده‌های دولتی و هم عمومی این به‌وضوح پیدا می‌شود که به‌هیچ‌وجه این تفکر در دوست ندارند که زاینده‌گی وجود داشته باشد. این یکی از نقاط ضعف و عدم پیشرفت شورایاری‌هاست. شورایاری حدود ۱۷ یا ۱۸ سال است که شروع به کار کرده و آن رشدی که باید داشته باشد را ندارد و به‌لحاظ دو دوره دوم و سوم این‌ها نتوانستند رشد کنند، دچار دولتی شدن و روزمرگی شدند. من هنوز اعتقاد دارم ما نباید ساختمان ۹ طبقه در میدان شعاع را برای شورایاری بسازیم. به نظر من جلسات باید بر روی موکت مساجد تشکیل شود، باید در مدارس تشکیل شود، جلسات باید در خانه مردم و در خانه شورایاری‌ها تشکیل شود، ما خودمان داریم این‌ها را اداره می‌کنیم. درست است که این‌ها هم باید زمانی تشکیلاتی شوند و این تشکیلات را باید خودشان به وجود بیاورند اما ما داریم به این‌ها القا می‌کنیم که باید چه کنند. چرا سمن‌ها رشد نمی‌کنند؟ چرا تشکل‌ها رشد نمی‌کنند؟ شما به تاریخ نگاه می‌بینید و حتی در همان دهه هم یک کلدخدا بود که خیلی هم خوش‌نام نبود و او بود که حکمیت می‌کرد در عروسی‌ها، در دعاها، در عزاها... کجا ۱۶ میلیون

پرونده روی میز دادگستری بوده است؛ این‌ها تشکل‌های مردمی ما بودند و ما از فرهنگ خودمان دور شدیم. این بوی نفت در دولت و این بوی تراکم در شهرداری پدر بعضی از مسائل را درآورده است. حالا ممکن است بعضی از دوستان که دوست دارند کیف سانسون دست بگیرند و شورایاری باشند دلخور شوند ولی واقعاً اگر می‌خواهیم شورایاری‌ها رشد کنند و زاینده شوند و زمانی این پوسته‌های که مسئولان به ناحق دوران‌ها پیچیدند را بترکانند و بیرون بیاورند این اتفاق باید بیفتد.

۱۵ سال پیش آقای قالیباف تازه شهردار شده بود و از من خواست که به دیدن او بروم ولی بیرون از شهرداری. من با آقای قالیباف از زمانی که در نیروی انتظامی بودم و من در شهرداری بودم ارتباط داشتم. ایشان آن موقع یک

حرف خوب زد. گفت آقای مهندس می‌خواهم با دو سه نفر صحبت کنم؛ آقای کرباسچی، آقای ملک مدنی و شما که من راه‌هایی که شما رفتید را دیگر نروم و انصافاً چهار سال اول هم خوب عمل کرد.

بعد که سیاسی شد و خواست رئیس‌جمهور شود و پل صدر را ساخت عوض شد. الان کارها مرتب به‌صورت موازی صورت می‌گیرد؛ هنوز موضوع سلامت در شهرداری مدیریت واحد ندارد، کارخانه یخ‌سازی در نورآباد مسنی معاون فرهنگی اجتماعی دارد ولی کو فرهنگ کو اجتماع. در شهرداری هم معاون فرهنگی اجتماعی دارند.

امانی: آقای مهندس می‌توانیم بگوییم نگاه ابزاری به شورایاری این تبعات را دارد و نگاه قلکی کردن و منبع درآمد یا ورود به سیستم مدیریت شهری هم در همین نگاه از پایین به بالاست. وقتی شورایاری این‌طور شد که ما می‌آیم شورایاری می‌شویم و از این پتانسیل گردش آزاد اطلاعات به سرچشمه مهم دست پیدا می‌کنیم. در واقع معادله دوطرفه است که هر دو طرف سود است. دقیقاً انحراف از معیار شورایاری از کجا شروع شد؟ از زمانی که شهردار خواست رئیس‌جمهور شود. هم سرمایه انسانی بسیار عظیم سازمانی و اقتصادی شهرداری و همین‌طور خودش را خراب کرد، هم نگاهی که در شورایاری به‌عنوان مهم‌ترین نهاد مدنی و دموکراسی در محلات باید شکل می‌گرفت و دموکراسی مردمی را نهادینه می‌کرد و ورود مردم از پایین به بالا به عرصه‌های مختلف را ممکن می‌ساخت و به‌نوعی تمرین دموکراسی بود. نگاه ابزاری هم دوطرفه بوده است؛ خیلی از کارکنان داخل شورا، شورایاری بودند، ارتباط برقرار کردند و الان استخدام شدند. نیروهایی که الان در شهرداری هستند اگر آمارگیری کنیم بعد از شورای اول و شورای اول و شورای اول، یک بخش از ورودی‌ها از همین‌ها بود، یک بخش هم از هیئت‌های عزاداری خاص بود که در واقع ۸۰ درصد نیروی اجرایی داخل شورا برای یک هیئت عزاداری است که یکی از آن دوستان شورایاری بوده است. ما چطور می‌توانیم این را به ریل برگردانیم؟ یکی از نگاه‌ها که شورایاری‌ها هم در آن مداخله داشتند بحث سرای محله‌ها بود؛ سرای محله یعنی محلی برای رفت‌وآمد مردم و محلی برای گفت‌وگوی مردم، اما الان چه کار می‌کنند؟ خودتان مستحضر هستید در شرایط اقتصادی فعلی متأسفانه در بحث مدیریت شهری اکثراً ذینفع هستند و دست دارند. چرا اصلاحات زیربنایی انجام نمی‌شود؟ چرا اصلاح ساختار اداری همان که فرمودید انجام نمی‌شود؟ ما مصوب کردیم که همه ملک‌هایی که در اختیار آدم‌های حقیقی و حقوقی هستند باید تحویل بگیریم و دو فوریت دارد که به هر کسی می‌خواهند بدهند باید بیایند مثل این ۶۹ هزار میلیارد

بدهی تصویب شده مالی عمل کنند. یک بخش از دارایی‌های شهرداری املاکشان هست الان هم اعضای شورا دارند. مثلاً ساختمان ۵ طبقه‌ای هست که خالی هم هست. فرادایش که دوستان ما می‌روند سراغ آن ملک به دلیل ارتباط مالک با اشخاص خاص یک تابلو برای اربعین زده می‌شود و ما نمی‌توانیم کاری کنیم. از این طرف اطلاع داده شده دو هزار ملک که ما مشخص کردیم بیشتر دست افراد حقیقی است تا حقوقی یکی هم برای شهردار اسبق بوده. اگر شورایاری به‌عنوان کنشگر، به‌عنوان بازوی نظارتی شورا باشد، طبیعتاً در محل ارتباط تنگاتنگی دارد.

حقانی: در شورای چهارم چون بنده مسئولیت داشتم حداقل به این توفیق دست پیدا کردیم که مردم و شورایاری‌ها به ما اطلاع می‌دادند که مثلاً اینجا باغی دارد از بین می‌رود؛ یعنی حداقل روزی سه چهار بار تلفن به دفتر من می‌شد، اطلاع می‌دادند یا مردم یا خود شورایاری‌ها. یک‌بار آقای مسجدجامعی گفتند من در تهران گردی هزار نقطه شهر را دیدم. با ایشان شوخی کردم و گفتم هر نقطه شما را من هزار بار رفته و دیدم. چون چهارده سال در شهرداری بودم آن‌هم بخش خدمات شهری. متأسفانه ما زود انحراف پیدا می‌کنیم. من اولین معاون فرهنگی اجتماعی شهرداری تهران بودم. اصلاً این معاونت برای چه درست شده است؟ برای اینکه هر روز مناسبتی را برگزار کند! ارتقای جایگاه شهروند و آگاه‌سازی عمومی از مسائل اصلی این معاونت است. به طرق مختلف، وقتی یک معاونت بزرگ در شهرداری تهران چه زمان ما یعنی در دوره چهارم یک بودجه ۱۸۰۰ میلیارد تومانی را می‌بلعید این انحراف از وظایف پیش می‌آید. حالا شما انتظار دارید در محل‌هایی که مثلاً فلان کاسب که وارد شورایاری شده از جایگاه خودش منحرف نشود.

امانی: بخش اعظمی از شورایاران هم وظیفه اصلی‌شان را اتفاقاً انجام می‌دهند.

حقانی: مثلاً دربارہ نقاط ضعف می‌گویند این‌ها رانت‌خوار شدند یا مثلاً به یک شورایاری در محل می‌گویند که رانت‌خوار شده است به فلانی در کانادا هم می‌گویند رانت‌خوار. این شورایاری‌ها مثلاً رفته و ۲۰ متر اتاق بیشتر را برای خودش گرفته است که کار بدی هم کرده، ولی تفاوت از زمین تا آسمان است. شورایاری‌ها را خود مسئولان از ریل خارج می‌کنند.

امانی: پس باید بگوییم انسان‌های توسعه‌یافته اگر در مدار و محور اصلی قرار بگیرند، منحرف نمی‌شوند؛ یعنی کسی نمی‌تواند آن‌ها را از آن هدف و چارچوب اصلی دور کند.

حکیمی‌پور: مشکلی که من فکر می‌کنم وجود دارد و فقط هم مربوط به شورایاری و شورا نیست و مربوط به خیلی چیزهاست انباشت تجربیاتی است که بی‌ارتباط باهم هستند؛ یعنی متأسفانه این‌ها را به هم وصل نمی‌کنیم. اشکال در کشور ما این است که هر گروهی سر کار بیاید، می‌گوید قبلی برده، خورده و به قول معروف خرابه تحویل داده است و بعد هم می‌گوید می‌خواهم از صفر شروع کنم، چون خرابه

”
از زمانی که شهردار خواست رئیس‌جمهور شود، هم سرمایه انسانی بسیار عظیم سازمانی و اقتصادی شهرداری و همین‌طور خودش را خراب کرد، هم نگاهی که در شورایاری به‌عنوان مهم‌ترین نهاد مدنی و دموکراسی در محلات باید شکل می‌گرفت و دموکراسی مردمی را نهادینه می‌کرد و ورود مردم از پایین به بالا به عرصه‌های مختلف را ممکن می‌ساخت و به‌نوعی تمرین دموکراسی بود



احمد حکیمی‌پور

به من است و من هم بلد نیستم آن را حل کنم و از همه کسانی که به من رأی دادند هم عذرخواهی می‌کنم. اما دوستان دیگر من از صبح تا شب دنبال انجام کار هستند با همه شورایاری‌ها نشست دارند ولی اینکه بخواهیم در مجموع بگویم یعنی مجموعه ما چه کرده نقص‌هایی بوده است. مثلاً ما وقتی می‌خواستیم برج باغ‌ها را لغو کنیم باید از شما کمک می‌گرفتم.

ایرانمنش: من فکر می‌کنم وقت شما خیلی کمتر از مرحوم رفسنجانی نیست که آخر شب می‌نوشتند و الآن خاطر ایشان مجموعه‌ای شده که برای تاریخ‌نویسان بسیار ارزشمند است. یک بخش به فرد برمی‌گردد ۱. افراد باید مسئول باشند که تجارب خود را مستند کنند؛ ۲. اگر هم این را مطرح می‌کنید باید مسئول و نهاد آن را مشخص کنید، صرف ارائه کردن مستندنگاری و مستندسازی خوب است. همه‌جا مطرح شده و اکثر جاها هم اجرا نشده است. من فکر می‌کنم مرکز پژوهش‌های شورای شهر بسیار نیاز است. من در مرکز پژوهش‌های مجلس بودم. واقعاً کارا بود. وقتی به مسئله‌ای برمی‌خوردم می‌کردید و وقت نداشتید که بررسی کنید، آنجا پاسخگو بود؛ حتی از ریاست‌جمهوری هم درخواست می‌آمد و در فعالیت‌های دانشگاهی نیز به آنجا رجوع می‌شود. یک عضو شورای شهر باید راجع به همه چی نظر بدهد، خوب نمی‌تواند پس می‌توان او را به چنین نهادی محول کرد. اما این نافی آن نیست که هرکس تجربیات خودش را مستند نکند.

حکیمی‌پور: هر کاری سه مرحله دارد؛ قبل، حین و بعد. ما در قبل و حین خیلی خوب هستیم، ولی برای بعد از آن انقطاع حاصل می‌شود.

امانی: نظارت بعد از آن دیگر رها می‌شود.

حکیمی‌پور: بعدش را نباید رها کنیم. این شورایاری با زحمات زیادی برگزار شده، بعدش را نباید رها کرد. باید تهران را به پهنه‌های مختلف تقسیم کنیم و بر هر پهنه نظارت کنیم.

امانی: ببینید شورای عالی نهادی بود که برای انتخابات تشکیل شد. این نهاد بعد از انتخابات باید

نمایندگان ادوار را تشکیل داده بودید. درست است؟ آیا این انتقال تجربه نیست؟ می‌خواهم بگویم که یک بخش آن ساختار رفتاری و فرهنگی ماست که چرا اتفاق نمی‌افتد، در نتیجه همیشه در آستانه انتخابات این‌ها گرم می‌شود. ما در مجلس ششم هم این تجربه را داشتیم. فراکسیون زنان یک نامه به منتخبین مجلس هفتم نوشت که در آن دوره همه ما هم رد شده بودیم و گفتیم این تجارب را داریم و می‌خواهیم که به شما گزارش بدهیم و این اتفاق نیفتاد. کاملاً انتظاراتان درست است، حتی نامه هم نمی‌نوشتید این وظیفه ما بود. چه می‌شود که بنده، که هم اعتقاد دارم و هم در مجمع ادوار در کنارشان هستم، ارتباطمان قطع می‌شود یک بخش آن به نظر من روزمرگی است؛ واقعاً یک عضو شورا، یک نماینده مجلس که حضرت‌عالی و آقای مهندس تجربه‌تان بیشتر از من است به روزمرگی گرفتار می‌شود؛ چه مسئول اجرایی و چه مسئول ستادی و چه مسئول قانون‌گذاری و غیره. یادتان باشد در اول، جلساتی را با هم گذاشتیم، ولی منتج نشد به اینکه جلسات دائمی باشد. قرار بود مجمع شورا را راه‌اندازی کنید. من علت را بی‌توجهی و کم‌توجهی نمی‌بینم گرفتار شدن به روزمرگی است. ما الآن متأسفانه سه هزار مصوبه شورای ادوار گذشته را داریم که اصلاً دنبال نمی‌شود مانند قوانین مجلس. الآن رابطه مجلس ملی با پارلمان محلی چیست؟ قانون‌گذار تبیین می‌کند که از ۱۴ فصل قانون اساسی یک فصل، فصل اصل شوراهاست؛ یعنی فصل ۷. از ۱۷۷ اصل قانون اساسی ۷ تا برای شوراهاست؛ یعنی قرار بود از پایین بیاید بالا. شورای عالی قرار بود پارلمان محلی شود و مجلس هم به مجلس ملی شود. هم از بالا آن عزم و اراده نیست و هم از پایین شورا تقویت نمی‌شود.

حکیمی‌پور: من می‌گویم ما اصلاح‌طلب‌ها باید این نقیصه را حل کنیم. ما نباید چنین اشکالی داشته باشیم. به قول مهندس سبحانی در ایران انباشت تجربه بزرگ‌ترین ثروت است و حتی از نفت مهم‌تر است.

امانی: آقای دکتر ما الآن یک‌دستیم. الآن اعضای شورا کارنامه انفرادی خوبی دارند. این ایراد بزرگ

تحویل گرفتیم. تا کی می‌خواهیم این را ادامه دهیم؟ تا کی می‌خواهیم واکنشی کار کنیم؟ من معتقدم هرکسی هر جایی قرار می‌گیرد باید به تجربیات قبلی احترام بگذارد و از آنجا ادامه دهد. این طور نیست که قبلی‌ها هیچ کاری نکرده باشند. ما همین اشتباه‌ها را کردیم ولی در دوره چهارم گفتیم بالاخره آن‌ها هم یک کارهایی کردند. دو دوره شورا در اختیار اصولگراها بوده و دیدیم مصوبات خوبی هم داشتند، مثل همین آقای طلائی که رئیس ستاد شورایاری بود و من در کنارش کار می‌کردم. در دوره اول هم من در جریان کامل کار شورایاری بودم. احساس کردم علی‌رغم مشکلاتی که ایجاد شده باز نگاه‌ها اصلاح شده است. من دیدم که یکی از آن‌ها چطور می‌جنگد تا شورایاری را حفظ کند، ولی تصور چیز دیگری بود و می‌گفتند این آدم نظامی است و دیدگاهش فرق می‌کند. من که از نزدیک با او کار می‌کردم دیدم این طور نیست، ایشان هم درک کرده که ریل‌گذاری باید صورت بگیرد. ما توقعمان این بود که دوستانمان که شورا را در اختیار گرفتند لاقصل می‌گفتند اصلاح‌طلبان چه کردند؟ حالا بقیه را قبول ندارند، حداقل با ما می‌نشستند و می‌پرسیدند تجربیاتتان چیست؟ شما چه کردید؟ چه شد؟ گزارشی که آقای نجفی بعد از شش‌ماه پشت تریبون به‌عنوان تخلیفات شهرداری می‌گفت دو ساعت اگر با ما می‌نشست اطلاعات دقیق‌تری در اختیارش قرار می‌گرفت.

امانی: قبلاً در همان کارگروهی که آقای خاتمی تشکیل داد کار کرده بودیم.

حکیمی‌پور: اصلاً بی‌ارتباط با هم جلو می‌رویم، مردم که انتخاب می‌کنند برای افشاکاری نیست، برای میج‌گیری نیست، مردم انتخاب می‌کنند برای کار کردن. اگر تخلفی هم صورت گرفته از مجاری آن باید دنبال کرد.

میثمی: به قول شما انباشت تجربه از انباشت سرمایه خیلی مهم‌تر است.

امانی: آقای حکیمی‌پور علت چیست؟

حکیمی‌پور: در تاریخ ۹۶/۳/۲۳ یعنی وقتی هنوز کار شورای چهارم تمام نشده بود و شورای جدید هم هنوز مستقر نشده‌اند، یک نامه به آقای مسجدجامعی و آقای سالاری که هر دو عضو شورای چهارم هم بودند نوشته شد که با دوستان جلسه‌ای داشته باشیم و تجربیات شورایاری‌ها در ستاد به منتخبین شورای پنجم منتقل شود؛ یعنی کارهایی را که کردیم به دوستان تازه‌وارد منتقل کنیم. این نامه را من نوشتم. آقای طلائی نوشت. بالاخره یک اصولگرا که به موضوع در این شکل نگاه می‌کند و می‌خواهد تجربه را به دوره بعد پیوند بدهد باید از او استقبال کرد، ولی این جلسه تشکیل نمی‌شود. خطابم به آقای مسجدجامعی و آقای سالاری است چون تنها اعضای شورای بودند که برای شورای بعد هم انتخاب شدند. همین انقطاع است، احساس بی‌نیازی است.

امانی: اجازه بدهید من این مسئله را طور دیگری تفسیر کنم. من و شما عضو مجمع نمایندگان ادواریم. شما در نهادسازی و شبکه‌سازی خیلی قوی‌تر از من هستید. دقیقاً با همین نگاه مجمع

منحل می‌شد یا بعد از انتخابات سطحش را بالاتر می‌برد و نهاد نظارتی بر عملکرد مجلس و شورا و نهادهای انتخاباتی می‌شد که به مردم گفتند به آن‌ها رأی دهید. باید از نماینده‌ها گزارش می‌گرفتند. باید این نهادها به هم پیوند بخورند.

حقانی: ما یک کمپین در خصوص محیط زیست راه‌اندازی کردیم. به این مناسبت هم راه‌اندازی کردیم که در چهار پنج جلسه رهبری فرمودند باغ‌ها را از بین نبرید. حتی یک بار فرمودند جایی که باغ و درخت هست حق ندارید آنجا حوزه علمیه ایجاد کنید، یعنی تا این حد تأکید داشتند ولی وضعیت آن‌طور که ما می‌خواستیم مطلوب نبود. جوان‌های خوبی هم کنارمان آمدند اما متأسفانه مردم دچار نوعی بی‌تفاوتی شده‌اند. من این کمپین را ادامه دادم تا اینکه انتخابات شورای پنج‌پیش آمد و شما می‌دانید کسانی دوست نداشتند این ترکیب شورا باشد. آقای حکیمی‌پور می‌دانند هرچه در شورا شده در شورای اول صورت گرفته و انحلال آن شورا اشتباه بزرگی بود.

ایرانمنش: به اشتباه بزرگ دولت اصلاحات بود.

حقانی: آن زمان مدیر شهرداری بودم. شورای اول خیلی کار کرد، تمام زیرساخت‌هایی که می‌بینید در شورا وجود دارد از بودجه‌بندی ما و شورایاری ما و غیره همه در شورای اول صورت گرفت. شورای دوم و سوم تقریباً در را بستند و هر کاری می‌خواستند می‌کردند. در شورای چهارم متأسفانه راحت می‌دیدیم حرف‌ها از فراکسیون

بیرون می‌رود. الان شورایاری‌ها جوری شده که یک سال است که می‌خواهند نماینده شورا را ببینند و نمی‌توانند. آقای مسجدجامعی یا باید مسئولیت قبول نکنند یا اگر قبول می‌کنند باید کار کنند.

حکیمی‌پور: نکته‌ای که من دارم این است که حتماً این بحث ادامه پیدا کند در دو سالی که باقیمانده بقیه اعضای شورای شهر هم بیایند و صحبت کنند، به‌خصوص امسال که سال طلایی شورا است. من فکر می‌کنم باید شورایاری را به ریل اولش برگردانیم. اساسنامه‌ای در شورای اول نوشته شده

که در آن زمان تمام راه قانونی‌اش هم طی شده. اگر به آن برگردیم مشکلی پیش نمی‌آید. در آن اساسنامه شورایاری‌ها همه کارشان داوطلبانه است، اگر به آن برگردیم می‌شود شورایاری را احیا کرد. من اصلاً ناامید نیستم، اما اگر می‌بینید نمی‌شود باید راه دیگری پیدا کرد. همین دوره هم رأی اتوبوسی دادند، یعنی از شهرستان‌های اطراف تهران با اتوبوس آوردند تهران رأی دادند، ناهار خوردند و رفتند. اگر انتخابات بخواهد این‌طور برگزار

شود باید راه دیگری رفت. الان در کرج و مشهد راه‌های دیگری را امتحان می‌کنند.

ایرانمنش: می‌شود نمونه‌ای را بفرمایید.

حکیمی‌پور: بله آنجا خودشان از بین افراد معتمد نیرو انتخاب می‌کنند.

حقانی: من سال ۵۴ یا ۵۵ شهردار منطقه ۲ اصفهان بودم. همان زمان می‌گشتم افراد باسوادتر و متعهد در محلات را پیدا می‌کردم و از آن‌ها دعوت به همکاری می‌کردم و می‌رسیدم مشکلات محله‌تان چیست. آن زمان من خودم صبح زود می‌رفتم به محله‌های منطقه ۲ سرکشی می‌کردم و می‌دیدم افرادی صبح زود و بعد از نماز می‌آیند حیاط خانه خود را می‌شویند و جلوی در منزل خود و بعضاً جلوی خانه همسایه‌ها را هم آب‌پاشی می‌کنند. می‌رفتم جلو و از آن‌ها به‌عنوان شهردار منطقه تشکر می‌کردم؛ یعنی می‌شود خیلی از کارها را خودمان انجام بدهیم، ما همه چیز را از دولت می‌خواهیم.

حکیمی‌پور: من فکر می‌کنم باید معتمدین محل را جمع کنیم و یک هیئت‌امنا تشکیل بدهیم و از آن‌ها بخواهیم در کار محل مشارکت کنند. من الان خیلی اصرار ندارم این انتخابات را دنبال کنیم.

ایرانمنش: این مطلب را از روی نیت خیرتان می‌گویید، اما فرض بفرمایید شهردار تغییر کند این هیئت‌امنا را چه کسی می‌خواهد تعیین کند.

حکیمی‌پور: چه اصلاح‌طلب و چه اصولگرا، باید سازوکار شهر را در دست بگیرند این‌ها همان کسانی هستند که می‌خواهند مشکلات محله‌شان را مطرح کنند.

ایرانمنش: در عمل این‌طور نیست. در دوره قبل که جلسه‌ای تشکیل شد و از این‌ها خواستند که بیایند و صحبت کنند خیلی از این‌ها سخنرانی‌های خودشان را با شهردار منطقه تنظیم کردند و از او تعریف کردند و پول گرفتند و متأسفانه مردم خیلی ناامید شدند، هم از شورایاری هم از انتخابات و بهترین‌ها هم در محلات بالا نیامدند.

حقانی: گفته می‌شود که جوان‌ها باید به صحنه بیایند. استدلالشان هم برای دوره جنگ است که البته

درست است ولی با تجربه کجا؟ جوان کجا؟ یکی از اعضای شورای شهر فعلی به یکی از کارشناسان من زنگ زده بود و پرسیده بود تراکم در شهرداری یعنی چه؟ کسی که نمی‌داند زبانه را با چه چیزی باید نوشت. بارها در صحنه شورا گفتم. یعنی باید رئیس سازمان بازنشستگی کل کشور جوانی باشد که دو سال سابقه کار دارد که اصلاً معنی کارمندی را نمی‌داند. ما یا آدم نداریم یا اگر داریم سر جای خود ننشسته است. در این

کشور وزیر استیضاح می‌شود، ولی جای حساس دیگری به کار گرفته می‌شود. این‌ها اشکال کار ما است. چرا؟ جوان باید کجا باشد! آیا آقای پروین باید در بازی فوتبال در فروروار باشد و جای آقای طارمی و آقای علیپور گل بزند یا باید روی نیمکت بنشینند و مربی‌گری کند. ما معلوم نکردیم جای جوان کجاست، مثل بقیه کارهای با مدیریت جهادی. مدیریت جهادی یعنی صفا و صمیمیت، صرفه‌جویی، کارشناسی و تمام خوبی‌هایی که بتوانند کار مردم را راه بیندازند. الان یک نامه در شهرداری تهران برای اینکه از این طرف راهرو به آن طرف برود سه هفته طول می‌کشد، رایانه هم جلوی همه هست؛ ما داریم با کلمات بازی می‌کنیم. یک بار در صحن شورا که آقای حاجتی آمد برای سؤال گفتم حضور آقای حاجتی، مدیریت جهادی بی‌ادعا، خوش آمد می‌گویم که بقیه بفهمند معنی مدیریت جهادی چیست. اعضای شورای شهر باید چه کسانی باشند؟ کسانی که دو دوره در شورای شهر بودند، کسانی که تمام سختی‌ها را کشیده‌اند.

ایرانمنش: پتانسیل و ظرفیت بسیار زیادی در این شهروندان در هر محل هست که ما این‌ها را به‌صورت متفرقه استفاده می‌کنیم و متشکل نیست. قدرت‌هایی که ما به دست آوردیم قدرت‌هایی از بالا بوده و در نتیجه قدرت‌های پایین را دست‌کم می‌گیریم. شورایاران افرادی هستند که سرشان در کار خودشان بوده اما الان شورایار شدند، نمی‌دانند در شورای شهر چه خبر است. نمی‌دانند چه کاری باید بکنند و وظایفشان چیست. آیا این‌ها نباید یک آموزش‌های متحدالشکلی داشته باشند و دوره‌هایی را ببینند که نحوه کار به چه شکل است. آموزش‌های مفاهیم کلی مدیریت و اینکه برنامه‌ریزی چیست. هدف‌گذاری چیست.

حقانی: قبل از انقلاب یک تشکیلاتی داشتیم در وزارت کشور که البته در وزارت کشور نبود، اما به یک ترتیبی به بند ناف وزارت کشور وصل بود به نام اتحادیه‌های شهرداری‌ها، مانند اتحادیه‌های باشگاه‌های ورزشی. رئیس این اتحادیه هم الان در مرکز پژوهش‌های مجلس کار می‌کند. کار این اتحادیه این بود که دیپلم، لیسانس و بالاتر یا پایین‌تر آدم‌هایی را می‌گرفت و دو سال در رشته‌های مختلف مدیریت شهری از حسابداری خدمات شهری معماری، شهرسازی، محیط‌زیست و هرچه که نیاز بود به آن‌ها آموزش می‌داد. بعد از دو سال به آن‌ها مدرک می‌داد و شهرداری‌ها موظف بودند برای تأمین نیروی خود از این نیروها استخدام کنند. من در مورد یکی از مسائلی که با آقای هاشمی صحبت می‌کنم مسئله آموزش است. آموزش باید از طریق شورای شهر صورت بگیرد و ان‌شاءالله این کار را انجام خواهیم داد. مدیریت شهری برای شورایی‌ها ملموس است، پس باید آموزش داد چون یک‌عده بسیاری اصلاً اطلاعی ندارند کار شورایاری چیست. ■

”
پتانسیل و ظرفیت بسیار
زیادی در این شهروندان
در هر محل هست که
ما این‌ها را به‌صورت
متفرقه استفاده می‌کنیم
و متشکل نیست.
قدرت‌هایی که ما به
دست آوردیم قدرت‌هایی
از بالا بوده و در نتیجه
قدرت‌های پایین را
دست‌کم می‌گیریم

شهرداری یاری، شورایاری، مردمیاری

پنجشنبه ۱۴ شهریور در خانه گفتمان شهری، خانه وارطان، جلسه هم‌اندیشی شورایاران و فعالان محله‌ای با حضور محمد حقانی، معاون محسن هاشمی در امور شورایاری و پرویز پیران، جامعه‌شناس و ارائه‌دهنده طرح شورایاری، برگزار شد که خلاصه‌ای از آن را در ادامه می‌خوانید.

اولین بار انجام شد. شورا در بیست شهر تشکیل شد. شش ماه بعد هم منحل شد و دیگر شورا نداشتیم. توجه کنید که شورا دیگر وجود نداشت، اما قانون شورا تصویب شده بود و وجود داشت. مجلس‌های شورای اسلامی از زمان شورای انقلاب تا سال ۷۹ که انتخابات شورا دهم مرتبه انجام شد دوازده بار به این قانون رجوع کردند و هر بار هم با آیین‌نامه و تبصره و ماده‌واحد آن را تضعیف کردند. سؤال این است که شورا وجود ندارد، ولی مجلس مرتب فکر این بود که اگر روزی شورا تشکیل شد به حداقل تنزل پیدا کند؛ یعنی اختیارات کمتر و تناقض بیشتر شود؛ بنابراین جنبه‌ای که از پایین برنامه‌ریزی شود دائماً تضعیف شد. وقتی انتخابات شورا انجام شد من ۷۵ تناقض در قانون شورا شمردم و به شورا گزارش دادم. مثلاً شورا نهاد مردمی است، اما فرماندار می‌تواند آن را منحل کند. همان‌طور که شورای اول منحل شد. یکی از بزرگ‌ترین تناقضات این بود. از طرف دیگر شورا نهاد مردمی مستقل است، اما امکاناتش را باید از شهرداری بگیرد؛ یعنی اگر شهرداری نخواهد پول آب و برق شورا را بدهد، حتی اعضای شورا نمی‌توانند دستشویی بروند. مردم از شورا انتظارت بی‌شمار و بی‌نظیری داشتند، ولی در واقع شورای شهر شده بود شورای شهرداری؛ یعنی قدرت شورا در شهرداری منحل شده بود. روز اول شورای اول از من دعوت کردند و من به آن‌ها گفتم شما باید سه کار بکنید. اولاً شما پانزده نفر دید و روزی شاید به یک میلیون نفر خدمت می‌رسانید و این با قانون شورا شدن نیست. انتخابات شورا عام است و همه می‌توانند انتخاب بشوند و شما هم شهر را نمی‌شناسید باید خودتان را آموزش بدهید. در این صورت چون تهران مادر است بقیه شهرستان‌ها از این آموزش یاد می‌گیرند و متناسب شهر خودشان تغییر می‌دهند و آموزش گسترش پیدا می‌کند. دومین کار این است که خودتان را تکثیر کنید و در اینجا شورایاری مطرح شد. من چند ماه روی تطبیق شورایاری شیرآباد روی تهران کار کرده بودم را به شورا هدیه کردم. «پیران توضیح داد که چرا نام شورایاری را انتخاب کرده و روی این تشکیلات گذاشته: «تبصره ماده ۷۱ قانون شورا اجازه می‌داد شورا برای گسترش خودش و خدمت‌رسانی بهتر نهادهایی تشکیل بدهد؛ بنابراین نام این نهاد را شورایاری گذاشتیم، اما در اصل قصد من شورای محله‌ای بود. منتهی شرط این است که این نهاد هم مستقل باشد چون انتخاب مردمی است. پس گفتیم شورایاری باید غیرسیاسی، داوطلبانه و تمام‌مشارکتی باشد.»

وی به دو واحد اساسی تعریف‌شده در طرح اشاره کرد که در شورای اول حذف شد: «عبدالله نوری که وزیر کشور بود و بعد عضو و رئیس شورای شهر شد از من خواست جلسه‌ای بگذاریم که در محل روزنامه خرداد نزدیک ۶ ساعت صحبت کردیم. ایشان گفت با توجه به این حرف‌ها اگر شورایاری تشکیل بشود، کارهای زیادی می‌توانیم انجام بدهیم. منتهی شورایاری اساساً نباید ساختار بوروکراتیک داشته باشد چون سازمان‌های مشارکتی نمی‌توانند

محمد حقانی بنا به سابقه خود در شورای شهر و شهرداری تجارب و سخنانش را از باب اجرایی و میدانی دانست و گفت: «شورای شهر بیست سال بعد از اینکه در قانون اساسی آمد تشکیل شد. در اولین روزهای شورای شهر من معاون شهردار تهران بودم و خوشحال بودم که سر و کار ما دیگر با وزارت کشور نیست و شورای شهر را داریم که نمایندگان مردم است. علی‌رغم اینکه شورای شهر اول که بیش از سه سال دوام پیدا نکرد و به‌اشتباه منحل کردند، مؤثرترین شورا در این دوره‌ها بوده.



انسیه ابراهیمی

هر نوع زیرساختی که الآن درباره شورایاری می‌بینید مربوط به شورای اول است. در شورای دوم و سوم که یک‌دست بودند درها را بستند و کار خودشان را کردند. ارتباط با مردم در شوراهای بعدی دیگر وجود نداشت. در شورای چهارم که من حضور داشتم به‌اصطلاح ما سیزده نفر اصلاح‌طلب بودیم اما در عمل پنج نفر بودیم که یک نفر هم اتفاقاً اصولگرا بود. همه این مسائل را در مقیاس کوچک‌تر در شورایاری می‌بینید. ما در شورای چهارم به شورایاری اطلاق می‌کردیم شهرداری‌اری. الآن هم معتقدیم چرا شهرداری باید انتخابات شورایاری را برگزار کند؟»

مهندس حقانی یکی شدن مجری و ناظر انتخابات را اشتباه دانست و گفت استدلال‌های موافقان در این زمینه قابل قبول نیست و سوءاستفاده برخی شورایاران از رانت مسئله بزرگی است: «شورایاری نوزادی است که باید از درون رشد کند و پوسته را بترکاند. امروز هر مسئولی می‌آید اول به فکر خودش و اطرافیانش است. من قبل از انقلاب مدیر شهرداری بودم و آن موقع شرایط احراز وجود داشت؛ یعنی نمی‌شد یک‌باره کسی استاد تمام وقت بشود. یک‌باره حقانی شهردار تهران نمی‌شد! خود شما شورایاران باید مصمم باشید در شورایاری‌ها و علی‌رغم نارسایی و مشکلات و تنگناها باید بایستید و صبوری به خرج بدهید. من به‌عنوان معاون آقای محسن هاشمی وظیفه پیدا کردم در بخش شورایاری‌ها کمک کنم تا در کنار شورایاری‌ها باشم.»

شورایاری از ابتدا

پرویز پیران، پیشنهاددهنده شورایاری، صحبت‌هایش را با تاریخچه ناگفته شورایاری آغاز کرد: «اولاً شورایاری برای شهر تهران طراحی نشده بود. من پروژه فقرزدایی محله شیرآباد زاهدان را برای دفتر سازمان ملل کار می‌کردم. قرار بود پس از سه ماه گزارش بدهم، اما درگیر شدم و نزدیک پنج سال تهیه گزارش طول کشید و کتاب به زبان انگلیسی از طرف سازمان ملل هم چاپ شد. داستان این بود که انتخابات قانون شورا در زمان مهندس بازرگان برای



ساختار بوروکراتیک داشته باشند. پس مهم‌ترین ارگان شورایاری گروه‌های کار محله‌ای بود. من توضیح دادم کار مشارکتی نیاز به اساس نامه ندارد. اساس نامه باید در خود شورایاری نوشته شود؛ یعنی کسانی که انتخاب شدند و در محله زندگی می‌کنند و مشکلات آنجا را می‌شناسند باید گروه‌های کار محله‌ای شکل بدهند. من ۳۳ گروه کار محله‌ای توضیح داده بودم که بعد هم گفتم این‌ها مثال است. یکی از گروه‌های کار، دیدبان محله بود که شهردار تبدیل به گروه‌هایی کرد که شب‌ها گشت دارند. من فکر می‌کردم دیدبان محله پیرمرد و پیرزنی است که وقت اضافی دارد برای رصد کردن آسیب‌های اجتماعی محله مخصوصاً اعتیاد. صندوق خودیاری محله را پیشنهاد کردم تا خیر، محله به این صندوق کمک واریز کند. من یادم هست مهندس حقانی آن موقع می‌گفت هزینه خدمات شهری ۴۰ میلیارد تومان است و آبیاری فضای سبز تانکری محله ۱۳ میلیارد هزینه دارد. پس شورایاری با کمک جوانان محله این کار را انجام می‌دهد و سهم محله وارد صندوق محله می‌شود. مطالعه کردم اگر بازیافت در مبدأ بکنیم با ساماندهی زباله‌گردان‌ها، محله می‌تواند چند میلیارد درآمد داشته باشد. بعداً طرح من را با سه سطل تفکیک زباله خواستند اجرا کنند و شب اول نصف این سطل‌ها را زباله‌گردان‌ها نابود کردند. پس گروه‌های کار محله و صندوق محله دو عنصر مهم در طرح من بود. صندوق محله از همان اول حذف شد و گفتند شورای نگهبان اجازه چنین صندوقی نمی‌دهد. امروز هر آپارتمانی برای

شارژ ساختمان احتمالاً صندوق ذخیره دارد؛ چطور محله نمی‌تواند شارژ بدهد و برای آن صندوق داشته باشد؟ حتی فکر کردم محله‌های ثروتمندتر بازیافتشان را به صندوق محله دیگر بدهند و تعامل بین محلات و شورایاران باشد و این را هم از جنگ الهام گرفته بودم. ایده من تشکیل یک کنفدراسیون از شورایاری‌ها بود. مسئله بعدی این بود که هیچ‌کس عنوان نداشته باشد، چون ما در ایران وقتی می‌توانیم پروژه مشارکتی انجام بدهیم که به‌خاطر روحیه خودمحور بودنمان یا عنوان نداشته باشیم یا همه عنوان داشته باشیم. بحث مشارکت انتقال قدرت است یعنی مشارکت پا نمی‌گیرد مگر اینکه بخشی از قدرت دست مردم باشد. پس تأکید کردیم

چون مشارکت شهروندی است نباید سیاسی باشد و اگر سیاسی شود مردم تجزیه می‌شوند و مقابل هم قرار می‌گیرند. اعضای شورای شهر اول از قدرت

می‌کنند آگاه باشند و مسئولیت بپذیرند. پس برای مسئولیت باید اقتدار داشته باشند. برای مبارزه با فساد قدرت باید سلسله‌مراتب در شورایاری برداشته شود. ما روی شورایاری‌ها مطالعه کردیم و متوجه شدیم کسانی که درد سرزمین و محله دارند و به بحث مشارکت هم آگاه هستند شورایاری‌های موفق‌تری دارند. ما شورایاری‌های زیادی داریم که از اسم شورایاری استفاده نکردند و موفق هم هستند چون دنبال بودجه از شهرداری نیستند. وقتی انتخابات شهر زاهدان شد ما من تماس گرفتند که اغلب شورای شهر این شهر از هم‌وطنان اهل سنت هستند و پیشنهاد دادیم یک شهردار خانم شیعه بگذارند. شهردار منطقه سه زاهدان را یک خانم مهندس شیعه گذاشتند که شهردار برگزیده سال شد؛ یعنی این تاکتیک‌ها وحدت‌ساز است و این‌طوری شورا نهادینه می‌شود. روی رفتارهای ضد مشارکت هم مطالعه کرده‌ایم و ما رفتارهای تاریخی داریم که باید شناخته و مهار شوند. شهرهای زیادی داریم که شوراهای مثبت دارند و همگرایی دارند و منیت سرکوب‌شده. وقتی شورا این‌طور باشد مردم محله هم برای مشارکت جذب می‌شوند. من معتقدم در تاریخ ما مشارکت نکرده‌ایم و این را هم اضافه می‌کنم که اگر مشارکت را یاد نگیریم در ایران نابود می‌شویم.»

از خودمان شروع کنیم

در بخش دوم جلسه مجری از حقانی پرسید آیا نیاز به اصلاح قوانینی که طی سال‌ها تغییر کرده هست یا با ابتکار باید بر مشکلات غلبه کنند؟ حقانی پاسخ داد: «ما دچار روزمرگی شدیم. ما برای کار به فکر استخدام در دولت هستیم. هنگام مشکلات هم از دولت و نهادها کمک می‌خواهیم. برعکس تبلیغاتی که می‌شود ما دنبال کارآفرینی و ابتکار نیستیم. نظام سلطه که در گذشته بر ما حاکم بوده هنوز در وجود ماست و هرچه هم می‌خواهیم دموکرات باشیم نمی‌توانیم. ما در شهر باغات را نابود می‌کنیم و جای آن برج می‌سازیم و بعد فضای سبز توسعه می‌دهیم. این چه نوع مدیریت است؟ موتورپمپ از آلمان وارد

گرفتن شورایاری نگران شدند و این دو عنصر را تضعیف کردند و این باعث می‌شود بعداً دستاورد نداشته باشند؛ بنابراین به شورای اول پیشنهاد دادم اعلام موضع کنید و بگویید مردم تهران شما ما را انتخاب کردید و ما این مشکلات را داریم و از پس ما بر نمی‌آید و پس از آن اعلام موضع می‌کنیم. اسم این را منشور شهر تهران گذاشتیم. در نهایت به‌جز آموزش و اعلام موضع، فهرست مسائل تهران و متخصصانی که در این حوزه بلدند کار کنند را معرفی کنید تا حداقل برنامه شما در شورای شهر باشد. من به شورایاران می‌گویم دست و پای شما را بسته‌اند و می‌گویند در این ایقانوس شنا کن؛ اما روزی که شورا تشکیل شد من گفتم اگر شورا در

شرایط ایران ۳۰ درصد موفقیت داشته باشد معجزه شده و شوراها در ایران کارهای مهم انجام داده‌اند. من برای بانک جهانی پروژه داده بودم که صندوق محلی تأسیس کنیم و چهل شورا را انتخاب کردیم. آقای احمدی‌نژاد که سر کار آمد همه کارشناسان را بیرون کرد و پروژه را به هم زد؛ البته یک سال بعد زنگ زدند که بیاید با بودجه خودمان این کار را بکنیم.» دکتر پیران در بخش بعدی صحبت‌های خود وارد موضوع شورایاری و مشارکت شد: «می‌رسم به مهم‌ترین مسئله شورایاری که خود ما هستیم یعنی خودمحوری و خودبزرگ‌بینی. ما هرگز در ایران مشارکت نداشتیم بلکه فرمان‌بری داشتیم؛ یعنی یک فرد محترم در شهر می‌گوید

بکنید و کار انجام می‌شود. سال‌هاست این روش ادامه یافته و این مشارکت فعال نیست. اولین بحث مشارکت این است که افراد نسبت به کاری که

وقتی کار شیرآباد زاهدان شروع شد دیدیم یک محله ۳۳ مسجد دارد و فهمیدیم طایفه‌ها بسیار مهم هستند. یکی از مسائل ما تضاد آن‌ها بود. آنجا مشکل فاضلاب شدید داشت و ما محور بقای محله را کشیدن فاضلاب گذاشتیم. پس باید در هر محله بگردیم و آن چیزی که اکثریت را جمع می‌کند پیدا کنیم



که مقاومت شکسته شد. دو تا دختر بودند که شروع کردند و سمن‌هایی درست کردند به نام مکران و زیتون و الآن ۷۰۰ خانوار که سرپرست مرد ندارند از آن‌ها نان می‌خورند. خدا رحمت کند هدی صابر را که یکی از ۳۳ پروژه‌ای که من تعریف کردم او ادامه داد و هنوز «خانه هدی» زنده است. وقتی گفتم شورایاری باید غیرسیاسی باشد اینجا خودش را نشان داد که مردم همه آمدند و جمع شدند. فاضلاب حداقل محوری بود که در آن محله جواب می‌داد و اتحاد ایجاد می‌کرد. مشارکت کم‌کم در آنجا زیاد شد، البته معجزه نشد و هنوز بدبختی آنجا زیاد است اما از اول تا امروز تفاوت زیادی کرده. یکی از مقامات رفته بود آنجا بازدید و از مردم پرسیده بود اینجا چه اتفاقی افتاده و یک نفر جواب بود هیچ اتفاقی نیفتاده؛ ما خودمان را پیدا کردیم.» ■

پی‌نوشت: با تشکر از آقای محمدکریم آسایش که در تهیه این گزارش کمک شایانی کردند.

اما نظر ما مهم نیست. فاضلاب مردم آنجا را جمع کرد. به مردم گفتیم پول برای کشیدن فاضلاب که سخت‌افزار کار است با ما و نرم‌افزار هم با شما. اگر ما می‌خواستیم در بلوچستان انتخابات برگزار کنیم و نماینده انتخاب کنیم ممکن بود رهبران این طایفه‌ها انتخاب بشوند که ضد توسعه هستند. مهندس محمود حسینی، استاندار وقت سیستان و بلوچستان، کمک زیادی به ما کرد و اجازه نداد هیچ دستگاه دولتی در کار ما دخالت کند. برای تقویت نرم‌افزار ما از مردم محله خواستیم برای زنان سرپرست خانوار سمن درست کنند. بعد به مردم گفتیم بالاخره شما جوانان باید از تجربه پیرمردان و پیرزنان هم استفاده کنید و ۴۰ درصد شورایاری از پیران باشد؛ بنابراین اکثریت پیرها در شورا شکسته شد. روزی که کار شروع شد یک‌عده که دیدند خانم‌ها آمدند برای همین قهر کردند و رفتند. چند ساعت بحث کردیم تا مجاب شدند؛ البته فشار اجتماعی برای ایجاد فاضلاب به‌قدری قوی بود

می‌کنیم تا قنات را از دست بدهیم. در تهران ۵۰۰ قنات بوده و تمام آبادی‌ها نیاز به پمپ نداشتند. مشکل ما در مشارکت فرهنگی است و یک‌روزه حل نمی‌شود. در مدیریت شهری نیم‌قرن حضور دارم و به شما می‌گویم مدیریت‌ها سینوسی بوده. یک شهردار می‌خواهد شهر را نجات بدهد اما بعدی کاری می‌کند دو برابر خراب شود. چرا؟ چون مشارکت در ما نهادینه نشده. ما در شهرداری و دولت کار را از دست مردم گرفتیم و فضولی می‌کنیم چون منافع ما ایجاب می‌کند. چون پشت ما به نفت و تراکم‌فروشی و زمین‌فروشی گرم است. شورایاری‌ها از اهداف اولیه انحرافات زیادی پیدا کردند. می‌شود کارهای زیادی کرد. من آلمان رفتم و یکی از دوستانی که سال‌هاست آنجا بود آمد دنبال من و گفت می‌خواهم جایی را به تو نشان بدهم. وسط شهر رفتیم و جای پارک نبود. دوستم جایی ماشین را پارک کرد و یک خانم آمد و مدتی با هم بحث کردند. آن خانم به دوست من گفته بود اینجا که پارک کردی جای پارک معلولین است و حق نداری اینجا پارک کنی. گفتیم زود برمی‌گردیم و دوان‌دوان رفتیم و جایی که می‌خواستیم دیدیم. وقتی برگشتیم آن خانم هنوز آنجا بود که ببیند ما زود برمی‌گردیم یا نه؛ این مشارکت و فعالیت مردم است.»

محله شیرآباد زاهدان

بخش دوم صحبت دکتر پیران ذکر مثال کاربردی برای شورایاران بود که موردتوجه آن‌ها هم قرار گرفت: «وقتی کار شیرآباد زاهدان شروع شد دیدیم یک محله ۳۳ مسجد دارد و فهمیدیم طایفه‌ها بسیار مهم هستند. یکی از مسائل ما تضاد آن‌ها بود. آنجا مشکل فاضلاب شدید داشت و ما محور بقای محله را کشیدن فاضلاب گذاشتیم. پس باید در هر محله بگردیم و آن چیزی که اکثریت را جمع می‌کند پیدا کنیم. ممکن است به نظر ما اولویت نباشد،

صفحه اصلی | بلاگ | هدیه | رصد | سبد خرید | ورود

فیدیبو فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن



جستجو در میان ۶,۰۰۰ کتاب

کتاب‌ها

عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دومانه‌نامه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



دانلود کتاب

مطالبه‌گری محلی یا منفعت شخصی؟

میزگرد بررسی نقاط ضعف و قوت شورایاری‌ها در چهار دوره گذشته با حضور خانم زهرا محمدی نژاد و آقایان فرشید ساکی، علیرضا افشاری و محمد کریم آسایش

امسال پنجمین دوره انتخابات شورایاری در تهران برگزار شد. شورایاری در تهران نزدیک به هجده سال تجربه دارد، به نظر می‌رسد هم‌اکنون زمان مناسب برای ارزیابی این مسئله رسیده باشد. در این میزگرد با حضور فعالان محله‌ای و شهری که برخی عضو شورایاری هستند به ارزیابی عملکرد شورایاری در چهار دوره گذشته پرداخته‌ایم. مجری میزگرد محمد ایرانمنش، نویسنده و فعال مدنی است.

با پیشنهاد دکتر پرویز پیران شکل گرفت. ایده این بود که شورای شهر خودش را تکثیر کند. نقش شورایاری این طور تعریف شده که چشم و گوش شورای شهر در محله‌ها باشد و مسائل را ببیند و منتقل کند. دومین وجه این است که شورایاری به‌عنوان یک انجمن مردمی تشکیل شد؛ البته به شکلی متناسب با شورای محل که در اصل هفتم قانون اساسی آمده بود که بخشی از مجموعه تصمیم‌گیری در کشور تعریف شده است، اما این مسئله محقق نشد. همان‌طور که تحقق شوراها سال‌ها طول کشید و ما می‌بینیم تاکنون فقط چهار دوره شورایاری تشکیل شده است. من یک نقطه قوت شورایاری را ایجاد شبکه نیروهای پایه‌گذار می‌دانم که بتوانند به شکل نهاد عمل کنند؛ در واقع ارتباطاتی نهادی و نهادسازی اجتماعی پایه‌گذاری شد. اگر این ارتباطات بتواند از طریق تبدیل شدن به یک نظام جامع نهادی تقویت شود، مؤثرتر هم خواهد شد. در خصوص بحث اینکه شورایاری چرا به اینجا نرسید بعداً نکاتی را می‌گویم.

فرشید ساکی: من نقطه قوت شورایاری را در یک جمله می‌گویم. اینکه به وجود آمد! یعنی ایده خوب بود و می‌توانست گره‌گشا باشد و به شهر کمک کند. ولی **خوب بودن** از ایده جلوتر نرفت و من با توجه به هزینه‌های مادی و معنوی و اجتماعی که در این چهار دوره شده است دستاورد مطلوبی نمی‌بینم. نتایجی که گرفته شده حتی دید مثبت نتایجی هستند که به‌طور طبیعی در این بیست سال اتفاق می‌افتاد؛ یعنی حتی اگر شورایاری نبود ممکن بود این افرادی که امروز به‌واسطه شورایاری فعال شده‌اند با هم شبکه شوند به طریقی ارتباط بگیرند و شبکه فعالان محلی را ایجاد کنند. شورایاری حتی در این زمینه تسهیل هم تلاش مؤثر و محسوس نکرد. شورایاری در حوزه جلب مشارکت و همکاری در حوزه مدیریت شهری موفقیت چندانی نداشت و صرفاً یک نهاد قدرت و نه خدمت در سطح محله شد و به سایر بازیگران نظاره‌گر و راوی مشکلات بدل شد نه کنشگری که مشکل را حل کند. من صد درصد به عملکرد شورایاری

بلافاصله بعد از ایده نقد دارم؛ یعنی معتقدم برگردیم به ایده و این بار درست آن را جلو ببریم. یکی از نقدها این است که در ابتدا برای تشکیل شورایاری پهنه‌های درستی انتخاب نشد. گاهی چند محله بزرگ به هم جسیبند که یک محله درست کنند؛ بنابراین در ابعاد محلات به‌درستی کار نشد و برای جلب مشارکت مردم بسترسازی درستی نشد که نخبگان وارد صحنه بشوند، بلکه همان نهاد قدرتی که در محله بود شورایاری را در دست گرفتند. از همان دوره اول جنگ قدرت برای جایگاه و صندلی شکل گرفت و به‌جای حل مشکلات محله مهم بود که چه کسی دبیر شود. توضیح بدهم دوره‌ای آزمایشی بود و حدوداً قبل از سال ۸۰، سال دره محله به‌صورت آزمایشی شورایاری تشکیل شد. سال

با توجه به تجاربتان نقاط قوت شورایاری را در چه می‌دانید؟

زهرا محمدی نژاد: من شورایاری محله امیرآباد هستم که با انتخاب در دوره پنجم دومین دوره‌ای است که در خدمت مردم هستیم. در بحث نقاط ضعف و قوت هم می‌توانم درباره همین یک دوره صحبت کنم. از دیدگاه من شورایاری نهادی مردمی است که به‌جا تعریف شده و علی‌رغم ضعف‌ها و انحرافات که از آغاز تاکنون به‌وجود آمده سنگر مردمی آن حفظ شده است. ما انتقاد داریم که شورای شهر توانسته به‌درستی از این نهاد برای حل مشکلات شهری مردم و ارتقای کیفیت زندگی شهری در محلات استفاده کند. ضعفی که در مورد آن می‌خواهم در این جلسه صحبت کنم ضعف ساختاری در شورای شهر و شهرداری است؛ البته این نکته هم مهم است که خود شورایاری هم فراموش کردند یا ندانستند که ظرفیت و پتانسیل مردمی این نهاد است که می‌تواند کارها را جلو ببرد. مشکل این است که شورایاری تمرکز و توانش را بر مسائل شورای شهر و شهرداری می‌گذارد و انتظار دارد صرفاً با تعامل با کسی که پشت میز می‌نشیند کارها انجام می‌شود. من فکر می‌کنم حتی در دوره جدید، شورایاری یک شیر بی‌بال و کوبال شده که به‌زعم بعضی سهواً اما از نظر من عمداً این اتفاق افتاده، چون شورایاری‌هایی از دوره‌های اول هستند که به هیچ طریق نمی‌توان این‌ها را از میدان خارج کرد. چرا؟ نمی‌دانم؛ اما در مورد نقاط ضعف شورایاری هم همین عوض نشدن شورایاری‌ها را تکرار می‌کنم که با اصرار می‌خواهند در این جایگاه بمانند و این سبک و سیاق از کارایی شورایاری کم کرده است. نقطه قوت هم این است که افراد بیشتری از این موضوع مطلع می‌شوند و افراد کارشناس‌تر و از سازمان‌های مردم‌نهاد به شورایاری هرچند اندک، ورود پیدا می‌کنند. البته این مسئله می‌تواند نقطه قوت باشد اگر مردم و این نهاد جایگاه شورایاری را بهتر بشناسند.

محمد کریم آسایش: برای بررسی نقاط ضعف و قوت شورایاری برمی‌گردم به این که فلسفه شورایاری چیست و چگونه شکل گرفته. شورایاری در شورای شهر تهران





علیرضا افشاری و محمد ایرانمنش

رأی می‌دادند درباره فعالیت شورایاری و وظایف آن اطلاعی نداشتند. به نظر می‌آید مسائل درون‌سازمانی نقطه‌ضعف اصلی ما باشد. نظر شما چیست؟ ضمن اینکه شورایاری برآمده از قانون اساسی و انقلاب است. بین وضعیت موجود و ایدئال یک وضعیت ممکن است که به نظر شما ما با امکانات چه کار می‌توانیم بکنیم؟

زهرامحمدی نژاد: بحثی که همیشه روی آن تأکید دارم این است که ما شورایاران آدمیم تا حلقه وصل مردم و اعضای شورای شهر و شهرداری باشیم. چیزی که از نظر من یک شورایار باید روی آن تأکید کند این است که ما باید توانمندی داشته باشیم تا بین مردم در سطح محلات ارتباط برقرار کنیم و بعد آورده‌ای را برای شورای شهر و شهرداری ببریم. من نبود توجه و بی‌مهری مسئولان نسبت به شورایاری را یک فرصت می‌دانم. بالاخره این مردم باید خودشان راه خودشان را پیدا کنند. یک فعال اجتماعی دغدغه‌مند باید از راه کوچک محله آن‌قدر به در بسته بخورد که راهش را پیدا کند. اینکه الان عده‌ای نشسته‌اند و مدام می‌گویند شهرداری چرا این کار را کرد و نکرد و یا چرا شورای شهر کمک نمی‌کند فقط غر زدن است؛ البته این را هم بگویم که نه نهاد بالادستی ما که شورای شهر و شهرداری هستند دوست داشتند ما به خوبی بدانیم چه باید بکنیم و نه خود ما فعال اجتماعی اصیل بودیم. خیلی از ما قلابی هستیم چون این جایگاه مغفول مانده و مردم خبر ندارند و خود شورایاران هم دوست ندارند کسی ظرفیت این نهاد مردمی را بدانند، وگرنه یکی از وظایف اصلی ما که خود من در دوره جدید قصد دارم روی آن کار کنم این است که شورایاری را به مردم بیشتر معرفی کنم. اگر من آدم ترویجی نباشم و مقدم کمک به محله باشد، نگران نمی‌شوم که مردم نسبت به شورایاری آگاه بشوند و افراد بهتری در دوره بعد کاندید شوند و حتی جای من را بگیرند. ایده من این است که انجمن محلی تشکیل بدهم و از هر خیابان دو سه نفر عضو باشند تا در دوره بعد این افراد توانا تر از من در شورایاری شرکت کنند، حتی باید شورای شهر و شهرداری را هم قانع کرد که از این افراد حمایت کن تا شکل بگیرند و قبل از انتخابات

ریاست جمهوری که یک مسئله بزرگ و ملی هم است، به علت نبودن احزاب، در تبعیت از شرایط رأی می‌دهند. مشابه همین مسئله در شورایاری هم هست. اگر در گام نخست تا پیش از آگاه شدن همه مردم نهادهای محله‌ای شکل گیرد که بتوانند با صداقت و پیگیری‌هایشان اعتماد مردم را جلب کنند شاید اجرای آن ایده در راه درستش بیفتد.

باید نهادهای محله‌ای شکل بگیرد تا مشکلات محله بهتر شناسایی شود و بهتر پیگیری شود، چون مردم ممکن است، با توجه به محل سکونتشان، بخشی از محله را مورد توجه قرار دهند و یا مطالباتشان را به خوبی پیگیری نکنند. حال می‌شود با گرد هم آوردن فعالان محله در یک نهاد این کاستی را جبران کرد. وقتی این نهاد توانست کارش را درست و بدون منفعت شخصی انجام بدهد می‌تواند مرجع بماند، یا اینکه مدیریت در این نهاد ثابت نماند و گردشی باشد تا به ضعف‌های نهادهای مشابه گرفتار نشود. دقت کنیم، محله‌هایی که انتخابات شورایاری در آن‌ها به خوبی برگزار شد، محلاتی بودند که در آن‌ها سازمان‌دهی نسبی وجود داشت. مثلاً اکباتان به خاطر اینکه ساختمان‌ها مدیر دارند و مدیر فاز هم دارند و نشست‌های منظم برگزار می‌شود شبکه‌ای درست شده که در آن افراد توانمند و علاقه‌مند که می‌توانند مدیریت کنند شناخته می‌شوند، ضمن اینکه به خاطر این شبکه بدنه رأی هم وجود دارد که سازمان‌دهی رأی می‌کنند. طبیعتاً در جایی که شهرک نیست می‌توان یک نهاد واسط دیگر درست کرد. سازمان‌های ما بیشتر در سطح ملی است، اما در شهرستان‌ها این نهادها کوچک‌ترند و مثلاً یک بنای میراثی خوب در یک شهرستان هست که انجمنی هم حول آن شکل گرفته. مشابه همین را اگر در محلات پیاده کنند جواب می‌دهد.

در سؤال دوم بحث را به سمت نقاط ضعف می‌بریم. مطابق گفته خانم محمدی نژاد مهم‌ترین پایگاه ما مردم است و سؤال من این است که ما چقدر از این پایگاه استفاده کرده‌ایم؟ مسئله دیگر اینکه مردم شورایاری را نمی‌شناسند، حتی در محلاتی که ظاهراً مشارکت زیاد بود بخش اعظم کسانی که

۷۹ یا ۸۰ بود که انتخابات در ۸۷ محله برگزار شد. تا آنجا که من دستگیرم شده سیری نزولی در زمینه مشارکت مردمی را شاهد هستیم؛ یعنی شورایاری در زمینه مشارکت و جلب حمایت مردم محله ناکارآمد بوده و حتی به این سمت نرفته و دچار یکسری فعالیت فرمی و بی‌محتوا شده.

فرآیند انتخابات هر دوره بدتر از دوره قبل برگزار می‌شود؛ مانند عدم سکونت برخی شورایاران در محله و یا تقلب و تخلف که در فرآیند تبلیغات و روز انتخابات بیداد می‌کند و مراجع رسیدگی هم توان رسیدگی ندارند. تعداد دیگری هم با رأی قومی و اتوبوسی و خارج از محله وارد شورا شدند. آیا این یک مشارکت مدنی و محلی است؟ این مسئله را در محله‌های مختلف شاهد بودیم، اما ترتیب اثری داده نشد. وقتی نمی‌شود انتخابات سالم برگزار کنیم چه اصراری هست. مورد دیگر اینکه در یک محله مثلاً قدرت دست مدرسه است و اجازه نمی‌دهد بقیه محله نفس بکشند. در محله دیگر سمن یا مسجد و باشگاه نمی‌گذارند انتخابات سالم برگزار شود. این نقد فقط به شورای شهر و شهرداری نیست و عدم مشارکت مردم یا مشارکت جهت‌دارشان باعث این اتفاقات می‌شود. وقتی یک قوم برای رأی دادن به فامیلشان از محله دیگر می‌آیند هم به محله خودشان ضرر می‌زنند هم به محله دیگر. راه حل هم ساده است. در محلات تسهیلمان افراد دغدغه‌مند محله و فعالان واقعی محله را پیدا کنند. وقتی این کار را در قالب تسهیلمگری انجام بدهند نمی‌توانند جهت‌دار هم باشند. در دوره اول این تسهیلمان هم انتخاب شدند و فعالان محله را فراغ از جهت‌گیری دعوت کردند. در خیابان هم مردم عادی را تشویق به کاندیدا شدن کردند؛ البته بعد از انتخابات همه چیز به بیراهه رفت. حتی انجمن تسهیلمگری تهران هم می‌تواند متولی این کار شود. یکی دیگر از مشکلات که در ابتدا باعث بی‌راهه رفتن شد در دوره اول تعدادی از شورایارها در جلسات دادوپیاد می‌کردند و حسابی سر و صدا می‌کردند. ما که بی‌تجربه بودیم فکر می‌کردیم واقعاً این روشی است که کار محله را راه می‌اندازد. بعد فهمیدیم در پشت‌صحنه مسائلی هست که ما بی‌خبریم و این هیاهوها برای گرفتن امتیازات شخصی بوده. یکی از موارد دیگر دسترسی آسان به شهرداران مناطق بود چرا که دسترسی به شهردار به راحتی برای همه میسر نیست، اما اگر کسی دبیر شورایاری محله باشد می‌تواند به بهانه مطالبات مردم مطالبات خودش را پیگیری کند و این انگیزه شد برای ورود برخی به شورایاری.

علیرضا افشاری: من بیشتر در حوزه میراث فرهنگی فعال هستم، اما در دوره‌های اخیر کاندیدای شورایاری هم بودم. صحبت من هم همان صحبت‌های دوستان است منتهی می‌خواهم کمی هم درباره این که چرا به قول آقای ساسکی ایده شورایاری ایده خوبی است حرف بزنم. شورایاری مردم عادی را وارد فرآیند توجه به محله می‌کند. طبیعتاً در گام اول نمی‌شود همه را درگیر کرد. حالا در کنار این که این ایده خوب است باید بپذیریم نیاز به زمان هم دارد تا آگاهی هم گسترش پیدا کند. درست است که نهادهای بالادستی آن‌چنان که باید دل‌نوازندند که این ایده به خوبی اجرا شود که این نیاز ما به تمرین را نشان می‌دهد. الان مردم گاهی در فرآیند انتخابات

هم از آن‌ها برنامه بخواه. در این صورت کسی که کاندید شده از قبل به مسائل محله آگاه است و توانمند هم شده و برای همین برنامه هم دارد. بر اساس برنامه و تحصیل و رزومه و تخصص و تعهد که باید در کنار هم باشند مردم انتخاب کنند و رأی بدهند. اگر فرد شورایاری هم ملغی بشود من فعال اجتماعی باید بتوانم راهم را پیدا کنم یا نه؟ برای همین باید از جنس خودمان تکثیر کنیم. اینکه من در دفترم بنشینم بگویم مردم مرا حمایت کنید که نه مردم مرا می‌شناسند و نه من مردم را می‌شناسم. شورایارها نمی‌توانند کاری کنند جز با شبکه‌سازی و افزایش ارتباطات با افراد سالم! نه اینکه فرد بخواهد سهم خواهی کند. ما باید بستری بسازیم از اعتماد بین خودمان و مردم به شرط اینکه شورای شهر و شهرداری اعتمادسازی کنند و بها بدهند و مثلاً آورده‌ای برای مردم داشته باشند، مثل بلیت تخفیف‌دار استخر. مردم اگر ببینند که بلیت استخر هست اما شورایار در جیب خودش نمی‌گذارد و صادقانه به مردم می‌دهد آن‌ها هم کم‌کم اعتماد می‌کنند و با استمرار این فعالیت اجتماعی بدنه تقویت می‌شود، اما اینکه شور انتخابات بگیریم و هرکسی به این حوزه ورود کند یک خطر است. آن وقت است که اجازه می‌دهیم کسی که اصلاً به شورایاری و وظایف آن آگاه نیست وارد شود.

محمدکریم آسایش: شورایاری یک نهاد مردمی است بنابراین باید سازوکارهای نهادی که بتواند نهاد را مؤثر کند هم مدنظر داشته باشیم. ما چه شورایار باشیم چه نباشیم فعال محله‌ای و اجتماعی هستیم، ولی مسئله این است که در این بحث باید توجه کنیم شورایاری به‌عنوان نهاد چطور می‌تواند مؤثر باشد؛ بنابراین باید از عملکرد فعلی فراتر برویم. چرا افراد برای یک نهاد انتخابی انتخاب

می‌شوند؟ یکی اینکه می‌تواند برای آن موضوع زمان بگذارند و فعالیت کنند. دومین وجه هم این است که وقتی افراد را برای این سمت انتخاب می‌کنند اختیاراتی کسب می‌کنند که شأن تحقیق، تفحص و تصویب پیدا می‌کنند، اما در شورایاری صرفاً نقش مشورتی است که برای پیشنهاد طرح و بودجه و انتقال مسائل و آن‌ها به‌صورت غیر الزام‌آور و فاقد سازوکار مشخص کارکرد دارند؛ یعنی یک نظام مشارکت نیست.

یکی از مشکلات شورایاری این است که تبدیل به یک پروژه مشارکت شده؛ مثل شهردار مدرسه و غنچه‌های شهر و این‌ها. این‌ها هرکدام یک جزیره پراکنده‌اند که صرفاً ویتزینی از مشارکت را ایجاد کردند. اگر می‌خواهیم این‌ها

اثرگذار باشند لازم است نظام جامع مشارکت پدید بیاید و این‌ها بتوانند در آن حوزه توسعه محلی و شهری اثرگذار باشند. وقتی شورایاری مشارکتی در حوزه تصمیم‌گیری شهری ندارد و نمی‌تواند جلو پروژه‌های بزرگی را بگیرد که محلات را به هم می‌ریزند یا نمی‌توانند اقدامی بکنند



زهرا محمدی نژاد

در مورد محدوده‌های شهری که در طرح‌های مختلف فریز می‌شوند پس نمی‌توانیم انتظاری هم از شورایاری و مشارکت مردم در آن داشته باشیم. مثال‌های زیادی هست مثل طرح توسعه دانشگاه تهران که بیست سال محله را فریز کرده بود و مبارزات توأم مردم و دانشجویان و در نهایت کمک شورای شهر این مسئله را فعلاً به نقطه‌ای رسانده که امیدوار بمانیم، ولی این اتفاقات فراوان است و همه به نتیجه ختم نمی‌شوند. بزرگراه‌هایی که محلات را قطع می‌کنند از معضلات محله هستند که دست مردم و شورایاری به‌جایی نمی‌رسد. باید زمینه این نظام مشارکتی به‌لحاظ نهادی فراهم بشود. اگر صرفاً کارکرد شورایاری انتقال مشکلات محله است که سامانه ۱۳۷ هست حتی

اعضای شورای شهر هم همین نگاه را دارند که مشکلات محله را ۱۳۷ هم انتقال می‌دهد که قابل ارتقاء هم هست و چه نیازی به شورایاری؟ شورایاری باید چشم‌مجهز شهری باشد نه یک چشم ساده که خب مردم هم همان را می‌توانند گزارش بدهند. وقتی نتواند تأثیر لازم را داشته باشد از نظر مردم و شورای شهر و خود شورایار از اهمیت می‌افتد. در سطح بالا ما مدیریت شهری داریم و در سطح پایین هم شورایاری است و نظامی بینابین این دو نیست. یک شکل ارباب و رعیتی ایجاد شده که خب در نظام قدیمی ما کلاً تر محله داشتیم. البته این کلاً تر موفق‌تر بود و در چارچوب سنتی محله امور را اداره می‌کرد، ولی الآن در نظام مدرن این چارچوب فعلی

کارا نیست. خوشبختانه در دوره اخیر در چارچوب‌های برنامه‌ای مواردی وجود دارد که اگر روی آن‌ها کار کنیم، مطالباتی ایجاد خواهد شد برای تحقق نظام مشارکت. ماده ۶۵ برنامه سوم شهرداری که نظام‌نامه مشارکت محله‌ای است و ماده ۷۰ برنامه سوم شهرداری که نقش

سمن‌ها در برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و دیدبانی در مدیریت شهری را توضیح می‌دهد و همین‌طور بند ۴ ماده ۴۲ برنامه سوم در خصوص تالار شهر و پیوندی که این‌ها به‌عنوان یک نظام جامع مشارکت می‌توانند پیدا کنند باید تبدیل به مطالبات شورا بشود. اگر در اساسنامه شورایاری آمده که شورایاران راجع به بودجه و محله و طرح‌ها نظر بدهند این باید تبدیل به یک مطالبه شود که چه سازوکاری این نظردهی را اثرگذار کند یا اینکه اصلاً این نظردهی اعلام شود و مردم بدانند شورایار راجع به بودجه محله هم نظری دارد. ما سامانه شفافیت را داریم و می‌شود این‌ها در این سامانه اعلام شوند که شورایار محله چه نظری راجع به بودجه محله‌اش داشته. این باعث می‌شود شورایاران پشت در بسته نظر ندهند تا به نام منافع محله منافع خودشان را لحاظ کنند؛ بنابراین اگر می‌خواهیم شورایاری به‌عنوان نهاد پیشرفت کند باید سازوکار نهادی را ارتقا ببخشیم. در چارچوب ارتقای سازوکار نهادی ارتقای عملکردی هم اتفاق می‌افتد. نکته‌ای که دوستان به‌درستی اشاره کردند همان انجمن محلی (CBO) است که باید پایگاه محلی نهادهای اجتماعی شکل بگیرد و گرنه تداوم نهادی اتفاق نمی‌افتد و افراد بعد از چهار سال که یا انتخاب نمی‌شوند یا شرکت نمی‌کنند به‌لحاظ نهادی از حیث انتفاع ساقط می‌شود. البته در مورد سمن‌ها این‌طور نیست و فرد در نهاد نقش خودش را دارد و فعالیت می‌کند.

وقتی صحبت امکانات و ظرفیت‌ها می‌شود باید قبول کنیم شرایط در مملکت ما همین است. به نظر تان ما به‌عنوان شورایار از این ظرفیت چگونه استفاده می‌توانیم کنیم؟ تجربه نشان می‌دهد هر چه شورایار فعال‌تر باشد در این روند برنده‌تر است. مثلاً در دوره گذشته شورایاران توانستند بخش کوچکی از شورای شهر را فعال کنند. وقتی مردم را برای انتخابات دعوت می‌کردیم مردم می‌گفتند خب شورایار برای ما چه می‌کند؟ جواب می‌دادیم شما باید خودتان هم وارد کار شوید. حالا ما تا چه حد مردم را درگیر قضیه کردیم؟

زهرا محمدی نژاد: آن‌قدر به بالادستی‌ها نگاه کردیم که فراموش کردیم خودمان در شورایاری چه می‌کنیم. اگر ما قوی شویم قانونی خواهد آمد که از وجود و حضور ما بهره بگیرد اما اگر بالا بخواهد این اتفاق بیفتد امکان ندارد.

فرشید ساکی: من در همین وضعیت موجود ۲۴ ساعته فعالیت می‌کنم. مشکل اساسی و واقعیت تلخ از نظر من این است که در هر دوره با یک‌سری مسئله جدید در شورایاری روبه‌رو می‌شویم. یک‌سری افرادی می‌آیند که مسئله و داستان جدید برای شورایاری و محله درست می‌کنند. عمر ما صرف می‌شود که یا آن‌ها را خنثی کنیم یا تلاش کنیم به مسائل جهت ندهند در آخر هم به خط اول برمی‌گردیم. اساساً شورایاری و سیستم مدیریت محله و بخشی از سمن‌ها خود بزرگ‌ترین عامل عدم مشارکت مردم هستند. من به این‌ها شبه‌مشارکتی می‌گویم. چرا که ظاهر مشارکتی دارند ولی محتوای آن‌ها چیز دیگری است. به نظر من این شبه‌مشارکتی‌ها از یک‌سو و عدم انگیزه کافی شهروندان برای مشارکت از سوی دیگر

چیزی که از نظر من یک شورایار باید روی آن تأکید کند این است که ما باید توانمندی داشته باشیم تا بین مردم در سطح محلات ارتباط برقرار کنیم و بعد آورده‌ای را برای شورای شهر و شهرداری ببریم. من نبود توجه و بی‌مهری مسئولان نسبت به شورایاری را یک فرصت می‌دانم

هستند که شاید به سطح مطلوب نرسیدند و درصد کمی علاقه‌مند و فعال هستند و اکثریت به دنبال منافع خودشان هستند. در پایین سطح و مرحله هم ما کنشگران محله هستیم که مشکلات در محله و اطراف را می‌بینیم و می‌کوشیم آن‌ها را برطرف کنیم.

چند کار اساسی باید انجام داد. اولین کار آگاه شدن مردم محله به موضوع است تا سطح زندگی در محله رشد پیدا کند. اطلاعات مردم راجع به محتوا که چه اتفاقاتی می‌تواند محله را سالم‌تر و بهتر کند و هم در مورد مشارکت خودشان باید زیاد شود. طبیعتاً صحبت دوستان خیلی درست است که باید شبکه‌ای از افراد سالم درست شود تا در نهایت یک نهاد محله‌ای درست شود. حسن این شبکه هم این است که می‌تواند شورایاری‌ها را که زیر نظر نهادهایی عمومی مانند شهرداری یا کم‌وبیش حکومتی مانند شورای شهر هستند، چون تا زمانی که مشارکت فراگیر نشود راه‌یافتگان به شورای شهرهای بزرگ افرادی نزدیک به حکومت هستند، رصد کند.

ما شورایاری را انتخاب می‌کنیم، اما بازرس و ناظری بر عملکرد آن‌ها را نه. مهم‌ترین مسئله شفافیت است که شورای شهر و هرکدام از نهادهای بالا می‌توانند رسانه‌ای ایجاد کنند که تمام صورت‌جلسات و عکس‌ها در آن باشد و مردم محله در جریان قرار بگیرند. خود شورایاری هم می‌تواند این رسانه را درست کنند اگر دغدغه دارند و یا از طرف خود مردم دیدبان محله درست شود تا شورایاری محله خلاف نکند و یا کسی که عملکرد خوبی دارد در این رسانه مشخص می‌شود. زمانی ویژه‌نامه هم‌شهری محله بود که خوب بود اما الان خیلی ضعیف شدند و یا فعالیت ندارند. سامانه شفافیت که در حد وزارتخانه‌ها درست شده در سطح کوچک‌تر برای محله هم می‌تواند کارآمد باشد. یکی از اعضا پیشنهادهایی در نشست محله یوسف‌آباد داد که به نظر من خیلی جالب آمد. این که افراد می‌توانند شناسنامه محلی داشته باشند که برای انتخابات کارکرد داشته باشند. این «شناسنامه دائمی» برای کسی که خانه شخصی دارد یا به‌طور «موقت» برای کسی که مستأجر است صادر می‌شود. کسی که شناسنامه محلی دارد می‌تواند در انتخابات کاندیدا شود و مشکل اینکه افراد از محلات دیگر بیایند کاندیدا بشوند یا رأی بدهند هم حل می‌کند. در زمینه تخفیف در بهره‌وری از برخی امکانات محله‌ای که دوستان پیشنهاد دادند، یا تبلیغات محله‌ای نگاه‌های کاری در محله هم می‌تواند این شناسنامه به کار آید. طبیعتاً به شناسایی نخبگان محلی و برخی سرشماری‌ها و... نیز کمک می‌کند.

در دوره چهارم با این مسئله که از محلات دیگر بیایند و رأی بدهند روبه‌رو بودیم و خیلی تلاش کردیم و به نتایجی هم رسیدیم اما اینکه راه حل قطعی داشته باشد ممکن نیست.

زهرا محمدی نژاد: به نظر من یک راه حل برای خنثی کردن این مسئله وجود دارد. وقتی مردم در صحنه باشند این رأی از بیرون را خنثی می‌کنند.

فرشید ساسی: برای راه حل دنبال کارهای بزرگ نرویم. چرا باید انتخابات به این شکل برگزار شود؟ می‌توان راه‌های دیگری را انتخاب کرد مثلاً همین شناسنامه محلی خیلی خوب است. کنشگر محلی که دغدغه



محمدکریم آسایش

که متأسفانه ادامه نیافت به این شکل که اولویت محلات در محله مشخص می‌شود و همچنین با حضور دیران محلات در منطقه اولویت‌های منطقه نیز مشخص می‌شود و پیگیری در این خصوص صورت می‌گیرد

زهرا محمدی نژاد: وقتی گزارش‌ها حالت انفرادی دارد اثرگذار نیست. اگر قدرت کلانی از جمع شورایاران به دست بیاوریم می‌توانیم گزارش‌ها را مؤثر کنیم. خود من بارها نامه‌نگاری کردم، اما اثر و توجهی ندیدم.

علیرضا افشاری: من یک جمع‌بندی از صحبت قبلی خودم بکنم. اولاً به نظر من شورایاری ضرورت داشت، چرا که در شهرهای بزرگ ارتباط مردم با نهاد شورای شهر فاصله دارد و خوب بود که این ارتباط

به نوعی برقرار شود. ضمن اینکه شورایاری نوعی مشارکت است که فردا می‌تواند سابقه باشد برای کسی که می‌خواهد عضو شورای شهر بشود؛ یعنی مطلوب این است که فردی که برای شورای شهر انتخاب می‌کنیم از دل همین شورایاری‌ها برآمده باشد. دوم اینکه خوب است نهادهای قدرت هوشمندانه و بر اساس آگاهی و پژوهش، نهاد شورایاری را جلو ببرند و مدیریت کنند اما خب این آرمانی است و تاکنون انجام نشده. اینجاست که مردم باید درگیر شوند و این باعث پایداری و نهادینه شدن

مشارکت هم می‌شود. البته زمان می‌برد و آزمون و خطا دارد و هزینه هم دارد، اما باعث می‌شود مردم فعال‌تر شوند و شاید برای رسیدن به وضعیت مطلوب بیست سال در تاریخ یک تمدن دیر پا زمانی نیست. در اروپا هم که خوب کار می‌کنند نهادها هستند که خوب کار می‌کنند و عموم مردم، به نسبت، آگاهی چندانی ندارند. در کل برای فعالیت در همین شرایط به چند مرحله نیاز است. در مرحله اول نهادهای بالا باید خوب مدیریت کنند؛ یعنی وزارت کشور و استانداری و شهرداری و شورای شهر افراد آگاهی باشند و در مرحله بعد خود شورایاران

موانع اصلی تحقق مشارکت سالم و مؤثر شهری و محلی هستند.

نقل است کنیز نه‌چندان زیبایی از مسیری می‌گذشت. کودکی شروع به گریستن کرد وی قصد آرام کردن کودک را داشت. عاقلی رد می‌شد گفت: تمام ترس کودک از شماست، رهاش کنید آرام می‌شود. من به‌عنوان مداخله‌گر فعال محله‌ای به این نتیجه رسیدم که شاید ما (کنشگران و مسئولان) داریم محله را خراب می‌کنیم و مشکل از ماست. بهتر است ما خارج شویم تا شاید یک فرآیند منطقی و آرام شکل بگیرد. حتی به این رسیدم که شاید نباید در کشور ما مشارکت این مدلی باشد. چیزی که لازم باشد و ضروری باشد حتماً برایش مطالبه منطقی هم شکل می‌گیرد. ما موانع زیاد داریم و اگر بخواهیم با خوش‌بینی از روی آن‌ها فقط بپریم و یا نادیده بگیریم نتیجه همین می‌شود که در این بیست سال نتوانستیم موانع را برداریم. این فرار از موانع نتیجه هم نداشته و چیزی که من از آن می‌ترسم این است زمان از دست برود و ما ابر بمانیم و این راه ادامه پیدا نکند. در نسل‌های بعدی که می‌بینم به شورایاری می‌آیند کسی حاضر نیست مانند من باشد. تمام شورایارهایی که من از نوجوانی با آن‌ها کار کردم و کسانی که الان وارد شورایاری شده‌اند هرکدام دنبال یک منفعت برای خودشان هستند. ما با تمام توانمان تلاش کردیم مطالبات این بچه‌ها را دنبال کنیم همان‌ها الان بزرگ شدند و الان مخالف منفعتش در شورایاری منم! می‌خواهد برای نفعش معامله کند و با دیدن من دچار تضاد هم می‌شود. من این قضیه را کلاً تاریک می‌بینم و امیدی به سیستم موجود ندارم تا شورایاری بتواند در حوزه مشارکت کاری بکند. واقعیت هم این است که من به‌رحال در تاریکی هم

شده کارم را می‌کنم. برای همین در جواب چه باید کرد می‌گویم الان وضعیت موجود را داریم و می‌شود از بین افرادی که انتخاب شدند افراد سالم را پیدا کرد. با وصل کردن این افراد همان‌طور که آقای آسایش گفت یک زنجیره درست کنیم. این را هم بگویم که این پیوندی که ظاهراً ما افراد فعال با هم پیدا کردیم بر اساس شورایاری نبوده؛ بنابراین می‌توانیم یک رصد نسبی کنیم و افرادی که دغدغه دارند را به هم وصل کنیم و ببینیم هرکدام چه تجربه و توانایی دارند و به

چطور می‌شود تجربه و انتقال داد و به

این افراد در رفع مشکل محله‌شان کمک کرد.

شورایاری‌ها سالی چند گزارش به شورای شهر و شهرداری و محله می‌دهند؟ آیا بیانی هست؟

فرشید ساسی: در دوره پیش روال شد و البته برداشته هم شد و این بود که هر منطقه دیر دیران داشت که در صحن شورای شهر به گمانم حدود ۲۰ دقیقه گزارش عملکرد می‌دادند. در این دوره حذف شد. البته یک مدل هم در دوره آقای خادم که پهلوان این قضیه بود وجود داشت که می‌توانست نتایجی در بر داشته باشد

”
می‌توانیم یک رصد نسبی کنیم و افرادی که دغدغه دارند را به هم وصل کنیم و ببینیم هرکدام چه تجربه و توانایی دارند و به این افراد در رفع مشکل محله‌شان کمک کرد

دارد می تواند در یک سیستم ثبت نام کند چه به عنوان رأی دهنده چه به عنوان کاندیدا. پس از آن رأی گیری و کاندیدا شدن از بین این کنشگران محلی صورت گیرد.

از کدهای پستی هم می شود استفاده کرد.
فرشید ساکی: گویا با توجه به تغییرات ممتد ساکنین محلات امکان عملیاتی شدن آن وجود ندارد

زهرا محمدی نژاد: به نظر من مشکل سیستماتیک نیست، بلکه عزمی وجود ندارد. مشکل این است که شاید کسانی باشند که بخواهند این اتفاق بیفتد، اما آن افرادی که ضعف در مسائل مختلف برای آن‌ها منافع می آورد از ارتباطاتشان استفاده می کنند و فشار می آورند که اتفاق مثبت نیفتد، یعنی عده ای همیشه هستند تا اختلال ایجاد کنند.

محمد کریم آسایش: یک نگرانی هم بابت میزان مشارکت هست که خلل ایجاد می کند تا بعضی کارها دقیق نشود. این را می گفتند که گزارش داریم میزان مشارکت پایین است و برایشان از نظر وجهی مهم بود.

امسال سال انتخابات مجلس هم هست و ملاحظات سیاسی هم دارند. نکته ای که آقای افشاری در خصوص دیدبان محله گفتند مهم است و توجه کنیم که باید دنبال پایگاه محله ای باشیم. جایگاه حقوقی هم دارد، اما چون مطالبه نشده مغفول مانده.

یک وجه دیگر هم مسئله پیوند سمن ها با شورایاری است. سمن ها در یک حوزه تخصصی فعالیت می کنند و می توانند انتقال دانش در زمینه مورد نیاز شورایاران را ارائه بدهند و در عوض خودشان هم از امکان فعالیت در محله بهره مند شوند. موضوع دیگر آموزش شورایاران است. ایدئال این است که دیارتمانی زیر نظر ستاد شورایاری یا معاونت اجتماعی - فرهنگی شهرداری

شکل بگیرد. ترجیح با ستاد شورایاری است چون شورا نماینده مردم است اما شهرداری کارکرد بوروکراتیک دارد. آن دیارتمان نیروهای تخصصی دارد و تأمین مالی می شود تا پایداری هم داشته باشد. راه حل موقت هم ظرفیت سمن هاست، اما برای پایداری نیازمند این دیارتمان آموزش هستیم که این هم باید به مطالبه تبدیل شود. تا زمان تأمین چنین دیارتمانی برای اینکه شورایاران آموزش را کسب کنند از دیدبانی محله تا نقش داشتن در بودجه و طرح ریزی به کمک سمن ها نیاز است. توجه کنیم توقع و انتظارات هم باید واقعی باشد. یک قسمت محدود و قلیلی از شورایاران است که سالم و دغدغه مند هستند و می شود با آن‌ها کار کرد. کسانی که با تخلف و زدوبند به شورایاری آمده و دنبال منافع خود هستند، دنبال آموزش هم نیستند و نمی توان انتظار داشت

همه مشتاق آموزش باشند. ما باید دنبال این باشیم که هسته اولیه درست شود. همان طور که در سیاست باید به



علیرضا افشاری

دنبال هسته سخت بود، در فعالیت مدنی نیز هسته سخت نیاز است.

زهرا محمدی نژاد: من فکر می کنم ورود سازمان های مردم نهاد به شورایاری هم فرصت است هم تهدید. سمن ها نگاه کلان دارند که گاهی سکوی پرتاب برای رسیدن به مقام هم هست. سطح نگرشان کلان است، چون در سطح استان مجوز گرفتند. ورودشان به این حوزه از حضور مردم و شکل گیری پایگاه مردمی در محله جلوگیری می کند. تا زمانی که توانیم شبکه ارتباطی مردم را سازمان دهی کنیم و برایش برنامه داشته باشیم شورایاری به ثمر نمی نشیند. گروهی به نام پویش محله شکل گرفته که حتماً خوب است، اما من که از

بیرون نگاه می کنم می بینم این پویش چشم دارد که فلان عضو شورای شهر یا فلان معاون برای ما چه دارد! ما فعال اجتماعی و محله ای هستیم و تجربه داریم، اما فلان معاون اگر قرار است در این جلسه باشد باید شنونده من باشد نه سخنران من. در این گروه ها باید شورایارها با هم ارتباط بگیرند و تجربه محله ای شان را با هم به اشتراک بگذارند. محفل دوره می که ارتباط بین ما شکل بگیرد و کار مدنی پیگیری شود. البته به این معنی هم نیست که همه باید دنبال مطالبه باشیم، چون مطالبه علم و سواد خاص خودش را دارد، بنابراین یک عده هم باید دنبال این ارتباطات بین شورایاران باشند تا اینکه بهترین ها غربال شوند. در غالب کار گروهی معلوم می شود چه کسی دنبال منافع آمده و چه کسی دغدغه مشکلات محله ای و شهری دارد. کسانی که غربال می شوند می توانند اساسنامه بنویسند و طرح و برنامه هایی در سطح محلات داشته باشند. اگر دنبال این باشیم که

مهم ترین مسئله شفافیت است که شورای شهر و هر کدام از نهادهای بالا می توانند رسانه ای ایجاد کنند که تمام صورت جلسات و عکس ها در آن باشد و مردم محله در جریان قرار بگیرند. خود شورایاری هم می تواند این رسانه را درست کنند اگر دغدغه دارند و یا از طرف خود مردم دیدبان محله درست شود تا شورایار محله خلاف نکند

برای ما این ارتباط را از بالا بسازند باید منتظر بمانیم تا بسازند! ما خودمان باید جریان ساز باشیم و از هیچ، چیزی را خلق کنیم. به شورایار اختیار می دهند اما نمی داند باید چکار کند، حتی جایگاهش را هم بلد نیست. جمع بندی می کنم که ما اگر بتوانیم جریان درست کنیم از فعالان اجتماعی که هم بتوانند ارتباط با مسئولان برقرار کنند و هم اعتمادسازی بین مردم و مسئولان کنند و هم اگر چیزی از شورای شهر و شهرداری می گیرند نبرند در جیب خودشان بگذارند بیاورند در دایره و به مردم نشان بدهند، می توانیم قدرت کلام مردم محلی را به قدری بالا ببریم که خودشان اثرگذار باشند، اما اگر مدام از مسئولان بخواهیم آن‌ها هم می گویند شما خودتان چه کار کردید؟ من تأکید می کنم عده ای دنبال مطالبات مدنی باشند و اکثریت هم به بسترسازی اجتماعی مردم و آموزش دادن برای مشارکت شهروندی بپردازند. این اتفاق خوب از شرح وظایف شورایار است اما کمتر شورایاری می شناسم که شرح وظایفش را بداند و در راستای آن عمل کند و

بیشترین نقد را به خودمان می داند.
وقتی حرف از شورایار می زنیم فقط خود شخص این فردی که انتخاب شده نیست. این فرد عقبه ای هم دارد. ممکن است اطراف او کسانی باشند که توانمندتر باشند، اما به دلایل مختلف کاندیدا نشدند. در مورد آموزش من بعید می دانم اگر از بالا باشد تحت تأثیر منابع قدرت نباشد و افراد آموزش دهنده چیزهایی نگویند که خیلی به نفع شورایاری هم نباشد. به نظر من از حالا می شود شروع کرد. با توانی که داریم حتی کم، افرادی شروع کنند برای آموزش بر اساس تجربه هایی که دارند. مثلاً من فردی را می شناسم که در زمینه محیط زیست داوطلبانه آموزش می دهد یا موارد دیگر و این طوری موسسه ای برای آموزش شورایاران هم درست می شود. کنشگر اجتماعی بهتر است با مسائل پژوهش هم آشنا باشد که نقطه ضعف ماست. شروع این مسئله هم می تواند از مستندنگاری تجارب دریابد که افراد به نوشتن دست ببرند و از این نوشته ها آموزه بیرون بیاید.

فرشید ساکی: ما این کار را در حد توان در خصوص پنج محله اکباتان، اوین، اراج، مرادآباد و شهرک دانشگاه شریف در رخداد تازه انجام دادیم؛ و نتایج کنشگری محله ای را بررسی کردیم
معتقدم آن قدر نباید کارها را به بالا محول کرد چون استحاله می شود. خود ما در این مورد چه کار باید انجام بدهیم؟

فرشید ساکی: دچار خوش بینی کاذب هم نشویم. شاید در بعضی محله ها به علت زیرساخت ها و بافت محله ای که دارند افسرد دغدغه مند و باتجربه شورایار باشند که فرق دارد. اینکه فکر کنید افراد زیادی هستند که دغدغه مسائل محله ای دارند و شورایار هستند این طور نیست. ضمن اینکه این طور نیست که در محلات به خوبی و با آرامش و در وضعیت باثبات داریم کار می کنیم. اصلاً معلوم نیست افراد جدیدی که به شورا

جان و اعتبارشان در این زمینه می گذارند. در کوچهای ما به مشکل برخوردیم بودیم و مردم با ارتباطهای خودشان توانستند مشکل را حل کنند؛ یعنی با چند تلفن مسئله را حل کردند. مردم ارتباط داشتند و ما اختیار و این قضیه اتفاق افتاد. هر کس آورده ای دارد و مشارکت سالم اتفاق می افتد.

فرشید ساکی: من خیلی موافق نیستم که آوردن رانت و رابطه خصوصی افراد در میدان برای حل مسئله یک نوع مشارکت است. به نظر من اینها همان رابطه بازی است. کسی که امروز پشت من درآمده، اگر من را مانع منافعش ببیند روبه روی من می ایستد.

زهرا محمدی نژاد: از دیدگاه من اگر این ارتباطات از جنس خود مردم و به نفع مردم باشد، رابطه بازی اتفاق نمی افتد. چون همه شهروندیم. در هر صورت اگر پوشش مردمی شکل بگیرد، مشارکت واقعی اتفاق افتاده.

فرشید ساکی: من هم موافقم که مردم پشتوانه هستند، اما نه همه مردم. از این مردم هم کسانی دنبال منافع هستند که خلاف جهت منافع محله و باقی مردم است. سبب گلی هست که اگر آنالیز کنیم خار و سنگ و حشره هم دارد.

زهرا محمدی نژاد: همه اینها هست، اما وقتی مشارکت نوظاست ما آن طرف قضیه را می بینیم که روبه روی ماست. اگر مشارکت شکل بگیرد و رشد کند، حتماً طرف ما سنگین تر می شود. اگر ارتباط برقرار شود و اعتمادسازی بشود، این مشارکت باتجربه تر می شود. اتفاقاً این کار اصلی ماست.

فرشید ساکی: اقلیتی هست که می خواهد شبکه سازی کند؛ و تبادل دانش و تجربه کنند و همکاری های را شکل دهند، ولی اکثریتی هم هست که نمی خواهد. برنامه برای مقابله و خنثی کردن اثر این اکثریت چیست؟

زهرا محمدی نژاد: در محله ما وقتی شهرداری دید مردم دارند برای امنیتشان هزینه می کنند تماس گرفتند که شنیدیم دارید برنامه برای حفظ امنیت محله می ریزید. این چه برنامه ای است؟ من قبلاً این برنامه را برایشان برده بودم که توجه نکردند، اما وقتی دیدند مردم دارند پول واریز می کنند توجهشان جلب شد و حداقل برای حفظ آبرو هم شده همراه شدند. وقتی ارگان می بیند مجموعه ای پوشش مردمی راه افتاده و این مطالبه مردم است مجبور می شوند وارد بازی شوند. مرحله بعدی ظرفیت و پتانسیل ماست که با سالم ماندن و نزدیک ماندن به مردم اعتماد مردم را حفظ کنیم تا شهرداری و شورای شهر مجبور به تمکین خواسته مردم برای بهتر شدن فضای محله شوند.

اگر هرکسی تجارب منحصر به فرد خودش را مستند کند، این تجارب برای خود شورایاری و مردم مفید خواهد بود. این یکی از راههاست که می شود مردم را به مشارکت کشاند. وقتی کسی به بن بست بخورد می تواند از طریق دنبال کردن تجارب بقیه راه پیدا کند و مشککش را حل بکند. در این میزگرد هم تجارب شما مستند شد و امیدواریم این بحث ها ادامه پیدا کند. ■



فرشید ساکی

به قول آقای آسایش من به عنوان شورایاری می دانم ارتباط با شورای شهر و شهرداری می توانم بگیرم. در صورتی که این ارتباط را می توانیم با همین دانشگاه برقرار کنیم. وقتی مراجعه داشتم متوجه شدم می توانیم از این پتانسیل هم برای بهبود فضای محله ای و شهری محله استفاده کنیم.

فرشید ساکی: یعنی دانشگاه و کوی پتانسیل محله شما هستند که از نظر شورایاری دور ماندند.

زهرا محمدی نژاد: من در یک خیابان سعی کردم شبکه مدیران ساختمان ایجاد کنم. در یک کوچه دیدم ما بازنشستگی و یکی از دفاتر ریاست جمهوری را داریم و اینها می تواند پتانسیل باشد. چرا همه ما را شهرداری چی می نامند و این ارگانها ما را نمی شناسند؟ وقتی من به این ارگانها می رفتم و با مسئولان صحبت می کردم آنها هم ما را زیرمجموعه شهرداری می دانستند

و توضیح می دادند این طور نیست و خوشحال می شدند که می توانیم در تعامل برای بهتر شدن فضای محله باشیم. تمام شرکای ذی نفع یک محله پتانسیل های محله هستند، اما شورایاری از اینها دور است و تنها تمرکز روی شهرداری و شورای شهر دارد. یکی دیگر از ظرفیت های دیگری که ما می توانیم روی آنها ورود کنیم این است که ما شرکا را شناسایی کنیم و تعامل محله ای داشته باشیم. مشکلات محله به اقتضای ذی نفعان محله است که حل می شود. من کمتر شورایاری را می شناسیم که به پشتوانه مردمی اعتقاد داشته باشد، شرکای محله اش را بشناسد و تنها ارتباطش با شهرداری و شورای شهر نباشد.

شورایاری و پشتوانه مردمی آن ظرفیتی است که مغفول مانده.

زهرا محمدی نژاد: مردم اگر باشند این فعالیت اجتماعی سخت که استهلاک روحی هم دارد، شیرین می شود. این مردم وقتی دست یا علی می دهند از مال و

آمدند دنبال چه منفعتهایی هستند. اتفاقاً افرادی که دغدغه اجتماعی محض دارند خیلی کم هستند.

محمد کریم آسایش: در واقع شورایاری ابتدا شورایاری بود اما رفته رفته تبدیل به شهرداری یاری شد! دلیل آن هم اتفاقات ساختاری بود که مدیریت محله و هیئت امنای شکل گرفت که نهادهایی باعث وابستگی شورایاری به شهرداری شد. نکته بعد اینکه سازوکار سرای محلات که محلی برای فعالیت شورایاری در نظر گرفته شده بود ساختار اداری داشت که الگو گرفته شده از معاونت فرهنگی اجتماعی بود که در غالب خانه های سرای محلات باز تولید شد. در دوره پنجم هم اتفاقاً شورایاری به شهرداری وابسته تر شد. فرآیند انتخابات دوره اخیر هم در دست شهرداری بود؛ بنابراین جاهایی دست شهرداری باز شد تا هرکسی را خواست کنار بگذارد.

مسئله بعد این است که در این دوره ستاد راهبری محلات تسلط خودش را برای اینکه بیشتر سرای محلات را در اختیار بگیرد بیشتر کرد و الگوهایی که مدنظرشان بود با مخالفت شورا محقق نشد، ولی الگویی که ستاد راهبری محلات به دنبال این است که آنها را تحت نظر شرکتی بکند که بعد واگذار کند. منتهی هم شورا مخالفت دارد، هم دلایل اداری مانع شده. این نگاه و رویکرد هست، علی رغم اینکه شورای اصلاح طلب این دوره به لحاظ رویکردی ظاهراً باید مشارکت جوتر باشد، اما در عمل تاکنون این روند پیش رفته. گرچه ایده هایی دارند تا اصلاحاتی در حوزه اثرگذاری شورایاری اتفاق بیفتد مخصوصاً در مورد بودجه و طرح های شهری اما در عمل باید ببینیم چه می شود. برای همین ما سیر و روند از شورایاری به شهرداری یاری را شاهدیم. یکی از ضرورت های نظام مشارکت این است که

سرای محلات ساختار مردمی، دموکراتیک، داوطلبانه و محلی پیدا کنند و با ساختار تصمیم سازی و تصمیم گیری شهری پیوند بخورند و از اداره / آموزشگاه / بنگاه به مرکز مشارکت های محله ای و شهروندی تبدیل شوند.

زهرا محمدی نژاد: همان طور که آقای آسایش گفتند این نگاه از بالا به پایین وجود دارد. اگر هم مطالبه گیری بوده در جهت حل مشکل مردم نبوده و غرض کسب منافع بوده که در جلسات ظاهراً مطالبه گر بودند و در خفا کسب منفعت می کردند. زمانی هم که یکدست بودند یک باره یکی یکی حرف ها عوض می شد که نشان

می داد در پشت پرده تبانی شده. بحثی که من مایلم اینجا بگویم بیشتر حرف شورایاریها ارتباط و تعامل با شهرداری و شورای شهر است؛ بنابراین از ارتباط با ارگان های دیگر غافل هستند. در صورتی که مثلاً در محدوده جغرافیای محله من ظرفیت دانشگاه وجود دارد. شورایاری ها کمتر متوجه هستند که وقتی این حد از اختیار را دارند می توانند در ارگان های دیگر هم ورود کنند و تسهیلگری برای برقراری ارتباط با مردم و سایر ارگانها را هم انجام بدهند.

یک وجه دیگر هم مسئله پیوند سمن ها با شورایاری است. سمن ها در یک حوزه تخصصی فعالیت می کنند و می توانند انتقال دانش در زمینه مورد نیاز شورایاران را ارائه بدهند و در عوض خودشان هم از امکان فعالیت در محله بهره مند شوند

شورایاری، نهادی مدنی یا استخوان لای زخم دموکراسی



زینب غنی*

استخوانی لای زخم دموکراتیک سازی تبدیل می کند. شاید در نگاه اول فقدان قدرت تصمیم گیری یا فقدان سازوکار قانونی خاص برای تأثیرگذاری شورایاری بر تصمیم گیری ها و تصمیم سازی ها، غیردموکراتیک و ناکافی به نظر برسند، اما اگر قرار باشد تأثیرگذاری شهروندان محدود و مقید به سازوکارهای قانونی خاص به معنای اعطای قدرت تصمیم گیری باشد، دیگر چه نیازی به نهادهای مدنی خواهد بود؟ در یک چشم انداز مطلوب این نهادهای مدنی هستند که با فعالیت های آگاهی بخش، نظارت و اعمال فشار بر نهادهای تصمیم گیر شهری، سمت و سوی زیست شهری را به ایجاد شرایط دلخواه برای شهروندان سوق می دهند. از سوی دیگر در شرایطی که می دانیم نهادهای قدرتمند و تصمیم گیر در هیچ جای دنیا تمایلی به پذیرش مشارکت شهروندان و محدود

شورایاری نهادی است که با هدف تمرکززدایی در برنامه ریزی شهری و تقویت مشارکت شهروندان در پایین ترین سطوح در مدیریت شهری به وجود آمده است.

در طرح تشکیل انجمن های شورایاری شهر تهران، شورایاری نهادی غیردولتی، غیرمتمرکز، غیرسیاسی، داوطلبانه، مشارکتی و از نظر اقتصادی خودگردان خوانده شده است. در این طرح که اکنون به عنوان اساسنامه انجمن های شورایاری شناخته می شود، وظایف متعددی در زمینه های

” در شرایطی که می دانیم نهادهای قدرتمند و تصمیم گیر در هیچ جای دنیا تمایلی به پذیرش مشارکت شهروندان و محدود ساختن اختیارات خود ندارند، باید پرسید اعطای قدرت تصمیم گیری به نهادی مانند شورایاری، در جهت تقویت جامعه مدنی و مشارکت شهروندان خواهد بود یا به سمت تبدیل شدن به نهادی با خصلت قدرتمندانه سوق می دهد؟“

مختلف زیست شهری برای شورایاری ها در نظر گرفته شده است. ماده ۱۱ این اساسنامه که به شرح وظایف شورایاری محلات اختصاص دارد، شامل ۱۸ بند و ۲ تبصره است. وظایف مطرح شده در این ماده، طیف وسیعی از مسائل مرتبط با زیست شهری را از مبارزه با آلودگی های زیست محیطی تا نام گذاری معابر شهری، اوقات فراغت، مراکز فرهنگی، هنری، ورزشی و امنیت و آرامش شهری و مبارزه با آسیب های اجتماعی، معرفی حقوق و تکالیف شهروندی و آگاه سازی همگانی دربر می گیرد.

هرچند تبصره ۲ این ماده، ماهیت وظایف شورایاری ها را دارای جنبه شناسایی، نظارتی، مشورتی و همکاری می داند اما در بندهای هجده گانه هیچ نشانی از نظارت و مشورت نمی بینیم. در این بندها، ۹ بار به همکاری و همیاری با نهادهای مدیریت شهری، ۶ بار به ارائه طرح و پیشنهاد، ۲ بار به شناسایی مشکلات و یک بار به بررسی و شناخت کمبودها و یک بار به مشارکت در یک فرآیند اجرایی اشاره شده است. می توان گفت پیش بینی امکان ارائه طرح و پیشنهاد و شناسایی مشکلات تا حدی هرچند غیربسنده، ظرفیت تحقق جنبه مشورتی را فراهم کرده اما هیچ نشانی از چگونگی تحقق جنبه نظارتی شورایاری که اتفاقاً اهمیت بالایی در اثر بخشی این نهاد می تواند داشته باشد نمی یابیم. با اینکه در اساسنامه به روشنی مقرر نشده جنبه نظارتی وظایف شورایاری چگونه باید محقق شود، می دانیم که منظور نظارت بر عملکرد مدیران شهری است و در غیاب سازوکار ویژه برای اعمال این نظارت، شورایاری باید از سازوکارهای عام نظارتی که در اختیار شهروندان است استفاده کند.

هرچند شورایاری نهادی است که به ابتکار شورای شهر تهران آغاز به کار کرده و انتخابات آن نیز زیر نظر ستاد هماهنگی و توسط شهرداری تهران انجام می شود، اما کارویژه آن بیشتر به نهادهای مدنی شباهت دارد و می توان گفت پس از چهار دوره شورایاری، این نهاد از جایگاهی بسنده برای ارتباط مستقیم با مسئولان شهری و نهادهای ارائه دهنده خدمات عمومی برخوردار شده است و بستری فراهم شده برای آنکه شهروندان رویکردها و دیدگاه های خود را برای ایجاد شرایط دلخواه در زیست شهری اعلام کنند. شاید نبود سازوکار قانونی ویژه ای برای نظارت و پیگیری طرح ها و خواسته های شهروندان از سوی شورایاری ها نامیدکننده به نظر برسد، اما در پرتو اصل ۳۴ که متضمن حق دادخواهی و دسترسی به عدالت است و اصل هشتم قانون اساسی که متضمن حق نظارت بر نهادهای عمومی است سازوکارهای عام نظارت و دادخواهی همیشه در دسترس خواهند بود، ظرفیت های عامی که تک تک شهروندان، چه به صورت فردی و چه در

چارچوب نهادهای مدنی، حق برخورداری از آن را دارند. ■

* کارشناسی ارشد حقوق بشر

«شورا-یاری»، آن گونه که از نام دوپاره اش پیداست نهادی است برای یاری دادن شورای شهر، نهادی که نقش مستقیمی در تصمیم گیری های شهری و انتخاب مسئولان شهری ندارد؛ امری که به زعم برخی شورایاری محلات را به

نظارت، فریادی علیه فساد

نوشته حاضر بر آن است تا پاسخی برای این پرسش بیاید که چگونه می‌توان با فساد سیستماتیک مقابله کرد. با آنکه مقام رهبری از چند سال قبل بر مقابله با فساد تأکید کرده‌اند، آیا خلأ قانونی در این باره وجود دارد؟ آیا دستگاه‌های نظارتی عملکرد ضعیفی دارند یا نظارت قانونی اعمال نمی‌شود؟ آیا با دست گذاشتن بر دانه‌درشت‌ها یا دستگیری افراد کلیدی، فساد ریشه‌کن خواهد شد؟ رئیس قوه قضائیه گفته است وقتی پرونده افراد متصل به قدرت و ثروت روی میز قاضی می‌آید فریادها بلند می‌شود که این جناحی یا سیاسی است. رئیس‌جمهور نیز گفته است با بگیر و ببندها، فساد برطرف نمی‌شود. آیا با ابزارهای نظارت قانونی می‌توان با فساد برخورد جدی و قاطعانه کرد؟ چنان‌که سید محمد خاتمی، چندی پیش در دیدار با تعدادی از خبرنگاران اظهار شگفتی کرد از اینکه دولت و مجلسی که داعیه دفاع از ملت و حقوق اساسی آن‌ها را دارند، یا دست‌کم اصلاح‌طلبانی که به مجلس راه یافته‌اند چرا فریاد نمی‌زنند و اقدام نمی‌کنند و چرا نظارت قانونی که می‌تواند در پیشگیری و مقابله با فساد به‌مثابه تیغ برآیی باشد، مانند بذری در زمین سوخته بی‌حاصل و عقیم مانده است؟

زمان آیت‌الله شاهرودی رئیس سابق قوه قضائیه کنار گذاشته شود؛ اما این اتفاق هرگز نیفتاد و اقدام بهنگام صورت نگرفته است. در گذشته برخورد جدی با مفسدان از سوی سیستم‌های نظارتی صورت نگرفته یا با آن‌ها مامشات شده است، به طوری که آنان احساس مصونیت کرده‌اند و با ارتباطات و لابی‌گری مانع هرگونه پیگیری قضائی شده‌اند به همین دلیل فساد روزبه‌روز افزایش یافته است. رئیس جدید قوه قضائیه از ابتدای مسئولیت خود بر اجرای قانون و ابطال مجوزهای فراقانونی تأکید کرد. این امر نشان‌دهنده این است که یک اراده جدی پشت ماجرای مبارزه با فساد وجود دارد؛ البته همه می‌دانند که مبارزه ریشه‌ای با فساد نباید به شخص محدود شود و نیاز است افراد مرتبط با تشکیلات، حلقه و زنجیره فساد شناسایی شوند.

برخورد جدی با این مسئله باعث می‌شود اعتماد عمومی نسبت به سیستم نظارت افزایش یابد، چراکه جرم فاسدان یک جرم عمومی است و در واقع حقوق بیت‌المال و اموال عمومی را تضییع کرده‌اند.

نماینده کهگیلویه در مجلس خبرگان، به مبارزه بهنگام با فساد تأکید می‌کند و آن را رسالت همگانی می‌داند. به گفته ایشان کسانی که فقط مدعی مبارزه با فساد هستند و در این راه با فاسد مبارزه می‌کنند، چون در این زمینه مسائلی از جمله دشمنی و نزاع باندی وجود دارد خود مفسد هستند. احمد توکلی، رئیس هیئت‌مدیره شفافیت و عدالت، به فساد سیستماتیک اشاره کرده بود. برای نمونه سخنگوی کمیسیون قضائی مجلس خبر از دستگیری یک قاچاقچی حرفه‌ای با بیش از ۲۰ کیلو تریاک می‌دهد که در عین تعجب، ۳۰۰ نفر برای آزادی او تماس گرفته‌اند. می‌توان گفت منظور او از ۳۰۰ نفر، تعدادی بی‌شمار است یا مثلاً ده‌ها نفر است که حتی یک نفر آن هم زیاد است. چگونه ممکن است فرد یا افرادی به خود جرئت دهند با مقام قضائی یا فرد مسئولی تماس گرفته و خواهان آزادی او شوند و اصلاً امکان آزادی چنین فردی به‌سادگی امکان‌پذیر باشد! آیا اگر شرایط نظارتی جدی بر رفتار افراد به‌خصوص مسئولان وجود داشته باشد، شاهد این گونه رفتارها خواهیم بود؟!

مثال دیگر نامه احمد توکلی به رئیس کمیسیون حقوقی مجلس و نایب‌رئیس هیئت نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان است که در آن خواستار توضیح برای

در سال‌های اخیر خبرهای زیادی از کلاهبرداری‌ها و اختلاس‌های گوناگون در رسانه‌ها مطرح شده است. از بین آن‌ها برخی جنجال‌برانگیز شده و با وجود مخومه شدن پرونده آن‌ها، ارقام نجومی اختلاس شده از حافظه ملت ایران پاک نخواهد شد. از اختلاس فاضل خداداد در سال‌های اولیه دهه ۷۰ گرفته تا اختلاس ۳ هزار میلیاردی که در آن چندین بانک درگیر بودند تا اختلاس بیمه ایران معروف به حلقه فاطمی تا بابک زنجانی که شایعه بدهی چند میلیاردی او مطرح شد و در کمیسیون اصل ۹۰ مجلس تأیید شد و سرانجام در سال ۹۲ بازداشت شد و بعد از آن هر روزه تخلفات اقتصادی تازه‌ای از او رونمایی شده است.

گذشته از این اختلاس‌ها، دامنه فساد چنان گسترده شده که در اخبار هر روزه به شکلی انعکاس می‌یابد. در هفته‌های گذشته، فساد مدیر امور مالی و معاون اجرایی حوزه ریاست قوه قضائیه که از آن با عنوان «جعبه‌سیاه طبری» نام برده‌اند افشا شد. سخنگوی قوه رسماً اتهام طبری را رابطه خلاق موازین قضائی با برخی از اصحاب پرونده و اعمال نفوذ در پرونده اعلام کرد، به طوری که برخی از وکلای آن با «تشکیلاتی با عنوان طبریسم» یاد کرده‌اند. اینکه این مناسبات غیرقانونی تا چه اندازه گسترده بوده و آیا انفصال ۶۰ قاضی در مدت‌زمان کوتاهی پس از روی کار آمدن رئیس جدید قوه قضائیه در ارتباط با این پرونده باشد نیاز به ارزیابی کارشناسی دارد، اما زاکنی از نمایندگان اصولگرای سابق مجلس نیز اذعان کرده که قرار بود این فرد در



فائزة حسینی

عموم در دفاع از تخلفات مالی و خودرویی دو نماینده شده است. توضیح آنکه دو نماینده از نفوذ خود برای انعقاد قرارداد بهره برده و سپس خواهان تمدید قرارداد شده‌اند، هرچند دو نماینده دخالتشان در امر قرارداد خرید ۶ هزار خودرو را تکذیب کرده‌اند، اما در نامه توکلی به خرید بیش از ۳۰ هزار سکه که اخلاص در نظام اقتصادی کشور بوده و بحران در موضوع پوشک نیز اشاره شده و از هیئت نظارت بر رفتار نمایندگان این پرسش را مطرح کرده که چه بررسی به عمل آورده‌اند که بر اساس وجه عقلانی یا قانونی این تخلفات را خارج از مصادیق وظایف نمایندگی نشانخته است. حال آنکه اگر به این تخلفات در بهمن سال ۹۷ رسیدگی شده بود کار این نمایندگان به اینجا کشیده نمی‌شد، ولی در آن زمان هم تخلفات نمایندگان در حیطه وظایف نمایندگی شناخته شد و طبعاً قوه قضائیه هم قانوناً نمی‌توانست در آن ورود کند.

قانون اساسی مبنای نظارت مجلس

پایه و اساس صلاحیت نظارت مجلس، قانون اساسی است و نظارت مجلس به معنای اختیار و صلاحیتی است که هدف از اعمال آن واریسی و کنترل اجرای صحیح قانون به‌وسیله همه ارکان، نهادها و مقام‌های دولتی و حکومتی، به‌منظور جلوگیری از هرگونه خودکامگی به‌وسیله نهادها و مقام‌های اجرایی و حراست از حقوق مردم است. در قانون اساسی از ۶۰ اصل مربوط به مجلس، ۱۸

اصل آن به محدود و ابزارهای نظارتی آن مربوط می‌شود.

طبق اصل ۷۶ قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی علاوه بر وضع قوانین، حق نظارت مستمر بر اجرای قوانین را به‌عهده دارد در راستای این حق هر نماینده در برابر ملت مسئول است، نظارت قوه مقننه بر قوه مجریه نظارتی کلان و همه‌جانبه است، رأی اعتماد به وزرا و هیئت دولت، پاسخگو بودن دولت در صورت اجرای ناقص یا عدم اجرای قوانین مصوب مجلس، نظارت مجلس بر مصوبات دولت و سازمان‌های اجرایی توسط

هیئت نه‌نفره نیز زیر نظر ریاست مجلس انجام می‌گیرد.

نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان

این در حالی است که نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان خود نیز در فروردین‌ماه سال ۹۱ به تصویب رسیده است. مصوبه مجلس بر اساس اصل ۸۴ و ۸۶ قانون اساسی تنظیم شده است. با وجود لازم‌الاجرا شدن آیین‌نامه داخلی مجلس، تشتت و تنوع رسیدگی مراجع قضائی در رابطه با چگونگی برخورد با نمایندگان مجلس ایجاد شده بود. در برخی از دوره‌ها، نمایندگان آزادانه به

بیان اظهارات خود می‌پرداختند و مراجع قضائی با آنان برخورد نمی‌کردند، اما در برخی دیگر از دوره‌های مجلس، بعضی از نمایندگان در رابطه با اظهارنظرهای خود تحت تعقیب یا بازداشت و حتی محکومیت کیفری قرار گرفتند. برای نمونه دو نماینده مجلس هفتم و عضو کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس از قوه قضائیه از سوی دادستان وقت (سعید مرتضوی) تحت تعقیب کیفری قرار گرفته و به‌صورت غیابی محکوم به حبس تعزیری شدند که البته پس از برکناری دادستان و دادخواهی این افراد حکم محکومیت آن‌ها منجر به برائت گردید.

پیشینه قانون «نظارت بر رفتار نمایندگان» به اختلاف‌نظرها در تعریف اختیارات و حدود آزادی بیان نمایندگان برمی‌گردد که طرح آن از سوی نمایندگان مجلس نهم کلید خورد. هیئت نظارت مکلف شد در سریع‌ترین زمان ممکن تشکیل جلسه داده و چنانچه جرم مورد شکایت شاکی را وارد ندانسته و آن را در راستای وظایف نمایندگی تشخیص دهد، با استناد به مصونیت پارلمانی، موضوع شکایت را فاقد وجهت قانونی اعلام کند که به‌منزله مخومه شدن پرونده اتهامی نماینده در دادسرا خواهد بود ولی اگر هیئت نظارت تشخیص داد که رفتار نماینده خارج از اختیارات و وظایف نمایندگی وی بوده مراتب را جهت تعقیب کیفری به دادسرا اعلام کرده و رسیدگی مانند یک شهروند عادی ادامه خواهد داشت. در این قانون استفاده

از جایگاه نمایندگی نمایندگان و استفاده از آزادی‌های لازم برای بیان نطق‌هایی که در آن هنگامی وجود نداشته باشد، مدنظر بوده است تا به دلیل اظهارنظر مورد تعقیب قرار نگیرند. به‌علاوه هیئت نظارت صلاحیت رسیدگی به اموری مانند سوءاستفاده و تخلف مالی یا اخلاقی نماینده و درآمدها و هزینه‌های غیرمعارف، رفتار خلاف شئون نمایندگی، اعمال خلاف امنیت ملی کشور و... را دارد.

به‌موجب این قانون، دریافت هرگونه هدیه نقدی یا غیرنقدی غیرمعارف یا سوءاستفاده از اختیارات نمایندگی و اخذ هرگونه امکانات به هر عنوان توسط نماینده یا نزدیکان وی به‌ناحق و اعمال نفوذ و استفاده از سمت نمایندگی برای این منظور و سوءاستفاده از اطلاعات و اسناد در دسترس ممنوع می‌باشد... قوه قضائیه نیز مجاز به احضار و بازداشت بدون طی تشریفات نماینده مجلس نخواهد بود و فقط می‌تواند این تخلف را به هیئت نظارت بر رفتار نمایندگان اعلام کند تا هیئت در این زمینه تصمیم‌گیری کند.

در طرح نظارت بر نمایندگان، خود ناظران کشور مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند تا امکان دور باطل

تخلف کاملاً از بین برود. غیر از این نظارت مداوم و سازمان‌یافته ضرورتی انکارناپذیر بوده و تمام ارکان حاکمیت باید در آن دخیل باشند. مجلس که متشکل از نمایندگان مردم است مناسب‌ترین نهاد برای مدیریت در امر نظارت کلان درون کشور است. آیا مجلس از تمام ظرفیت خود برای نظارت بر ارکان و نهادهای بیرون از خود استفاده کرده است؟ و اگر نظارت نباشد چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ باید ببینیم قانون چه تعریفی از وظیفه نظارتی مجلس دارد و حق نظارت در چه اموری را برای آن قائل شده است.

هر سازمان یا نهاد یا وزارتخانه‌هایی که از بودجه عمومی استفاده می‌کنند، تکالیف و اختیاراتی قانونی دارند که در چارچوب آن‌ها اجازه فعالیت دارند؛ اما برخی مدیران از حوزه اختیارات خارج شده و در اینجا پای نظارت به میان می‌آید و نظارتی که دقیق و بدون مصلحت‌اندیشی باشد ضامن عملکرد سالم سازمان‌ها در چارچوب وظایف خواهد بود. مجلس شورای اسلامی نیز در این رابطه دارای صلاحیت‌ها و اختیاراتی است که آن‌ها را از طریق ارگان‌ها و دستگاه‌های زیرمجموعه خود اعمال می‌کند.

مثلاً دیوان محاسبات از ارکان نظارتی مجلس است. این دیوان به کلیه حساب‌های وزارتخانه‌ها و شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که به نحوی از انحا از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد رسیدگی کرده و مراقبت می‌کند که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکند و هر وجهی در محل خود به مصرف برسد. دیوان حساب‌ها و اسناد و مدارک مالی مربوطه را جمع‌آوری کرده و گزارش تفریغ بودجه هر سال و نظارت خود را به مجلس تسلیم می‌کند و این گزارش در دسترس عموم قرار می‌گیرد.

به‌طور کلی «قانون‌گذاری» و «نظارت بر حسن اجرای قانون» دو وظیفه مهم مجلس است و مجلس برای امر نظارت ده ابزار نظارتی در اختیار دارد که عبارت‌اند از تذکر، سؤال، استیضاح، تحقیق و تفحص، نظارت رئیس مجلس بر وضع مقررات دولتی، رأی اعتماد به وزرا، کمیسیون اصل نود قانون اساسی، نظارت کمیسیون‌های تخصصی، دیوان محاسبات کشور و ناظران مجلس در شوراها، مجامع و هیئت‌ها.

واضح است هر مؤسسه‌ای که از بودجه عمومی استفاده می‌کند باید پاسخگوی هزینه‌ها و کارکرد خود باشد و در مورد عملکرد خود توضیح دهد. چه بسیار مؤسساتی که بودجه می‌گیرند ولی معلوم نیست در عرض یک سال با آن پول چه کرده‌اند. حال آنکه به قول خیاب (نماینده دوره ششم مجلس) در سرچشمه‌ها راه گریزهایی وجود دارد که عده‌ای از آن سوءاستفاده می‌کنند. به‌زعم وی اگر مبارزه با ریشه شکل‌گیری رانت دنبال نشود بگرویندهای بعدی به‌تنهایی چاره‌ساز نبوده و اعتمادسازی لازم را هم ایجاد نخواهد کرد.

”
هر مؤسسه‌ای که از بودجه عمومی استفاده می‌کند باید پاسخگوی هزینه‌ها و کارکرد خود باشد و در مورد عملکرد خود توضیح دهد. چه بسیار مؤسساتی که بودجه می‌گیرند ولی معلوم نیست در عرض یک سال با آن پول چه کرده‌اند

شفافیت و سازمان‌های شیشه‌ای

ترکان از مشاوران دولت دهم معتقد است آنچه در کشورهایی که در امر مبارزه با فساد موفق بوده‌اند اتفاق افتاده ایجاد نظام‌های اطلاعاتی شفاف است که به صورت مکانیزه نظارت بر فعالیت‌های مالی را ممکن می‌داند و از آنجا که ایجاد شفافیت منافع برخی جریان‌ها را به خطر می‌اندازد با آن مخالفت می‌ورزند. مثلاً شهرداری در دوره جدید در راستای شفافیت قول سازمان شیشه‌ای را داد تا قبل از مدیریت جدید، حدود ۵۰ درصد از قراردادهای شهرداری با ترک تشریفات بوده است درحالی که در سایت سامانه شفافیت و شهر هوشمند (نظارت شورای شهر بر عملکرد شهرداری) تمامی قراردادهای بالای ۲۰۰ میلیارد تومان، از صفر تا صد مناقصه، لوایح و مصوبات، عملکرد بودجه، اطلاعات شهرسازی، اطلاعات سفرهای خارجی، پروانه‌های صادره برج باغ از سال ۱۳۹۲، مشروح مذاکرات و صورت جلسات و... را می‌توان مشاهده کرد.

درحالی که می‌بینیم بانک مرکزی که سیاست‌گذار حوزه بانکی است و باید شاهد و ناظر عملکرد بانک‌ها باشد، برخی از رؤسا و معاونان نظارت بانک مرکزی مدیریت‌های بانک‌های خصوصی و دولتی را به عهده گرفته‌اند و از حوزه نظارتی عدول کرده‌اند. آسیب دیگری که دیوان محاسبات در رابطه با کشف تخلفات به آن اشاره کرده این است که فقط سه یا چهار درصد از تخلفات با قصد و برنامه‌ریزی بوده و بقیه به واسطه برداشت ناقص از قانون یا عدم اطلاع دقیق از قانون یا دلسوزی مسئولان بوده است. یا در مورد نظارت مجلس می‌توان به چندین مانع بر سر راه نظارت آن اشاره کرد. از جمله کم‌اطلاعی برخی نمایندگان، نبود ظرفیت و قابلیت درست اعمال نظارت، لابی‌گری، مدارا و برخورد سیاسی و قانون‌گریزی برخی از مدیران و مقامات را می‌توان نام برد. البته تعریف نادرست از نظارت را هم می‌توان با آن افزود، زیرا برخی نهادها، نظارت را به معنای میج‌گیری یا ورود به حریم قانونی آن‌ها و ایجاد تزلزل در دستگاه مربوطه قلمداد کرده و با آن مقابله می‌کنند.

به غیر از ابزار نظارت، دستگیری فاسدان هم برای مبارزه با فساد به عنوان یک راه اندیشیده شده است. درحالی که دکتر روحانی رئیس‌جمهور گفته بود صرفاً با بگرویبند فساد برطرف نمی‌شود به این مفهوم با تفکر شخص‌محور، افراد فاسد از سیستم حذف می‌شوند، ولی تا وقتی مکانیسم‌ها اصلاح نشوند با دستگاهی مواجه هستیم که دائم افراد فاسد جدیدی تولید می‌کند و دستگاه قضائیه منتظر است تا یک‌یک آن‌ها را دستگیر کند و این چرخه ادامه دارد.

منتقدان در رابطه با فساد در نظام اداری و ناکارآمدی به کار نگرفتن انسان‌های خوب و عدم نظارت کافی را دلیل اصلی فساد نظام اداری می‌دانند، درحالی که نظام‌های متکی بر انسان‌های خوب



به منظور روشن شدن ابعاد فساد و سازوکار بروز آن‌ها و خلأهای قانونی ممکن‌کننده بروز فساد، ماهیت شبکه‌ای یا سیستماتیک یا فردی بودن فسادها، خواهان ممانعت از تکرار فساد شده است.

به گفته حقوقدانان، مبارزه با فساد سینه اسرار نیاز ندارد، بلکه آنچه فساد را می‌شکند شفافیت، پاسخگو بودن و انتخابی بودن مسئولیت‌هاست. تا زمانی که حریم امنی برای مبارزه با فساد وجود دارد، یا مبارزه با فساد با هدف کنترل فرد یا جناح متناسب به او صورت بگیرد، این مبارزه از لایه‌ای فراتر نمی‌روند.

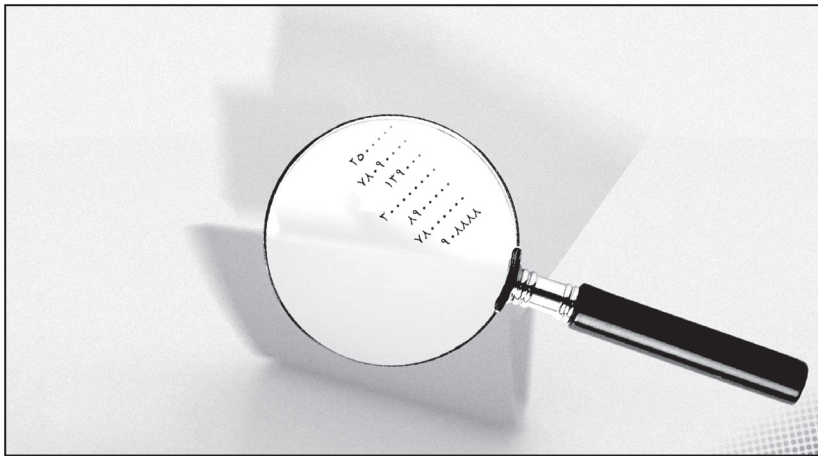
به گفته یک نماینده مجلس باید از تصویب قوانینی که قابلیت اجرایی شدن ندارد فاصله گرفته و به سمت نظارت بیشتر حرکت کند، برخی قوانین سطح کارشناسی ضعیفی دارند که قابلیت اجرایی شدن ندارند مثلاً بازسازی بافت‌های فرسوده ظرف سه سال که معلوم نیست با چه مکانیسم و اعتبارات و برنامه‌های این کار شدنی است یا نوسازی صنایع، آیا نوسازی صنایع قدیمی به‌سادگی امکان‌پذیر است. با تصویب قوانین به‌طور مدام، مجلس از بعد نظارت عقب می‌ماند یا طرح‌هایی که از سوی نمایندگان ارائه می‌شود که وجه مشترک تعدادی از آن‌ها مواردی است که موضوعیت ندارند. آیا تقویت بعد نظارتی مجلس اهمیت بیشتری دارد یا تحریم چند مقام امریکایی و از جمله تحریم مشاور امنیت ملی ترامپ و خانواده‌اش تا از این به بعد نتوانند با جمهوری اسلامی هر نوع مبادله‌ای داشته یا به ایران سفر کنند!

شفافیت و آزادی رسانه

برخی نیز حلقه اصلی مفقوده مبارزه با فساد را در «آزادی رسانه» می‌دانند، چراکه تعداد زیادی سازمان نظارتی مختلف برای مبارزه با فساد وجود دارد مانند دیوان محاسبات، سازمان بازرسی کل کشور، دیوان عدالت اداری، وزارت اطلاعات، قوه

هم به سیستم عریض و طویل نظارتی نیاز دارد و گاهی خود سازمان‌های نظارتی نیز به این مشکل دچار می‌شوند. چنانچه در بین متهمان و محکومان به فساد فرد غیرخودی و خارج از چارچوب نظام گزینشی، گزینش نشده و دارای ظواهری متشعشع هم می‌باشند، کارشناسان به‌جای نظام‌های متکی بر انسان‌های خوب، سیستم‌های خود کنترل را پیشنهاد کرده‌اند. از سویی در سیستم‌های بد، آدم‌های خوب هم دچار لغزش و انحراف می‌شوند و افراد فاسد به نوعی قربانی سیستم‌های فسادپذیر محسوب می‌شوند.

نمایندگان و وکلای می‌گویند اینکه تلویزیون گوشه‌ای از دادگاه را پخش می‌کند، کیفرخواستی قرائت می‌شود اما جزئیات پرونده در دسترس رسانه‌ها و مردم قرار نمی‌گیرد و مردم درباره اصل ماجرا اطلاع چندانی ندارند و صرف نام چند نفر دانه‌درشت، بقیه ماجرا در ابهام است. به‌راستی بعد از این همه رسیدگی به موارد فساد، چه اصلاحاتی در روش‌ها صورت گرفته تا مانع تکرار فساد گردد. آیا آن‌طور که رسانه‌های اصولگرا نشان داده‌اند ویژگی‌های شخصی یا غیرانقلابی بودن مفسدان یا نستیشان به یک جناح خاص منجر به بروز فساد شده است. با این حساب آیا بگرویبندهای متهمان و موج دستگیری‌ها به نتیجه خواهد رسید. بنا بر یادداشتی از محمد فاضلی عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی، فسادهای کشف‌شده با گروه‌های اندکی از قدرت سیاسی ارتباط دارند و تا این قدرت سیاسی تحت نظارت مدنی قرار نگیرد فساد ادامه خواهد داشت. وی به سازوکارهای منجر به فساد و تداوم آن‌ها اشاره کرده است که با وجود بگرویبند متهمان، سازوکار یارانه پنهان، رانت اطلاعاتی، فقدان شفافیت و بهره‌برداری از رانت‌های متناسب به نهادهای قدرت، امضاها، طلایی، عوارض ناشی از تحریم‌ها برقرارند این استاد دانشگاه با پیشنهاد گفت‌وگو درباره فسادها به دستگاه قضائی،



قضائیه و سازمان‌های دیگری که وظیفه نظارت بر اجرای درست قوانین را به عهده دارند اما شاهد فساد گسترده در اثر عدم اجرای قانون می‌باشیم. کارشناسان رسانه، تنها راه را شفافیت دانسته و گردش آزادانه اطلاعات را مانع دسترسی گروه‌های خاص به اطلاعات که همان ریشه رانت و فساد است می‌دانند.

نظارت‌های تخصصی

از آنجا که فساد یک پدیده چندبعدی است به همین دلیل هر رویکردی که صرفاً با یک ابزار به مبارزه با آن بپردازد، به سرانجام نمی‌رسد. در زمینه‌های اجرایی، فساد معلول مناسبات غیرشفاف است از جمله توزیع غیرشفاف دلارهای غیرنفتی که فرشاد مؤمنی، اقتصاددان، آن را بزرگ‌ترین کانون رانت و فساد می‌داند. یا در تعیین قیمت ارز و تخصیص ۱۰ میلیارد دلار برای تأمین کالاهای اساسی که معلوم نیست این ارز را به چه کسانی پرداخت کرده‌اند و در کجا توزیع شده است. در این بخش مجلس سکوت کرد، درحالی که می‌توانست نقش نظارتی خود را ایفا کند و از دولت گزارش عملکرد بخواهد.

نحوه تخصیص اعتبارات بانکی، مناقصه‌های دولتی و گمرکات کشور نیز از کانون‌های عدم شفافیت هستند. مؤمنی معتقد است اگر در این موارد نظارت‌های تخصصی امکان‌پذیر باشد، بیش از ۷۵ درصد زمینه‌های فساد منتفی می‌شود. وی به بحران نرخ ارز در دوران ریاست‌جمهوری روحانی اشاره می‌کند که در نتیجه فشار اجتماعی برشی کوتاه از

نحوه تخصیص دلارهای نفتی ارائه شد، اما انتشار این داده‌ها استمرار نیافت و نهاد‌های نظارتی نیز به توقف انتشار این اطلاعات اعتراض نکردند.

برخی نمایندگان، اقتدار مجلس را در به نتیجه رسیدن بعد نظارتی آن ارزیابی می‌کنند. اگر مجلس وارد حوزه نظارت شود، نمی‌توان بر سر راه آن مانع ایجاد کرد، ولی چون این وظیفه چنان که باید نمود پیدا نکرده شاید برخی، از این خلأ استفاده کرده و با ورود افراد ذی‌نفع و لابی‌آنها و برقراری ارتباط مانع اجرای کار شوند. چنانچه دو بار طرح

تحقیق و تفحص از عملکرد شهرداری تهران در اسفندماه ۹۵ و شهریورماه ۹۷ متوقف شد، یا طرح تحقیق و تفحص از عملکرد رئیس جمعیت هلال‌احمر منتفی شد. این‌گونه تلاش‌ها از دید نمایندگان مستقل، مبارزه با شفافیت و پنهان‌کاری تلقی می‌شود. نظارت مجلس به صورت سؤال و تذکرات (برای نمونه در بازه زمانی ۷ خرداد ۹۶ تا ۱۵ اردیبهشت ۹۷، شامل ۲۴۳۶ تذکر کتبی و

۱۳۱۵ تذکر شفاهی به مسئولان اجرایی و ۸۳۴ سؤال از وزرا، ۴۷ مورد تقاضای تحقیق و تفحص، نظارت بر تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی قوانین توسط دولت از طریق معاونت‌های مجلس) جنبه نمایشی به خود گرفته و پیگیری میزان تأثیرگذاری آن‌ها مشخص نیست. سید محمد خاتمی در دیدار با روزنامه‌نگاران به وظایف نمایندگان اشاره کرد و از آنان و دولت درخواست کرد از اختیارات خود استفاده کرده و اخطار قانون اساسی بدهند.

در ارزیابی وظیفه نظارتی مجلس می‌توان مواردی از قبیل سؤال از رئیس‌جمهور، تحقیق و تفحص از صندوق ذخیره فرهنگیان، تحقیق و تفحص از سازمان خصوصی‌سازی، تحقیق و تفحص از سازمان حفاظت محیط زیست، تحقیق و تفحص از هدفمندی یارانه‌ها را ذکر نمود که در مورد صندوق ذخیره فرهنگیان گزارش مجلس به نتیجه رسید و مورد پیگیری و رسیدگی قضائی قرار گرفت.

نمایندگان حقوقدان بر این باورند که اگر مبارزه با فساد، حریم امن پیدا کند و از یک لایه‌ای فراتر نرود یا صرفاً با هدف کنترل فرد یا جناح خاصی صورت گیرد، همواره امکان گسترش و ریشه دواندن فساد وجود دارد و این امر با مبارزه نمایشی هم امکان‌پذیر نیست، آنچه فساد را می‌شکند طبعاً دادگاه‌هایی با قضات مستقل و مشارکت وکلای مستقل و ملی و شفافیت و پاسخگو بودن مسئولان می‌باشد.

گستره نظارت تا حیطة رهبری

علی‌مطهری نظارت مجلس در دوران دولت‌های نهم و دهم را، ضعیف ارزیابی کرده و می‌گوید پس از حوادث سال ۸۸، لولویی به نام فتنه‌گران درست کردند و نظارت مجلس را به بهانه زنده

شدن فتنه سرکوب کردند و بدین ترتیب مجلس در رأس امور قرار نگرفته است. درحالی که نظارت بر همه دستگاه‌ها و نهادها از چنان اهمیتی برخوردار است که تدوین‌کنندگان قانون اساسی، گستره آن را تا مجلس خبرگان و نظارت بر رهبری در نظر گرفته‌اند.

به گفته علی‌مطهری، مجلس خبرگان کار خود را از نظارت بر رهبری به نظارت بر دولت تغییر داده است، درحالی که نظارت بر دولت از وظایف مجلس است و به این گونه موجب تداخل شده است. مطهری می‌گوید نظارت بر رهبری را صیانت از رهبری تفسیر می‌کنند، درحالی که رهبری خود از پایگاه مردمی برخوردار است و نیازی به صیانت ندارد. به گفته این نماینده مجلس، نظارت بر عملکرد رهبری موجب می‌شود مردم احساس کنند که همه‌چیز طبیعی است و حالت مصنوعی ندارد و رهبری هم مثل بقیه باید پاسخگو باشد، در صورتی که فقط در کلیسای کاتولیک است که حاکم در مقابل خدا پاسخگوست و در مقابل مردم پاسخگو نیست. مطهری افزوده است خبرگان رهبری گاهی بررسی و سؤال کنند و پاسخ بشنوند حتی ممکن است ضرورت نباشد که در رسانه‌ها منعکس شود اما بالاخره در حوزه نظارت خودشان انجام وظیفه کنند. نمی‌شود که فقط تعریف و تمجید کنند. مطهری بر این باور است که شفاف شدن مذاکرات شورای نگهبان یا مجلس خبرگان می‌تواند یک وجهی از سیاست شیشه‌ای در ایران باشد.

نظارت امری اساسی و شاه‌رگ حیات جامعه به‌شمار می‌رود. جامعه به‌عنوان یک بافت پیوسته است که نهاد‌های مختلف موجود در آن در پیوند با یکدیگر کلیتی را می‌سازند که یک کشور مستقل را مشخص می‌کند. نهاد‌های دولتی، نهاد‌های بخش خصوصی و نهاد‌های مدنی با پشتیبانی رسانه‌های جمعی، نظارت همگانی را رقم می‌زنند. وجود توازن میان این سه نهاد اصلی به همراه نقش رسانه‌های جمعی به‌عنوان پشتیبان، نشانگر انسجام اجتماعی و مهیا بودن بسترهای لازم برای رشد و توسعه عاری از فساد است. ■

”
نمایندگان حقوقدان بر این باورند که اگر مبارزه با فساد، حریم امن پیدا کند و از یک لایه‌ای فراتر نرود یا صرفاً با هدف کنترل فرد یا جناح خاصی صورت گیرد، همواره امکان گسترش و ریشه دواندن فساد وجود دارد و این امر با مبارزه نمایشی هم امکان‌پذیر نیست

چشم و گوش‌ها

شهادت حق الناس را جبران نمی‌کند!

مگر علی ابن ابی طالب به خلفا توهین کرد؟ مگر حسین بن علی توهین کرد؟ مگر علی، فرزندانش حسن و حسین را برای حفاظت عثمان نفرستاد؟ مگر محمد بن ابی‌بکر پسرخوانده علی نیست؟ مگر امام باقر نمی‌گوید من از ناحیه پدر و مادر شریفم؛ از یک طرف به پیامبر می‌رسم از یک طرف به ابوبکر. این حدیثی است که در تمام منابع از آن یاد شده. پس این وحدت‌شکنی و تفرقه‌افکنی چه سودی دارد که با این لعنت‌ها و دشنام‌ها تفرقه بیشتری ایجاد کنیم؟ عاشورا می‌تواند سرمایه‌ای برای صلح و عقلانیت باشد، آن را به بحثی برای خفت تبدیل نکنیم. زینبی که مداحان می‌گویند چه چیزی برای تبعیت دارد؛ یک زن مفلوک درمانده است. این زینب چگونه می‌تواند الگو باشد؟ کدام‌یک از مداحان به خطبه زینب در کوفه و شام اشاره کردند؟ امید که عاشورا به دین‌سازی جدید تبدیل نشود که سنگ ترازو اشک و شفاعت بشود (حتی برای جنایتکاران). خود امام حسین روز عاشورا گفت اگر کسی حتی از مردم بر گردن دارد با من نیاید. اگر شهید شود شهادت او قابل بخشش حق الناس نخواهد بود. آیا حرف از این مهم‌تر هم وجود دارد که اگر کشته هم بشود خداوند حق الناس را نمی‌بخشد. پس اگر حتی بر گردن دارید ادا کنید. چرا که اگر در روز عاشورا هم کشته شوید فایده نخواهد داشت. هیچ حق الناسی حتی با اشک ریختن برای حسین بن علی هم بخشیده نخواهد شد.

برگرفته از سخنرانی دکتر حمید ضیایی

ریشه اسلام‌هراسی

در اینجا به یکی از موارد دین‌هراسی اشاره می‌شود و آن این که یهودی‌ها حضرت مسیح را دجال نامیده و به دلیل تجدیدنظرطلبی در دین یهود و عهد عتیق، آن را دشمن تلقی می‌کردند. همچنین اینکه مسیحیت خود را دین برتر از یهود می‌نامید. مسیحی‌ها نیز عملکرد یهودیان و کشتار پیامبران توسط آن‌ها را دشمنی تلقی می‌کردند. هم یهودیان و هم مسیحیان همین احساس را نسبت به دین اسلام داشتند، چرا که مسلمانان اسلام را دین برتر و آخرین دین معرفی می‌کردند. در همین راستای دین‌هراسی جنگ‌های صلیبی با عثمانی در تاریخ شکل گرفت که هزینه‌های اجتماعی زیادی دربر داشت. یهودستیزی نیز به هولوکاست انجامید و متأسفانه عوارض آن به فلسطینی‌ها منتقل شد و یهودی‌ها به جای انتقام از هیتلر و طرز تفکر او از فلسطینی‌ها انتقام گرفتند. شاید بتوان گفت دین یهود و مسیحیت و اسلام در اصل تفاوتی با هم ندارد و از آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی تا محمد همه یک منطق را دنبال می‌کردند. «لَا فَرْقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (بقره: ۲۸۵) در واقعیت انبیا از نحوه نگرش پایدار و ثابتی دفاع می‌کردند. تفاوت‌هایی که وجود دارد به دلیل عنصر زمان و تأثیر زمان در شرایط و احکام می‌باشد که مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن در ذیل آیه ۵۰ آل‌عمران به آن پرداخته است. طالقانی با استناد به آیات قرآن می‌گوید تورات، انجیل و قرآن هر سه کتاب‌های هدایت و نور هستند. تنها چیزی که آن‌ها را متفاوت کرده نقش عنصر زمان است در کتاب زمان در متن دین، نشر صمدیه، این مطلب به تفسیر آمده است و می‌تواند پدیده دین‌هراسی و هزینه‌های اجتماعی مترتب بر آن را کم‌رنگ و بی‌رنگ کند. به طوری که دین به‌عنوان یک نحوه نگرش و متدولوژی مطرح شود.

مولانا و عزاداری برای خودمان

مولانا از زبان شاعری می‌گوید عده‌ای از صبح تا شب عزادار می‌کنند. شاعر می‌گوید ماتم کدام بزرگ است؟ بگویند کیست که برای او شعر بگویم؟ گفتن حسین بن علی از دنیا رفته. شاعر گفت کی؟ گفتند ششصد سال پیش. مولانا به آن‌ها می‌گوید تازه یادتان افتاده بر حسین بن علی گریه کنید؟ به او گفتند تو دیوانه‌ای و دشمن شیعه‌ای؛ مانند برخوردارهایی که امروز درباره محققین عاشورا می‌شود؛ مزدور استعماری و می‌خواهی بنیان شیعه را متزلزل کنی و حب اهل بیست نداری. مولانا ارادت خودش را این‌طور نشان می‌دهد که حسن و حسین گوشوار خلقت‌اند و کسی که عشقی به گوش دارد عشق به گوشوار دارد. پیش مؤمن دامن آن پاک‌روی / شهره‌تر باشد زهر طوفان نوح. مولانا ضمن نشان دادن ارادت به امام حسین می‌گوید تاکنون خواب بودی که اکنون جامه از عزای می‌دری. پس عزا بر خود کنید ای خفتگان / زان که بد مرگی‌ست این خواب گران. حسین که نیازی به عزاداری ندارد. مطهری در حماسه حسینی می‌گوید مسخره‌ترین حرف‌های تاریخ این است که عزاداری برای تسلی دل

حضرت فاطمه است. درحالی که فاطمه و حسین در بهشت در رضوان الله اکبر هستند. اگر عزایی هست تعزیت و تسلیت در خود ماست. مولانا می‌گوید: روح سلطانی ز زندانی بجزست / سلطانی چون حسین در زندان تن گرفتار بود و روحش رها شد. چونکه اینان خسروان دین بند / وقت شادی شد چو بشکستند بند. این بندها و زنجیرها را پاره کردند. مولوی می‌گوید بر عمر خودتان گریه کنید: این چنین عمری که مایه دوزخ است / مر قصابان غضب را مسلخ است. عزاداری بر ماست اگر زندگی با ذلت را بسا زندگی بر عزت ترجیح دهیم. اگر در برابر ظلم مقاومت نکرده باشیم. اینجاست که راه حسین به درد ما می‌خورد. امام حسین جایی می‌گوید مردم بنده دنیا هستند و دین هم لقلقه زبان‌شان است. تا وقتی به درد معیشتشان بخورد دور دین گرد می‌آیند. وقتی بلا می‌آید دینداری در کار نخواهد بود. امید که عاشورا را از دکانی برای نام و نان خارج کنیم. به بهانه بالا بردن خودمان حسین را تحقیر نکنیم.

برگرفته از سخنرانی دکتر حمید ضیایی

دوست فرهیخته عزیزی از علامه محمدرضا حکیمی نقل می‌کرد که زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، همراه چند نفر از وزرای کابینه موقت در سال ۱۳۵۸ برای دیدار مرحوم امام به قم رفته بود. آقای بازرگان، منتظر آمدن آیت‌الله خمینی بوده که وقت نماز ظهر می‌شود و نماز را برگزار می‌کند و چند وزیر هم به او اقامه می‌کنند. در این اثنا آیت‌الله خمینی وارد می‌شود و وقتی چنین منظره‌ای می‌بیند او هم به صف نمازگزاران می‌پیوندد و پشت مهندس نماز را اقامه می‌کند. متأسفانه این گزارش را هیچ‌یک از رسانه‌های رسمی تاکنون نگفتند. واقعه دیگری هم که تاکنون رسانه‌های ما به صلاح ندانستند انتشار دهند، سخنرانی شهید بهشتی در روز دهم بهمن ۱۳۵۷ در بهشت زهراست. او در بین جمعیت زیادی که برای استقبال از امام آمده بودند که آمدن ایشان به تأخیر افتاد، صحبت کرد و از جمهوری دموکراتیک اسلامی سخن راند. رسانه ملی بارها درباره پیشنهاددهنده هفته وحدت یا سکوت کرده یا تحریف، همچنین است درباره پیشنهاددهنده روز قدس و پیشنهاددهنده برگزاری نماز جمعه.

امانوئل والرشتین، اول نوامبر ۲۰۱۳ هشدار داد که ما شاهد پایان دوران موجود و آغاز دوران جدید هستیم. اقتصاد بازار دچار بحران شده است. آمریکا در خاورمیانه دچار گيجی استراتژیک شده و هیچ‌یک از کشورهای خاورمیانه همچون مصر، اسرائیل، ایران، ترکیه، عراق، سوریه و عربستان سعودی از آمریکا تبعیت نمی‌کنند. آمریکا دیگر برنده هیچ جنگی نیست و بالکانیزه کردن خاورمیانه که با پروژه سوریه شروع شد به شکست انجامید. پیش‌بینی می‌شود که دیگر دلار ارز مرجع نخواهد بود که روی زندگی و رفاه آمریکایی‌ها، تأثیر منفی خواهد داشت. آمریکا همچنان یک غول نظامی بلااستفاده باقی خواهد ماند. به نظر می‌رسد این اظهارنظر والرشتین بعد از بحران ۲۰۰۸ آمریکا بود. جالب این که رئیس‌جمهور فرانسه، امانوئل ماکرون اخیراً اعتراف کرده که رهبری آمریکا با اشتباهاتی روبه‌رو بوده است و ما با قدرت‌های نوظهوری چون چین، هند، روسیه، ایران و ترکیه روبه‌رو هستیم. باید یک طرح بنیادی جدیدی داشت.

برجام نافرجام یا برجام پابر جا!؟

غلامرضا مصدق

۱. اگر برجام نبود تحریم‌ها با پشتوانه قوانین بین‌المللی ادامه پیدا می‌کرد و هر روز هم بر شدت آن‌ها افزوده می‌شد.
۲. ایران همچنان دست زیر ساطور، ذیل فصل ۷ منشور سازمان ملل باقی می‌ماند.
۳. پابرجا بودن شش قطعه‌نامه هسته‌ای شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران.
۴. معرفی شدن ایران به‌عنوان کشوری لجباز و غیرمنعطف.
۵. حق غنی‌سازی اورانیوم برای ایران رسمیت پیدا نمی‌کرد.
۶. آمریکا از پرداخت هزینه سنگین اخلاقی و سیاسی خروج از برجام بی‌نیاز می‌شد.
۷. امروز در معرض جهانیان، ایران بدهکار و آمریکا طلبکار بود.
۸. شکافی که امروز بین آمریکا و متحدان قدیمی او بر سر خروج آمریکا از برجام به‌وجود آمده وجود نداشت.
۹. در فقدان برجام دوقطبی شدید موجود بین سیاستمداران و نخبگان آمریکا بر سر خروج از برجام به‌وجود نمی‌آمد، تمام کاندیداهای دموکرات ریاست‌جمهوری گفته‌اند در صورت پیروزی به برجام برمی‌گردند.
۱۰. جنبشی در دنیا برای رهایی از زیر سلطه دلار به راه افتاده است.

نفوذ منطقه‌ای ایران افزایش یافته است

اندیشکده آمریکایی شورای آتلانتیک: نفوذ منطقه‌ای ایران علی‌رغم تحریم‌های گسترده دولت ترامپ افزایش یافته است. اثرات اقتصادی تحریم‌های لزوماً به ایجاد دستاوردهای راهبردی برای سیاست‌های آمریکا تبدیل نشده است. اگر قرار بود تحریم‌ها به تغییر رفتارهای منطقه‌ای ایران منجر شود، انتظار می‌رفت نفوذ منطقه‌ای ایران طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ لطمه ببیند. با وجود این، رویدادها و روندها نشان داد که دقیقاً عکس این اتفاق می‌افتد و در بهترین حالت، نفوذ منطقه‌ای ایران و تحریم‌ها مستقل از یکدیگر هستند. هیچ شواهدی وجود ندارد که توانمندی‌های ایران یا حزب‌الله یا عزم آن‌ها برای کمک به فشار اسد تغییر کرده باشد.

سپاه پاسداران بزرگ‌ترین کابوس ترامپ

نشریه آمریکایی نشنال اینترست با اشاره به اقدام بی‌سابقه کاخ سفید در قرار دادن پاسداران در فهرست سازمان‌های اصطلاحاً «تروریستی» نوشته نفوذ این بخش از نیروهای مسلح ایران فراتر از توانمندی‌های صرف نظامی است. رسانه آمریکایی از نیروی قدس سپاه پاسداران به‌عنوان یک «سد دائمی» علیه منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه (غرب آسیا) یاد کرده و به نقش آن در مبارزه با گروه‌های تروریستی در حال مبارزه با دولت «بشار اسد»، رئیس‌جمهور سوریه اشاره کرده است. نشنال اینترست تصریح کرده روش‌های نامتعارف و غیرمتعارف نظامی سپاه پاسداران توانسته آمریکا را دچار چالش کند.

مسئله مرکزی جامعه ما چیست؟

سه مسئله مرکزی در اولویت هستند؛ نخست شکاف میان دولت و ملت، دوم شکاف‌های درون حاکمیتی و به عبارتی شکاف‌های درون بلوک‌های قدرت. سومین مسئله هم شکاف بین ایران و جامعه جهانی. هر سه شکاف هم عمده و مرکزی هستند، اما حساسیت و مبرم بودن شکاف سوم را برجسته‌تر می‌دانم. در دوره ریاست ترامپ با استفاده از زمان باید از حمله به سفارت، نوشتن شعاری روی موشک و دیگر شعارهای تهاجمی خودداری کرد. این روش امکان بردیبرد را فراهم می‌کند. با دیپلماسی فعال در سیاست خارجی، هم شکاف دولت - ملت و هم تضادهای درون حکومت کاهش می‌یابد. بعد از امضای برجام، بیشتر مخالفان جمهوری اسلامی هم آن را تأیید کردند و با توجه به تعامل سازنده با جهان، می‌تواند جلوی تقابل و در نهایت جنگ مخرب را بگیرد. مضمون صحبت‌های فرخ نگهدار در یک گفت‌وگو در آبان ماه ۱۳۹۷.

هاآرتص: کدام حرف ترامپ را باور کنیم

الکساندر گریفینگ در روزنامه صهیونیستی هاآرتص نوشت: کدام حرف را باور کنیم؟ «نابود کردن ایران» با «دیگر نمی‌خواهیم در جنگ‌های بی‌پایان درگیر شویم؟» حرف‌های جان بولتون یا خواست مردم ضد جنگی که به او رأی دادند. اگر بخواهیم راهبرد نامنسجم ترامپ درباره ایران را رمزگشایی کنیم به این نکته می‌رسیم که ترامپ در موضوع ایران، میان «جان بولتون» جنگ طلب و رأی‌دهندگان ضد جنگ خود گرفتار آمده است. او قدرت سیاسی برای به راه انداختن جنگ دارد.

مشکل ما تفسیر استبدادی از قانون اساسی است

بهزاد نبوی: نهادهای اجماعی، نظیر قوه قضائیه، شورای نگهبان، صداوسیما، نیروهای مسلح باید نظیر مقام رهبری بی طرف باشند و مداخله آن‌ها در مناقشات سیاسی، ولو به بهانه دفاع از انقلاب و نظام نقض آشکار قانون اساسی است. مشکل ما نه قانون اساسی که تفاسیر استبدادی از آن است.

برای حفظ نظام از هر وسیله‌ای نمی‌توان استفاده کرد...

(شرق، ۹۸/۶/۲۲)

علی مطهری نماینده مجلس: خوب است که به مسئول مربوطه توصیه فرمایید که اولاً احکام سنگین مخصوص اقدامات مسلحانه و کارهایی مانند جاسوسی و مواد مخدر است ثانیاً انتقاد از نظام به معنای توهین نیست و مجازات ندارد. ثالثاً در تعیین حکم مجازات برای متهمان سیاسی به میزان جرم در جامعه توجه کنند. در مواردی که تأثیر قابل توجهی در جامعه نداشته به تذکر اکتفا نمایند و رابعاً در این گونه موارد از بازجوها و قضاتی که عقلشان بر عملشان غلبه دارد استفاده شود.

قطب‌بندی‌های کاذب و دوقطبی واقعی

برخی سعی دارند، قطب‌بندی‌هایی چون اسلام‌خواهی و لائیک یا مشروطه‌خواهی و مشروطه‌خواهی و حتی اصولگرا و اصلاح‌طلب را دوقطبی واقعی ایران نشان دهند. درحالی‌که به نظر می‌رسد دوقطبی واقعی بین جریان انحصارطلب از یک‌سو و از طرف دیگر بیش از ۹۰ درصد توده‌های محروم جامعه باشد. برخی این انحصارطلبی را راست افراطی می‌نامند. در مناظره‌های انتخاباتی سال ۹۶، شهردار وقت قطب‌بندی ۹۶ درصد به ۴ درصد را مطرح کرد که به واقعیت نزدیک بود، اما خود او مصداق ۹۶ درصد نبود.

اعتراض اصلاح‌طلبانه؟

علیرضا علوی تبار
(مشق فردا، تیر و مرداد ۱۳۹۸)

به گمان اصلاح‌طلبان کم‌هزینه‌ترین راه برای این گذار ترکیب دو شکل «بهبودخواهی حکومتی» و «جنبش اجتماعی» و شکل‌گیری سازش‌ها و پیمان‌های مردم‌سالارانه میان بخشی از فرادستان و جنبش مردم‌سالاری خواهانه است.

برخی از شکل‌های اعتراض اگرچه غیر خشونت‌آمیز محسوب می‌شوند اما غیرقانونی نیز هستند، مانند نافرمانی مدنی. اصلاح‌طلبان اگرچه می‌توانند مروج و خواهان مدارا با معترضان باشند، اما به دلیل ویژگی شکل اعتراضی این اقدامات، مجازات قانونی در پی خواهد داشت. از آغاز روشن است اصلاح‌طلبان با آگاهی از وجود مجازات برای چنین اعتراض‌هایی می‌توانند مدافع آن باشند و در موقع لزوم خود نیز از آن بهره‌گیرند.

از نظر محتوایی یک اصلاح‌طلب نمی‌تواند مدافع انواع اعتراض‌ها باشد. اعتراض‌هایی با محتوای مشارکت‌خواهی، مطالبه جامعه‌باز، حقوق مدنی و سیاسی و اقتصادی در مقایسه با اعتراض‌های قومیتی و منطقه‌ای با اهداف و جهت‌گیری‌های اصلاح‌طلبانه همسو بوده و قابل دفاع‌اند. در مجموع می‌توان با توجه به تجربه‌های جوامع دیگر گفت، اعتراض‌های سیاسی بیشتر می‌تواند از نظر محتوایی با اهداف اصلاح‌طلبانه سازگار باشد.

تورسیم نژادپرستانه

اخیراً در ال پاسوی آمریکا یک جوان ۲۱ ساله با اعلام قبلی در دنیای مجازی با مسلسل به فروشگاه رفت و مردم را به رگبار بست. انگیزه‌اش نفرت و مقابله با اسپانیایی‌زبان‌ها بود، چرا این جنایت‌ها انجام می‌شود؟ نژادپرستان سفیدپوست معتقدند تعداد مهاجران در حال فزونی گرفتن است و نگران‌اند که این مهاجران همان جنایتی را بر سر سفیدپوستان آوردند که سفیدپوستان با نسل‌کشی با سرخ‌پوستان کرده و آن‌ها را نابود کردند. بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بیل کلینتون گفت هزینه‌هایی که در حمله به برج‌های دوقلو و پنتاگون دادیم تاوان کارهایی است که ما با سرخ‌پوستان انجام دادیم. جیمز ولسی رئیس اسبق سیا در پاسخ به کلینتون گفت: آقای کلینتون انتقاد داشتیم اما نه به این بنیادی! گفتنی است هر کس کتاب‌هایی که درباره نسل‌کشی سرخ‌پوستان را مطالعه کند از شدت ناراحتی نمی‌تواند کتاب را به پایان برساند.

جامعه روحانیت برای اثرگذاری ناتوان است!

رسانه‌های مجازی: این سخن را نه یک اصلاح‌طلب بلکه یک فعال سیاسی اصولگرا بیان کرده است.

امیررضا واعظ آشتیانی، فعال سیاسی اصولگرا در پاسخ به سؤال برنا که آیا جامعه روحانیت می‌تواند در اجماع اصولگرایان تأثیرگذار باشد؟ بیان کرد: جامعه روحانیت یک نقش سنتی دارد و از گذشته نیز جمعی از جامعه روحانیت نقشی را برای اتحاد و انسجام اصولگرایان ایفا می‌کردند. جامعه روحانیت در دوران گذشته وزن بالایی داشتند، اما در شرایط امروز، جامعه روحانیت نمی‌تواند نقش گذشته را ایفا کند...

تربیت نیرو برای پولدار شدن

(شرق، ۹۸/۵/۵)

علیرضا پناهیان: ما باید نیروها را برای پولدار شدن و رئیس شدن تربیت کنیم. کسانی که ریاست‌طلب هستند برای ریاست زمین مناسب نیستند، پس قدرت و پول زمان امام زمان (عج) روی زمین بماند؟ (فارس)

اژمه جمعه تحلیل‌های جذاب ارائه دهند

(شرق، ۹۸/۵/۵)

احمد خاتمی خطیب نماز جمعه تهران گفت: رسانه‌ها چه مکتوب چه فضای مجازی، نماز جمعه را تخریب نکنند و خوشحال نباشند که نماز جمعه خلوت شده است. تخریب نماز جمعه سرمایه‌سوزی است. اژمه جمعه باید مطالعه کرده سخن بگویند و تحلیل‌های جذاب عرضه کنند.

ترامپ، در تبلیغات به نفع خود و آینده انتخاباتی‌اش در سال ۲۰۲۰ آمریکا می‌گوید جان کری وزیر خارجه اسبق دموکرات آمریکا تلاش می‌کند تا ایران با ترامپ و حزب جمهوریخواه مذاکره نکند تا اینکه دموکرات‌ها در انتخابات سال ۲۰۲۰ پیروز شوند و آمریکا دوباره وارد برجام شده و تحریم‌ها یک‌باره لغو شود. بگذریم از این که ترامپ اهل مذاکره نیست و ۱۲ شرط پمپئو برای مذاکره با ایران این مطلب را آشکارا نشان می‌دهد، در ایران چنین دیدگاهی وجود ندارد چراکه جمهوری اسلامی ایران مذاکره را مشروط کرده به لغو تحریم‌های یک‌جانبه و غیرقانونی آمریکا و همچنین بازگشت آمریکا به برجام. اگر این شرایط پذیرفته شود ایران در کادر برجام، مذاکره خواهد کرد و این نشان می‌دهد که منظور ایران پیروزی جناح خاصی در آمریکا نیست، چراکه از یک‌سو ایران ملاک‌های مستقلی برای مذاکره دارد و از سوی دیگر با کلیت آمریکا برخورد می‌کند.

استیون کینزر نویسنده کتاب همه مردان شاه معتقد است جوهر فشار و تحریم‌های امروز علیه ایران همان است که شش دهه پیش در جریان ملی کردن صنعت نفت به ایران تحمیل شد و سرانجام آن، عملیات مشترک انگلیسی و آمریکایی آژاکس و برکناری دولت محمد مصدق بود. او بر این باور است که سیاست ایران‌هراسی کاخ سفید ریشه در نگاه ایدئولوژیک و انگاره‌های برتری‌طلبانه نخبگان سیاسی آمریکا و نه در واقعیت‌های سیاست ایران و حتی منافع ملی آمریکا دارد و به همین دلیل، فشار حداکثری به ایران که نقش اساسی در مبارزه با داعش و القاعده داشته است، توجیه عقلانی ندارند. وی همچنین با بررسی ابعاد دخالت آمریکا و انگلیس در کودتای ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ می‌افزاید: بریتانیا دلایل اقتصادی جدی برای سرنگون کردن مصدق داشت، اما تحریم‌های امروز آمریکا علیه ایران برآمده از تعصب و ایران‌هراسی است. کشورهایی چون ایران، کوبا و ونزوئلا در برابر خواسته‌های واشنگتن سر خم نکردند و ایده سیطره آمریکا بر سیاست جهانی را نپذیرفتند. **به باور کینزر، تعصب ایدئولوژیک چشمان کاخ سفید را بر منابع راهبردی مشترک آمریکا و ایران بسته است و در اشخاصی همچون برایان هوک و اطرافیان‌ش، این ایده وجود دارد که ایران و ایالات متحده دو نقطه متضادند که می‌خواهند این تضاد به یک جنگ واقعی بدل شود.** وی تصریح کرد: ایران به دنبال ریشه کن کردن اندیشه جهادی داعش و القاعده بوده و خیلی جدی‌تر از ایالات متحده آن را انجام داده است، زیرا آن‌ها به خون شیعیان تشنه هستند. ایران همچنین منافع خود را در ثبات در خاورمیانه می‌بیند که قاعدتاً منافع ما هم در همین موضوع است. این نظر در واشنگتن فراگیر است که ایالات متحده باید به برجام بازگردد.

استیون کینزر درباره ادعای برایان هوک، نماینده ویژه آمریکا در امور ایران که گفته سازمان سیا نقش خاصی در کودتای ۲۸ مرداد و برکناری مصدق نداشت، گفت: دو نکته درباره سخنان وی وجود دارد. نخست انگیزه وی برای بیان این سخنان است. این سخنان شخصی است که برای ضدایرانی‌ترین جریان در واشنگتن لابی‌گری می‌کند. این جریان بر این باور است که ضرورت دارد دامان ایالات متحده را از آنچه هفتاد سال پیش رخ داد، پاک کند. نکته دوم فضای سخن برایان هوک است. راستش را بخواهید ما کسانی را در ایالات متحده داریم که نظراتی بیان می‌کنند که آدم انگشت به دهان می‌ماند، اما درباره کودتای ۲۸ مرداد، کمترین تردیدی بر مبنای اسناد خود سیا وجود ندارد که سازمان سیا، نقش محوری در اجرای عملیات داشت.

استیون کینزر، خبرنگار سابق نیویورک‌تایمز و نویسنده چند اثر درباره سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در خاورمیانه و آمریکای لاتین است. با این حال، وی در ایران به‌عنوان نویسنده کتاب «همه مردان شاه» (All the Shah's Men) و «براندازی» شناخته می‌شود که انتشارات صمدیه، با ترجمه لطف‌الله میثمی و دکتر توحیدی آن را چاپ کرده است.

معمار اصلی چین کیست و چیست؟

بعضی تصور می‌کنند معمار و پیشرفت‌های چین دنگ شیائوپینگ است. برخلاف این تصور برخی معتقدند معمار چین چوئن لای است که از بدو پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹ نگذاشت که چین با هیچ کشور دور و نزدیک وارد جنگ شود. او ۱۳۰ ملاقات با آمریکا در لهستان داشت و تمام مدتی که چین به یک قدرت اتمی تبدیل می‌شد تعامل آرام و ملایمی با جهان داشت. او بدون آن‌که با مائو درگیر شود و اعتماد او را از دست بدهد قدم‌به‌قدم با حوصله در داخل منظومه جهان‌بینی مائو سیر می‌کرد و مائو را قانع می‌کرد که قدرت چین حزب کمونیست و از همه مهم‌تر قدرت مائو در سایه مستعد کردن محیط بین‌المللی، حداقل‌سازی تضادهای خارجی، توازن میان نیروهای متخاصم و گفت‌وگوهای بدون وقفه با همه دشمنان است. برگرفته از نوشته دکتر محمود سریع‌القلم.

چشم‌انداز ایران: با توجه به دیدگاه‌های فوق که هر یک قابل بررسی هستند نباید از نظر دور داشت که مائو توانست به ویژگی اصلی چین یعنی جامعه دهقانی توجه کرده و به تقلید کورکورانه از شوروی نپردازد. او در کتاب «تضاد» نوشته خودش برخلاف لنین و استالین معتقد بود که قانون تضاد قانون اتحاد اضداد است و مبارزه اضداد در پی آن می‌آید. بدین معنا که تا اضداد نزدیک هم نباشند (توحید) قادر نیستند گلاویز شوند. به نظر می‌رسد رمز وحدت جامعه بزرگ چین، همین مبارزه در سایه اتحاد باشد و مائو توانست این بستر را برای جامعه متکثر چین فراهم آورد و چوئن لای، دنگ شیائوپینگ و هواکوفنگ مدیون این بسترسازی هستند.

پیوند افراطیون آمریکا و اسرائیل

بدین سان است که برای نخستین بار سرنوشت احزاب افراطی اسرائیل به افراطی‌ترین جناح حزب جمهوریخواه آمریکا گره خورده و متعاقباً سرنوشت افراطی‌ترین حزب جمهوریخواه آمریکا نیز به افراطی‌های اسرائیل گره خورده است. ■

در گذشته، اسرائیل با کلیت آمریکا کار می‌کرد و متقابلاً آمریکا با کلیت اسرائیل برخورد می‌کرد.

تتانیاهو بدون دعوت اوباما به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا به کنگره آمریکا رفت و در آنجا سخنرانی کرد و دولت رسمی آمریکا را برتافت و نشان داد که با جناح خاصی در آمریکا پیوند بیشتری دارد.

حشم انداز اندیشه



در نخستین مطلب از بخش اندیشه، متن سخنرانی لطف‌الله میثمی را می‌خوانیم که سعی دارد نشان دهد قرآن تنها کتاب ایمان نیست، بلکه کتاب ایمان نوشونده و به عبارتی ایمان تفصیلی، فزاینده و علمی است. مقاله بعدی به ضرورت دستیابی به متدولوژی و شیوه نگرش متناسب با فهم قرآن پرداخته و نقدی هم به روشنفکران ملی - مذهبی دارد. «فرافکنی و توجیه» در آثار مفاخر ملی ایران که احمد کتابی گردآوری و به نگارش در آورده در این شماره از نظر خوانندگان می‌گذرد. در ادامه بخش، اندیشه نقد حبیب‌الله پیمان بر دیدگاه مهندس بازرگان درباره سازگاری ایرانیان را می‌خوانیم. فرامرز معتمد دزفولی در کتاب گذر از دفاعیه‌گرایی؛ به سوی پدیدارشناسی متن گفت‌وگوهایی با برخی روشنفکران داشته که گزیده‌ای از گفت‌وگو با سارا شریعتی درباره سیر تطور دیدگاه جامعه‌شناسان درباره دین را تقدیم می‌کنیم.

بررسی و نقد مقاله سازگاری ایرانیان؛

حبیب‌الله پیمان



ایمان نوشونده؛

لطف‌الله میثمی



ایمان نوشونده

مقاله‌ای که در زیر می‌خوانید سخنرانی لطف‌الله میثمی در موضوع «ایمان نوشونده» در یک جلسه قرآنی است که با اندکی ویراستاری تقدیم خوانندگان می‌گردد. باشد که از برخورد فعال خوانندگان محروم نشویم.

علم را بررسی کرده بود که چند بار علم به قله خود رسیده؛ یعنی از تجربه و تکرار تجربه عبور کرده به تئوری و فرضیه و قانون و اصل رسید که مهم‌ترین رکن علم است. مورفی می‌گوید این قله و این کاخ چند بار برافراشته شده، اما فروپاشی هم شد. اینجا دانشمندان باید مایوس شوند. باید فلج شوند و روش استقرای علمی را کنار بگذارند، ولی می‌گویند علی‌رغم به‌وجود آمدن یأس ظاهری، دانشمندان به‌واقع مایوس نشدند چون موتور محرک بشر ایمان به نظم و قانون بود پس دومرتبه از صفر شروع کردند تا یک کاخ جدیدی برافراشته شود. انیشتین هم مطلبی در همین کتاب دارد و می‌گوید بر سردر کاخ علم نوشته‌اند «ایمان» که یکی از مصادیق آن پلانک است. انیشتین می‌گوید در کوچه‌باغ‌های واشنگتن که راه می‌رویم چه قبول کنیم چه نکنیم، بالاخره باغ‌هایی وجود دارد. هم پلانک هم جیمز مورفی هم انیشتین، دانشمندان الهی بودند. از این‌ها که بگذریم به برتراند راسل می‌رسیم. راسل کتابی نوشته حدود ۹۰ صفحه؛ راسل دانشمندی پوزیتیویست است و اصالت را به تجربه می‌دهد و علم را هم قبول ندارد، چراکه تجرید و تعمیم در آن به کار رفته و ما دچار ذهنیت شده و ایده‌آلیست می‌شویم! راسل در این کتاب می‌خواهد ثابت کند که یک میز در اتاقش هست و آن میز را اثبات کند. ۹۰ صفحه کتاب حول این است که این میز چگونه اثبات می‌شود. آخرش می‌گوید هیچ راهی نیست که میز را باید باور کرد. به هر حال او هم ناخودآگاه به ایمان و باور می‌رسد. کاپلستون کشیشی ست که هشت جلد کتاب فلسفه نوشته و با برتراند راسل گفت‌وگویی دارد و به او می‌گوید پوزیتیویست هستی، تجربه را قبول داری. آنتروپی هم تجربه جهان‌شمول است و بر اساس آنتروپی یا اصل انحطاط انرژی، این جهان رو به افول، کوهلت و محدود شدن است. راسل حتماً فکر می‌کرده که کشیش می‌خواهد بگوید پس برای این جهان محدود خدایی هست و می‌گوید که من این جهان رو به افول و محدود را دوست ندارم؛ یعنی اینجا ما می‌خواهیم بگوییم که راسل بر اساس کدام مبنا این گزاره را می‌گوید که من این جهان را دوست ندارم. به نظر من در بن جان خودش یک جاودانگی را باور دارد که بر اساس آن جاودانگی من چیزهای محدود را دوست ندارم. در اینجا راسل به باور ایمان رسیده؛ یعنی در ناخودآگاهش ایمان وجود دارد. قرآن می‌گوید انسان‌ها فطرت جاودانه‌خواه دارند. در دنیا می‌بینیم بشریت راهی جز باور کردن واقعیت و ایمان به واقعیت ندارد. من در زندان اوین که بودم یک دوران شک را گذراندم. در کنار دیوار راه می‌رفتم می‌گفتم خب منی که نابینا هستم اگر این دیوار را نبینم، یعنی این دیوار نیست؟ آنجا اولین بار بود که به من الهام شد که واقعیت، خودش را تحمیل می‌کند. ما دلیلی نداریم که چرا واقعیت را قبول داریم، ولی این به ما تحمیل می‌شود. البته امام صادق (ع) می‌گوید: **أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ**؛ یعنی علم نوری است که خدا به قلب انسان‌ها می‌افکند که این واقعیت را

می‌خواهیم نشان بدهیم قرآن صرفاً کتاب ایمان نیست، علاوه بر آن کتاب ایمان نوشونده است؛ به عبارتی کتاب ایمان فزاینده، تفصیلی و علمی است. در ترجمه‌های قرآن آمده انسان ایمان دارد یا ندارد؛ به عبارتی باایمان-بی‌ایمان. به نظر من این قطب‌بندی نادرست است و بر اساس قرآن همه انسان‌ها ایمان دارند. قرآن این را تأیید کرده و علاوه بر آن می‌گوید ایمان باید افزایش پیدا کند، نو و تفصیلی شود و از اجمالی درآید.

در سیر زندگی خودم در دوران دانشگاه سال ۳۸۱۳ تا ۱۳۴۲، کتاب زنده‌یاد بازرگان به نام راه طی شده را می‌خواندیم. راه طی شده چند نکته داشت که ما دانشجویان آن‌ها را می‌گرفتیم. مهندس در این کتاب می‌گفت وقتی یک سانتی‌متر مکعب نمک از یک کوه نمک را ذوب می‌کنیم می‌گوییم نقطه ذوب نمک ۱۲۰ درجه است. چرا این پدیده را به تمام نمک‌های عالم تعمیم می‌دهیم؟ از نظر مهندس بازرگان ما ایمانی داریم به نظم جهان که وقتی یکی را می‌بینیم می‌گوییم این‌ها در تمام دنیا باید این ویژگی را داشته باشد. دانشمندان بر اساس همین ایمان به نظم توانستند علم را گسترش و توسعه بدهند. این تعریفی بود که مرحوم بازرگان از ایمان و ایمان به نظم کرد.

بعداً که در سال ۱۳۴۴ سازمان مجاهدین تشکیل شد این سه ایمان آمد در ارکان شناخت: نخست ایمان به واقعیت جهان خارج که ذهن انسان هم بخشی از جهان خارج است؛ دوم ایمان به قابل شناخت بودن جهان؛ و سوم ایمان به نظم واحد جهان. به نظر من این تبصره‌هایی بود که حنیف‌نژاد به شناخت و به علم زد که در کتاب شناخت مجاهدین آمده است. قبل از علم و قبل از شناخت، ما ناخودآگاه یک ایمانی داریم که این ایمان موتور محرک تعمیم و تجرید است. بعدها من خودم به این نتیجه رسیدم ما که مهندسی خواندیم و کارمان استقرا هست مثلاً چند تا نقطه را به دست می‌آوریم، از این نقطه یک منحنی رسم می‌کنیم و خیلی از کارهای علمی‌مان را این گونه جلو می‌بریم. به این شیوه استقرای ناقص می‌گویند. موتور محرکه استقرا این است که ایمان به نظم وجود دارد. اگر نظمی وجود نداشت که ما نمی‌توانستیم استقرا کنیم. کتاب پلانک را به نام علم به کجا می‌رود در سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۴۹ خواندم. پلانک در زمان خود قله علم و کواش بود. در کتاب یادشده مقاله‌ای به نام «آیا جهان خارجی واقعیت دارد؟» وجود دارد. این مقاله حدوداً بیست صفحه از کتاب را شامل می‌شد. پلانک سعی کرده بود ثابت کند این جهان واقعیت دارد، اما نتوانسته بود. در آخر نتیجه گرفته بود ما راهی جز اینکه این جهان را باور کنیم و به آن ایمان داشته باشیم، نداریم. من باور و ایمان را یکی می‌دانم و اساس هدایت هم همین است که انسان قبل از هر چیز واقعیت را قبول کند و انکار نرزد و اساس کفر هم انکار واقعیت است. در مقدمه همین کتاب آقای جیمز مورفی مقاله‌ای داشت به نام «پنجاه سال علم» که در آن روند



قبول کند. مارکس می گوید ماده ازلی و ابدی، اصل فلسفه من است؛ یعنی نفس ازلیت و ابدیت را می پذیرد. نه با شناخت انعکاسی می شود ازلیت را پذیرفت نه با دوشاخک علم و تجربه. وقتی از سلول انفرادی وارد زندان عمومی قصر شدم (سال ۱۳۵۵) آیت الله عمیدی زنجانی یک کتابی نوشته بود و دوستان برای من می خواندند. او از نین نقل کرده بود که اگر ما بخواهیم واقعیت را اثبات کنیم باید یک دستگاه استدلال و ایدئولوژی داشته باشیم که بتوانیم این واقعیت را اثبات کنیم. خود این دستگاه ایدئولوژی یک نوع ایده آلیسم است؛ بنابراین ما نمی توانیم از طریق ایده آلیسم به واقعیت جهان برسیم. واقعیت این است که جهان واقعیت دارد؛ یعنی این را باید باور کرد. این سیری بود که در تجربه خودم با آن برخورد داشتم. در قرآن اگر به آیات ۱۳ و ۱۴ سوره طه استناد کنیم، خداوند بعد از مرحله ای که حضرت موسی (ع) طی کرد به او می گوید: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ»؛ من تو را اختیار کردم آن هم با یک ترجیحاتی، همین جوری مثل گزینش های ما نیست؛ یعنی خوب گوش هایت را باز کن بین چه به تو وحی می شود؛ یعنی سمع غیر از استماع؛ یعنی خیلی توجه کن. به قول ما اصفهانی ها دو گوش داری ده تا گوش هم قرض کن بین چی به تو وحی می شود. حالا مطلب وحی چیست؟ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي»؛ یعنی من خود خدا هستم، هیچ خدایی هم جز من نیست. جایگاه من خدایی کردن است، از **فَاعْبُدْنِي** نتیجه می گیریم که تو هم بندگی کن مرا و جایگاه تو بندگی کردن است. این فراز استدلال قرآنی را نشان می دهد؛ یعنی من خالقم تو مخلوق. تو باید احساس مخلوقیت کنی و من هم خدایی کنم. جابه جا نمی شود و این خیلی مهم است. من نتیجه می گیرم ما که بشریم و بشریت یک ربط بند نافی به خدا دارد، ربط مخلوقیت که او خالق است و ما مخلوق. این ربط را که در تمام اشیا وجود دارد «شی عین ربط» می گویم. به قول شاعر: زیر نشین علمت کائنات / ما به تو قائم چو تو قائم به ذات؛ یعنی همه یک ارتباطی با این خدا دارند. وقتی جوامع بشری به وجود می آید این بشر هم جزو کائنات است. اسم این ارتباط بند نافی را ایمان می گذارم، اینجا ایمان از باید و نبایدهای ما نتیجه نمی شود. چرا که در پس هر باید و نبایدی استبدادی شکل می گیرد. خودش نشان می دهد که ما در عین ربط با خداوند، با کل هستی، هستی داریم، که این ویژگی پایدار ما را هم تشکیل می دهد؛ یعنی در اوج ظلمت هم این پیوند ناگسستی با ما وجود دارد. می گوید **يَخْرُجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** یعنی عده ای را از اوج ظلمت به بالاترین نور و به هدایت می رساند. چطور و با چه مکانیزمی؟ اگر ما در اوج ظلمت هم یک نیم نگاهی به همین عین رب بودنمان، به ایمانمان و به پیوندی که با خدا داریم بکنیم آنجاست که راه هدایت باز

می شود. برای نمونه قرآن داستان حضرت یونس را چنین تعریف می کند: **وَذَا النُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷ انبیا)** یونس دو خطای بزرگ داشت. یکی این که غضبناک شد دیگر اینکه قدرت خدا را نادیده گرفت؛ بنابراین هبوط کرد و در ظلمت افتاد. در ظلمات بن جاننش ندا در داد: **أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**. منزهی تو. من جزو ظالمین بودم. **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ (۸۸ انبیا)**. خدا استجاب کرد و او را از غم نجات داد. **وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸ انبیا)** و بدین سان است که ما مؤمنین را نجات می دهیم. پس در هر ظلمتی رابطه بند نافی ایمان قطع شدنی نیست و به نظر من یکی از معجزات است که آدم بعد از اینکه یک گناهی می کند، یک هبوطی می کند، یک خطایی می کند، حتی خیانتی می کند، وقتی که پی می برد به این ارتباط، به جای اینکه فرافکنی کند، توجیه کند و انباشت خطا روی همدیگر سوار بشود، باید به خدا پناه برد. در همه جای قرآن این ربط انسان وجود دارد. آیات ۱۳ و ۱۴ طه تعریف وحی را نشان می دهد که یک استدلال توحیدی ست و در وقع وحی زیرمجموعه توحید است. از این «عین ربط بودن» به خداوند خضوع و خشوع اخلاقی درمی آید. در آیه ۲ سوره بقره **ذَلِكِ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** متقین چه کسانی هستند؟ کسانی که ایمان می آورند به غیب. در آیه **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (۳ بقره)** **يُؤْمِنُونَ** فعل مضارع است. فعل مضارع بر اساس آنچه آقای طالقانی و المیزان گفته اند دلیل بر استمرار و تزیاد دارد؛ یعنی هم زیاد می شود هم استمرار دارد. بالغیب یعنی به کمک غیب و به گفته المیزان خداوند است، یعنی متقین کسانی هستند که ایمانشان به کمک خدا به طور مستمر زیاد می شود. چطور زیاد می شود؟ در تفسیر صراط مستقیم و تفسیر آدم،

طالقانی می گوید ببینید انسانی که متکامل ترین پدیده هست اگر بخواهد تکامل بکند، نه با نظریه تطابق می تواند تکامل کند، نه با نظریه تطبیق. چون هر دو یعنی تطبیق و تطابق با شرایط خارج از خودش که به لحاظ تکاملی پایین تر از شیء تکامل است؛ بنابراین تکامل باید با اتکا به حقیقتی بالاتر از خودشیء باشد. آقای طالقانی می گوید که این حرکت جوهری است که وجود آدم شدت می گیرد به سمت خدا و ایمانش زیاد می شود؛ اشتداد وجود به سمت جهت داری تکامل. **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** یعنی افزایش ایمان یعنی همین ایمان نوشونده و **يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ** هم فعل مضارع است یعنی پیوندش با خداوند که صلاه هست دائماً بیشتر بشود. **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ** یعنی آنچه خدا روزی داده مستمراً و زیادشیدنی اتفاق می کند. **وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** ایمانش یعنی پیامبر را به عنوان یک واقعیت قبول دارد. این ایمانش به قرآن به آیات خدا فرزیده می شود، و **بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ** یعنی آنچه در تاریخ آمده از تورات، انجیل و کل تاریخ ایمانش به آن هم زیاد بشود و از این طریق است که به فلاح و رستگاری می رسد. در آیه بعد می گوید **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** یعنی آنهایی که کفر ورزیدند دیگر اصلاح پذیر نیستند. تجربه بشری نشان می دهد اگر روی کسانی که ذهنشان عقب مانده است کار کنند تغییرات تدریجی می کنند. پس بشر تغییر پذیر است. میگویند: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** یعنی اینهایی که خدا را قبول ندارند، که چنین چیزی نیست که خدا را قبول نداشته باشند و در قرآن به رسمیت شناخته نشده. **سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** اینجا یعنی آن کسی که نرخ رشدش متوقف نشود نه اینکه ایمان ندارد. چرا؟ **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ** چون نمی خواهد افزایش پیدا کند. به ما می گوید وقتی کسی ایمانش فرزانده

هست و اضطراب بیشتری دارد برو روی آن کار کن. لایمونون یعنی ایمانش افزایش پیدا نمی کند، نه اینکه اصلاً هدایت پذیر نیست.

در قرآن بی‌خدایی وجود ندارد، حتی شیطان سه تا ایمان دارد. یکی ایمان به خداوند خالق که می‌گوید **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**. (۱۲ اعراف) تو مرا از آتش خلق کردی و انسان را از خاک. ایمان دومش، ایمان به قیامت است. می‌گوید **قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ** (۳۶ حجر)، خدایا مرا مهلت بده تا روزی که همه برانگیخته می‌شوند و خدا هم همین کار را می‌کند؛ یعنی حرفش را می‌پذیرد و در مورد ایمان سوم می‌گوید **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُؤْمِنُهُمْ أَجْمَعِينَ**. (۸۲ و ۸۳ اعراف) خدایا تو مرا فریب دادی، اینجا شیطان فراقکنی می‌کند بجای اینکه بپذیرد خودش اشتباه کرده و در خطا افتاده می‌گوید تو مرا فریب دادی و اغوا کردی، بنابراین من هم انتقام می‌گیرم و همه بشریت را فریب می‌دهم. جز اینکه حوزه‌ای را جدا می‌کند؛ بنده‌هایی که مخلص‌اند و پاک گشته‌اند. مخلص غیر از مخلص است. مخلصین در فرهنگ قرآن انبیا، شهدا، صدیقین و صالحینند. به‌ویژه اجماع هست روی انبیا که این‌ها پاک گشتند. نه اینکه شیطان این‌ها را وسوسه نکند، وسوسه می‌کند و خدا هم کمکشان می‌کند که وسوسه اثر نکند. توضیح اینکه وقتی ماهواره می‌رود به سمت ماه، به یک جا می‌رسد که از حوزه جاذبه زمین خارج می‌شود و در حوزه جاذبه ماه قرار می‌گیرد؛ آنجا دیگر برگشت‌ناپذیر

است. نمی‌تواند به سمت زمین برگردد. دلش هم بخواهد نمی‌تواند سمت زمین بیاید؛ بنابراین شیطان هم سه تا ایمان را قبول دارد ولی در درونش نهاده‌اند شده. کار قرآن این است که این ایمان اجمالی و اولیه که همه طبق فطرت خودشان طبق اصل مخلوقیت خودشان قبول دارند، نهاده‌اند و مستمر بکند و بر آن بیفزاید. مطلب دیگری که راه طی شده مهندس بازرگان به ما یاد داد این است که انبیا برای اثبات خدا نیامدند. قرآن می‌گوید انبیا هیچ‌وقت برای اثبات خدا نیامدند. انبیا آمدند که ایمان به

خدایی که همه قبول دارند را بیدار کنند و بیفزایند. **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱ بقره)** ای مردم (ناس) ربتان را عبادت کنید. من اینجا لازم است یک تجربه بشری را بگویم. در زندان قصر با دوستی که حالا مربی کشتی در امریکا شده بحث می‌کردم. او از اوین آمده بود و جذب مسعود رجوی بود. می‌گفت که مسعود قبله

من است. گفتم که چطور قبله شماست؟ گفت مسعود به من خدا و معاد داده و من هم وامدارش هستم و باید برایش کار کنم. نوشته رجوی که از اوین آمد و ما ریزنویسی‌ها را درشت کردیم و خواندیم، همین را نوشته بود. می‌گفت ما بایستی به توده‌های سازمانی خدا و معاد بدهیم و از آن‌ها در برابرش کار بکشیم. من می‌گفتم این یک برده‌داری تشکیلاتی است. خدا دادن به یکی یعنی چه؟! معاد دادن یعنی چه؟! همه انسان‌ها خدا را قبول دارند و آینده‌نگر و اخروی نگرند. انبیا می‌آیند این‌ها را به بشر حالی کنند که تو این استعدادها و این نقطه قوت‌ها را داری و به کار بگیری؛ یعنی کار قرآن این است که ایمان‌های اجمالی را تفصیلی و علمی کند. اجمال‌های ظاهری و ایمان‌های ظاهری را عمیق کند. ایمان‌های نزدیک را آینده نگر بکند. یکی از فقها به نمایندگی از آموزش‌های حوزه علمیه می‌گفت ما باید مردم را باایمان کنیم و به سوره عصر استناد می‌کرد: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (۲ و ۳ عصر)** انسان فطراً زیان‌کار است. **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** مگر این‌هایی که ایمان بیاورد و عمل صالح کند. ایمان آوردن و عمل صالح هم کار حوزه هست. ما آموزش می‌دهیم به طلبه‌ها تا ایمان بیاورند؛ یعنی وقتی که این‌ها آمدند به حوزه ایمان ندارند. آقای جوادی آملی می‌گوید تمام آموزش‌های حوزوی از زمره علم است. قافیه و عروض و منطق و همه چیز علم است. علم اصول و علم منطق اصلاً کاری به ذات دین ندارد یعنی به این‌ها ایمان می‌گوید؛ بنابراین قبول می‌کند یکی

بی‌ایمان است بعد می‌گوید این آموزش‌ها را که بدهد با ایمان می‌شود. به نظر می‌رسد مشکلاتی که جمهوری اسلامی حالا دارد در همین طرز تفکر باید دید. در این که می‌گوید ما باید به توده‌ها خدا بدهیم، معاد بدهیم. مشکلاتی که حالا سازمان رجوی به آن دچار شده به‌خاطر همین دید برده‌داری تشکیلاتی است، یعنی فکر می‌کنیم برده‌داری مال دوره اول است و بعد دوره سوسیالیسم را داریم. نه! همیشه هست شکلش عوض شده. درحالی‌ست

که در سوره بقره آیه ۳۴ می‌گوید **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** همه ملائکه به برتری آدم سجده کردند و در خدمت او درآمدند جز ابلیس که سه ویژگی دارد. نخست اینکه این برتری را برتافت، قبول نکرد، دوم اینکه استکبار ورزید، خودبزرگ‌بین و نتیجتاً کافر شد. کافر شدنش در اثر برتافتن واقعیت، عدم پذیرش واقعیت

برتری انسان و خودبزرگ‌بینی بود. در اینجا قرآن برتری طلبی و انکارورزی را کفر می‌گوید و توجه کنیم قرآن بی‌خدایی را به رسمیت نمی‌شناسد. نمونه دیگر؛ در سوره یاسین آیات ۱۴ و ۱۵ کفار به پیامبر می‌گویند از طرف خدای رحمان چه سلطانی و چه دلیلی و چه حجتی داری؟ جالب اینکه کفار خدای رحمان را قبول دارند و از انبیا می‌پرسند از کجا معلوم از جانب خدای رحمان آمدید؟

در نمونه دیگر در صدر اسلام قانون اساسی در مدینه استقرار پیدا می‌کند، این قانون اساسی یک بسم الله الرحمن الرحیم داشت و دیگر هیچ صیغه مذهبی نداشت و یهودی‌ها و مسیحی‌ها و سابیین و مسلمان‌ها همه در این قانون اساسی برابر و برادروار باهم بودند و هیچ مشکلی هم نداشتند چرا که همه خدای رحمان را قبول داشته و ویژگی مشترک داشتند. نمونه دیگر سهیل ابن عمر هنگام نوشتن و امضای صلح حدیبیه به حضرت علی می‌گوید محمد رسول الله را ننویس. اگر محمد از جانب خدا باشد که ما دعوی‌ای نداریم؛ یعنی در فرهنگ قرآن ایمان به خدا جزو بدیهیات بشری است و ایمان به خدا در بشریت درونی‌تر است از ایمان به محمد (ص) و انبیا و وحی. ولی قرآن می‌گوید که این ایمان را باید افزایش داد. مهندس سبحانی روز عید فطر در انجمن اسلامی مهندسین در مدرسه کارآموز صحبتی کرد و گفت که ایمان باید افزایش پیدا کند، اگر افزایش پیدا نکند انسان مشمول آتروپی و کهولت و انحطاط انرژی می‌شود.

در قرآن ۸۵ آیه هست که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** شروع می‌شود. **آمَنُوا** به گروه گروندگان به اسلام و خدا ترجمه شده. آیه دیگری هم داریم که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا** یعنی گروه گروندگان که ایمان دارند این ایمانشان کافی نیست باید باهم ایمان بیاورند؛ یعنی ایمانشان افزایش پیدا کند. در این ۸۵ آیه به جای **آمَنُوا** روش‌های مختلفی است برای افزایش ایمان. مثلاً یک آیه در آل عمران هست می‌گوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** من ترجمه می‌کنم ای باورمندان صبر بکنید. در اثر صبر، باورتان عمیق‌تر می‌شود ایماتان نوتر می‌شود. صابروا دیگران را به صبر دعوت کنید ایماتان افزایش پیدا می‌کند و رابطوا تشکل بدهید به اصطلاح هم‌افزایی بکنید ارتباطات ایماتان را بیشتر می‌کند و اتقوا الله برنامه‌ریزی‌هایتان را برای خدا انجام شود. لعلکم تفلحون باشد که رستگار شوید. تمامی این ۸۵ آیه افزایش ایمان و ایمان نوشونده را نشان می‌دهد. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتِغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵ ماعده)** تقوایشه بگیرید تقوای خدا و یک وسیله‌ای را برای نزدیکی به خدا یا این وسیله می‌تواند قرآن باشد، اتمه باشد، انبیا باشد، دوست خوب باشد، تشکیلات متکامل باشد؛ که اصلی‌ترین وسیله بر اساس خطبه ۱۱۰ نهج‌البلاغه ایمان است. ایمان، آن ربطی است که ما به خدا داریم که در اوج ظلمت هم این ربط قطع

کار قرآن این است که این ایمان اجمالی و اولیه که همه طبق فطرت خودشان طبق اصل مخلوقیت خودشان قبول دارند، نهاده‌اند و مستمر بکنند و بر آن بیفزاید. مطلب دیگری که راه طی شده مهندس بازرگان به ما یاد داد این است که انبیا برای اثبات خدا نیامدند

نمی‌شود. از یکی از عرفا شنیدم که پیامبر از خدا خواست برای امتش نیروی بخشش و مغفرت به وجود بیاورد. خدا می‌گوید تو نمی‌توانی ببخشی. زن زیبایی فوت می‌شود. یکی می‌رود این قبر را می‌شکافد و ضمن تجاوز، کفن دزدی هم می‌کند. خبر به پیامبر می‌رسد. پیامبر او را نفی بلد می‌کند می‌گویند این را دور کنید از مدینه. این بنده خدا می‌رود در شهنشاهای عربستان و توبه نصح می‌کند. بعد خدا به پیامبر روی می‌کند و می‌گوید که این بنده را دریاب. متوجه شدی تو نمی‌توانی ببخشی؟ **وَمَنْ يُغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ (۱۳۵ آل عمران)** جز خدا کسی نیست که گناهان را ببخشد تو هم نمی‌توانی ببخشی. به‌رحال برو پیدایش کن و به مدینه برگردان یعنی با او پیوند بخور. می‌خواهم بگویم در اوج ظلمت این رابطه ایمان قطع شدنی نیست و این یکی از معجزات است.

من درباره اینکه خداوند به پیامبر می‌گوید که **مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ**. تو چه می‌دانی ای پیامبر کتاب چیست؟ ایمان چیست؟ از خیلی‌ها سؤال کردم جواب قانع‌کننده‌ای نشنیدم. چرا این را می‌گوید؟ به نظر من جواب این سؤال سهل و ممتنع است؛ یعنی اینکه تو مخلوقی و عین ربط با خداوندی و ایمان در ناخودآگاهت هست، این را باید کشف کنی. تو ارتباطی با کل جهان داری، تو یک آدم منفردی نیستی. این خیلی مهم است که خدا این طور می‌گوید. خداوند به اصحاب کهف می‌گوید **و زناهم ایمانا** خداوند ایمانشان را زیاد بکند بازهم دلیل بر ایمان فراینده است. آنجا که می‌گوید که **رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا**

مُنَادِيَا بِنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا

(۱۹۳ آل عمران) ربنا ایمان به رب است. انما ما به درستی سمعنا منادی بِنَادِي لِلإِيمَانِ که ندادنده‌ای برای ایمان. فامنا ما ایمانمان زیاد شد. در ربنا ایمان مستتر است. **رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** این طلب مغفرت هم باعث افزایش ایمان می‌شود و **إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَأَنْصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**.

این همه‌اش مراحل فرایندگی ایمان است یا مثلاً در آیه ۷ سوره آل عمران می‌گوید و الراسخون فی العلم یقولون آمنا

به کل من عند ربنا. راسخون در علم آدم‌هایی هستند که ایمان استواری دارند. این خب این که نمی‌شود راسخ در علم باشد بگویم ایمان نداشته باشد. **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ** ایمان مجدد آوردیم. ایمان فراینده، ایمان نوشونده آوردیم (به) به کل قرآن. راسخون در علم، آن‌ها هم ایمانشان افزایش پیدا می‌کند. **كُلٌّ**

مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ و متوجه نمی‌شوند مگر صاحبان خرد. آن‌هایی که به اصطلاح دنبال هسته هستند و به عبارتی مغزیابان پوسته شکن. یک‌بار سوره‌ها را دنبال کردم دیدم هر جا بحث ایمان است، در دلش ایمان دیگری نهفته است. مثلاً می‌گوید **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ** (۱۹۰ آل عمران) خیلی‌ها از این آیه به نتیجه استقرا رسیده‌اند. می‌گویند پدیده‌های مختلف و فنون‌های مختلفی هستند و بغل هم می‌گذاریم و استقرا می‌کنیم. ماه و ستاره و خورشید و همه پدیده‌ها. درحالی که آیه می‌گوید لایات. هر آینه پدیده‌ها آیاتی هستند این‌ها صرفاً فنون نیستند. آیه یعنی مخلوق خدا؛ یعنی از ظاهر بروید در بطنش. این مخلوق خداست؛ یعنی عینت خداوند در روی زمین، نشانه خدا در روی زمین هست. اسم الله است. نه ماده است نه ایده. این پدیده‌هایی که می‌بینید ظاهرش این است که پدیده است. قرآن می‌گوید که باید به این پدیده ایمان را بیشتر کنی؛ یعنی از ظاهر بروی به باطن. ژرف‌اندیش شوی و از نزدیک بروی به آینده. آینده‌نگر بشوی. تقریباً تمام قرآن این‌طور هست اگر که دنبال بکنیم. یکی اصلاً بی‌خدایی وجود ندارد. یکی بی‌ایمانی را اصلاً به رسمیت نمی‌شناسد. یکی هم بی‌دینی را به رسمیت نمی‌شناسد. ببینید این روال و سیر خیلی به بشریت می‌تواند کمک کند. خداوند در سوره یوسف به دین ملک اشاره می‌کند. دین ملک دینی است که بر اساس آن قدرتمندی مثل حضرت یوسف نمی‌توانست بنیامین را بازداشت کند. در

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِ (۶

کافرون) به کفار می‌گوید شما دین دارید من هم دین دارم. شما حق دارید دین خود را داشته باشید من هم حق دارم دین خود را داشته باشم. الزاماً درست بودن دین آن‌ها نتیجه نمی‌شود. ما می‌پرسیم چرا هند مثلاً ۴۰۰ بت دارد اما مردم این قدر وحدت دارند؟ به این دلیل که آنجا گاندی گفت به‌جای هندو، هندوستان را بگذاریم. در هندوستان همه ادیان را بگذاریم. خداوند در قرآن می‌گوید همه دین دارند هرکس یک بتی دارد هرکس یک مسلکی دارد و یکی را

خداوند می‌داند؛ اما مخلصین له الدین یعنی همه دین خود را برای خدا خالص بکنند. **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَخْلَصُوا وَعَاتَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ (۱۴۶ نسا)** یعنی آن‌هایی که دینشان را برای خدا خالص گردانیدند. این رمز وحدت بشریت است. بدین سان می‌توانیم یک جامعه بشری بدون حذف درست بکنیم. هر دینی را به رسمیت بشناسیم منتها بگویم برای آن حقیقتی که خودت

هم قبول داری خدای خالق که خودت هم قبول داری آن را ارتقا بده. اگر هم بگویند نه، به‌عنوان بی‌خدا نفی‌اش نمی‌کنیم. می‌گوییم عین برتراند راسل تو هم در بن جانت یک جاودانگی را قبول داری. من یادم است در زندان قصر هم بندی نماینده چریک‌های فدائی بود با ما ارتباط داشت. به دوستم محمد آقا می‌گفت شما در زندان برای بچه‌ها خیلی کار می‌کنید. صبح زود پا می‌شوید ورزش می‌کنید نظافت زندان را انجام می‌دهید، مطالعه می‌کنید به مریض‌ها می‌رسید، آشپزی می‌کنید، ولی یک عیب دارید که ایده‌آلیستی هستید. گفتم یعنی چه؟ گفت یعنی خدا را قبول دارید. گفتم اگر ثابت کنم خدا را، انصاف داری قبول کنی؟ صداقت داری قبول کنی؟ گفت آن را که دارم. گفتم خب تو انصاف را تعریف کن. صداقت را بر اساس شناخت انعکاسی تعریف کن. انعکاس چه چیزی بود در ذهن تو که صادق شدی؟ به انعکاس چه چیزی بود که منصف شدی؟ گفتم اصلاً ما از بنندگان خدا همین را می‌خواهیم که صادق شوند. انصاف پیدا کنند. انصاف عدل الهی است. صداقت از صفات خداست. اسلام چیزی بیشتر از این نمی‌خواهد. ممکن است یک عده بگویند ما خدا را قبول نداریم. ما دین نداریم. ما ایمان نداریم. ما اصلاً نباید این‌ها را حذف بکنیم بگویم تو این طرف خوب، ما آن طرف خوب. جامعه بدون حذف را باید دنبال کنیم نشان بدهیم که تو در بن جانت حرف‌هایی داری که غیر از زبانت است و در معادلات استراتژیک واردشان بکنیم و یک جامعه شاد و آباد و آزاد درست بکنیم.

پس نتیجه می‌گیریم که قرآن صرفاً یک کتاب ایمان نیست بلکه ایمان نوشونده است. کتابی نیست که بی‌خدایی را به رسمیت بشناسد. بی‌ایمانی را به رسمیت بشناسد بی‌دینی را به رسمیت بشناسد. اگر که یهود حول جامعه و قوم و همبستگی نژادی و خونی قوم یهود می‌گردد، و اگر مسیحیت حول شخصیت حضرت مسیح دور می‌زند، اسلام هم حول کتاب است؛ و نه تنها کتاب محور است که این کتاب یک ربطی با خدا دارد. اگر این ربط را با خدا نداشته باشد که ما به دردمس می‌افیم. اینکه مثلاً قرآن به یهودی‌ها می‌گوید که به توراتان مراجعه کنید به کتابتان مراجعه کنید هرکس که اهل کتاب باشد می‌داند که این کتاب از جانب خداست. وقتی که به کتاب مراجعه می‌کند فطرتش بیدار می‌شود، خداجویی‌اش تقویت می‌شود و یک چیزی غیر از این الفاظ می‌فهمد. بین سیاهی‌ها یک سفیدی‌هایی می‌فهمد که خارج از الفاظ است. چون الفاظ کتاب را تأویل می‌کند به خداوند می‌گوید خالق این کتاب خداوند است. دائم این خداوند را حاضر و ناظر می‌داند و چیزی غیر از لفظ می‌فهمد. به قول طالقانی می‌گوید این قرآن گرچه که کلام خداست، ولی کلام خدا برای فهم ما به لفظ آمده. ما میداد اسیر لفظ شویم. این لفظ را هم به خود خدا تأویل کنیم تا به آن مرادی که پشت این لفظ است، آن واقعیتی که پشت این لفظ است برسیم؛ والسلام ■

” اگر که یهود حول جامعه و قوم و همبستگی نژادی و خونی قوم یهود می‌گردد، و اگر مسیحیت حول شخصیت حضرت مسیح دور می‌زند، اسلام هم حول کتاب است؛ و نه تنها کتاب محور است که این کتاب یک ربطی با خدا دارد. اگر این ربط را با خدا نداشته باشد که ما به دردمس می‌افیم

بررسی و نقد مقاله «سازگاری ایرانیان»

مقاله‌ای که در ادامه می‌خوانید قرار بود در روز یکشنبه ۱۹ خرداد ۹۸ در همایش «سازگاری ایرانی؛ بازخوانی روایت مهدی بازرگان از هویت ایرانی» در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ارائه شود که همایش در آخرین ساعات به دستور رئیس پژوهشگاه لغو شد.

ابتدا از طریق نوشته‌های «کنت دوگو بینو» فرانسوی و سپس اندیشه‌های نژادگرایان نازی، جذب و حامی این نظریه شدند.

به نظر می‌رسد بازرگان در تکیه بر نظریه نژادی، بیش از هر کس تحت تأثیر افکار «فرانتس تهامیم» قرار داشت که ترجمه فارسی کتاب وی را با عنوان آسیا در کشمکش با اروپا مطالعه کرده بود.

دوم: عامل جغرافیا و شرایط اقلیمی، بازرگان معتقد است شرایط آب و هوایی و جغرافیایی ایران مانع توسعه صنعت و تجارت و در عوض مستعد رواج کشاورزی بوده است و خلیقات و روحیات منفی ایرانیان هم‌زمان از هر دو عامل نژاد و توارث و شرایط جغرافیایی و اقلیمی و به تبع آن شیوه تولید کشاورزی متأثر بوده و هست. درحالی‌که بین این دو عامل ارتباط معنی‌دار و سنخیت کارکردی وجود ندارد. یکی درونی و زیست‌شناختی (توارث) است و دیگری بیرونی و مبتنی بر اقلیم و کشاورزی. بی‌آنکه روشن کند چگونه این دو عامل به‌طور موازی و دست در دست هم در ایجاد روح ملی و هویت ایرانیان اثرگذار بوده‌اند.

بازرگان کشف روحیه ایرانی‌ها و «حل معادله روح ملی» را موکول به جواب به دو پرسش زیر می‌کند:

۱- اجداد اولیه ما که پا به سرزمین ایران گذاشتند (به لحاظ نژادی)، چگونه مردمی بودند؟

۲- اجداد ما تا برسد به پدر و مادر خود ما از چه راه (و با چه شیوه معیشتی) نان می‌خوردند؟

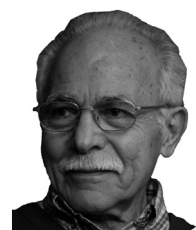
اول - عامل نژاد و توارث

در پاسخ به پرسش اول می‌نویسد: «ما ایرانی‌ها فرزندان ماد و پارس و از «نژاد آریین» هستیم، که در مقایسه با اقوام خشن و مهاجم سامی نظیر کلد، آشور و تاتار، اهل تمدن و تفاهم بوده‌اند، آن‌ها وقتی مورد تجاوز و تسلط قرار می‌گرفتند، خوشبختانه (یا بدبختانه) تمایل فوری به «تسلیم» نشان می‌دادند... «خوی صلح‌جویی و ملایمت‌گری یا «زیستن خواهی» (ایرانیان)، اگر شد با عیش و نوش و اگر نه به هر قیمت و نکت به انضمام هوشمندی، یک زمینه نژادی و موروثی دارد.» (مجموعه آثار مهندس بازرگان، جلد ۴، ص ۴۲۲)

وی انکار نمی‌کند که عواملی مثل تشکیلات و سازمان جامعه، تعلیم و تربیت، حوادث طبیعی و حرکات خارج مرزی نقش بزرگی در طرز

مقاله «سازگاری ایرانیان» پاسخی است به دو پرسش: یکی چرایی توسعه نیافتگی و عدم پیشرفت تمدنی و فرهنگی و سیاسی - اجتماعی ایران؛ و دیگری، رمز ماندگاری‌شان طی هزاران سال تاریخ پرنشیب و فراز. نویسنده از روی مشاهدات و تجربیات شخصی و مطالعه گزارش‌های گردشگران و نمایندگان سیاسی کشورهای اروپایی و بعضی از نویسندگان ایرانی به این نتیجه می‌رسد که ایرانیان بیش از هر چیز به این دلیل از پیشرفت بازمانده‌اند با روحیه‌ای ضعیف و منفعل و پذیرای تسلیم با سختی‌ها و مسئولیت‌های زندگی فردی و اجتماعی روبه‌رو می‌شوند، در همان حال، این روحیات همراه با قابلیت بالایی در تغییر و تلون رفتار و سازگاری و هم‌رنگی با شرایط و موقعیت‌های کاملاً متضاد، به آن‌ها کمک کرده است با دور زدن موانع و تحمل همراه با سکوت محرومیت و تحقیر و شکست، از مهلکه‌ها عبور کنند و موجودیت خود را در درازای زمان تداوم بخشند. وی این برداشت را به موارد متعددی از رفتار و خلیقات منفی، مذموم، غیراخلاقی و تهی از صداقت، صراحت، شجاعت و عزم و تصمیم که نشان از تلون و دوگانگی شخصیت و بینش مردم آنان می‌دهند، مستند می‌سازد. نویسنده، عوامل بروز این نوع رفتار و روحیات را در دو عامل عمده زیر که حتی در زمان نگارش مقاله نیز فاقد اعتبار علمی و تجربی بوده‌اند، تبیین و صورت‌بندی می‌کند.

اول: عامل نژاد و توارث که تحت عنوان نظریه اصالت نژاد در اروپای قرن نوزدهم در اروپا مقبولیت نسبتاً گسترده‌ای پیدا کرده بود و بسیاری از ایرانیان تحصیل‌کرده و روشنفکر نیز



حبیب‌الله پیمان

ساختمان مردم بازی می کنند، ولی معتقد است که خصائل نژادی و ساختمان موروثی جسمی، فکری و روانی فرد و اجتماع مهم تر از همه آنها هستند؛ «مسلم است که بشر را با تربیت و تلقین و تمرین نیز می توان تغییر داد اما نظر متخصصین تعلیم و تربیت این است که برنامه تربیتی نیز تا حدود زیادی باید بر حسب کیفیات نژادی و روحی و استعدادهای موروثی تنظیم و تطبیق داده شود.» (همان ص ۴۱۷-۴۱۸)

و ایضاً: «باید نگاه کرد شخص، از شکم مادر چه ویژگی هایی به ارث برده است. تربیت مؤثر است. ولی مریبان از همان مردم بوده اند؛ یعنی اگر آنها به شکل موروثی، ضعیف و تسلیم طلب و سازشکار و شلیخته اند، مریبان هم چنین اند و نسل جوانی که تربیت می کنند، مانند خودشان زیستن خواه و اهل عیش و نوش خواهند شد. دور باطلی که نژاداً در آن گیر افتاده ایم.»

در مقدمه ای بر ترجمه کتاب روح ملت ها که رگه های نژادگرایی در آن بروز آشکاری دارد، یک بار دیگر، باور خود را به نقش پررنگ و تعیین کننده عامل نژاد و توارث در رفتار و خلیقات ایرانیان تکرار و تأکید می کند: «آنچه از هر ملت سر می زند و بر سر او می آید ناشی از همان روح و جوشش درون اوست. روح و روحیه ای که در یک سال و دو سال یا یک جریان و یک تعلیم و تلقین تشکیل نشده است... بلکه حاصل تأثیرات عمیق و قدیم نژادی، جغرافیایی و تاریخی است که ما چندان در بند آن نیستیم.» (همان ص ۴۰۸ - ۴۰۷) گفتنی است که نویسنده نظر خود را پیرامون تأثیر عامل توارث، نژاد در رفتار و روحیات ایرانیان، به هیچ تحقیق علمی و نظری یا میدانی و تاریخی معتبری مستند نمی کند. گویی این احکام از جمله درباره نقش عامل زراعت پیشگی آن قدر بدیهی اند که نیازی به اثبات و استنادات نظری و تجربی ندارند.

نقد پایه نژادی

تأکیدات نژادگرایانه نویسنده از خلال مفاهیمی مثل «روح ملی» و «نژاد آریایی» و نقل قول هایی از کتاب فرانتس آلتهایم با عنوان آسیا در کشمکش با اروپا، ترجمه دکتر داوود منشی زاده، باز نمود شده اند و نیز از خلال گزاره ای مبنی بر اینکه، روحیه جنگجویی و تهاجمی و رقابت ستیزه جویانه، نشانه استقلال روح ملی است؛ «قالب روحی هیچ ملتی را ساخته و پرداخته در گهواره او نمی گذارند. برای تحصیل آن باید جنگید و جان کند. [به این قسمت توجه بفرمایید]... در کشمکش با ملت ها و فرهنگ های بیگانه است که هر قومی نسبت به امکانات خویش خود آگاهی حاصل

می کند. گاهی در تقلید از دیگران، اما همیشه در رقابت و مسابقه با دیگران است که قومی در نبرد و با کوشش، قدرت آن را به دست می آورد که برای خود قالب مستقلی بسازد». اگر این جملات از زبان مترجم کتاب (منشی زاده) بیان می شد تعجبی بر نمی انگیخت. بازرگان متأسف است که «اما اهل نبرد و کشمکش برای رقابت با دیگران نیستیم و نه اهل جنگیدن و جان کندن در کشمکش با ملت ها و فرهنگ های بیگانه، تقلید و سازگاری را ترجیح می دهیم، بنابراین قالب روحی مستقل نداریم.» (همان ص ۴۴۷)

یا در توضیح علت شکست های متعدد ایرانی ها در صحنه نبرد نظامی، یادآور می شود، درست است که رهبری آن جنگ ها با پادشاهان و سرداران وابسته به طبقه اشرافی بوده است اما اغلب سربازان خاستگاه روستایی داشتند و با آکراه به میدان نبرد برده می شدند. چنان که معروف است در جنگ با عرب های مسلمان برای جلوگیری از فرار و عقب نشینی بسته به زنجیر بودند و به همین دلیل آن جنگ را سلاسل خواندند.

فرانتس آلتهایم یکی از نظریه پردازان «نحله نژادی نازیسم آریایی» است و دکتر داوود منشی زاده از اعضای سابق حزب نازی آلمان و رهبر حزب سومکا (سوسیالیست ملی کارگران ایران) بود که ایدئولوژی شبه نازی «ناسیونال سوسیالیسم» را یکدک می کشید

و در جبهه مخالفان نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق فعالیت می کرد. بازرگان با تأثیر پذیری از دیدگاه های نویسنده و اخذ مفاهیمی مثل «روح ملی» و «نژاد آریایی»، روحیات و خلیقات مردم ایران را به عامل نژاد و وراثت نسبت می دهد. ضمن آنکه روشن نیست چگونه می شود بین باور به نظریه نژادگرایانه از یک سو و عقاید آزادی خواهانه و لیبرالیستی مورد علاقه نویسنده، آشتی برقرار کرد و یا عوامل طبیعی، جغرافیایی و شیوه معیشت را در طول عامل نژادی در تبیین رفتار و خلیقات افراد یک جامعه به کار برد. به نظر می رسد که این کار بدون تأمل کافی در خروجی تناقض آمیز کاربرد عقاید آلتهایم در تحلیل رفتار روحیات ایرانیان انجام گرفته است.

در ادامه توضیح خواهیم داد که تقلید و تملق و تسلیم طلبی که بازرگان آن ها را بیانگر «روح ملی» ایرانیان و از خصایص ذاتی و نژادی آنان

معرفی می کند، تنها یکی از اشکال سه گانه کنش دفاعی منفعلانه و مخرب است که وقتی عرصه برای انجام کنش های دفاعی مثبت، خلاق و مبتکرانه مسدود یا به غایت تنگ و دشوار است، بر رفتار و روحیات قشرهای خاصی از مردم جامعه غالب می گردد. در مقابل مقاومت های تا پای جان مردم، متبلور در اسطوره آرش کمانگیر، کاوه آهنگر، مزدک، بابک و ده ها جنبش اجتماعی و رهایی بخش (علویان و سرداریه) در برابر خلفا و سلاطین و یک نهضت تجدید حیات علمی و فرهنگی درخشان و پیشرو داریم که عصر زرین فرهنگ ایرانی - اسلامی را رقم زدند.

دوم - شیوه معیشت

بازرگان بی آنکه از نگاه تک عاملی به این امر اجتماعی عدول کند و یا تأثیر عامل توارث را مشروط به عوامل دیگر نماید، شیوه معیشت و کشاورزی را که هیچ نسبتی با عامل نژاد و توارث ندارد، در شکل دادن به خلیقات ایرانیان تعیین کننده تلقی می کند و به همان میزان که بر عامل نژاد و توارث در شکل دادن به خلق و خوی ایرانیان تأکید می کند، بیشتر از آن، شیوه معیشت کشاورزی را در این زمینه مؤثر و نقش آفرین می داند: «نمی توانیم منکر شویم که سیستم معاش و طریق ارتزاق یا اشتغال مهم ترین عامل تربیتی و سازنده خصائل روح شخص یا ملت است. خصوصاً

وقتی نظرمان محدود به فرد نباشد و سیستم اجتماعی معاش را به حساب آوریم.» و گاه در زیرنا گرفتن زندگی مادی و شیوه معیشت اقتصادی تا آنجا پیش می رود که اگر کسی نداند، او را در این زمینه متأثر از نظریات مارکس می پندارد. می نویسد: « مسئله زندگی و مادیات، طوق اسارتی است که به گردن همه افتاده و رهایی از آن ممکن نیست. اتفاقاً توجه و تمرکز سایر برنامه های زندگی مانند تعلیم و تربیت، تمدن، حکومت، دیانت، در مفهوم دنیایی (بخوانید روناهایی اند) که سر از زیرینای معاش (اقتصاد) درمی آورند.»

چرا ایران کشاورزی شد؟

بازرگان با این فرض آغاز می کند که فلات ایران به فراخور جمعیت خود، مناطق مساعدی برای کشاورزی داشته و در عوض برای فعالیت دیگر (صنعت) مناسب نبوده است. منابع و مواد اولیه وافر و قابل تبدیل و صدور نداشته و نه جمعیت

تقلید و تملق و تسلیم طلبی

که بازرگان آن ها را

بیانگر «روح ملی» ایرانیان

و از خصایص ذاتی و نژادی

آنان معرفی می کند، تنها

یکی از اشکال سه گانه کنش

دفاعی منفعلانه و مخرب

است که وقتی عرصه برای

انجام کنش های دفاعی

مثبت، خلاق و مبتکرانه

مسدود یا به غایت تنگ

و دشوار است، بر رفتار و

روحیات قشرهای خاصی از

مردم جامعه غالب می گردد

زیاد که از عوامل اصلی رواج صنعت است و بر این اساس نتیجه‌گیری‌هایی بعضاً اغراق‌آمیز به عمل می‌آورد؛ «اکثریت جمعیت ایران دهقان و زراعت‌پیشه‌اند (۷۵ درصد آمار سال نگارش مقاله). زمان هخامنشی، ساسانی و بعد از اسلام، شاید ۹۰ درصد از راه کشاورزی ارتزاق می‌کردند. شهرنشینان ایران نیز به‌نوعی نماینده و نمایشی از کشاورزی بوده‌اند. شهر و روستا قابل تفکیک نبوده و بسیاری از شهرها، کمر بند سبزی از مزارع و باغات تا داخل شهر داشته‌اند که متعلق به اهالی شهر بوده و از آن ارتزاق می‌کردند (همان ص ۴۲۵). هنوز هم کمتر خانواده‌ای دیده می‌شود که دستش به دهانش برسد و مزرعه و بوستانی در کنار شهرها نداشته باشد برای کمک به امرار معاش یا تشخیص و تفنن. بنا به همان دلایل و عوامل جغرافیایی و اقلیمی، ایران مستعد ایجاد و رواج صنعت، تجارت و شهرنشینی نبوده است. آنچه به شهرها می‌آمده حاصل کشت و کار دهاتی بوده است. محصولات انسانی ایران

و نواغ ما نیز از جمله صادرات دهات بوده است. سلاطین ایران هم از خارج هجوم نیاورده، از پایتخت و شهر سر بلند نکردند و غالباً فرزند کوه و صحرا و مردان اسب و شمشیر بوده‌اند. صنایع ملی، نمونه‌های عالی، قالی، سپس کوزه و کاسه گلی و قاشق چوبی، مولد ده و محل مصرفشان شهر بوده است. دهات هر کدام برای خود یک واحد اجتماعی بوده‌اند. هم‌خونی و دست‌نخوردگی قدیمی و قیافه و لهجه باستانی. در اداره امور داخلی شان به‌صورت اشتراکی به همان وضع خانواده‌های آریایی در بدو ورود به ایران، کارها دسته‌جمعی انجام می‌شود. در ساختن خانه برای

یکدیگر، همه مشارکت می‌کنند، در مجلس عروسی همه به فراخور کمک و مشارکت دارند. کدخدای ریش سفید برگزیده مردم و با مشورت و هم‌دستی سر «بنه»ها و ریش سفیدان اداره می‌کنند. یک روح همبستگی و همکاری در دهات باقی مانده است که شهرها از آن محروم‌اند (همان ص ۴۵۵).

اما بلافاصله در توصیفی متناقض می‌گوید: «ده ایرانی، جامعه‌ای مستقل و منزوی و تک‌افتاده و متکی به خود است و ایرانی انسانی تک‌زیست و لذا فردگرا، خودخواه، خودبین و ضد اجتماعی است و دغدغه‌ای جز حفظ خود ندارد و مسئولیتی نسبت به جامعه و

کشور احساس نمی‌کند. برای زنده ماندن با هر وضعیت و شرایطی و هر نیروی مسلط و غالبی، از در سازش و تسلیم درمی‌آید و تن به هر نکت و تنگی می‌دهد. اگر لازم شد و سودمند دید، غلام حلقه به گوش چنگیز و تیمور و خدمتگزار و وزیر فرزندانشان می‌شود. هر زمان و در هر شرایط، در رنگی تازه ابراز وجود می‌کند. ایرانی مشابهتی با اقوام سرسخت و یک‌دنده و پیرو اصول ندارد که در برابر مخالف و متجاوز می‌ایستند و می‌جنگند، یا پیروز می‌شوند یا شکست می‌خورند و اگر شکست خوردند با نافرمانی (مدنی) دشمن را خسته و سرانجام گریزان و نابود می‌کنند و سرانجام به یک حکم قطعی و داوری ارزشی درباره هویت و روحیه و طرز سلوک عنصر ایرانی می‌رسد و آن اینکه: «سر بقای ایران، پیروزی ماست».

پیدا است که در زمان نگارش این مقاله از یاد برده بود که همین مردم ایران بودند که با نافرمانی یکپارچه مدنی پادشاه مستبد و قدر قدرت ناصرالدین‌شاه را وادار به

عقب‌نشینی و لغو امتیاز تنباکو و بیرون راندن کمپانی رژی نمودن و چند سالی بعد با همبستگی و اتحاد و پایداری کم‌سابقه‌ای، با توسل به اشکال گوناگون مقاومت، از نافرمانی مدنی و اعتصاب، تحصن در مساجد و مجامع عمومی و حضور گسترده در کف خیابان، تا مقاومت مسلحانه در دفاع از قانون اساسی در جریان انقلاب مشروطیت، نهضت ملی کردن نفت و بعدها انقلاب بهمن ۵۷، تا نیل به پیروزی و خلع ید از شرکت نفت متعلق به امپراتوری انگلستان و بیست و پنج سال بعد از آن، برچیدن نظام سلطنت و بیرون راندن شاه دیکتاتور از کشور، از مداومت و فداکاری بازنیاستادند.

جایگاه شهر و شهرنشینی در حیات فکری، اجتماعی و اخلاقی ایرانیان (آسیب‌شناسی شهر و شهرنشینی در ایران)

بازرگان بر این باور است که شهرنشینی در ایران (در مقایسه با روستاها)، اصالت و نقش مثبت نداشته است؛ «شرایط اجتماعی شهرهای ما «آدم نگاه‌دار و آدم پرور» نبوده حکم قبرستان داشته‌اند. حکومت و تمدن که اصولاً مقتضی و مولود شهرنشینی است، همانند تشکیل شهرها و کشور (ایران)، خارج از اثر آزاد عوامل طبیعی

صورت گرفته است و (لذا) نتوانسته نقشی سازنده و دوام آورنده و رشدکننده داشته باشد» (همان ص ۴۵۹ - ۴۵۸). آنچه به شهرها آمده حاصل کشت و کار دهات بوده، شهرها نه تولیدکننده و نه صادرکننده مواد اولیه و صنعتی بوده‌اند. تعدادی شهرهای ما دهاتی بوده‌اند که با حفظ ساختار و روحیه روستایی، خارج از تناسب چاق گردیده، تعادل و سلامتی را از دست داده، ضایع شده و ضایع کرده‌اند. نوع دیگر شهرهایی که به خاطر خوش‌گذرانی به‌صورت باغ و قصر و بازار به دست و دستور مهاجمین و غاصبین حاکم، مصنوعاً ساخته شده و آنچه در شهرها می‌آمد، حاصل کشت و کار دهاتی بود. شهرها نه تولیدکننده و نه صادرکننده مواد معدنی و صنعتی بودند.

محصولات انسانی ایران و نواغ ما نیز از جمله صادرات دهات بوده است، شاهد آن یسوند سیستانی، آشتیانی، سبزواری... و معدودی شیرازی و تبریزی و رازی و نیشابوری و طوسی نام‌های آنان است. سلاطین ایران هم، غالباً فرزند کوه و صحرا و مردان اسب و شمشیر بوده‌اند. نمونه‌های عالی صنایع ملی، قالی و کوزه و کاسه گلی و قاشق چوبی، مولد ده و محل مصرفشان شهر بوده است.

روح طبیعی، تجانس و پیوندهای طبیعی شهرنشینی بر آن‌ها حکومت نمی‌کرده، مساعد رشد تمدن شهری و آدم‌سازی و ایجاد ملت و ملیت نبوده‌اند. به همین خاطر در فرهنگ ملی و قدیمی ما مفاهیم ملت و ملیت، دولت و حتی ایرانیت، خیلی به‌ندرت دیده می‌شود. روح ملی از واحدهای روستایی به حدود مملکت و ملت تجاوز و توسعه نکرده است. شهرها با وجود جمعیت و ثروت بیشتر از دهات بی‌دفاع‌تر و ناتوان‌تر بوده‌اند. شرایط همکاری نداشتند، (زیرا) از افراد ناجور و ناشناس پر می‌شدند، محل همسایگان غالب و مغلوب که بنا به مصلحت و روح سازگاری به ظاهر اهل تبادل ولی از هم کینه به دل دارند و پشت سر به هم فحش می‌دهند و کلاه سر هم می‌گذارند. (همان ص ۴۶۰). روی هم رفته شهرنشینی فاقد اصالت و نقش مثبت بوده و ایرانی برای شهرنشینی آمادگی و استعداد کافی نداشته‌اند.

نتایج روحی و اجتماعی زندگی کشاورزی

به‌زعم نویسنده اشتغال به کشاورزی چند خصلت منفی مرتبط باهم را در ایرانیان نهادینه کرده است، اول، «بردباری» و «پرتحملی» و «پوست کلفتی» ناشی از سروکار داشتن با درخت و حیوان. با این توضیح که بین «تحمل منفعلانه» زارع بیل به دوش و «گردن کلفتی» یک دریانورد شباهتی وجود ندارد. (بی‌توجه

فرهنگ ملی و قدیمی ما مفاهیم ملت و ملیت، دولت و حتی ایرانیت، خیلی به‌ندرت دیده می‌شود. روح ملی از واحدهای روستایی به حدود مملکت و ملت تجاوز و توسعه نکرده است. شهرها با وجود جمعیت و ثروت بیشتر از دهات بی‌دفاع‌تر و ناتوان‌تر بوده‌اند. شرایط همکاری نداشتند، (زیرا) از افراد ناجور و ناشناس پر می‌شدند

به اینکه این دو صفت مترادف نیستند؛ بردباری و پرتحملی نشان از استقامت جسمی و صبوری (روحی عاطفی) می‌دهد و پوست کلفتی مترادف بی‌عاری است، اولی مثبت و پسندیده و دومی مذموم است.

دوم، شلختگی و بی‌نظمی است، به نظر بازرگان زارع بی‌نظم و شلخته است، زیرا لازم نمی‌بیند به کربندی مزرعه خود شکل هندسی بدهد و کاری انجام نمی‌دهد که محتاج دقت در حد دقیقه و ثانیه و تراز و میلی‌متر باشد. وی روحانیون و شعرا را هم که در توصیف‌ها، تشبیه‌ها و صنایع بدیعشان در قید دقت و انطباق با واقعیت نیستند در همین ردیف قرار می‌دهد. (همان ص ۴۳۷). حال آنکه با اندکی تأمل متوجه می‌شویم که شلختگی برای توضیح فعالیت کشاورز که در هماهنگی با نظم طبیعی انجام می‌گیرد، مفهوم درستی نیست. خطای وی در این است که نظم کشاورزی صنعتی و مدیریت مدرن را ملاک داوری درباره فعالیت‌های کشاورزی و زندگی روستایی جوامع ماقبل مدرن قرار داده است. باید به خاطر داشت که برخلاف تصور خیلی‌ها، نظم طبیعی، به معنای دقیق کلمه ریاضی نیست. هیچ‌یک از عوارض طبیعی از بسترهای رودخانه‌ها گرفته تا کوه‌ها و تپه و ماهورها شکل منظم هندسی ندارند. واحد زمان برای اغلب فعالیت‌های کشاورزی روز و ماه فصل و سال و برای آبیاری که در آن محدودیت منابع وجود دارد، ساعت است و در این مورد کشاورزان ایرانی از گذشته دور با ساعت‌سنج‌های ابتدایی سهمیه آب هر زمین را به دقت تعیین و رعایت می‌کردند. اتفاقاً ضرورت هماهنگی با نظم به ظاهر بی‌نظم طبیعی زمان و ترتیبات کشت و داشت و برداشت، به زارع اجازه شلختگی و بی‌بندوباری نمی‌دهد.

سومین عارضه منفی زراعت پیشگی را «وارهایی» می‌نامد و آن را غلبه حالت تسلیم، وازدگی، وارفتگی و تلقی بی‌ارزش بودن وقت معنا می‌کند. می‌گوید: چه عاملی جز زراعت پیشگی موجب انصراف از کار و ضعف اعتماد به نفس در ما ایرانیان شده است؟ زراعت پیشگی سبب شده است مردم ایران جز طبیعت، فلک، قسمت، تقدیر، مشیت، خدا، سرما، باران و خشکسالی، چیز دیگری را در سرنوشت خود مؤثر ندانند و نتیجه می‌گیرد که وابستگی به عوامل قهار طبیعت، انصراف از کار و رویگردانی از اتکا به خود از عوامل اساسی و پردامنه تکوین صفات و عادات ملی ایرانیان به شمار می‌رود. (همان ص ۴۴۰)

تردیدی نیست که پدیده پایدار کم‌بارانی و محدودیت منابع آب، باعث می‌شود زارع ایرانی چشم امید به سخاوت آسمان و حکم



مهدی بازرگان

تقدیر بدوزد، ولی برخلاف نظر نویسنده ایرانیان دست‌بسته تسلیم تقدیر نشدند، بلکه با سخت‌کوشی و ابتکار عمل سیستم‌های آبیاری مصنوعی و در صدر همه روش حفر قنوات را ابداع و با احداث آب‌بند و سد به میزان بالایی پدیده خشکی و کم‌بارانی را تحت کنترل درآوردند، از حاشیه‌های کویر تا اراضی مرتفع کوهستانی را به کشتزار و باغ تبدیل کرده برای میلیون‌ها ساکنین این سرزمین غذا و دیگر مایحتاج اساسی تولید و فراهم نمودند.

جبر شرایط اقلیمی

بازرگان در چارچوب نظریه اصالت جغرافیا، اقلیم و شیوه معیشت کشاورزی را صورت بخش تمامی وجوه اخلاقی و روحی و رفتاری ایرانیان معرفی می‌کند و می‌گوید: «زمین سرچشمه زندگی زارع است، و او در وابستگی و اسارت زمین به سر می‌برد و همین امر منشأ همه گونه مصائب و ذلت و ضعف برای وی گشته است. تن به هرگونه تنگ و ذلت می‌دهد، به شرط آنکه بگذاردند در همان‌جا که دانه پاشیده و ریشه کرده است بماند.» در اینکه هر شیوه معیشتی به‌طورکلی در درازمدت تأثیراتی خاص بر خلق و خوی افراد شاغل برجای می‌گذارد، کمتر تردید است. ولی اولاً این تأثیرپذیری نه مطلق است و نه برای همه یکسان. ثانیاً، از حدود ده هزار سال قبل با وقوع انقلاب کشاورزی این شیوه معیشت به‌تقریب در همه جوامع بشری رواج یافت و به‌عنوان شیوه غالب فراگیر شد. تنها از انقلاب صنعتی به این‌طرف آن هم تنها در تعدادی جوامع غربی اشتغال به کشاورزی رو به کاهش نهاده است. اگر از عوارض روحی و اخلاقی - به‌زعم نویسنده یکسره مذموم - زراعت پیشگی گریزی نباشد، در این صورت

انتظار این است که نه‌فقط ایرانیان بلکه میلیاردها مردم زراعت پیشه جهان به همین خلیقات مذموم مبتلا باشند. اگر نه، می‌باید علاوه بر این، پیگیر عوامل مؤثره دیگری (نظیر زیست‌درازدت زیر سیطره نظامات استبدادی و عقاید و مسلک‌های جبرگرایانه مذهبی و غیرمذهبی) باشند.

افزون بر این بازرگان، ایرانیان را مردمی تک‌زیست و فردگرا توصیف می‌کند و با اصالت دادن به عامل جغرافیا، خودخواهی و نداشتن روحیه اجتماعی در میان کشاورزان را معلول خشکی، کم‌بارانی، پراکندگی دهات و انزوا و استقلال آن‌ها از یکدیگر می‌داند. می‌گوید: «یک کشوری که به‌طور کامل در وسط بیابان و جدا از جهان قرار دارد، مردمش از روح استقلال و خوداستغنائی برخوردار بوده، جدا و بی‌اعتنا نسبت به دیگران به سر می‌برند، دچار خودبینی و جدازیستی می‌شوند و در مقایسه با صنعتگر و تاجر کمتر اهل معامله و معاشرت و همزیستی با دیگران هستند. (همان ص ۴۴۳)

راز بقا را در تسلیم‌طلبی و پفیوزی می‌جویند

نویسنده با معادل قرار دادن بردباری و سازگاری با تسلیم‌پذیری، این خصلت و اخلاق و روحیات ملازم آن، پستی، زبونی و ذلت‌پذیری و خدمت به هرکس و ناکس از خودی، بیگانه را سر بقای عنصر ایرانی معرفی می‌نماید: «وقتی بنا شد ملتی به‌طورجدی با دشمن روبه‌رو نشود، و تا آخرین نفس نجنگد و بعد از مغلوب شدن مخالفت نکند تسلیم اسکندر شود و آداب یونانی را بپذیرد، اعراب که آمدند، کمر خدمت برای خلفای عباسی بیندند، در مدح سلاطین ترک قصاید آبدار بگویند، غلام حلقه به گوش چنگیز و تیمور شود، یعنی هر زمان به رنگ تازه‌وارد درآمده به هرکس و ناکس تعظیم و خدمت کند، دلیل ندارد نقش و نام چنین مردمی از صفحه روزگار برداشته شود.» گویی در سرشت و فرهنگ ایرانیان حتی یک نقطه روشن و امید بخش از خصایل نیک، نظیر قوه ابتکار، روحیه مقاومت، جمع‌گرایی، اخلاق، هدفمندی و علاقه به سرزمین (وطن) و مردم (هم‌وطن و هم‌نوع) یافت نمی‌شود، می‌گوید: «ترکیبی از بردباری، نوسان‌های زندگی و زمین‌گیری، این خصلت کلی و عمیق را در ایرانی پدید آورده که به‌عنوان یک سیستم دفاعی خود را با شرایط گوناگون زمان و مکان منطبق می‌نماید. با هر سختی و مشقت، و به هر تنگ و نکبت تن دهد، با فراغی و تنگی بسازد، با دوست و دشمن کنار آید، آقایی کند و نوکری، برای آنکه بر جای خود زنده بماند.» خصلت‌های دیگری مثل، «بی‌نظمی و بی‌بندوباری، بی‌قیدی به‌قاعده و قرارهای

دقیق» هم هست که روحیه سازگاری را در ایرانیان تقویت می‌کند؛ «و سد بزرگی را از سر آدم سازش کار برمی‌دارد، همچنین بیکارگی و اتکالی بودن زمینه‌ساز سلب مسئولیت و فرار از چاره‌جویی و مبارزه به امید سازگار شدن خود به خود اوضاع.» است. در یک کلام «سر بقای ایران» (پیوژی) «ماست» (همان ص ۴۴۵ - ۴۴۶)

جمع فردگرایی و جمع‌گرایی!

بازرگان در یکجا کشاورزان را افرادی خودبین و فردگرای می‌خواند و در چند صفحه بعد، آنان را مردمی برخوردار از روحیه تعاون و همبستگی، اهل اشتراک و همکاری، مدیریت شورایی توصیف می‌کند: «برعکس شهرها، دهات هرکدام برای خود یک واحد اجتماعی‌اند، هم‌خونی و دست‌نخورده‌گی قدیمی و قیافه و لهجه باستانی را که (اثر توارث) است حفظ کرده‌اند. امور داخلی‌شان را همانند خانواده‌های آریایی در بدو ورود به ایران به‌صورت اشتراکی اداره کرده در انجام کارهایی مثل ساختن خانه برای یکدیگر همه مشارکت می‌کنند یا در برگزاری عروسی‌ها مشارکت کرده و هر یک به فراخور کمک می‌کنند. کدخدا و ریش‌سفید - برگزیده مردم‌اند و با مشورت و همدستی سربندها و ریش‌سفیدان، امور را سامان می‌دهند» و نتیجه می‌گیرد که: «یک روح همبستگی و همکاری در دهات باقی مانده است که شهرها از آن محروم‌اند.» و سرانجام به این نتیجه مهم و به کلی مغایر با مبانی و مقدمات نظریه خود می‌رسد که واحد ده برخوردار از زندگی اجتماعی مشترک و نوعی دموکراسی یا حکومت عامه است که به نظر می‌رسد طبیعی‌ترین و صحیح‌ترین شکل حکومت به معنای مباشرت در امور عمومی است. (همان ص ۴۵۵ - ۴۵۴)

روی هم‌رفته، بازرگان در تأکید بر خصایل منفی ایرانیان راه اغراق پیموده است. با تعمیم خلیقات ناشی از «زراعت پیشگی» روستاییان به همه مردم ایران و اصالت دادن به دو عامل جغرافیا و اقلیم و به تبع آن معیشت کشاورزی در کنار نژاد و توارث، در تفسیر رفتار و خلیقات ایرانیان و شکل دادن به مکانیسم‌های دفاعی آنان، دچار خطای فاحش گشته است. در بیان نحوه مقابله ایرانیان با پدیده «ناامنی و بی‌ثباتی پایدار»، تنها یکی از کنش‌های دفاعی (نوع مخرب و منفعلانه) را وجه غالب بر رفتار و روحیات مردم تلقی نموده است و به سایر کنش‌ها چه مثبت و خلاق و مبتکرانه و چه اشکال دیگر دفاعی توجه نداشته است.

عوامل منفی تأثیرگذار صرفاً اقلیمی و معیشتی نبوده‌اند

مردم ایران قرن‌ها پیش از قرار گرفتن زیر چتر



دولتی واحد، طی یک کنش دفاعی خلاق در برابر خشکسالی و کم‌بارشی، دست به احداث قنوت و دیگر سیستم‌های آبیاری مصنوعی زدند و از این طریق در برابر عامل بی‌ثبات‌کننده اقلیمی به امنیتی نسبی و پایدار دست یافتند؛ اما مشکل آنان در کم آبی خلاصه نمی‌شد.

از همان ابتدای رواج کشاورزی در جلگه‌های حاصلخیز ایران، هم‌جواری با قبایل دام‌پرور صحراگرد به‌صورت معضلی حادث و پیچیده‌تر از مهار و هدایت آب‌ها درآمد. دامداری متحرک در برابر خشکسالی به‌مراتب آسیب‌پذیرتر از کشاورزی با آبیاری مصنوعی بود. تحت آن شرایط استفاده از این روش برای آبیاری مراتع در بیلاقات و قشلاقات و در حال کوچ روی ناممکن بود؛ بنابراین در سال‌های کم باران که علف‌ها نمی‌رویدند، دام‌ها نیز از گرسنگی تلف می‌شدند و قبیله با خطر مرگ روبه‌رو می‌گشت، اگر سرزمینی سرسبز و بی‌مانع می‌یافت مهاجرت می‌کرد و گرنه مردان قبیله به روستاها هجوم می‌بردند و هرچه از دام و محصول زراعی یافت می‌شد با خود می‌بردند. به‌زودی «غارت» به‌عنوان مکمل معیشت متزلزل دامداری در میان عشایر مقبولیت یافت.

این وضعیت در کنار هجوم‌های دولت‌های بزرگ جهان‌گشا (آشور، یونان، روم)، شرایط را برای جوامع کشاورز به‌شدت ناامن می‌نمود. آن‌ها چاره‌ای جز مسلح شدن و مقابله نظامی نداشتند. برای جبران ضعف ناشی از پراکندگی اقدام به تشکیل اتحادیه‌های قبایل و سپس حکومت‌های محلی و پادشاهی کردند. تداوم جنگ‌ها و غلبه قوی‌ترها به تأسیس دولت متمرکز فراگیر (شاهنشاهی) انجامید. با این تحول، امنیت بیشتر و پایدارتری برقرار گردید و توسعه فرهنگی و

تمدنی امکان‌پذیر گشت. با این حال، هجوم و غارت قبایل صحراگرد و دولت‌های پر قدرت بیگانه ادامه یافت. اجحافات مأموران دولتی و فشار مالیاتی ناشی از جنگ‌های مداوم که متناوباً با اشغال کشور توسط ارتش‌های بیگانه همراه می‌شد، بر شدت ناامنی می‌افزود. تحت چنین شرایطی، افراد و گروه‌هایی که راه‌های کنش‌های دفاعی خلاق، مولد و صلح‌جویانه را در برابر خود مسدود می‌دیدند، برای حفظ جان و ادامه زندگی اجباراً به کنش‌های منفی، ستیز و خشونت، سازش و تسلیم و یا گریز و هجرت از وطن متوسل می‌گشتند. در مقاله سازگاری ایرانیان از کنش‌های خلاق و در عوض یکی از سه کنش تدافعی منفی، یعنی تسلیم و سازش برای بقا در شرایط به‌شدت ناامن الگوی رفتاری اصلی و غالب مردم ایران معرفی شده است. در این مورد هم به‌جای عامل «ناامنی و بی‌ثباتی پایدار و فلج‌کننده» شیوه معیشت کشاورزی مقصر اصلی شناخته شده است.

در این میان توسل به توجیحات و اندیشه‌های تقدیرگرایانه فلسفی و مذهبی تحمل آن شرایط سخت و نابهنجار را برایشان آسان‌تر می‌نمود، به بیشتر آنان اجازه می‌داد بی‌آنکه دچار انفعال و تسلیم روحی و معنوی شوند، آرامش و سلامت روحی و فکری خود را حفظ کرده با هوشمندی و خلاقیت‌های ذهنی و عملی شرایط را به‌تدریج به سود اهداف جمعی خود تغییر دهند.

بازرگان علاقه و وابستگی به زمین را علت فقدان تحرک و پویایی ایرانیان می‌داند. اولاً اگر صرف وابستگی به زمین (سرمایه ثابت) باعث سلب تحرک و پویایی می‌شود این امر باید در مورد صاحبان صنایع (سرمایه ثابت) صدق کند. ثانیاً اگر وابستگی علت ایستایی است منطقاً تا زمانی که علت موجود است معلول هم باید بروز کند. در صورتی که در ادوار متعددی مثل دوره‌های شکوفایی فرهنگی و تمدنی در عهد هخامنشیان و ساسانیان و بیشتر و عمیق‌تر آن در دوره نهضت نوزایی علمی فرهنگی قرن‌های سوم تا ششم هجری که وابستگی به زمین برقرار بود مردم ایران به برکت جوشش و سرزندگی و آزادی نسبی فکری و فرهنگی در شهرها، در اوج تحرک و پویایی آفرینش فکری، علمی و تمدنی بودند.

همان‌گونه که پیش‌تر یادآور شدیم، انزوای واحدهای روستایی، نه‌فقط موجب گرایش به تک‌زیستی و فردگرایی در ده‌نشینان نشده است، بلکه کار و زندگی در شرایط دشوار ناشی از دشواری‌های زیست‌محیطی (مثل کمبود آب پراکندگی آبادی‌ها و بعد مسافت...) و اجتماعی و سیاسی (تهاجم و غارت اقوام بیابان‌گرد و عوارض سوء سلطه استبداد مطلقه)، باعث تقویت حس همبستگی و ارتقاء

روحیه تعاون میان روستاییان گردیده است. استقلال و بی نیازی نسبی زندگی روستایی از حکومت و حیات شهری به آن‌ها در برابر آسیب‌ها و فشارهای قدرت‌های مرکزی یا مهاجم خارجی مصونیت بیشتری بخشیده است. چنان‌که مؤلف درست برخلاف آنچه در بالا درباره کشاورزان بیان داشت، اعتراف می‌کند که، «ارتباط اجتماعی، همکاری، همدلی و یاری متقابل در میان روستاییان زبان زد است. بنه‌ها سازمان‌دهی و کار جمعی هدفمند است. هنوز هم مهاجرین از یک منطقه، در شهرها روابط و همبستگی بسیار محکمی دارند و در یاری و اتحاد با یکدیگر برجسته‌اند...»

مقاومت فرهنگی و مدنی راز ماندگاری ایران و ایرانی

جای آن داشت که نویسنده به رویه دیگر واقعیت، یعنی پایداری‌هایی قابل ستایشی هم توجه می‌کرد که مردم ایران (و نه ارتش‌های شاهان) در موقعیت‌های مختلف در حراست از استقلال سرزمین خود، آن هم در شرایطی به لحاظ عده و عُده نابرابر، از خود بروز دادند، و نیز به اشکال مقاومت فرهنگی و مدنی که در طول تاریخ ضامن حفظ و تداوم هویت و استقلال ملی و فرهنگی ایرانیان بوده است، غفلت از نتایج مثبت این نوع مقاومت‌های خلاق و هوشمندانه در پاسداری از استقلال و هویت ملی و فرهنگی، موجب شده است با تعمیم رفتار اقلی از مردم در موقعیت‌های خاص، به همه مردم ایران در تمامی ادوار تاریخ، همه را نوعی سازگاری و خم شدن در برابر دشمن تلقی نماید. می‌نویسد: «با این روش دشمن را رام و راضی می‌خواست، فرهنگ و فساد خود را بر او تزریق کرده و بالاخره هضم و جذبش می‌نموده است.» (همان ص ۴۴۸)

عدم مقابله نظامی مؤثر در برابر مهاجمان در کلیت خود به معنای تسلیم مطلق در برابر دشمن بیگانه و خودی نبوده است، به گواهی تاریخ سپاهیان ایرانی و بیگانه (متعلق به مستعمرات شاهنشاهی) تحت فرماندهی شاهان در مواجهه با تهاجمات نظامی به مقابله برمی‌خاستند و برای زمان نه‌چندان طولانی پایداری نشان می‌دادند ولی به‌محض مشاهده برتری دشمن میدان نبرد را ترک می‌کردند، ولی توده مردم کشاورز و پیشه‌ور در مقابله مستقل (از حکومت) با اشغالگران خارجی و یا حاکمان جبار داخلی رشادت و پایداری

غرورآمیزی از خود نشان می‌دادند و زمانی که توان نظامی‌شان به پایان می‌رسید، به‌جای تسلیم شدن و یا هجرت از سرزمین به مقاومت فرهنگی و مدنی روی می‌آوردند. به کمک این راهبرد هم میراث فرهنگی، هویت ملی و زبان خود را حفظ کرده و هم استقلال خود را بازمی‌یافتند. پرهیز از مداومت بر مقابله نظامی، به آن‌ها فرصت می‌داد تا برای انواع دیگری از مقاومت، در مواردی منفی، (نافرمانی مدنی) و در موارد بیشتری مثبت و مبتکرانه، (فرهنگی و مدنی). شکل اخیر به‌خصوص بیشترین سهم را در حفظ اصالت و استقلال و اعتلای میراث فرهنگی و تمدنی ایران داشته است.

اگر امروز نه آشوری برجاست و نه کلد، فنیقی و مصر فراعنه و نه بسیاری دیگر که زمانی رقیب و معاصر با ایران بودند، ولی ایران و ایرانی توانسته است سه هزار سال به موجودیت خود ادامه دهد، دلیلش، نه «چاپلوسی» و «کرنش» و «پیوری»، بلکه تلاش‌های متناوب در تمدن‌سازی و آفرینش‌های ادبی و فرهنگی، تولید علم و فلسفه و عرفان و ارائه مدل‌های موفق همبستگی و مشارکت آزاد و داوطلبانه در عرصه‌های تولید به شیوه تعاونی و مدیریت شورایی (شبه‌دموکراتیک) و اثبات شایستگی در این زمینه‌ها بوده است. اهمیت و شهرت تعدادی از خاندان‌های برجسته ایرانی (نظیر نوبختی، خواجه نظام‌الملک و رشیدالدین فضل‌الله) در این نیست که خود را وقف خدمت به خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی یا غلامی ایلخانان مغول کردند، به این خاطر بود که با موقع‌شناسی، از ضعف دانش و توان مدیریت اداری سیاسی و اقتصادی آنان استفاده کرده با اشغال مناصب کلیدی و تکیه بر توانمندی و اشراف نظری و عملی خود و ابراز شایستگی در سامان‌دهی و

توده مردم کشاورز و پیشه‌ور در مقابله مستقل (از حکومت) با اشغالگران خارجی و یا حاکمان جبار داخلی رشادت و پایداری غرورآمیزی از خود نشان می‌دادند و زمانی که توان نظامی‌شان به پایان می‌رسید، به‌جای تسلیم شدن و یا هجرت از سرزمین به مقاومت فرهنگی و مدنی روی می‌آوردند

مدیریت جامعه مدنی و اداره امور کشور، ابتکار عمل را از دست‌های متجاوزین و اشغالگران خارج می‌کردند و الگوهای مدیریت سیاسی و اداری و زبان و فرهنگ ایرانی را احیا و رواج می‌دادند. با این کار پایه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی را دوباره اعتلا می‌بخشیدند و بالاتر از آن عناصر بیگانه، صحراگرد و جنگجو را نه آن‌گونه که مؤلف عنوان کرده است، «با تزریق فسادهای خود»، بلکه با آشنا کردن آنان با لوازم کشورداری (ترویج آبادانی و مدارا و عدالت ورزی)، رام ساخته جذب می‌نمودند. بزرگان ادب و اندیشه نظیر فردوسی و ابن‌سینا نیز به خاطر نقش

مثبت و تعیین‌کننده‌ای که در آفرینش‌های علمی و فرهنگی و ادبی از خود بروز دادند و علاوه بر حفظ و تقویت میراث فرهنگی که هسته اصلی هویت ایرانی و محور مشترک و همبستگی و وحدت اقوام بوده است، از انحلال فرهنگی و هویتی و محو پایگاه سرزمینی، جلوگیری کردند.

با این اشکال مقاومت بود که ایرانی‌ها توانستند از هویت و نهایتاً استقلال خود در برابر یونانیان، خلفای اموی و عباسی، مغول‌ها و یا استعمارگران غربی محافظت کنند. اگر ایران، هویت و فرهنگ ایرانی باقی ماند یک دلیل عمده‌اش این بود که هم کشاورزان روی زمین‌های خود باقی مانده آن‌ها را آباد نگاه داشتند و هم ادیبان و شعرا، دانشمندان و فلاسفه و عرفای نامدار از آفرینش ادبی و علمی و فکری بازناستادند.

درباره شهرها و ویژگی‌های سرزمینی

بازرگان از یک طرف فلات ایران را محصور در داخل حصار از کوه‌ها و سلسله جبال بلند و بیابان‌های غیرقابل عبور و دریای عمان و خلیج فارس، دور از دسترس دشمنان خارجی به تصویر می‌کشید و از سوی دیگر از هجوم ورود سیل آسای مهاجمان خون‌خوار و گرسنه و کشورگشا به داخل فلات ایران و غارت روستاها و شهرها خبر می‌دهد. «ایران هر یک‌صد سال صحنه حملات گوناگون و خرابی قرار می‌گرفت و شهرها و دهات دائماً در معرض تاخت‌وتاز یاغیان و شیخون دزدان و راهزنان بود. مردم نه در سفر امنیت و سلامت داشتند و نه در دار و دیار از تجاوز و چاول در امان بودند» (همان ص ۴۵۴).

به نظر وی «قدرت دفاعی دهات همان دیوارهای گلی، قلعه‌های کوتاه، برج‌های خالی و چند بیل و چماق بوده است، بدون اتکا به اطراف و تجهیزات و نفراتی که بسیج شوند و تشکیلات و تدارکات برای دفع مهاجمان». بنا به برداشت مؤلف، شهرها با وجود جمعیت و ثروت بیشتر به لحاظ همکاری و تشکیلات از دهات بی‌دفاع‌تر و ناتوان‌تر بودند.

درحالی که حکایت تاریخ اجتماعی و جغرافیایی شهری ایران به نحوی دیگر است، تعداد زیادی از شهرهای ایران بر محور محل استقرار حاکمان درون قلعه‌های مستحکم و مرتفع و مشرف بر روستاهای پیرامون بنا می‌گردید. در مرکز قلعه سکونتگاه حاکم و در پیرامون آن خانه‌های مسکونی بلندپایگان نظامی و سیاسی قرار داشتند و بیرون از حصار اصلی بافت اصلی شهر متشکل از بازار و مسجد و دیگر مؤسسات عمومی و مناطق مسکونی اهالی شهر قرار داشت و کمی دورتر روستاها و کشتزارها بودند. کوچه‌های پریچ‌وخم در اغلب شهرهای ایران علاوه بر محافظت عابران در برابر تابش مستقیم آفتاب،

عبور مهاجمان را کند و دشوار و مقاومت در برابر آنان را بری اهالی آسان می‌نمود.

می‌گوید مردم شهر همان دهاتی‌های سرریز شده به درون شهرها هستند که یک پا در شهر و یک پا در ده دارند، این حرف آن هم تا حدی درباره مالکین شهری دور از زمین راست می‌آید و اکثریت اهالی را که کسبه و پیشه‌وران و اهل دیوان و یا شعر و ادب هستند شامل نمی‌شود.

شهرها از روستاها تغذیه مادی می‌شدند ولی حیات اجتماعی و فرهنگی متمایزی داشتند. شهرهای بزرگ ایران به داشتن مساجد، بازار، مدارس، دانشگاه‌ها، معماری‌های زیبا و پرشکوه و صنایع دستی و پیشه‌وری و قشرهای تحصیلکرده آزرده شاعران، فلاسفه و علمای برجسته شاخص بودند. آیا چنان‌که ادعا شده است، این‌ها همه زانده و سرریز جوامع روستایی بودند و آن شخصیت‌های معروف همه در روستاها پرورش یافته و از آنجا به شهر هجرت کردند؟ یا به‌عکس اگر هم پیشینه روستایی داشتند، پرورده و تربیت شده در محیط شهری بودند؟

اگر همبستگی و تعاون میان اهالی روستاها در چارچوب بن‌ها صورت می‌گرفت، در شهرها این اتحادیه و انجمن‌های صنفی بودند که بافت اصلی شهر یعنی صاحبان حرفه‌ها و کسبه و پیشه‌وران را در صفوف خود متشکل و همسته نگاه می‌داشتند. آن‌ها توسط معتمدین،

استادکاران و روسای مورد اعتماد و منتخب خود مدیریت می‌شدند و نقش واسط بین دولت و صاحبان مشاغل را ایفا می‌کردند و مسئولیت دفاع از حقوق آنان را در برابر اهل دیوان به عهده می‌گرفتند.

تکثر اجتماعی در شهر

با توجه به ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شهر، طبعاً تکثر اجتماعی و چندگانگی فرهنگی در شهرها بیشتر از جوامع روستایی بود. تقسیم‌بندی شهر به محله‌ها و مدیریت آن‌ها توسط کدخدایان موجبات بروز چنددستگی و رقابت را در موقعیت‌های خاص مثل مراسم عزاداری و جشن‌ها پدید می‌آورد. روستاها هم از رقابت میان ساکنان بالامحله و پایین‌محله برکنار نبودند.

بازرگان از فقدان روح ملی می‌گویند. اگر آن‌گونه که به نظر می‌رسد منظور از روح ملی

وحدت نژاد و خصلت‌های توارثی باشد، در جامعه به لحاظ قومی و نژادی متکثر ایران، ممکن است حق با بازرگان باشد، اما همین جمعیت متکثر، دارای هویت واحد ایرانی بوده‌اند که بر یک فرهنگ مشترک ملی دربرگیرنده خرده‌فرهنگ‌ها متکی است. نوعی کثرت در وحدت فرهنگی یا واحد در کثرت.

حکومت استبدادی

نزد مؤلف، حکومت استبدادی شاهنشاهی زاینده زندگی کشاورزی و شرایط جغرافیایی ایران ملازم با توقف روح اجتماعی در محدوده ده و موازی با تسلط روح خودبینی و بیگانگی و فریب‌کاری در شهرهاست.

حال آنکه اولاً روحیه تعاون و همکاری اجتماعی و مدیریت شورایی شبه‌دموکراتیک که از اعصار کهن در دیان کشاورزان وجود داشته وی و مؤلف نیز به آن‌ها اشاره می‌کند، تا عصر جدید ادامه یافته است. وی توضیح نمی‌دهد که چگونه از دل یک چنین نظم اجتماعی هم بسته اشتراکی و شورایی، استبداد سر بیرون زد! اما با نگاهی به تاریخ و مطالعه حوادث و تحولاتی که نهایتاً به تشکیل دولت شاهنشاهی استبدادی انجامید، متوجه می‌شویم که هجوم متوالی اقوام کوچنده به شهرها و روستاها نهایتاً ضرورت شکل‌گیری یک نیروی نظامی تدافعی را به جامعه تحمیل کرد. از آن پس جنگاوران

و فرماندهانشان موقعیت برتری در نظام اجتماعی و مدیریت امور جامعه کسب کردند. از سوی دیگر واحدهای اجتماعی کوچک ضرورت برای مقابله مؤثر در برابر مهاجمان در قالب اتحادیه‌های قبایل متحد و یکپارچه شدند و بدین ترتیب شاهان محلی به وجود آمدند. ادامه جنگ و نزاع بین آن‌ها سرانجام به تشکیل حکومت واحد مرکزی (شاهنشاهی) منجر شد. بدین ترتیب استبداد از دل نامنی و جنگ‌های ویران‌کننده و غارت‌ها و ضرورت برقراری امنیت از راه غلبه و زور پدید آمد. این شکل از کشورداری و مدیریت هیچ نسبتی با مدیریت شورایی در دهات ایران نداشته است.

غلبه زور مبنای مشروعیت حکومت

دولت مرکزی از طریق غلبه و زور به وجود

آمد و استقرار یافت و همین قدرت زور و پیروزی در میدان جنگ به حاکمیت نیروی فاتح مشروعیت می‌داد و اطاعت و وفاداری ساکنین شهر یا روستا را جلب می‌کرد. نحوه ظهور دولت از درون جنگ و غلبه و زور و کسب مشروعیت از این طریق قاعده‌ای شد که از آن پس تا انقلاب مشروطه مبنای ظهور و افول امرا و سلاطین بوده است. حتی زمانی هم که خاندانی قدرت را با زور می‌گرفت و سلطنت دران خاندان موروثی می‌شد، باز هم بیشتر اوقات رقابت بر سر جانشینی بین فرزندان و بازماندگان درمی‌گرفت که فقط با قاعده غلبه و زور فیصله می‌یافت و شخص پیروز در میدان جنگ حق حکومت و سلطنت پیدا می‌کرد. نقش این عامل انقدر قوی و ریشه‌دار شده بود که حتی بعد از مشروطیت هم در بعضی از حکومت‌ها از جمله انتقال سلطنت از قاجارها به پهلوی‌ها یا در سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق ایفای نقش نمود.

مؤلف هم به اهمیت نقش غلبه و زور توجه دارد و هم به آثار مخرب فرهنگی و اخلاقی استبداد در رفتار و روحیات مردم؛ «نوکرسازی و تملق و دناوت‌پروری و محو شخصیت که به‌نوبه خود به نفی مسئولیت و مؤثر بودن شخص در سرنوشت خود و خشکیدن استعدادها و به‌جایان رواج حسادت و خیانت و حیوانیت و در نتیجه بسته شدن راه‌های همکاری و سعادت و به‌جا ماندن یک ملت بی‌ارزش بیکاره که همواره باید در عقب قافله بشریت باشد» (همان ص ۴۶۱). در واقع شرایط ناامن و بی‌ثبات‌کننده چه طبیعی (مثل کمی بارش و خشکسالی، قحطی‌های متناوب، پراکندگی مناطق قابل کشت و سکونت) و چه اجتماعی، (هجوم و ایلغار اقوام کوچنده و قدرت‌های متجاوز همسایه) محرک بروز دو نوع کنش‌های دفاعی کاملاً متضاد و شکل‌گیری رفتارهای متناقض در مردم ایران بوده است. بدین ترتیب که اگر فشارها فلج‌کننده نباشند، روحیه همبستگی اجتماعی، همکاری و مشارکت غلبه می‌کند و اخلاقیات مثبت اجتماعی و انسانی رواج و تقویت می‌یابد؛ اما زمانی که شرایط به‌غایت دشوار و ناامن می‌گردد و بی‌ثباتی و تهدید مجالی برای فعالیت سازنده و مولد باقی نمی‌گذارد، و راه‌های دفاع مثبت و سازنده مسدود می‌شود، واکنش‌های دفاعی مخرب و منفعلانه ظهور و گسترش می‌یابند. طیف گسترده‌ای از این نوع واکنش‌ها که در سه دسته کلی خشونت و غلبه، تسلیم و دنباله‌روی و گریز و مهاجرت و انزواجویی قرار می‌گیرند. هر یک از این سه نوع واکنش تدافعی عوارض سوء اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی معینی در پی دارد. ■

بازرگان از فقدان روح ملی می‌گویند. اگر آن‌گونه که به نظر می‌رسد منظور از روح ملی وحدت نژاد و خصلت‌های توارثی باشد، در جامعه به لحاظ قومی و نژادی متکثر ایران، ممکن است حق با بازرگان باشد، اما همین جمعیت متکثر، دارای هویت واحد ایرانی بوده‌اند که بر یک فرهنگ مشترک ملی دربرگیرنده خرده‌فرهنگ‌ها متکی است. نوعی کثرت در وحدت فرهنگی یا واحد در کثرت

ضرورت متدلوژی متناسب برای فهم قرآن

متن حاضر گزیده، تنظیم و ویرایش شده گفتاری از آقای رحمانی است که در رسانه‌ها آمده است. از آنجا که به نکات مهمی اشاره شده امید است که با این ضرورت اشاره شده برخورد فعال شود.

ت رحمانی

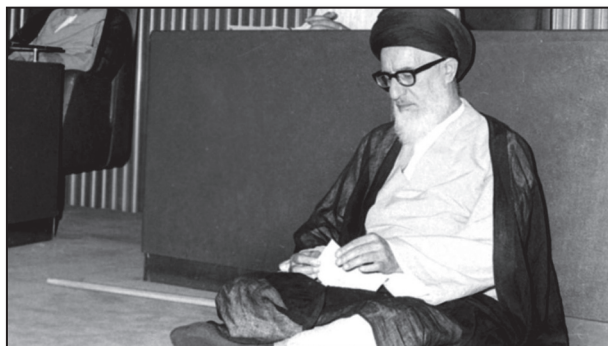
طرح کلی مسئله این است که روشنفکران مسلمان با مشکل فهم متن و تبیین آن مواجه هستند؛ مشکلی که در متدلوژی برای شناخت دین به وجود آمده و ادامه پیدا کرده است. من قبلاً در مورد روشنفکران مسلمان صحبت کرده‌ام و حالا می‌خواهم بر دیدگاه‌های ملی-مذهبی که قدمت بیشتری دارد نقدی داشته باشم؛ یعنی آن‌هایی که آغازگران بیداری بوده‌اند. من بر روی ایران تمرکز می‌کنم. این نخله که با زنده‌یادان بازرگان، شریعتی و طالقانی شناخته می‌شوند و قرآن‌پژوه‌اند؛ کسانی که با تکیه بر قرآن، بینش و درک یک‌سری از علوم زمانه آغاز این بیداری اجتماعی-سیاسی را برای دنیای اسلام و به‌خصوص، ایران رقم زدند. اگر عقب‌تر برویم، چهره‌هایی هستند که از این افراد متأثر شده‌اند، مانند سید جمال یا ابوالحسن خان فروغی (استاد قرآن‌مهندس بازرگان) که قرآن‌پژوهشی مقتدر و مطلع بوده‌اند؛ البته تحلیل آقای طالقانی و بازرگان و شریعتی برای ما عمده‌تر است، علتش هم را می‌گویم که چرا توجه به طالقانی عمده‌تر است؛ طالقانی قرآن‌پژوهی بود که آیت‌الله خطاب می‌شد، ولی با حوزه علمیه مرزبندی داشت و از حوزه چون به تهران مهاجرت کرده بود حوزویان شأن فقیه و

اجتهادی برایش قائل نبودند. در قرائت آیت‌الله طالقانی از قرآن هم اثری از زبان حوزوی یا فقه مصطلح نمی‌بینیم. آیت‌الله طالقانی قرآن‌پژوهی بود که قرآن را به صحنه آورد و قرآن را جوهری فهم می‌کرد که گویی به محمد وحی می‌شد. علاوه بر آن، قرآن را با بینش زمانه می‌خواند و جلو می‌برد؛ یعنی به تکامل سمت‌دار و هدف‌دار معتقد بود و با همین نحوه نگرش به قرآن نزدیک می‌شد و توشه‌گیری می‌کرد. قرائت طالقانی از قرآن سمت‌وسوی مبارزه، دموکراتیک بودن و مسلمانی داشت و اسم تفسیر خودشان را هم را هم «پرتوی از قرآن» گذاشت، نه تفسیر، اما جدا از این وجوه مثبت یادشده درباره دیدگاه آیت‌الله طالقانی معتقدم در طالقانی و بعد از طالقانی به یک آسیب‌شناسی نیاز داریم که بسیار ضروری و جدی است.

اولین سؤال این است که ۱۴۰۰ از بحث از پیامبر و متن قرآن می‌گذارد آیا با توجه به متدلوژی ارسطویی موجود از فهم قرآن چیزی مانده است؟ آیا قرآن مغلوب فهم ارسطویی نشده است؟ آیت‌الله طالقانی به بیان شریعتی یک دانشمند یا یک فقیه نیست، بلکه مجاهد است؛ اما من از کلمه کنشگر برای ایشان استفاده کنم. فرق یک تحلیلگر با یک کنشگر این است که تحلیلگر پس از تحلیل وظیفه‌ای ندارد، ولی کنشگر برای خودش کنش ترسیم می‌کند. برای آیت‌الله طالقانی، بازرگان و روشنفکران ملی-مذهبی مثل مهندس سبحانی، دکتر پیمان، مهندس میثمی و علی طهماسبی و نخله ملی-مذهبی در سطوح پایین‌تر که به‌طور مستمر تولید و شاگرد داشته‌اند، یک مسئله همواره مغفول مانده است: نسبت قرآن و علوم دینی. علوم دینی، فقه، باور، احکام و الهیات فقهی است که شامل مسائل گوناگونی است و هیچ‌گاه به راحتی تسلیم روش قرآن محض نشد، علامه طباطبایی که تفسیر قرآن کرده‌اند و در حوزه در زمان خودش منزوی شد، از کلید فهم ارسطویی در تفسیر قرآن استفاده کرد، اما مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان به این نگاه علامه طباطبایی نقد داشتند.

حالا با یک بن‌بست مواجه می‌شویم؛ یعنی قرآن‌پژوهان و روشنفکران ملی-مذهبی رود باریکی در اندیشه دینی راه انداختند، اما این رود باریک نتوانسته در رودخانه تفکری که به آن حوزوی می‌گوییم موج و حرکت جدی ایجاد کند، حتی اصلاح‌طلبان حوزه هم نتوانسته‌اند با اندیشه طالقانی و با فقه مصطلح تعامل داشته باشند و آزادگی، حریت، شجاعت و آنچه در متن قرآن است را در فقه موجود به‌طور سیستماتیک به جریان بیندازند. برای نمونه برابری انسان‌ها و حقوق زنان و انواع اقسام مسائلی که بعد از حکومت دینی خودش را نشان داده.

نتیجه اینکه این رود باریک، موازی آن رودخانه حرکت کرد. برای نمونه



ملت ما با قرآن و نهج البلاغه انقلاب کردند، ولی در نهایت اصول فقه مصطلح حاکم شد. متأسفانه مسلمان روشنفکر توانست جای یک قاضی بنشیند، ولی طلبه‌های جوان چهار یا پنج سال درس خوانده قاضی شدند و بعد حکم دادند و این شد چهره اسلام؛ به عبارتی نتیجه اینکه قرآن پژوهی این نحله راه درست را پیمود، ولی متأسفانه اثرگذاری مناسب نداشت. امروزه حکومت دینی و مشکلات عینی جامعه بیشتر تلاطم ایجاد کرده است تا بحث‌های ما درباره قرآن. ایراد از چه بوده است و از کجا بوده؟ چرا قرآن یا بینه قرآنی طالقانی یا بازگان باب نشد؟ چرا امروز هم یک نفر ممکن است بگوید تنها قرآن کافی است و بشود ابوبکر بغدادی؛ یعنی بگوید من ارجاعی به سنت و منابع سنتی ندارم و این برداشت فردی من از قرآن است. اینجا اولین مسئله‌ای که مطرح می‌شود بینه است. آیا صرف بینه برای تفسیر قرآن کافی است؟ دوم اینکه با این متنی که ۱۴۰۰ سال از آن گذشته می‌توان مسائل روز را حل کرد؟ چه باید کرد که روح تعالی بخش قرآن در علوم دینی جاری اسیر نشود؟ با کدام متدولوژی می‌توان روح جاودانه

قرآن را یاری کرد؟ چگونه می‌شود این رود کوچک در رودخانه، تلاطم اثرگذار ایجاد کند؟ ما تا کنون فاقد این متدولوژی‌ها بوده‌ایم؛ مرحوم طالقانی قرآن را با روح آزادانه‌اش تفسیر می‌کرد و در واقع کنشگر بود و نه مفسر قرآن؛ یعنی هم کنشگر بود و هم از قرآن متأثر بود. به همین خاطر خوانش او در دل می‌نشست. پس از آیت‌الله طالقانی، دیگر روشنفکران این نحله مانند بازرگان، مهندس سبحانی، لطف‌الله میثمی و دکتر پیمان کنشگر بوده‌اند و برای بانشان هزینه داده‌اند و صرفاً دانشمندان آکادمیک نبوده‌اند، اما فاقد آن متدولوژی بوده‌اند که بتواند بین قرآن و آن علوم اسلامی، رابطه‌ای خلاق برقرار کند. از سوی دیگر شعار کفایت قرآن به تنهایی، شعار مؤثری نیست، چون مسلمانی آداب، رسوم و آشکالی دارد و مدام به وسیله روحانیت در ذهن مخاطب خودش را بازتولید می‌کند. امکان دارد در یک لحظه و زمان‌هایی افت کند و فراموش شود، ولی دوباره بازمی‌گردد. ما در این باره مشکل داشتیم و این مشکل هنوز وجود دارد. ما باید آغازگر یک مراد و تعامل همه‌جانبه می‌بودیم. امکان دارد بگوییم بازرگان و نهضت

آزادی با روحانیون تعامل داشته‌اند، ولی این تعامل سیاسی-اجتماعی بوده است و وارد فاز اندیشه و متدولوژیک نشده است. علوم اسلامی مصطلح از یک متدولوژی برخوردار است که به آن قدرت و انسجام ظاهری می‌دهد که می‌تواند خودش را بسط دهد، شاگرد تربیت کند و مدرسه داشته باشد و مدل درست کند، ولی ما با بینه خودمان نتوانستیم این رود را تبدیل به رودخانه کنیم. در حالی که نمی‌توان علوم اسلامی را نادیده گرفت در عین حال نمی‌توان نقایص آن را هم ندید. در عمل ما این‌ها را نادیده گرفتیم و این مشکل را در آثار شریعتی و همه روشنفکران این نحله می‌بینیم و این مشکل کمی نیست. مسلمان، نمی‌تواند در خلأ زندگی کند؛ یعنی اگر روشنفکران مسلمان شق‌القدرشان نگاه رهایی‌بخش به قرآن بود، ولی از همین شق‌القدر خودشان می‌شود این انتقاد را هم به سوی آنان برد. نقد نحله روشنفکران ملی-مذهبی این است که به متدولوژی پشتوانه علوم اسلامی موجود توجه نکرده، نقد و تعاملی هم با آن ندارند و از خود هم متدولوژی مستقل ارائه نکرده‌اند. ■

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید: لطفاً برگ اشتراك را كامل و خوانا پر كنيد.

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کد پستی:

«قید کد پستی الزامی است»

حق اشتراك يك ساله
داخل کشور: ۱,۲۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور:
اروپا ۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال
امریکا ۷,۰۰۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سبیا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانك ملی شعبه دانشگاه كد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانك ملت شعبه میدان توحید كد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرمی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۴۷۵۸۸۷-۰۹۱ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

فرافکنی و توجیه؛ دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما

نقد فرافکنی در آثار سخنوران فارسی

بخش سوم

حکایت

خواجه‌ای بدشکل ناپیی بدشکل‌تر از خود داشت. روزی آینه‌داری آینه به دست نایب داد. آنجا نگاه کرد. گفت: سبحان‌الله! بسی تقصیر (۶) در آفرینش ما رفته است. خواجه گفت: لفظ جمع مگوی. بگوی در آفرینش من رفته است. نایب آینه پیش داشت، گفت: خواجه اگر باور نمی‌کنی، تو نیز در آینه نگاه کن. (کلیات عبید زاکانی، رساله دلگشا، ۱۳۳۲، ص ۱۵۰)

حکایت

قزوینی پای راست بر رکاب نهاد و سوار شد. رویش از کفل اسب بود، گفتند: واژگونه بر اسب نشسته‌ای! گفت: من باژگونه نشسته‌ام، اسب چپ بوده است. (همان، ص ۱۱۰)

۱۲.۲.۱. خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی

یکی از ویژگی‌های بارز، اندیشگی حافظ جبرگرای، یا به تعبیر دقیق‌تر، اعتقاد به قضا و قدر است. این روحیه تقدیرگرایانه، به روشنی، در اندیشه‌های فرافکنانه حافظ متجلی است. از دیدگاه این شاعر، آدمیان را در انتخاب این یا آن راه و در ارتکاب این یا آن عمل اختیار و گزیری نیست. از این رو، قصورها و تقصیرهای آنان نیز، مُقَدَّر و اجتناب‌ناپذیرند. وقتی آدم، ابوالبشر، توانست خود را از وسوسه گناه و عصیان مصون نگاه دارد، دیگر از فرزندان او چه توقع و انتظاری می‌توان داشت؟

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی؟ (خانلری، حافظ، ۱۳۶۲، غزل ۴۸۰)

شایان توجه است که مسئول شناختن قضا و قدر برای اعمال نیک و بد آدمی و حوادث خوشایند و ناخوشایند، به کرات، در اشعار حافظ انعکاس یافته است.

در کوی نیکامی ما را گذر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را
... حافظ به خودنپوشیدن خرقه می‌آلود ای شیخ پاک‌دامن معذور دار ما را
(همان، غزل ۲۹۷)

بنابر آنچه گفته شد، حافظ فرافکنی را نقد نمی‌کند، بلکه «جبر» و «قضا و قدر» را آماج آن قرار می‌دهد.

صرف‌نظر از جبر و تقدیرگرایی، حافظ، علی‌الاصول، عیب‌گویی از دیگران را کاری ناپسندیده و از خصایص بی‌هنران می‌شمارد.

کمال صدق محبت ببین نه نقص گناه

که هر که بی‌هنر افتد، نظر به عیب کند
(همان، غزل ۱۸۳)

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را کوش (۷)

هر کسی آن درّود عاقبت کار که کشت
(همان، غزل ۲۷۲)

۹.۲.۱. ابو جعفر نصیرالدین محمد بن حسن طوسی

خواجه نصیرالدین طوسی، در بخشی از تصنیف بسیار معروف خود، اخلاق ناصری، تحت عنوان «وصایای منسوب به افلاطون» پرداختن به بدی‌های دیگران را نشانه قبول آن بدی‌ها از جانب شخص عیب‌جو تلقی می‌کند:

«... و بدان که کسی که در شرّ غیر خود، اندیشه کند، نفس او قبول شرّ کرده باشد و

مذهب او بر شرّ مشتمل شده.» (مجتبی مینوی و...، ۱۳۵۶، ص ۳۴۲)

۱۰.۲.۱. شیخ مصلح‌الدین بن عبدالله شیرازی / سعدی

از میان سخنوران نامور فارسی، شاید کمتر کسی به اندازه شیخ اجل سعدی، درباره ضرورت مراقبت از نفس و لزوم توجه دائمی به تقصیرها و عیب‌های خویش سخن گفته و بر ناپسندی عیب‌جویی و بدگویی از دیگران تأکید ورزیده باشد (۱) در این رهگذر، وی، در چندین جا، به ویژه در بوستان (= سعدی نامه) به تمایل آدمیان به تبرئه خود و متوجه کردن مسئولیت نارسایی‌ها و تقصیرات خویش به دیگران - که همان فرافکنی است - اشاره کرده و در مواردی با روشن‌بینی، به ناخودآگاه بودن این تمایل توجه یافته است. اشعار زیر، به وضوح، شاهد این مدعا است.

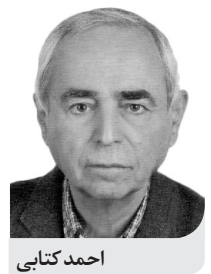
در آینه گر خویشتن دیدمی به بی‌دانشی (۲) پرده ندریدمی (۳)
چنین زشت از آن پرده برداشتم که خود را نکوروی پنداشتم
(یوسفی، بوستان، باب هفتم، ابیات، ۲۹۲۸-۲۹۲۷)

تو را هر که گوید فلان کس بد است چنان دان که در پوستین خود است (۴)
منه عیب خلق ای فرومایه پیش که چشم فرودوزد از عیب خویش
چرا دامن آلوده را حد زخم چو در خود شناسم که تردانم؟
(همان، ابیات، ۳۲۹۶-۳۲۹۵)

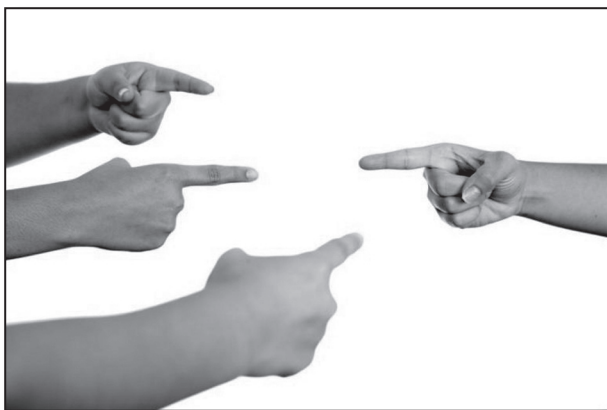
اگر تو دیده‌وری نیک و بد ز حق بینی دو بینی از قبیل چشم آحول افتاده است
چو نیک در نگری آن که می‌کند فریاد ز دست خوی بد خویشتن به فریاد است
(فروغی، کلیات سعدی، ص ۸۹۱)

۱۱.۲.۱. عبید زاکانی

در داستان‌های طنزآمیز عبید نیز، به کرات، گونه‌هایی از فرافکنی و نقد آن مشاهده می‌شود. از آن جمله است حکایات زیر:



احمد کتابی



۱۳-۲-۱- مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی

در سروده‌های جامی نیز، به صورت پراکنده، شواهدی دال بر توجه به فرافکنی مشاهده می‌شود. از آن جمله است حکایت زیر از مجموعه هفت اورنگ:

حکایت زنگی و آینه

در این حکایت، جامی، نخست، به توصیف سیاه‌پوستی می‌پردازد که از نظر سیاهی چهره و کراهتِ منظر، گوی سبقت را از همگان ربوده است، اما شگفتا که وی از زشتی و ناخوشایندی قیافه خود مطلقاً آگاهی ندارد. از قضای روزگار روزی این سیاه‌پوست، در مسیر خود، آینه‌ای می‌یابد و چون بدان می‌نگرد، این تیرگی و زشتی را نه به خود که به آینه منسوب می‌کند. از این رو، زبان به شماتت آن می‌گشاید و خطاب به آینه چنین می‌گوید:

گفت: اگر روی بودیت چون من صدکرامت فرودیت چون من
خواری تو ز بدسرشتی توست بر ره افکندنت ز زشتی توست
(مدرس گیلانی، هفت اورنگ، ۱۳۳۷، ص ۲۵۵)

در ابیات بعدی، جامی به استنتاج از این تمثیل می‌پردازد و تلویحاً آدمیان را از غفلت درباره عیوب خویش و نسبت دادن آن به دیگران برحذر می‌دارد و نادیده گرفتن معایب سایرین و توجه به مزایای آنان را از نشانه‌های دانایان تلقی می‌کند:

اگرش چشم تیزبین بودی گفت و گویش نه این چنین بودی
عیب‌ها را همه ز خود دیدی طعن آینه کم پسندیدی
مرد دانا به هر چه در نگیرد عیب بگذارد (۸) و هنر نگیرد
هست در عیب‌ها هنر بینی از میان صدف گهر چینی
بر هنر هر که عیب بگزیند از میان گهر صدف چیند

۱۴-۲-۱- مولانا فخرالدین علی صفی

در کتاب لطایف الطوائف - اثر معروف فخرالدین علی صوفی، طنزنویس نامدار قرون نهم و دهم هجری - هم، نکات و حکایاتی در ارتباط با فرافکنی مشاهده می‌شود از آن جمله:

حکایت

مردی احول نزد طبییی احول رفت و گفت: من یکی را دو می‌بینم. چشم مرا علاج کن که از این جهت غلط‌ها (۹) می‌کنم و تشویش‌ها به من می‌رسد. طبییب سر بالا کرد و گفت: شما هر چهار! که نزد من آمده‌اید، همه این یک مرض دارید؟ احول گفت: واویلا! مرا فکر طبییی دیگر باید کرد که اگر من یکی را دو می‌بینم، او یکی را چهار می‌بیند! (همان، ص ۳۷۵)

حکایت

«ابن مُکَرَّم» (۱۰) «ابوالعینا» (۱۱) را گفت: یا قَرَدَه (یعنی ای بوزینه) ابوالعینا در جواب گفت: وَ صَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ (۱۲) (یعنی: و بزد برای ما مثلی و فراموش کرد آفرینش خود را) (همان، ص ۲ و ۳)

۱۵-۲-۱- میرزا محمدعلی... صائب تبریزی

در اشعار صائب، به‌ویژه در تک‌بیتی‌های نغز او، اشاراتی صریح، و گاه تلویحی، به فرافکنی مشاهده می‌شود؛ از آن جمله:

عکس خود را دید در می زاهد کوتاه‌بین

تهمت آلوده دامانی به جام باده است

(امیری فیروزکوهی، کلیات صائب، ۱۳۳۳، ص ۸۲۴)

به عیب خویش اگر راه بردمی صائب

به عیب جویی مردم چه کار داشت می؟

(همان، ص ۷۹۲)

کور بودم تا نظر بر عیب مردم داشتم

از نظر بستن به عیب خویشان بینا شدم

در ضمن، صائب برداشت‌های نیک یا بد آدمیان را از جهان بیرون، تابعی از احوال درون آنها تلقی می‌کند:

از درون تو بود تیره جهان چون دوزخ

دل اگر تیره نباشد همه دنیاست بهشت

(همان، تک‌بیتی‌ها)

۱۶-۲-۱- میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهان

از دیدگاه نشاط، بدبینی نشانه و علامت نداشتن دیده نیک‌بین است:

اگر نیک بینی، بد و نیک نیست تو را دیده نیک‌بین لیک نیست

جهان سر به سر نور پاک است و بس دریغا به چشم تو خاک است و بس

(صفا، گنج سخن، جلد ۳، صفحه ۱۸۹)

۱۷-۲-۱- میرزا ابوالقاسم قائم مقام

چون هر چه می‌کنی به دل خویش می‌کنی

جرم فلک کدام و گناه ستاره چیست؟

۱۸-۲-۱- میرزا حبیب قآنی شیرازی

زشت را گو روی خود را خوب کن ورنه با آینه‌ات چو د (۱۳) سخن

زشت اگر آینه را دور افکنند زشتی خود از نمان ظاهر کند

پریشان (نقل از امثال شعر فارسی، شعاعی، ص ۲۶۰)

یادداشت‌ها:

۱- برای توضیحات و شواهد بیشتر رجوع کنید به باب هفتم بوستان ذیل عنوان‌های «گفتار اندر غیبت و خلل‌هایی که از وی صادر می‌شود»، و «گفتار اندر کسانی که غیبت ایشان روا باشد» (بوستان مصحح دکتر یوسفی، انتشارات خوارزمی، صفحات ۱۷۰-۱۵۸)

۲- با عدم بصیرت

۳- با غیبت از دیگران پرده‌داری نمی‌کردم.

۴- در واقع، از خود عیب‌جویی و بدگویی می‌کند.

۵- دوین، لوچ.

۶- کوتاهی.

۷- در بعضی نسخه‌ها به جای «کوش» «باش» ضبط شده است.

۸- رها می‌کند.

۹- اشتباه‌ها.

۱۰- از ظریفان و نکته‌گویان عرب.

۱۱- از فصیحان و بلیغان عرب.

۱۲- آیه ۷۸ سوره یوسف.

۱۳- مخفف «چه بُود»

تحول رویکرد جامعه‌شناسان به دین

کتاب «گذر از دفاعیه گرایی؛ به سوی پدیدارشناسی متن» در سال ۱۳۹۷ به کوشش فرامرز معتمد دزفولی در انتشارات نقد فرهنگ منتشر شده است. گفتنی است قرار بود نام این کتاب الله و دنیای مدرن باشد که بعداً به نام فعلی تغییر یافت. این کتاب مجموعه مصاحبه‌های معتمد دزفولی با اندیشمندی مانند عبدالعلی بازرگان، حبیب‌الله پیمان، تقی رحمانی، مقصود فراستخواه، محمد مجتهد شبستری، لطف‌الله میثمی، حسن یوسفی اشکوری، سارا شریعتی و احسان شریعتی است. در زیر گزیده‌ای از مصاحبه معتمد دزفولی با سارا شریعتی با نام «رویکرد جدید جامعه‌شناسانه به دین» را خواهیم آورد.

جامعه‌شناسی و دین

سارا شریعتی درباره نسبت جامعه‌شناسی و دین با بیان اینکه «جامعه‌شناسی تاریخاً تحول‌گرا بوده است و تحت تأثیر این رویکرد، برخی از پیشگامان و بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی رأی به افول دین در مراحل تکامل تمدن بشری داده‌اند» معتقد است «پیش‌بینی‌های جامعه‌شناسی آغازین در خصوص افول دین محقق نشد». او جامعه‌شناسی را فرزند مدرنیته می‌نامد و دگرگونی عظیم ایجادشده در جهان را به‌عنوان «گسست با گذشته» صورت‌بندی کرده است و معتقد است اندیشه دینی با شکاکیت علمی مواجه شد و فرآیند رو به رشد عقلانیت، همه فعالیت‌های جامعه را دربرگرفت.

خانم شریعتی اولین جامعه‌شناسان را به‌عنوان جامعه‌شناسان مدرنیته نام برده است و گفته است که آنان به دین و به آینده آن در جوامع مدرن توجه داشتند و آثار آنان همچنان ازجمله متون بنیادین این رشته است. البته این افراد به معنای متعارف کلمه افرادی غیرمذهبی بودند، اما میان نظریات شخصی آنان و تحلیل‌های جامعه‌شناسانه آنان باید تفکیک قائل شد و از این منظر می‌توان گفت که به‌رغم گرایش‌های و نظریات شخصی هر یک از این جامعه‌شناسان، هیچ‌کدام از آن‌ها حکمی جامعه‌شناختی در خصوص پایان دین ندادند.

آگوست کنت

سارا شریعتی آگوست کنت را فرزند جامعه‌ای از هم‌گسیخته و انقلابی معرفی می‌کند که اصلی‌ترین دغدغه‌اش نظم اجتماعی بود. برای آگوست کنت «دین مهم‌ترین عامل نظم‌بخشی و انسجام جامعه است و حتی کنت در پایان زندگی‌اش تأکید می‌کند که حتی در مرحله حاکمیت علم و دانش بشری، باز هم انسان‌ها به قدرتی معنوی، قدرتی

تنظیم‌کننده و معنابخش و در یک کلام به دین محتاج‌اند. به همین دلیل کنت با جانسین کردن انسانیت به‌جای خدا، به‌عنوان موضوع پرستش خود را بنیان‌گذار دین جدیدی به نام دین انسانیت معرفی کرد و برای آن مراسم، شعائر، ایام متبرک و روحانیونی نیز تعیین کرد و بدین ترتیب باز به دین بازگشت. هرچند این دین دینی مبتنی بر وحی نبود».

کارل مارکس

شریعتی درباره مارکس، فیلسوف و جامعه‌شناسی که به داشتن مواضع ضد دینی شناخته می‌شود می‌گوید از نظر مارکس اضمحلال دین همچون ازخودبیگانگی جز با تحقق جامعه آرمانی کمونیستی ممکن نیست. به عبارت دیگر تا پایان تاریخ و در نتیجه تا آن زمان دین همچون یک واقعیت اجتماعی همواره حضور خواهد داشت و نقش دوگانه «افیون» و «آه» مردم ستمدیده را ایفا می‌کند.

دورکیم

«در آثار دورکیم نیز خدا چیزی جز تغییر صورت جامعه نیست و دین نیز عبارت است از بیان تمثیلی جامعه و در نتیجه از نظر دورکیم تا زمانی که جوامع انسانی وجود داشته باشند، دین نیز وجود خواهد داشت. بنابراین جامعه بدون دین وجود ندارد و احساس مذهبی در طول تاریخ جوامع بشری وجود داشته است و یک توهم نیست». شریعتی به نقل از دورکیم می‌گوید: «یک توهم قرن‌ها ادامه نمی‌یابد و به هر حال از بین می‌رود. او این وجه لایزال را احساس مذهبی می‌داند». این جامعه‌شناس ایرانی با بیان نظریات این سه جامعه‌شناس برجسته و درجه متفاوت اعتقاد این سه به افول دین^۱ در مرحله کمال انسان، باز هم پایان دین از منظر جامعه‌شناختی را ناممکن می‌داند.

وبر

«وبر با تأکید بر تفاوت میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی از رویکردهای پوزیتیویستی و تحول‌گرایانه فاصله گرفت و در تحلیل خود از روند عقلانیت و افسوس‌زدایی در جهان مدرن، دین را نه در برابر مدرنیته، که در تعامل با آن نشانده و تأکید کرد که دین در فرآیند عقلانی شدن سهم بوده است؛ یعنی در تحلیل وبر، نه پایان دین که دگرذیسی دین در دنیای مدرن پیش‌بینی شده است. وبر «شرک ارزشی» را یکی از پیامدهای دنیای عقلانی شده مدرن می‌دانست و معتقد بود هرچه افسوس‌زدایی که محصول عقلانیت علمی تکنیکی است گسترش یابد، به همان میزان نیز نیاز به معنا بیشتر بروز و ظهور می‌کند و در آنچه وبر ادیان جانسین و اشکال نوین دینداری می‌خواند، متجلی خواهد شد. وبر پیش‌بینی می‌کند که باز خدایان باستانی از مقابر خویش برخوانند خاست

و جدال‌های همیشگی‌شان را از سر خواهند گرفت و تلاش خواهند کرد زندگی ما را تحت سلطه خود درآورند».

ارزیابی سارا شریعتی در نهایت این است که «نه می‌توان رأی بر تحول‌گرایی کل جامعه‌شناسی داد و نه رأی بر منسوخ شدن آرای کلاسیک جامعه‌شناسی در خصوص دین. در نتیجه نمی‌توان امروزی بودن بسیاری از مباحثی را که این مراجع طرح کردند نادیده گرفت و بنابراین نظریه افول دین در جامعه مدرن عملاً کنار گذاشته شده است».

سارا شریعتی معتقد است از زمان وبر به بعد جهت دین را نه معطوف به آخرت که بهبود کار دنیا می‌داند.

ایمان و عقلانیت

سارا شریعتی با بیان اینکه «اگر ایمان به‌عنوان هسته سخت اندیشه دینی، عقل را در برابر دین کاملاً کور و کمر و لال قلمداد می‌کند، در این صورت دین کاملاً به حوزه غیر عقلانیت سوق داده می‌شد». به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا در ایمان دینی هیچ‌وجه عقلانی‌ای وجود دارد یا نه، می‌گوید «کار جامعه‌شناس دین به‌طور مشخص مطالعه کرد بیرونی و کارکرد اجتماعی اندیشه دینی است و نه مطالعه ذات و گوهر دین. میان جامعه‌شناسی آغازین و دین همواره تنش وجود داشته است و حتی برخی از جامعه‌شناسی در برابر دین سخن گفتند». سارا شریعتی پاسکال، نیوتن و دکارت را به‌عنوان بنیان‌گذاران انقلاب علمی، با فرضیه تعارض میان علم و دین بیگانه می‌داند و می‌گوید «آنان حتی تصور نمی‌کردند که یک ملحد بتواند هندسه‌دان باشد».

دین در گذر زمان

سارا شریعتی در توصیف موقعیت دین در جوامع مدرن تا نیمه دوم قرن بیستم می‌گوید: «دین سنتی به کنج کلیساها و انزوای معابد خزیده بود و ناقوس کلیساها دیگر زمان زندگی اجتماعی مردم را تعیین نمی‌کرد. مسیحیت به واتیکان تبعید شده بود و یهودیت در جامعه میزبان خود به استحاله می‌رفت و اسلام در سایه ناسیونالیسم عرب، ترک و ایرانی رنگ می‌باخت. همه شواهد گواه آن بود که دین روزه‌روز عقب‌نشینی می‌کند و جامعه مدرن از قیومیت نهاد دین و آیین و احکام و اعتقادات دینی رها می‌شود»، اما از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی تحولات بسیاری در حوزه دین به‌وجود آمد و این دوره نقطه عطفی در کار جامعه‌شناسی دین است.

با پیدایش فاشیسم به‌عنوان آفت پروژه روشنگری و تحول جامعه‌شناسی از تکامل‌گرایی به کارکردگرایی و مشخص شدن محدودیت‌های عقلانیت مدرن، ارزش‌ها و نهادهای اجتماعی دچار بحران شد و جامعه‌شناسی متوجه پیچیدگی‌های اندیشه و حیات انسان شد. شریعتی با اشاره به تحولات بین‌المللی مانند شکل‌گیری جنبش‌های جدید دینی در جوامع مدرن، گرایش به‌سوی دینداری‌های جدید ادیان شرقی و معنویت‌های ساده و شورمندانه، انقلاب



ایران و تشکیل حکومتی مذهبی، ایجاد و تکثیر جنبش‌های اسلام‌گرا در بسیاری از جوامع اسلامی، فعال شدن گرایش‌های اولترارادیکس در یهودیت، رشد اوانجلیست‌های پروتستان در مسیحیت، افروخته شدن جنگ‌ها در گوشه و کنار دنیا مانند ایرلند، یوگسلاوی، سودان، الجزایر، افغانستان، هند و پاکستان نشان می‌دهد که دوباره دین به صحنه اجتماع بازگشته است.

از این زمان به بعد جامعه‌شناسان دین در بسیاری از پیش‌فرض‌های تئوریک خود تجدیدنظر کردند و تئوری‌های کلاسیک سکولاریزاسیون مورد پرسش جدی قرار گرفت. پارادایم جدید از این دوره به بعد دیگر آنتی‌سیسم و سکولاریسم به‌عنوان صورت‌های ایدئولوژیک فرآیند سکولاریزاسیون جهان نبودند، بلکه چالش جدید دین با پلورالیسم، اگنوستیسم، سنکرتیسم و نسبی‌گرایی بود. دین دیگر از جانب الحاد و بی‌دینی و کفر مورد تهدید جدی قرار نمی‌گرفت. بلکه با پدیده‌های اجتماعی جدیدی مواجه شده بود، گرایش‌هایی چون اگنوستیسم (به معنای من نمی‌دانم حقیقت چیست) پلورالیسم (به این معنا که همه به درجاتی از حقیقت نسبی برخوردارند)، سنکرتیسم (به این معنا که حقیقت‌های کوچک را در هرکجا که یافتیم گزینش می‌کنیم و با ترکیب این حقایق کوچک به حقیقت خود می‌رسم)، اندیویدوالیسم (به این معنا که دیگر نهاد مرجعی وجود ندارد و خود منبع مشروعیت‌بخش مذهبی خودم هستیم). در این شرایط دیگر روند سکولاریزاسیون را نه روند اضمحلال، بلکه بازترکیب دین در شرایط جدید قلمداد می‌کردند. از سال‌های ۱۹۵۰ به بعد میلادی جامعه‌شناسی دین نام خود را به جامعه‌شناسی ادیان و سپس جامعه‌شناسی امر دینی تغییر داد. دین متکثر شده بود و در نتیجه ضرورت داشت از ادیان سخن رود و نه از یک دین.

شریعتی با بیان اینکه «جامعه‌شناسی دین دیگر نمی‌توانست به ابزارهای تئوریک پیشین خود بسنده کند و از این‌رو تعریف خود را از دین، امر دینی، دینداری و... مورد بحث قرار داد و با مراجعه به متون اصلی چشم‌اندازهای جدیدی را گشود»،

معتقد است «در مجموع جامعه‌شناسی توجعش عمدتاً بر صورت‌بنایی و متأخر دین و همچنین کارکرد اجتماعی دین است و نه حقایق آن».

سارا شریعتی با بیان اینکه دکتر شریعتی در فایده و لزوم دین، دین را ایمان به مبانی غیب تعریف می‌کند و مهندس بازرگان دین را اعتقاد به خدا و آخرت، ادامه می‌دهد که «این دو تعریف به‌عنوان تعاریفی که بر ذات و حقیقت دین مبتنی هستند، جهت دنیوی و اجتماعی دین کمرنگ شده و تجربه فردی و ایمانی مورد تأکید قرار گرفته است».

از تحول‌گرایی به تحول اندیشه دینی

سارا شریعتی در این مصاحبه پس از بیان اینکه «اغلب در رویکرد تحول‌گرایانه به تحول اندیشه دینی، از جان‌گرایی، شیء‌گرایی، توتمیسم، و شرک، درنهایت به توحید می‌رسیم» به واکاوی مفهوم وحی می‌پردازد و می‌گوید: «وحی به معنای فلسفی و الهیاتی آن، موضوع کار جامعه‌شناسی نیست. شاید بتوان وحی را در پرتو بحث دیگری که در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی دینی، امر قدسی نامیده می‌شود، مفهومی که گسترده‌تر از دین است، تحلیل کرد. معنای وحی به‌عنوان امر قدسی به گفته‌یاده نوعی «استعلا» یا به گفته واج «واقعیتی غایی» یا به تعبیر اوتو «تماماً دیگری» یا به قول ریکور آشکار شدن دیگری است. این‌ها همه مفاهیمی خارج از حیطه جامعه‌شناسی هستند.

از نظر وبر با ظهور پیامبران، روند عقلانی شدن دین آغاز شد و سحر و جادو جای خود را به مفهوم جدیدی به نام «آلیانس» داد که به معنای عهد، پیمان و قرارداد میان انسان و خداست که در یهودیت باستان نیز شاهد آن هستیم. افسون‌زدایی از جهان با عقلانی کردن رابطه میان انسان و خدا نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. وی نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان همیشه به مدد دوگانه‌های سنت و مدرنیته به سراغ مسائل اجتماعی رفت. همچنین گزاره «شرط ورود به مدرنیته خروج از دین است» دیگر دوره‌اش گذشته است.

سارا شریعتی اصطلاح «روشنفکر دینی» در ادبیات پدرش را چنین معنا کرد که «این تیب جدید اجتماعی می‌خواست هم فرهنگ مذهب و سنتی جامعه‌اش را پالایش کند و هم می‌خواست مدرنیته متصلب و تک‌الگوی را متکثر و مدرنیزه کند». او راه ادامه دادن پروژه مدرن و دیندار علی شریعتی را «با هر بار گامی فراتر رفتن. متوقف نشدن در یقین‌های خود و بدین‌وسیله فراروی از قاعده و میانه مخروط، گذشتن از اجماع دین عوام و فاصله گرفتن از ارتدوکسی مدرنیته روشنفکر و در نتیجه با هر گام تنها و تنها تهاوت‌شدن تا رسیدن به نوک قله» می‌داند. ■

پی‌نوشت:

۱. کنت از «دین بشریت» سخن می‌گوید، دورکیم از دین آینده و به اعتقاد ریمون آرون مارکسیسم خود به یک «دین سکولار» بدل می‌شود.

گفت‌وگوی سقراطی

فلسفه در گفت‌وگو شکل می‌گیرد

علی بیاتی

چنین به نظر می‌رسد که در جامعه امروز ما، «گفت‌وگو» به معنای واقعی کلمه، گوه‌ری کمیاب و نادر شده است که گرچه خیلی از اندیشمندان بر آن تأکید می‌ورزند، اما همچنان از صحنه اصلی جامعه ما غایب است و به همین دلیل است که معرفی اندیشمندان و فیلسوفانی که برای گفت‌وگو ارزش و اعتبار فراوانی قائل بوده‌اند اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. اهمیت اندیشیدن و فلسفه‌ورزی و جایگاه آن برای رشد فرهنگی و علمی جامعه به اثبات و استدلال نیازی ندارد، اما همین موضوع بدیهی نیز گاهی محل مناقشه بوده است. در هر حال نگارنده بر آن است که از بین فلاسفه دوران باستان بر کسی انگشت نهد که در تاریخ فلسفه بی‌همتاست و شاید بتوان گفت اولین منادی این شعار بوده است که فلسفه در گفت‌وگو و شنود بین افراد جامعه و در سطح جامعه شکل می‌گیرد و نه در جاهای دیگر و آن فرد، کسی جز سقراط نیست.

فلسفه در تاریخ طولانی خود، فرازونشیب‌های فراوانی را از سر گذرانده و معنا و مفهوم گسترده‌ای یافته است و افکار متفاوت و بعضاً حتی متضادی را در تاریخ خویش مشاهده کرده است، اما اگر به یونان باستان و یکی از سرچشمه‌های اصلی آن نظری بیفکنیم و در پی شناخت منابع اولیه آن باشیم به سقراط می‌رسیم. کسی که منادی گفت‌وگو در جامعه رو به زوال آتن بود و در پی راهی بود، بلکه بتواند هویت و اعتبار و ارزش سابق را به جامعه برگرداند و به قول خودش همچون خرمگسی، مردم آتن را از خواب غفلت بیدار گرداند. فلسفه در ابتدا به نام چند تن منتسب شد که دوستدار حکمت و معرفت بودند و ریشه اصلی این واژه هم در یونانی به همین ریشه بازمی‌گردد. فیلسوف به افرادی گفته می‌شد که دوستدار حکمت و دانایی بودند و در پی شناخت و دستیابی به معرفت، از هیچ چیزی نمی‌هراسیدند. در ابتدا همین سقراط و شاگردانش بودند که در برابر شکاکیت سوفسطایی زمان خویش ایستادند و نشان دادند که حقیقت همان چیزی نیست که سوفسطاییان می‌پنداشتند و در بین مردم ترویج می‌کردند. فلسفیدن به کاری اطلاق می‌شد که سقراط و دوستان و شاگردانش از جمله افلاطون و ارسطو کمابیش ادامه دادند و آن، کشف حقیقت به معنای موسع کلمه بود، انسان‌شناسی و پرسش از هستی در همین حوزه جای می‌گرفت و حتی ریاضیات و موسیقی و هنر ذیل نظام اندیشگی و فلسفی متفکر قرار می‌گرفت. البته سقراط هیچ نوشتن و ما تنها از طریق نوشته‌های افلاطون، گزنفون و ارسطو است که به برخی از اندیشه‌های وی از زبان دیگران آشنا می‌شویم و حتی برخی از فلاسفه در یکی دو قرن اخیر، به این نتیجه رسیده‌اند که افلاطون در بعضی مکالمات خود نظر یاتش را در لابه‌لای سخنان سقراط بیان می‌کرده است و از این لحاظ تفکیک میان سقراط واقعی و سقراطی که ما از فحوای کلام افلاطون می‌شناسیم تفکیکی مبهم و رازآلود است که راز و رمز تا به حال گشوده نشده و بدین معنا از مسئله سقراط تاریخی اسم برده و «مسئله سقراط» را واجد اهمیت و بررسی یافته‌اند. به این معنا با سقراط و اندیشه وی بود که فلسفه‌ورزی پا به عرصه تاریخ نهاد، و گرنه پیش از وی، دانشمندان و متفکران بزرگی بودند که ریاضیدان

یا طبیعت‌شناس بودند اما همان‌طور که در تاریخ فلسفه دیده می‌شود سقراط شخصیتی شناخته‌شده که تاریخ فلسفه را از زمان وی می‌داند و البته این نظر محل مناقشه فراوان نیز بوده است.

البته ناگفته پیداست که سرنوشت تراژیک سقراط، نیز در پررنگ کردن این نقش تأثیر به‌سزایی داشته است؛ زیرا که وی تا آخرین روز عمرش به فیلسوف بودن خویش وفادار مانده و به اصول خویش و وفاداری به حقیقت پایبند مانده و حقیقت را قربانی مصلحت یا منفعت طلبی نکرد، گو اینکه این موضوع نیز محل بحث و جدل واقع شده است. در این میان نقش تاریخی سقراط محل بحث نیست، گو اینکه سرنوشت وی و زندگانی‌اش یکی از عبرت‌آموزترین وقایع تاریخ فلسفه و بلکه تاریخ جهان است. آنتونی گاتلیب سقراط را قدیس و شهید راه فلسفه خوانده است. وی می‌گوید هیچ فیلسوف بزرگ دیگری تا این اندازه دل‌مشغول زندگی عادلانه نبوده است. سقراط هم، مانند بسیاری از شهیدان، زمانی که احتمالاً می‌توانست با تغییر شیوه‌ای که در پیش گرفته بود زندگانی‌اش را نجات دهد، تصمیم گرفت چنین نکند.

البته قضاوت آنتونی گاتلیب درباره سقراط هم شایان توجه و هم نادرست است، چنان که در جایی در همین باره، یعنی محاکمه سقراط می‌گوید: این محاکمه زمینه سیاسی مشخصی داشت، ولی معنایش این نیست که این اتهامات ساختگی بودند و این محاکمه در واقع محاکمه‌ای سیاسی بود. در این موضوع، تاروپود سیاست، دین و تعلیم و تربیت درهم بافته شده بود، و هر طوری که به آن نگاه کنید، سقراط داشت حرف‌هایی نابجا را در زمانی نابجا می‌گفت. سقراط پروایی از این مصلحت‌سنجی‌ها خواهد داشت؟ البته این موضوع با بحث از جغرافیای سخن متفاوت است و پرسش اینجاست که آیا مجازیم بنا به مصلحتی، حقیقت را قربانی گونه‌ای مصلحت‌اندیشی بنماییم؟

موضوعی که در اینجا اهمیت دارد و محل بحث است وفاداری سقراط به حقیقت و تلاش بی‌وقفه وی در یافتن آن بود. در عین حال سقراط، اولین فیلسوفی است که دو شعار یا دو شرط برای ورود به ساحت فلسفه یا همان اندیشه‌ورزی در معنای وسیع آن، گذاشت و بر این نکته تأکید فراوان داشت که هر کسی که این دو شعار را اولاً فهم نکرده باشد، ثانیاً آن دو را تأیید نکرده باشد، هرچقدر هم مطالعه کرده و تجربه کسب کرده باشد عنوان فیلسوف بر وی نمی‌توان گذاشت. اولین شعار وی این بود که: «خودت را بشناس» و دوم اینکه: «زندگی نیازمندی را نباید زیست».

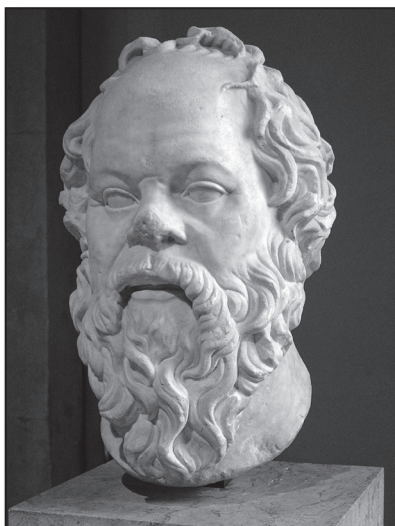
در زمانه‌ای که سقراط می‌زیست، جامعه یونان فراز و فرودهای متفاوتی را به چشم می‌دید و دغدغه حقیقت‌طلبی در بین عامه مردم و حتی خواص جامعه هم کم‌رنگ‌تر و کم‌اهمیت‌تر از پیش می‌شد. ساختار مسلط بر جامعه، دغدغه پرسش از چگونگی زیست اخلاقی نداشت و حقیقت محلی از اعراب نداشت؛ بلکه سوفیست‌ها دانش را، چنانکه خود را معلم و خیره در آن می‌دانستند، به نفع خود به بازی گرفته و راه شک و تردید را فراخ و فراخ‌تر می‌کردند. راهی که سقراط گشود، البته ادعای یقین نداشت اما به حقیقت وفادار بود، زیرا که

این شعار و اصل را پیش فرض اولیه ذهن خویش می‌انگاشت: «می‌دانم که هیچ نمی‌دانم.» این اعتراف به ندانستن در ساحت اندیشیدن و تفکر جایگاه مهمی دارد و در این بزرگه معرفت‌شناسانه است که گفت‌وگو شکل گرفته و راه برای کسب آگاهی و افزایش علم و دانایی باز می‌شود، حتی تفکر انتزاعی و در خلوت اندیشمندان و متفکران را هم می‌توان به گونه‌ای گفت‌وگویی با خویشتن و در نفس سوزه شناسایی قلمداد کرد که به باز شدن افق‌های فکری انسان منتهی می‌شود. آگاهی‌ای که در پی فهم مطلب، درک همه‌جانبه و به کار بستن آن در سطح اجتماعی باشد و نه تنها در افزایش سطح دانش و دانستن بیهوده، حتی بدتر از آن سفسطه و بازی با کلمات برای گپیج کردن و منکوب ساختن مخاطب ناآگاه.

همین اعتراف به جهل، باعث توجه انسان به این نکته می‌شود که برای گفت‌وگو باید به این نکته اذعان داشت که مخاطب وی هم حظّ و بهره‌ای از حقیقت دارد و قرار بر این است که سخن گفتن بین دو شخص، تنها سخن گفتن صرف نباشد، بلکه تعاملی سازنده بین دو اندیشه باشد که در نهایت نتیجه‌ای دربرداشته باشد و هر دو طرف را به دانش بیشتر و مفیدتری رهنمون سازد. نتیجه و اندیشه‌ای که باعث تغییر در واقعیات موجود، اندیشه‌ها و خلق افکاری نو شود و منظرهای تازه و چشم‌اندازهای نوینی در برابر انسان بگشاید. اکثریت افراد پس از کسب اندک دانشی، دچار قفل ذهنی‌ای می‌شوند که تصور می‌کنند تنها خود می‌دانند و بس؛ هر چه میزان آگاهی و موقعیت اجتماعی فرد هم ارتقاء پیدا کند این تصور می‌تواند محکم‌تر و استوارتر شده و حقانیت بیشتر بیابد، اما این نکته ظریف و بااهمیت مغفول می‌ماند که حقیقت نزد هیچ کسی نیست.

اینکه انسان‌ها ادعای دانستن حقیقت محض را دارند به دلیل غفلت از این نکته کوچک و ظریف است. حقیقت را می‌توان به آینه‌ای تشبیه کرد که شکسته شده و به هزاران تکه تبدیل شده است و هر تکه‌ای از آن به‌دست کسی افتاده است. هر انسانی می‌تواند به تکه‌ای که در اختیار دارد نگریسته و کمی از حقایق جهان را درک و فهم کند. گزاره «می‌دانم که هیچ نمی‌دانم» که سقراط تا پایان عمر بر آن پای فشرد را، می‌توان اولین قدم برای پذیرفتن پلورالیسم معرفت‌شناسانه دانست و بر اهمیت گفت‌وگو تأکید دوباره‌ای کرد. قفل ذهنی‌ای که از آن یاد شد برای پیشرفت و تعالی جامعه بسی مضر است اما ابزارهایی برای شکستن آن در دسترس است که گفت‌وگوی سالم و سازنده از مهم‌ترین و بهترین آن‌هاست.

به همین دلیل سقراط همچون معلمان زمانه خود، که بیشتر همان سوفیست‌ها بودند، نمی‌زیست و در پی خطابه و تقریر مطلب برای مجاب کردن مخاطبش نبود؛ بلکه در کوی و برزن به راه می‌افتاد و با مردم گفت‌وگو می‌کرد. سقراط اغلب اوقات به افکار خودش مشغول نبود، بلکه سرگرم سخن گفتن با دیگران بود. گاتلیب چنین بیان می‌کند



سردیس سقراط

که به نظر می‌رسد بحث‌ها و هم گفت‌وگوهای کوچک و خیابانش، به‌اندازه‌ی مواقعی که تنها، غرق در اندیشه‌های انتزاعی می‌شده، از اهمیت و اعتبار همسانی برخوردار بوده است.

گفت‌وگوی سقراط، واقعیت‌بنیادی زندگی‌اش بود. با صنعتگران و پیشه‌وران و سیاستمداران و هنرمندان و سوفیست‌ها و زنان هرجایی بحث و گفت‌وگو می‌کرد و محتوای زندگی‌اش گفت‌وگو بود. تا آن زمان گفت‌وگو شکل زندگی آتی‌های آزاد بود، ولی در زمان سقراط و به‌دست وی، به وسیله‌ای برای تفکر تبدیل شده بود و صورتی دیگر پذیرفته بود. حقیقت، برحسب ذات و ماهیت خود دارای خصلتی گفت‌وگویی‌ست، چراکه تنها در مصاحبت فرد در کنار فرد دیگر برانگیخته و شکوفا می‌شود. در این راه سقراط رسالتی بر عهده داشت. اینکه در کنار آدمیان زندگی کند و آن‌ها را وادار به اندیشیدن کند. از آن‌ها پرسد بی‌آنکه خسته شود. سقراط از وظیفه‌ای که بر دوشش نهاده شده بود، آگاه بود و این آگاهی تمام وجودش را به تکان درآورده بود، زیرا این وظیفه را الهی می‌دانست. رسالت سقراط این نبود که از مردم بخواهد به او ایمان بیاورند، بلکه تکلیف خود را در این می‌دید که از مردمان بخواهد که فکر کنند. برای چنین تفکری، نیاز بود که جوانان از ابتدای جوانی تربیت شوند و آموزش و پرورش جوانان از همین لحاظ برای سقراط اولویت یافته بود.

از نظر سقراط تعلیم و تربیت چنین نیست که معلمی دانشش را به دانش‌آموزانش بیاموزاند. تربیت از نظر سقراط اثری ثانوی نیست که فرد دانا در افراد نادان می‌گذارد، بلکه وضعیت و احوالی است که در آن، انسان‌ها در مصاحبت و گفت‌وگو با یکدیگر پیدا کرده و حقیقت بر آن‌ها جلوه‌گر و نمایان خواهد شد. به همین دلیل سقراط رسالت خود را بیداری جامعه هم‌عصران خویش می‌دانست و در راه انجام این تکلیف هیچ‌گاه به مصالحه و سازش برای کتمان حقیقت تن درنداد، اما هیچ‌گاه هم خود را مالک حقیقت ندانست. به عقیده سقراط نقش

فلسفه و به‌طور کلی اندیشیدن در زندگی، نه یک نقش فرعی، بلکه نقشی محوری و بنیادین است. سقراط معتقد بود حیرت آغاز فلسفه است و به همین دلیل تلاش داشت تا آتینان را به حیرت افکند تا راه تفکر و اندیشیدن را به آنان بیاموزاند. غلامی که در برابر پرسشی ریاضی، نخست با اطمینان کامل ادعایی می‌کند، رفته‌رفته به شرم می‌افتد و به نادانی خود وقوف می‌یابد و سپس بر اثر پرسش‌های دیگر راه حل درست مسئله را می‌یابد. الگویی گفت‌وگویی سقراطی به همین ترتیب است و در جریان پرسش و پاسخ است که حقیقت شروع به درخشیدن خواهد کرد. سقراط می‌خواهد جستجو کردن حقیقت را بیاموزاند و رواج دهد اما با اطمینان و اعتماد به هر چه نزدیک‌تر شدن به حقیقت و البته نرسیدن کامل و تام و تمام به آن.

سقراط معتقد بود که اصلاح تک‌تک افراد جامعه است که به اصلاح جامعه می‌انجامد و به همین خاطر تربیت تک‌تک انسان‌ها برایش مهم بود و البته به شوخی و طنز در رساله آپولوژی چنین می‌گوید که اگر کسی با توده مردم به‌راستی و درستی سخن بگوید زنده‌اش نمی‌گذرانند. از این رو اگر کسی بخواهد در راه حق نبرد کند و زمانی کوتاه زنده بماند ناچار است به گفت‌وگو با افراد قناعت ورزد. کارل یاسپرس از این سخن سقراط معنایی کلی‌تر را استنباط کرده و در این باره می‌گوید که: بی‌حقیقتی وضع حاضر را، خواه شکل حکومت دموکراسی باشد، خواه اشرافی و خواه استبدادی، از راه اقدام‌های سیاسی بزرگ، ریشه‌کن نمی‌توان کرد. نخستین شرط هر اصلاحی این است که فرد تربیت شود، یعنی خود را تربیت کند، تا گوهر پنهان آدمی صورت واقعی بیابد؛ بدین مراد در راه شناسایی خاصی می‌توان رسید که فعالیت درونی است، شناسایی‌ای که با فضیلت یکی است. هر کسی همین‌که انسانی شایسته شد، شهروند شایسته می‌شود.

بر این نظر یاسپرس می‌تواند اما و اگرهایی مطرح کرد اما نکته اصلی در اینجا بر سر تربیت و اهمیت آن، سپس اثربخشی گفت‌وگو به‌عنوان راهکاری برای تربیت جامعه و پلورالیسم و معرفت‌شناسانه و همچنین مدارا و تساهل در روابط اجتماعی است که همه از رهگذر توجه به مقوله گفت‌وگو دست‌یافتنی می‌نمایند. یاسپرس در جایی دیگر می‌گوید اگر فلسفه «نظریه» است، سقراط فیلسوف نیست. در تاریخ فلسفه یونان به‌عنوان تاریخ نظریات و عقاید و آراء، سقراط جایی ندارد. «چراکه» سقراط، «در راه بودن» در حال تفکر است با دانستن ندانستن. سقراط مرزهای استدلال را می‌شناسد، می‌داند که در کدام نقطه‌ها راه بر استدلال بسته می‌شود ولی در مقابل هر پرسش، آن جوهر اصلی که مایه زندگی اوست با درخششی روشن‌تر پابرجا می‌ماند. چنین است که گفت‌وگویی سقراطی در هر زمانی و در هر مکانی مفید و برای تربیت صحیح شهروندان جامعه، بلکه ضروری و الزامی خواهد شد. ■

حشم انداز اقتصاد و توسعه



در سال‌های اخیر برخورد دولت و رسانه‌ها با موضوع استارت‌آپ‌ها تا حدودی هیجان‌زده بوده است و جز به نیکی از آن‌ها یاد نمی‌شود، حال آنکه ظهور این صنعت موجی را به همراه خود می‌آورد که برخی اقبال جامعه را با چالش‌هایی جدی روبه‌رو می‌کند. نمونه این آسیب‌ها تعطیل شدن کسب و کارهای خرد و به‌تبع آن بیکاری برخی افراد است. همچنین به‌نظر می‌رسد در روند رو به رشد استارت‌آپ‌ها حقوق کارگر شامل بی‌توجهی آشکاری شده است.

در این شماره نشریه سعی کردیم به نقد رابطه کارگر و کارفرما در استارت‌آپ‌های حمل‌ونقلی بپردازیم. در آغاز با یادداشتی از احمد هاشمی به رابطه پر از سوءتفاهم رانندگان با مسافر، شرکت و دولت پرداخته‌ایم. پس از آن در گفت‌وگو با فرشید یزدانی به موضوع بیمه رانندگان تاکسی‌های اینترنتی پرداخته‌ایم. در بخش بعدی گزارش طیبه سلمانی از مشکلات رانندگان آمده است. همچنین با توجه به ارتباط سیستماتیک یارانه بنزین و سودآور بودن استارت‌آپ‌های حمل‌ونقل در یادداشتی از محمد آقایی به هزینه‌های سرسام‌آوری پرداخته‌ایم که صرف یارانه انرژی می‌شود.

ضرورت تقویت نگاه اجتماعی در دولت؛

فرشید یزدانی



یارانه انرژی، چالش‌ها و راه‌حل‌ها؛

محمد آقایی



ما که همیشه مسافریم نگاهی به استارت آپ‌های حمل و نقل از منظر حقوق رانندگان



احمد هاشمی

تا چند سال پیش تصور جمعی ما از رانندگان تاکسی چیزی بود شبیه پاتوقی‌های قدیمی خط گلوبندک به انقلاب؛ صورت‌های آفتاب سوخته با سبیل‌های بناگوش دررفته، یقه باز، شکم برآمده و دستمال یزدی روی گردن که به صد کار می‌آمد و آخرینش پاک کردن عرق روی پیشانی بود. کسی جرئت نمی‌کرد به شخصی با این خصوصیات فیزیکی احترام نگذارد. سوار شدن به تاکسی آداب خود را داشت و دنیای درون تاکسی وفق اصول تثبیت شده منشور رابطه راننده

و مسافر اداره می‌شد. بر اساس اصل اول این منشور، بچه‌های خط معاشرت صمیمانه زن و شوهر در تاکسی را بسیار ناپسند می‌دانستند. خطوط قرمز بعدی‌شان مزاحمت برای نوامیس و بلند حرف زدن و پرداخت کرایه با پول درشت بود. این داستان‌ها متعلق به زمانی است که هر کسی اتومبیل شخصی نداشت و پیکان طوسی بیست سال کارکرده مدل ۵۵ سلطان خیابان‌های تهران بود. همان سال‌ها بود که پراید به بازار آمد. پراید تا چند سال خودروی لوکس محسوب می‌شد تا اینکه از قضای روزگار کارش به مسافرکشی کشید. روزهای نخست راننده تاکسی‌های نارنجی، پرایدهای مسافرکش را جدی نمی‌گرفتند و گاهی هم موقع رد شدن از کنارشان به پوزخندی مهمانشان می‌کردند، غافل از اینکه چند سال بعد نشانی از تاکسی پیکان‌های خسته نخواهد ماند و پرایدی‌ها و ظریف‌تر از پرایدی‌ها میدان‌دار خواهند بود.

یکم؛ رابطه راننده و مسافر: ستاره‌هایم را پس بده!

آقای نسبتاً متخصص خطاب به اعوان و انصار تویتری‌اش نوشته بود راننده تاکسی اینترنتی لایه‌های حرف‌هایش چند لفظ ضد زن به کار برده است و جوانمرد قصه ما به تلافی، هنگام ارزیابی پایانی بی‌ستاره‌ترین نمره را که همان صفر خودمان است برای راننده در نظر گرفته است. یاران و سینه‌چاکان هم در کامنت‌ها از رادمردی مرادشان تقدیر کرده بودند و وی را از مصداق‌های ترس‌ترین مردان روزگار دانسته بودند! در این میان حتی یک نفر هم فکری نشده بود از رئیس پرسد که آیا قرار بوده نحوه رانندگی راننده و سر وقت آمدنش را ارزیابی کند یا بنا بوده به میزان سواد و خاستگاه فرهنگی خانواده او امتیاز دهد؟ مسافر گرامی نمی‌دانسته با ۱۰ هزار تومان کرایه مالک روح و روان راننده نخواهد شد و مسئولیت این ندانستن با شرکتی است که به رانندگان آموزش می‌دهد چگونه احترام مسافر را نگه دارند، اما به مسافر محترم درباره نحوه تعامل با راننده دو خط توضیح نمی‌دهد. این توضیح از این نظر ضروری است که بسیاری از مسافران تازه تاکسی‌های اینترنتی، پیش از این سابقه سوار شدن به تاکسی تلفنی را نداشته‌اند و حالا به وسوسه کرایه‌های ۵ هزار تومانی و ۷ هزار تومانی هوس کرایه خودرو درستی به سرشان زده است که چه کاری است این همه راه تا سر خیابان برویم و با تاکسی خطی تازه برسیم به نزدیکی‌های مقصد. می‌شود سر فرصت سیگاری هم جاق کرد و موسیقی درخواستی را هم گوش کرد. به راننده می‌گوییم چند دقیقه هم جلو مغازه سوپری هم بایستد تا خریدهای شب را هم انجام دهیم. خیلی هم اگر اهل صرفه‌جویی باشیم، بارفیکمان یک ماشین می‌گیریم و به راننده می‌گوییم کمی مسیرش را کج کند تا او را هم به مقصد برسانیم.

همه این‌ها که گفتیم حالت ایده‌آل سفر برای یک مسافر است، اما این چیزی نبوده که راننده شریف تاکسی اینترنتی را هم به تمامی راضی کند. یک سوءتفاهم کوچک

که به همان ستاره‌ها هم بی‌ربط نیست، باعث شده برخی مسافران، راننده‌های تاکسی اینترنتی را با راننده شخصی‌شان اشتباه بگیرند. ما که همیشه مسافریم از این امکانی که به دلیل پیشرفت فناوری به وجود آمده خوشحالم و کسی این روزها درباره مشکلات رانندگان صحبت نمی‌کند. نباید این نکته را نادیده بگیریم که این فناوری پیشرفته نیست که ما را سوار خودرو خود می‌کند و به مقصد می‌رساند! خیلی از رانندگانی که حالا از بد روزگار گاهی ناگزیر از تحمل رفتارهای توهین‌آمیز مسافران هستند که مبادا ستاره‌هایشان را از دست ندهند، پیش‌ترها خودشان ستاره‌هایی داشته‌اند و پرو و بیایی.

عباس، افسر بازنشسته یکی از ارگان‌های نظامی است. در سن هفتادسالگی هم هنگام حرف زدن سرش را بالا می‌گیرد و سینه‌اش را جلو می‌دهد. قدش بلند است و لباس‌هایش اتوکشیده. می‌گوید یک روز دو جوان را سوار می‌کند و آن‌ها توی ماشین شروع به مصرف مواد می‌کنند. تذکر محترمانه جوان‌ها را از کارشان باز نمی‌دارد و کار به مشاجره لفظی می‌کشد. عباس به اینجا می‌رسد سرش را می‌اندازد پایین. «مجبور شدم تا مقصد تحملشان کنم.» عباس از چند جوان دانشجویی می‌گوید که می‌خواستند از میدان هفتم تیر به پاسداران بروند. یکی‌شان می‌خواسته در بزرگراه رسالت پیاده شود، در آن مسیر ترافیک سنگینی بوده و عباس بر اساس نرم‌افزار مسیر یاب باید از بزرگراه همت می‌رفته. مسافران با تحکم از او می‌خواهند از رسالت بروند و او مقاومت می‌کند. کار به پرخاش و تندی می‌کشد و او ناگزیر مسیر پیشنهادی مسافران را می‌رود. او می‌گوید بارها پیش آمده که مسافران به محض سوار شدن از راننده می‌خواهند جلو عابر بانک یا مغازه‌های مختلف بایستد تا کارهایشان را انجام دهند، درحالی‌که به نظرشان معطل شدن هم جزئی از وظایف راننده است.

دوم؛ رابطه راننده و شرکت: بوی گندم مال من، هرچی که دارم مال تو!

فرض کنید شما صاحب یک مغازه میوه‌فروشی هستید. هر روز صبح باید وانت را بردارید و برای خرید بار به میدان تره‌بار بروید. لابد یک نفر دیگر را هم باید استخدام کنید که کمک‌حالتان باشد و در نبودتان چراغ دکان خاموش نشود. این کارگر شامل قانون کار می‌شود. بر اساس بند الف ماده ۴ قانون تأمین اجتماعی، کلیه افرادی که به هر عنوان در مقابل دریافت مزد یا حقوق کار می‌کنند، مشمول قانون تأمین اجتماعی هستند و کارفرما طبق ماده ۳۶ همین قانون مسئول پرداخت حق بیمه سهم خود و بیمه‌شده به سازمان است. به غیر از سهم بیمه، شما باید سر سال مالیات بردارید و این‌ها همه به جز هزینه اجاره مغازه و هزینه‌های جاری است. حالا معلوم نیست با این اوضاع کساد بازار در طول روز چهار کیلو میوه بفروشید یا نه. بعد از مدتی احتمالاً به این نتیجه می‌رسید که این شغل به دردمرزش نمی‌ارزد و کرکره مغازه را کلاً پایین می‌کشید. حالا به دنبال شغلی برای امرار معاش می‌گردید. پیشنهاد نگارنده به شما راه‌اندازی یک استارت‌آپ است!

در این پرونده ما یادداشتی سستایش‌آمیز درباره استارت‌آپ‌ها منتشر کرده‌ایم؛ بنابراین آشکار است که از موضع ضدیت با آن‌ها به مسئله نگاه نمی‌کنیم. بر این نکته نیز واقفیم که استارت‌آپ‌ها قرار است روند عرضه و تقاضا را تسهیل کنند، اما سعی ما بر این است که مجموعه‌ای از نقاط مثبت و منفی این شرکت‌ها را در کنار هم بررسی کنیم. یک استارت‌آپ حمل و نقل مسافر و راننده را به یکدیگر معرفی می‌کند، درست همان کاری را که آژانس‌های تاکسی تلفنی انجام می‌دهند. استارت‌آپ این کار را با نرم‌افزارهای اینترنتی انجام می‌دهد و آژانس تاکسی با تلفن، به همین دلیل استارت‌آپ خود را



واقعیت استارت آپ‌های حمل و نقلی آن‌طور نیست که دولت و صاحبان شرکت تعریف می‌کنند. اصحاب رسانه هم خودشان همیشه مسافرنده و کمتر از حال و روز رانندگان خبر دارند. ماجرای استارت آپ‌های حمل و نقل این‌گونه است که دولت بنزین را با یک پنجم قیمت عرضه می‌کند و در نتیجه هزینه استفاده از خودرو شخصی به صورتی غیر واقعی کم می‌شود. در ادامه این روند با ظهور استارت آپ‌های حمل و نقل، الگوی مصرف تغییر می‌کند و سفر با خودرو درستی مقرون به صرفه می‌شود. افزایش تعداد مسافربرها در سطح شهر به معنی افزایش ترافیک و آلودگی هوا است و این آلودگی با پول ملت است که صرف پرداخت یارانه بنزین شده است. وظیفه دولت توسعه مترو و اتوبوس است و هیچ‌جای دنیا مردم با تاکسی درستی به محل کار خود نمی‌روند. اینجاست که مسئولین خودشان را به خواب می‌زنند، چون به ظاهر هم مسافر راضی است و هم راننده درآمدی کسب می‌کند، اما توضیح درست این است که در واقع دولت پولی بابت یارانه بنزین می‌دهد و این پول با کمترین زحمت نصیب مالکان استارت آپ حمل و نقل می‌شود. کار درست این بود که دولت مبلغ هنگفت یارانه را صرف توسعه حمل و نقل عمومی می‌کرد یا دست کم آن را به خیل بیسکاران می‌داد. راه دیگر این بود که دولت از استارت آپ مورد نظر با ضربی بالا مالیات بگیرد و آن شرکت را موظف به رعایت حقوق و پرداخت حق بیمه رانندگان کند. هیچ‌کدام از این‌ها نیست و دولت همچنان مشغول شعار دادن درباره اهمیت استارت آپ‌ها است.

اسد سه سال پیش به توصیه یکی از دوستانش از یکی از شهرهای جنوبی به تهران می‌آید. در آنجا به شغل لوله‌کشی ساختمان مشغول بوده. درآمد چندانی نداشته. آن‌روزها تازه استارت آپ‌های حمل و نقلی راه افتاده بودند و نه تنها از راننده کمیسیون نمی‌گرفتند، بلکه مبلغی را هم روی کرایه دریافتی از مسافر می‌گذاشتند و به راننده می‌دادند. اسد یک پراید قسطی می‌خرد و به تهران می‌آید. یکی دو ماه اول درآمدش خوب بوده، تا اینکه روش دریافت کمیسیون شرکت تغییر می‌کند و درآمدش به طرز چشمگیری افت می‌کند. حالا او ناگزیر است به خاطر اقساط ماشین به کار کردن ادامه دهد. با این درآمد نمی‌تواند جایی برای استراحت اجاره کند. گاهی به خانه دوستانش می‌رود و گاهی شب را تا صبح توی ماشین سر می‌کند. ■

پی‌نوشت:

1. www.irinn.ir/fa/news/713484

ماهی سه میلیون حقوق می‌گیرد و او باید دست کم ماهی پنج میلیون تومان کار کند تا پس از کسر کمیسیون و هزینه‌های ماشین به اندازه رفیق کارمندش درآمد داشته باشد. تازه از آن پول باید حدود چهارصد هزار تومان هم بابت حق بیمه پرداخت کند.

سوم؛ رابطه راننده و دولت: خوابیم میاد!

رئیس جمهور محترم تیرماه امسال در همایش ایران هوشمند جمله‌ای تأمل‌برانگیز گفتند که در هیاهوی مشکلات سیاست خارجی گم شد. «اینکه یک استارت آپ بتواند یک میلیون و ۶۰۰ هزار شغل طی ۴ سال ایجاد نماید، افتخار بزرگی برای نسل جوان و تحصیلکرده و همچنین رفاه اجتماعی مردم است. امروز مردم می‌توانند از طریق همین استارت آپ‌ها سفرهای درون شهری خود را انجام دهند که این امنیت و رفاه را فضای مجازی به وجود آورده است.»

یک استارت آپ به تنهایی توانسته است یک میلیون و ۶۰۰ هزار شغل ایجاد کند، با این تفصیلات اگر دو سه استارت آپ موفق دیگر راه‌اندازی شود، مشکل اشتغال مملکت حل می‌شود! مشکل حمل و نقل هم که تقریباً حل شده و به قول و قوه الهی امنیت و رفاه هم حاصل شده است!

شاید بهتر بود یکی از مشاوران رئیس جمهور پیش از ایراد این سخنان به وی تذکر می‌داد که بخش عمده‌ای از این یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر، پیش از راه‌اندازی استارت آپ اشاره شده خودشان به شغل مسافرکشی اشتغال داشتند، با این تفاوت که پیش از این لازم نبود پانزده درصد از درآمدشان را به استارت آپ پرداخت کنند. بخش دیگری از این شاغلان هم عده‌ای دکتر و مهندس هستند که بلد نیستند سر خیابان بایستند و مسافر بزنند و حالا به مدد فناوری جدید، بی‌هیچ‌امیدی به آینده مشغول خدمت‌رسانی به شهروندان گرامی در شبکه حمل و نقل شهری هستند! وظیفه دولت فراهم کردن فضایی برای استفاده از تخصص افراد است، نه افتخار به اینکه بسترها را برای مسافرکشی فراهم کرده است. احتمالاً شما هم با رانندگانی بر خورد داشته‌اید که فارغ التحصیل رشته پزشکی هستند، شاید منظور رئیس جمهور محترم از امنیت این بوده که اگر مسافری خدای‌ناکرده بدحال بود، راننده می‌تواند خدمات پزشکی هم ارائه دهد!

نکته مهم این است که اگر این افراد شاغل محسوب می‌شوند، کارفرما موظف است آن‌ها را بیمه کند و طنز تلخ ماجرا اینجاست که در این فقره اخیر وقتی صحبت از حقوق کارگر باشد، دولت به شکلی هیجان‌زده طرف کارفرما ایستاده است.

دانش بنیان می‌داند و از مزایای شرکت‌های دانش بنیان مانند معافیت‌های مالیاتی بهره‌مند می‌شود. پیش از آن، استارت آپ حمل و نقل خود را در رده شرکت‌هایی با تعاریف موجود قرار نداده است، او به زعم خود تنها یک تسهیل‌کننده رابطه مسافر و راننده است. تا اینجا همه چیز درست پیش رفته است، فقط مشکل این است که برای این تسهیل کردن پانزده درصد درآمد راننده را تصاحب می‌کند، چیزی در حدود همان رقمی که آژانس تاکسی تلفنی برای ارائه خدمات نه تنها تسهیل امور می‌گیرد. در ادامه خواهیم دید که دولت محترم این روند را تنها تسهیل‌گری نمی‌داند و آن را معادل ایجاد اشتغال می‌داند و در تفاوت این دو واژه میلیاردها تومان نهفته است.

ماده ۳۶ قانون تأمین اجتماعی ۱۹ گروه را مشمول بیمه اجباری می‌داند و وقتی شما تنها تسهیل‌گر باشید جزو هیچ‌کدام از آن ۱۹ گروه قرار نمی‌گیرید. در واقع اگر شما یک میوه‌فروشی داشته باشید و همه ابزارهای خدمات‌دهی هم متعلق به خودتان باشد، باید کارگرتان را بیمه کنید، اما اگر یک استارت آپ باشید که راننده را با ماشینش به کار می‌گیرید هیچ وظیفه‌ای در قبال او ندارید. دلیلش چیست؟ یک حرف حساب می‌تواند این باشد که استارت آپ از دانش و فناوری روز استفاده می‌کند و بهره‌اش را می‌برد، یک جواب به این حرف حساب هم این است که پیشرو بودن در به کارگیری فناوری دلیلی برای نادیده گرفتن حقوق کارگر و پرداخت نکردن مالیات نیست. از طرفی این فناوری پیش از این اختراع شده بود و تاکسی‌های اینترنتی عیناً مشابه او بر هستند که در سال ۲۰۰۹ میلادی در آمریکا راه‌اندازی شده است. ماجرا همین قدر ساده است: اشخاصی با به کارگیری یک ایده دست دوم، کسب‌وکاری به‌عنوان دانش بنیان راه‌اندازی کرده‌اند و با استفاده از همین عناوین از معافیت‌های مالیاتی بهره‌مند شده‌اند و نیروی کارشان را خارج از شمول قوانین کار می‌دانند. در اینجا صحبت از ارقامی در حدود هزار میلیارد تومان در سال است. بر اساس محاسبات سرانگشتی رقمی که تنها یکی از این استارت آپ‌های حمل و نقل باید به صندوق تأمین اجتماعی بپردازد می‌تواند بخش بزرگی از مشکلات این نهاد در حال ورشکستگی را حل کند. مسئله مهم‌تر اما وضعیت رانندگانی است که گاهی تا ۱۶ ساعت در روز کار می‌کنند و از کمترین خدمات رفاهی برخوردار نیستند.

رحیم حدوداً پنجاه ساله است. تا چند سال پیش با برادرش مغازه‌ای داشته‌اند و لوازم یدکی می‌فروخته‌اند. کسب‌وکارشان تعطیل می‌شود. او در یک تاکسی تلفنی مشغول به کار می‌شود. با رونق گرفتن تاکسی‌های اینترنتی، آژانس تاکسی تلفنی تعطیل می‌شود. حالا دو سالی است که همزمان در دو شرکت استارت آپی کار می‌کند. معتقد است درآمدش در آژانس بیشتر بوده، مخصوصاً اینکه همیشه در مسیر برگشت هم مسافر سوار می‌کرده. او دو فرزند دارد که یکی دانشجوی است. ناگزیر است روزی دست کم دوازده ساعت کار کند، باین‌حال هیچ‌گونه حمایتی شامل حال او نمی‌شود. گله‌مند است از روزگار که فلائی با توصیه یکی از اقوامش در اداره‌ای مشغول به کار شده و با اینکه در واقع حتی روزی نیم ساعت هم کار نمی‌کند،



ضرورت تقویت نگاه اجتماعی در دولت

گفت‌وگو با فرشید یزدانی^۱

این کار وظیفه دولت است یا سازمان تأمین اجتماعی؟

«به صورت عام دولت باید حمایت کند، ولی به صورت تخصصی باید راه حل را تأمین اجتماعی پیدا کند.»

شاید بشود گفت هم اکنون استارت آپ‌ها با عناوینی همچون دانش بنیان قانون را دور می‌زنند. آقای رئیس جمهور می‌گوید یک استارت آپ اشتغال عظیمی ایجاد کرده و هزاران شغل مستقیم و بیش از یک میلیون و ۶۰۰ هزار شغل غیرمستقیم به وجود آورده است، اما نمی‌گوید ملاکش چیست؟ آیا یک میلیون و ۶۰۰ هزار بیمه شده وجود دارد؟

«باید نگرش تأمین اجتماعی و نگاه اجتماعی تقویت شود. الآن این نگاه تقویت در دولت ضعیف است. الآن یکی از استارت آپ‌های حمل و نقل طبق آمارهای غیررسمی و شنیده‌ها ۵۰ هزار راننده دارد که خودشان می‌گویند این‌ها اگر دائم کار کنند ماهانه ۵ میلیون تومان درآمد دارند. این رقم برای ۵۰ هزار راننده در طول سال ۳ هزار میلیارد می‌شود که ۳۰ درصد حق بیمه آن ۹۰۰ میلیارد دلار در سال است که اگر این رقم وارد سیستم تأمین اجتماعی شود منابع عظیمی برای ارائه خدمات در اختیار این سازمان قرار می‌گیرد. حالا با این فرض تمام وقت بودن همه راننده‌هاست، حتی اگر ۵۰ درصد راننده‌ها هم تمام وقت باشند، باز هم عددی حدود ۴۵۰ تا ۵۰۰ میلیارد تومان در سال می‌شود. از طرف دیگر حمایتی است که از راننده‌ها می‌شود؛ متأسفانه قانون کار هم هیچ قانونی در زمینه استارت آپ‌ها ندارد و دلیل این‌ها هم نبود نگاه اجتماعی است و این بعدها مشکل ایجاد می‌کند. این افراد دچار کهنوت سن می‌شوند و نیاز به این حمایت‌ها دارند اما حمایتی از آن‌ها نمی‌شود.»

من فکر می‌کنم باید از دولت‌ها و استارت آپ‌ها خواست که نگاه اجتماعی را تقویت کنند. درست است که استارت آپ‌ها آمدند کارآفرینی کنند، فکر نو داشته باشند، ایده خلاق داشته باشند، اما مسئولیت اجتماعی هم باید داشته باشد.

رقمی را که شما برای صندوق‌های تأمین اجتماعی محاسبه کردید، می‌توان در زمینه مالیات هم محاسبه کرد. چون در هر حال تا کسی در بستی یک کالای لوکس است و با مالیاتی که از آن گرفته می‌شود، می‌توان منابعی برای توسعه حمل و نقل عمومی برای دولت جذب کرد.

«این یک وجه قضیه است اما الآن که کرایه‌ها پایین است تا حدودی از آن حالت کالای لوکس خارج شده.»

به نظر می‌رسد اگر راننده‌ها سندیکایی داشتند می‌توانستند پیگیری این حقوق اعم از بیمه‌ها و قیمت‌های کرایه داشته باشند و روی این موارد چانه‌زنی کنند.

«بحث سندیکا یک موضوع پیچیده و کلان‌تری است. اتحادیه‌ها زمانی شکل

در قانون تأمین اجتماعی ۱۹ گروه شامل قانون بیمه اجباری هستند، حتی در صورتی که یک روز اشتغال داشته باشند، با این حال رانندگان استارت آپ‌های حمل و نقل که گاهی تا ۱۶ ساعت در روز کار می‌کنند، شامل این قانون نمی‌شوند، در حالی که شرکت حدود ۱۵ درصد از کرایه دریافتی راننده را دریافت می‌کند و مجموع این ارقام درآمد سرشاری را شامل می‌شود. این تناقض از کجا می‌آید؟

«بیباید کلی‌تر به این بحث نگاه کنیم و درباره ادبیات چند سال گذشته که منتج از اوضاع اقتصادی کشور است صحبت کنیم. بحث مهم رویکرد اجتماعی حقوق مردم است. بحث کارآفرینی یک نمونه است، وقتی کسی پول دارد و کارخانه راه‌اندازی می‌کند به او کارآفرین می‌گویند. الآن با توجه به شرایط اقتصادی و پیشرفت دانش، کارآفرینی به سمت همین استارت آپ‌ها می‌رود و خیلی هم فرقی ندارد بین این کارآفرینی و کارآفرینی به سبک گذشته. الآن که شرکت‌ها این ۱۵ درصد را به عنوان کمیسیون می‌گیرند، باید محاسبه شود تا ببینیم سهم پشتیبانی این‌ها چقدر است. چون آورده کاری و سرمایه کار که همان ماشین هست تماماً به عهده راننده است و شرکت سرمایه‌ای در این زمینه نگذاشته است و فقط کار پشتیبانی را انجام می‌دهد. یک موقع دولت می‌گوید می‌خواهم از کارآفرینی پشتیبانی کنم؛ یعنی مثلاً در زمینه بیمه تأمین اجتماعی از نیروی کار پشتیبانی می‌کند، آن هم به طور موقت دو سه سال اول که حاشیه سود شرکت هنوز پایین است، تا این کار راه بیفتد و بعد از آن دیگر کارفرما باید خودش حقوق نیروی کار را تأمین کند.»

آیا این راننده‌ها طبق ماده ۳۸ قانون تأمین اجتماعی پیمانکار محسوب نمی‌شوند؟

«شرایط پیمانکار تفاوت دارد، به این صورت که پیمانکار باید پیمانی در برابر انجام کاری ببندد که شرایط این شرکت‌ها این گونه نیست.»

یعنی قانونی وجود ندارد که بشود این شرکت‌ها را ملزم کرد که این راننده‌ها را بیمه کنند؟

«به نظر باید راهکاری پیدا کنیم، چون رابطه این‌ها از یک منظری می‌تواند کارگر و کارفرما تفسیر شود.»

این موضوع را هم باید لحاظ کنیم که میزان کارکرد هر راننده از روی نرم افزار مشخص است و شرکت‌ها می‌توانند سقفی را معین کنند که هر راننده اگر به آن سقف رسیده حکم کارگر ثابت را پیدا کند.

«بله باید رویکرد تأمین اجتماعی در این شرکت‌ها به وجود آید. قطعاً یکی از وظایف بیمه‌های تأمین اجتماعی در شرایط فعلی این است که بنشینند و یک راهی برای حمایت‌های اجتماعی از این نیروهای کار پیدا کنند. تا کسی‌های اینترنتی یک نمونه هستند. موارد بسیار دیگری از این قبیل وجود دارد که باید فکری برایشان شود.»

سکوتی که در میان هیاهوی شهر گم می‌شود

پای درددل رانندگان تاکسی‌های اینترنتی

در شهر بزرگ تهران کمتر کسی هست که برای یک بار هم از تاکسی‌های اینترنتی استفاده نکرده باشد، حتی ضعیف‌ترین قشرهای جامعه هم که عادت به درست سواری نداشته‌اند، حالا گاهی مشتری تاکسی‌های اینترنتی هستند. افراد زیادی در طول روز به‌عنوان مسافر و راننده با شرکت‌های حمل و نقل اینترنتی ارتباط دارند، بنابراین موضوع تاکسی‌های اینترنتی در ایران به‌عنوان یکی از استارت‌آپ‌های بزرگ و چالش‌های پیش‌روی آن اهمیت زیادی پیدا کرده است.

خیلی از افراد جامعه در رکود اقتصادی فعلی نرم‌افزار رانندگان تاکسی‌های اینترنتی را در گوشی خود دارند و در زمان‌های کم کار برای کسب درآمد به سفرهای درون‌شهری می‌روند. راننده‌های زیادی در دو شرکت بزرگ تاکسی‌های اینترنتی مشغول به کار هستند که می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد؛ عده‌ای که به‌صورت پاره‌وقت مشغول هستند و گروهی که شغل ثابتشان رانندگی است، اما به‌طور قطع انگیزه آن‌ها یکی است؛ کسب درآمد. همه آن‌ها با وجود مشکلات عدیده‌ای که دارند شرایط خاص این شغل را تاب می‌آورند تا بیکار نباشند.

شرایط کاری رانندگان با هم متفاوت است؛ گاهی فرد از سر استیصال مجبور به کار در این حوزه شده و گاهی این حرفه انتخابی است که از سال‌ها پیش برگزیده، با این تفاوت که حالا فناوری روز را هم در کار خود به خدمت گرفته است. غلام جوانی سی‌ساله است. او زمانی برای خودش کسب‌وکاری داشته و به دلیل اوضاع اقتصادی نامناسب سرمایه خود را از دست داده است. او قریب یک سال به این در و آن در زده تا کاری پیدا کند، از روزی که دوست و آشنا گرفته تا زیرورو کردن نیازمندی‌های همشهری، ولی در نهایت شغلی پیدا نکرده و او هم راننده از همه‌جا ناگزیر تصمیم گرفته برای گذران زندگی با ماشینش کار کند. او می‌گوید «این اوضاع اقتصادی، ۹۰ درصد از مردم تهران را راننده کرده است. تعداد زیاد رانندگان باعث می‌شود در رقابت هم‌زمان برای تأیید درخواست سفر، گاهی مسیرهای خوب را از دست بدهم و مجبور شوم بدون در نظر گرفتن شرایط سفر، درخواست‌ها را بپذیرم.» گاهی از آدم‌هایی که سن و سالی ازشان گذشته انتظار داریم بیشتر وقتشان را به استراحت بگذرانند. کامران حدوداً شصت‌ساله است و روزی دست‌کم هشت ساعت کار می‌کند، تازه این کار شغل دوم او است. دو دختر دانشجو و یک پسر فارغ‌التحصیل بیکار دارد. در کارگاهی سرایدار است، اما به دلیل هزینه‌های بالای زندگی و با وجود بچه‌های بزرگش مجبور است بیشتر کار کند تا خرج زندگی را برساند. تازه همسرش هم با خیاطی به او در تأمین مخارج زندگی کمک می‌کند. از مخارج سرسام‌آور ماشین می‌گوید و کرایه‌هایی که با وجود افزایش سرسام‌آور هزینه‌ها تغییر چندانی نکرده است. کامران لیخند تلخی می‌زند و آخرین جمله‌اش را پیش از اینکه سراغ مسافر بعدی برود می‌گوید: «ناچارم... با هر قیمت و هر شرایطی هم شده باید کار کنم.»

هدف برخی از رانندگان از این کار تأمین هزینه‌های خودروشان است یا



طیبه سلمانی

می‌گیرند که شما لشکر بیکاران نداشته باشید. وقتی با لشکر بیکاران مواجه هستید، قدرت چانه‌زنی نیروی کار پایین می‌آید، مضاف بر آن هم با توجه به شرایطی که در کشور ما وجود دارد، سندیکا و اتحادیه‌های آزاد نمی‌توانند شکل قانونی بگیرند و با آن‌ها برخورد می‌شود؛ چون طبق قانون فقط سه قالب از تشکل‌های کارگری اجازه فعالیت قانونی دارند و خارج از آن سه قالب اگر سندیکایی شکل بگیرد تعطیل می‌شود و این دو مشکل به‌عنوان موانع اصلی وجود دارد، مگر اینکه حمایتی از آن‌ها در وزارت کار صورت بگیرد تا بتوانند اتحادیه تشکیل دهند.

مشکل دیگر این است که رانندگان این شرکت‌ها تحت شمول قانون کار نیستند که این موضوع در جای خود باید بررسی شود. گرچه حتی موارد زیادی هست که مواد قانونی هم اجرا نمی‌شود. برخی از نیروهای کار به مقداری که مصوب است حقوق دریافت نمی‌کنند؛ یعنی رسید دریافتی به اندازه مصوب اداره کار از آن‌ها توسط کارفرما اخذ می‌شود، اما پرداخت، کمتر از میزان قانونی است و اخیراً در موردی که من خودم سراغ داشتم از فردی رسید حقوق دو میلیون و ۲۰۰ هزار تومانی گرفتند ولی پرداختی که داشتند ۳۰۰ هزار تومان بوده و هر کس هم شکایت کرده اخراج شده.

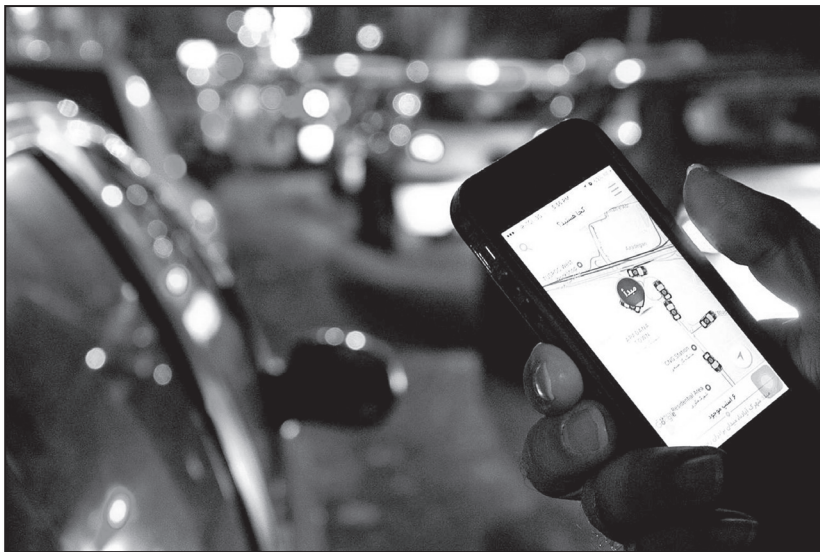
«شفافیت مالی هم موضوعی است که خیلی مشکل در آن وجود دارد. همین اخیراً مسئله پزشکان را دیدیم که برای فرار مالیاتی از نصب کارت‌خوان خودداری می‌کردند و بعد هم می‌گفتند بلد نیستند که با کارت‌خوان کار کنند که به موضوع طنزی در جامعه مبدل شد. این‌ها همه از نبود شفافیت مالی است. در مورد کارفرما همین دریافت رسید بیش از پرداختی برای مالیات به نفع کارفرما است؛ چون هزینه‌هایش را در دارایی بالاتر نشان می‌دهد، از آن طرف هم بعضاً در تأمین اجتماعی تعداد روز را کمتر ثبت می‌کنند تا حق بیمه کمتری پرداخت کنند و لذا خیلی از کارفرماها دو دفتر حسابرسی دارند؛ یکی برای اداره دارایی و دیگری دفتر واقعی است.»

نکته اینجاست که با این سیستم عریض و طویل اداره کار و نظارتی که وجود دارد چطور وقتی کارگر به اداره کار مراجعه می‌کند و شکایت می‌کند، کارگر اخراج می‌شود؟

«اخراج کارگران در اختیار کارفرماست. می‌تواند بگوید نیاز به نیروی کار ندارم. از آن طرف هم نقدی که به قانون کار می‌شود این است که اخراج کارگر ناخلف در آن دیده نشده و خب این دیگر بخشی مسئله قانونی است و بخشی هم قدرت کارفرما است.»

پی‌نوشت:

۱. کارشناس تأمین اجتماعی



چون از مسیرهای دور به محل کارشان می‌آیند مسافر می‌زند تا هزینه بنزین و ماشینشان دریابد. رضا می‌گوید محل زندگی اش کرج است و محل کارش میدان امام حسین تهران. صبح‌ها برنامه را روشن می‌کند تا از کرج خالی نیاید و عصرها هم با سفرهای کوتاه از شرق تهران به غرب می‌آید تا در برگشت هم درآمدی کسب کند و برای همین برگشت به خانه ساعت‌ها طول می‌کشد. گاهی زمان زیادی صرف می‌شود تا مسافر نزدیک مسیرش پیدا کند و هر از چندگاهی به خاطر همین معطلی‌ها و کرایه‌های کم قید کار کردن را می‌زند، تا اینکه دوباره از سر ناچاری سراغ مسافرکشی می‌آید.

تا کسبی‌های اینترنتی هر قشری را به کار گرفته‌اند. حُسن کار مسافرکشی این است که هرگاه بخواهند مشغول می‌شوند و هرگاه وقت نداشته باشند سراغ کار و زندگی‌شان می‌روند. در این صنف از دکتر و مهندس هست تا تاجر ورشکسته و معلم. محراب دانشجو است. می‌گوید برای تأمین هزینه‌های زندگی پدر و مادر از کارافتاده‌اش باید از غروب تا نیمه‌های شب کار کند. به دلیل شرایط جسمانی والدینش مجبور است در محدوده محل زندگی‌شان کار کند و به‌جای دور نرود. چهره‌ای آرام اما خسته دارد. می‌گوید دلش لک زده برای یک قرار شبانه پارک و سینما. «وقتی می‌رسم خانه از درد بدن دراز می‌افتم و نمی‌فهمم کی خوابم برده. آخرش هم چیزی نمی‌ماند. همین هفته یک میلیون و دویست هزار تومان دادم بابت تعویض صفحه کلاچ. یک میلیون و دویست هزار تومان می‌شود چند تا ده هزار تومان؟»

روایت آن‌ها که به این کار به‌عنوان شغل دائم نگاه می‌کنند متفاوت است. آن‌ها برای گذران زندگی روزانه دست‌کم ده ساعت کار می‌کنند، مسیرهای طولانی را در ساعت اوج ترافیک می‌روند و برایشان شرق و غرب و شمال و جنوب فرقی ندارد. گاهی اوضاع این قدر پیچیده است که عده‌ای با امید به کسب درآمد بیشتر کاسبی‌های خود را رها کرده و از شهرهای دور و نزدیک به پایتخت می‌آیند، بعضاً چند نفری زیرپله‌ای برای خواب شب اجاره می‌کنند یا حتی در ماشین می‌خوابند تا ساعت‌های بیشتری کار و درآمد بیشتری کسب کنند و برای خانواده خود بفرستند. جالب است با تمام مشکلاتی که وجود دارد میزان تقاضای ورود به این شغل بالاست درحالی که اکثر رانندگان

در این زمینه راننده خودرو را می‌شناسد. برای کسی که رانندگی شغل ثابت اوست، این اتفاق باعث می‌شود ده روز ماشین در پارکینگ بماند و برای ترخیص هم باید جرائم، عوارض و خلافی‌ها پرداخت شود. ده روز بیکاری برای فردی که تنها راه درآمدش از رانندگی است بسیار زیاد است و تمام ابعاد زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مردی موسسید از ماجرای پیامک گشت ارشاد می‌گوید و پرده‌ای را که برای عقب خودرو گرفته نشان می‌دهد. «شما فکر می‌کنید این پرده برای زیبایی است؟ چاره‌ای نداشتم. مسافری ممکن است در لحظه‌ای به هر دلیل حجاب کامل نداشته باشد، آیا من باید تاوانش را بدهم؟»

مردی درشت‌اندام و موقر که خودش را سیروان معرفی می‌کند از کردستان به تهران آمده و تنها راه درآمدش از رانندگی برای این شرکت‌هاست. تازه دارد خیابان‌ها تهران را یاد می‌گیرد. از کارش راضی است و شب‌ها در خانه یکی از نزدیکانش استراحت می‌کند. دغدغه اصلی او آتیه فرزندان است. می‌گوید «اگر تصادفی باعث جرح شود با هزینه‌های گزاف درمانی چه باید کرد؟ اگر تصادف باعث معلولیت و ناتوانی شود با ازکارافتادگی بدون پشتوانه مالی چه می‌توان کرد و حتی اگر در تصادف بمیرم خانواده من بدون سرپرست چه کار می‌کنند؟»

ساعت هشت شب است. هوا رو به تاریکی است. درخواست‌های سفر کم شده و رانندگان حالا فرصت بیشتری برای حرف زدن دارند. باقی حرف‌ها همان همیشگی است: درآمد کم، هزینه زیاد ماشین، مشکلات عدیده زندگی و برخورد ناشایست برخی مسافران. جالب است که کمتر کسی به مشکل نداشتن بیمه فکر می‌کند. فردایی که در شلوغی و تلخی امروز فرصت فکر کردن به آن نیست. هوا تاریک می‌شود و حرف‌های زیادی باقی مانده است. سخن اصلی اما سکوت است. سکوتی که صدای کم‌ادع‌ترین کارگران این شهر است. سکوتی که در هیاهوی این همه شلوغی گم شده است. ■

رضایت شغلی ندارند و از بالا بودن هزینه‌های ماشین و پایین بودن کرایه‌ها گلّه دارند. کریم مردی میان‌سال است. سال‌هاست مسافرکشی می‌کند و یک سال است در دو شرکت تاکسی اینترنتی کار می‌کند. روزی دوازده ساعت کار می‌کند و باین‌حال نه شامل قانون کار می‌شود و نه بیمه است. با همه این‌ها گله اصلی او از آینده‌ای نیست که به هزار و یک دلیل ممکن است دیگر نتواند پشت فرمان بنشیند و مستمری بازنشستگی نخواهد داشت. شکایت او از امروز است که با داشتن سه فرزند دخل و خرجش با هم نمی‌خواند. می‌گوید: «کرایه‌ها ۲۰ یا ۳۰ درصد نسبت به پارسال افزایش داشته، اما هزینه قطعات و لوازم جانبی ماشین رشد بیش از ۱۰۰ درصد داشته است.

پارسال هزینه تعویض روغن ماشین ۵۰ هزار تومان می‌شد و امسال ۱۵۰ هزار تومان یا تسه تایم ماشین سمند پارسال ۶۰ هزار تومان بود و امسال ۲۸۰ هزار تومان. با این کرایه‌های پایین و هزینه‌های بالا، تازه باید ۱۵ درصد هم کارمزد پرداخت کنیم.»

مشکل جدیدی که این راننده‌ها با آن مواجه هستند طرحی است که به‌تازگی از سوی پلیس امنیت اخلاقی به اجرا گذاشته شده که بر اساس آن به مالکان خودرویی‌هایی که سرنشین آن بدحجاب بوده باشد پیامک ارسال می‌شود. این پیامک‌ها فارغ از اینکه اقدام به کشف حجاب از سوی چه کسی در خودرو انجام شده باشد برای مالک خودرو ارسال می‌شود، ممکن است کسی که کشف حجاب کرده مسافر باشد اما پلیس امنیت اخلاقی

روایت آن‌ها که به این کار به‌عنوان شغل دائم نگاه می‌کنند متفاوت است. آن‌ها برای گذران زندگی روزانه دست‌کم ده ساعت کار می‌کنند، مسیرهای طولانی را در ساعت اوج ترافیک می‌روند و برایشان شرق و غرب و شمال و جنوب فرقی ندارد. گاهی اوضاع این قدر پیچیده است که عده‌ای با امید به کسب درآمد بیشتر کاسبی‌های خود را رها کرده و از شهرهای دور و نزدیک به پایتخت می‌آیند

یارانه انرژی؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها



محمد آقایی تبریزی

بالغ بر ۵۰ درصد مصرف سرانه این فرآورده‌ها در سه دهک بالا و کمتر از ۱۰ درصد مصرف سرانه آن‌ها در سه دهک پایین جامعه است. معنا و مفهوم این مطلب این است که دهک‌های بالا و مرفه جامعه نسبت به دهک‌های پایین جامعه از سهم کلی مصرف بسیار بالاتری نسبت به دهک‌های پایین برخوردارند و بر این پایه منفعت و سهم بسیار گسترده‌تری از این قیمت‌های یارانه‌ای و پایین قیمت این فرآورده‌ها و یارانه آن‌ها برخوردارند.

۲- در قانون هدفمندی یارانه‌ها، که برافزایش قیمت پایه آن‌ها هم‌زمان شد و از ملزومات آن بود، فرض بر این گذاشته شده بود که هدفمند نمودن یارانه‌ها چهار هدف را محقق نماید و به صورت هدفمند، درآمد ناشی از مابه‌التفاوت قیمت پایه در زمان تصویب و قیمت مصوب بعدی، در قالب یارانه، به مصارف مندرج در قانون برسد که مهم‌ترین بخش این تخصیص منابع مربوط به توزیع این منابع تعریف شده در قانون، به صورت سرانه، به دهک‌های درآمدی در نظر گرفته شده بود. این چهار هدف این‌گونه در نظر گرفته شده بودند: ۱. همسویی با برقراری عدالت اجتماعی در استفاده از منابع و درآمدهای ناشی از منابع ملی، ۲. کاهش مصرف ناشی از افزایش قیمت در آن زمان، ۳. کاهش آلودگی‌های زیست‌محیطی ناشی از کاهش مصرف و ۴. پشتیبانی از تولید کشور با تخصیص منابعی از این یارانه‌ها به تولید.

هیچ‌یک از این اهداف محقق نگردید. برای توضیح این امر می‌بایستی اشاره کرد که در قانون هدفمندی یارانه‌ها قرار بود مطابق قانون سهم دهک‌های بالا و پایین، به دلیل تفاوت سهم سرانه مصرف دهک‌های بالا و پایین متفاوت باشد که متأسفانه از ابتدا و در اجرای قانون سنگ بنای اشتباه تساوی پرداخت سهم سرانه منابع یارانه‌ها از زمان شروع آن در دولت دهم و برخلاف قانون مبنای قرار گرفت و از اواخر دهه ۸۰ تاکنون این سنگ بنای نادرست ادامه داشته است. حاصل آنکه از آن زمان تاکنون به‌طور مستقیم و غیرمستقیم اثری جز رشد بیشتری در بی‌عدالتی اجتماعی در توزیع منابع ملی و تورم حاصل از تزریق نقدینگی آن در مصارف جامعه نداشته است. به دلیل ارتباط این سهم سرانه در منابع خانوارها به‌خصوص در دهک‌های پایین، امکان حذف آن به‌راحتی عملی نبوده است.

همچنین در قانون هدفمندی یارانه‌ها و قوانین موازی آن و قانون برنامه پنجم، می‌بایستی در عمل به سوی حذف تفاوت قیمت داخلی فرآورده‌ها باقیمت فوب خلیج فارس می‌رفتیم که این هم در عمل اتفاق نیفتاد. به‌ویژه در دو سال اخیر با تلاطم‌های قیمت ارز فاصله قیمت داخلی باقیمت فوب خلیج فارس به‌طور فاحش تفاوت یافت و خود عامل افزایش شدید قاچاق شد و قیمت کاملاً پایین فرآورده‌های داخلی و عدم تغییر آن در سال‌های متعاقب اخیر، به‌طور گسترده‌ای مصرف را بالا برد. آلودگی‌های زیست‌محیطی ناشی از مصرف فرآورده‌های مذکور به‌ویژه در شهرهای بزرگ ناشی از همین مصرف فوق‌العاده بالا است. همچنین در اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها از ابتدا به تخصیص سهم بخش تولید از منابع حاصل از درآمد ناشی از یارانه‌ها توجه جدی نشد.

لازم است ذکر شود که کارت سوخت که پس از مخالفت‌های صریح با قانون اجرای آن و تأخیر فاحش در شروع و زمان اجرا در دولت‌های نهم و دهم، بالاخره به دلیل وضعیت مصرف بی‌رویه فرآورده‌ها و تأکید مجلس شورای اسلامی، در

میزان مصرف بنزین در پنج‌ماهه نخست سال ۹۸ روزانه ۹۶/۶ میلیون لیتر در روز بوده است. این میزان در مدت مشابه سال ۹۷ روزانه ۸۷/۹ میلیون لیتر در روز بود. این بدان معناست که رشد مصرف سال جاری بنزین نسبت به مدت مشابه سال قبل ۱۰ درصدی رشد داشته است. همچنین میزان مصرف نفت گاز (گازوئیل) در پنج‌ماهه نخست سال جاری ۹۱/۹ میلیون لیتر در روز و در مدت مشابه سال قبل روزانه ۸۱/۸ میلیون لیتر در روز بوده است. به‌طوری‌که رشد مصرف گازوئیل در سال جاری نسبت به مدت

مشابه سال قبل به ۱۳/۳ درصدی رسیده است. این دو نسبت سرسام‌آور و کم‌نظیر در دهه‌های اخیر، برای امسال در مورد این دو فرآورده نفتی، در شرایطی است که رشد اقتصادی در کشور در سال جاری و در مقایسه با سال گذشته دلیل این امر نیست، چراکه معمولاً در شرایط متعارف در کشورها، رشد اقتصادی به رشد مصرف انرژی می‌انجامد که در این مورد و در این بازه‌های زمانی ذکر شده در کشور ما این چنین نبوده و رشد فاحش مصرف ناشی از رشد اقتصادی نیست.

اگر به میزان مصرف بنزین، میزان مصرف «سی ان جی» و معادل بنزین آن را در پنج‌ماهه نخست سال جاری، که حدود ۲۲ میلیون لیتر بنزین در روز است اضافه کنیم، مجموع میزان مصرف روزانه بنزین و معادل آن در پنج‌ماهه نخست سال جاری به رقم ۱۱۸/۶ میلیون لیتر در روز می‌رسد که بسیار نگران‌کننده است.

با ادامه این روند، باوجود تلاش درافزایش تولیدات فرآورده‌ها مخصوصاً بنزین در داخل کشور در پالایشگاه‌ها در دو دهه اخیر از طریق افزایش تولیدات و اصلاحات پالایشگاهی، به‌ویژه انجام فازهای تکمیلی پالایشگاه ستاره خلیج فارس، در سال‌های آینده نزدیک مجدداً و باز هم متأسفانه سر به سر شدن تولید و مصرف بنزین و گازوئیل در کشور و فزونی گرفتن مصرف بر تولیدات را شاهد خواهیم بود.

این مطلب که چه عواملی باعث این رشد سرسام‌آور و فزاینده مصرف بنزین شده است بحث گسترده‌ای است، ولی اجمالاً به چند عامل اصلی می‌بایستی اشاره کرد که عبارت‌اند از: قاچاق گسترده فرآورده‌های نفتی به‌ویژه بنزین و گازوئیل، ثابت ماندن قیمت فرآورده‌ها به‌ویژه دو مورد اخیرالذکر در سال‌های اخیر علی‌رغم تغییرات شدید قیمتی آن‌ها در کشورهای همسایه و فاصله سنگین قیمت آن‌ها باقیمت‌های داخلی و تفاوت فاحش این قیمت‌های داخلی باقیمت فوب خلیج فارس به‌ویژه در تلاطم‌های قیمت ارز در دو سال اخیر، رشد تعداد وسایل نقلیه شخصی و موتورسیکلت، نارسایی ناوگان‌های حمل و نقل عمومی در شهرها و شهرهای بزرگ و بین‌شهری.

این رشد فزاینده و سرسام‌آور مصرف فرآورده‌ها به‌ویژه این دو فرآورده، از هر نظر در تضاد و مغایر با منافع ملی است. برای توضیح بیشتر موضوع نحوه مصرف و قیمت‌ها و یارانه‌های نفت و گاز و فرآورده‌های ناشی از آن‌ها و یارانه انرژی و چالش‌ها و آثار آن‌ها و راه‌حل‌ها به چند مطلب اساسی باید توجه کرد:

۱- سهم کلی میزان مصرف سرانه در مورد این دو فرآورده، در سه دهک بالا در مقایسه با سه دهک پایین جامعه کاملاً و به‌طور معناداری متفاوت است. به‌طوری‌که



سال‌های آخر دهه ۸۰ اجرایی شد نیز در خدمت قانون هدفمندی یارانه‌ها قرار گرفت. در مورد کارت سوخت سه هدف مورد نظر قانون گذار بود: الف) سهمیه‌بندی و دو قیمتی شدن آن برای مصارف بالاتر از سهمیه پایه، ب) کنترل و نظارت بر مصرف داخلی و جلوگیری از قاچاق و ج) کاهش آلودگی‌های زیست‌محیطی به دلیل نظارت، کنترل و کاهش مصرف. تفاوت فاحش قیمت داخلی با قیمت فوب خلیج فارس و کشورهای همسایه از یک طرف و در سال‌ها بعد تک‌نرخ نمودن قیمت و آن هم قیمت یارانه‌ای، باعث گردید با عدم کارایی کارت سوخت و فاصله گرفتن از اهداف آن، کلاً کارت سوخت صاحبان خودروها مورداستفاده قرار نگیرد و از حیز انتفاع ساقط گردد. استفاده منطقی و مجدد آن فقط با سهمیه‌بندی و تفاوت قیمت سهمیه‌ای با نرخ آزاد (معادل فوب خلیج فارس با ارز آزاد) کارایی نسبی خواهد داشت.

۳- اساساً منابع زیرزمینی نفت و گاز دارایی‌اند و زمانی که استخراج گردیده و فرآورش و پالایش می‌شوند، نفت و گاز حاصله و فرآورده‌های تولیدی ناشی از آن‌ها همگی دارایی‌اند و سرمایه ملی، نه درآمدی که برای مصرف هزینه‌های جاری کشورداری و عملیات اجرایی مورداستفاده قرار گیرند. این موضوع در متن سیاست‌های ابلاغی قانون برنامه پنجم توسعه با تأکید آمد و بعد از آن نیز در قانون برنامه پنجم عنوان شد که حداکثر تا پایان برنامه، مصرف این دارایی در بودجه‌های جاری کاملاً حذف گردد. نه تنها در برنامه پنجم در دولت دهم به آن اصلاً توجه نشد بلکه این روند همچنان ادامه یافت و تنظیماتی نظیر حساب ذخیره ارزی و صندوق توسعه ملی نیز که برای جهت دادن این منابع برای تولید ارزش افزوده بیشتر و توسعه

سرمایه‌گذاری داخلی و رشد اقتصادی در نظر گرفته شده بود، با اقداماتی که در طول اجرای برنامه‌های چهارم پنجم و ششم روی این تنظیمات حسب مورد صورت گرفته است کارایی و اثربخشی مورد انتظار را برآورد نکرده است. حاصل آنکه هم درآمدهای ناشی از صادرات نفت و گاز و فرآورده‌های صادراتی و هم درآمدهای ناشی از فروش فرآورده‌های اصلی نظیر بنزین و گازوئیل که در داخل مصرف می‌شود و هم درآمدهای فروش فرآورده‌های ویژه و مواد اولیه صنایعی نظیر پتروشیمی‌ها، به وجه چشمگیری در بودجه‌های جاری مصرف می‌شود. وقتی مطرح می‌شود که منابع نفت و گاز درآمد سرمایه‌ای و دارایی‌اند نه درآمد برای مصارف جاری داخلی،

این بدین معناست که اقتضاً دارد و ضروری است که این منابع دارایی کاملاً برای ایجاد ارزش افزوده و

توسعه سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و بین‌نسلی و رشد اقتصادی مصرف شده و از اتلاف آن در هزینه‌های جاری جداً جلوگیری شود چون اساساً این دارایی و سرمایه بین نسلی است. این امر باعث می‌شود که هزینه‌های جاری از طرق دیگر تأمین شود و وابسته به درآمد نفت و گاز و مشتقات آن نباشد و زمینه وابستگی حکومت‌ها و دولت‌ها و کشورها را بوجه جاری به این نوع درآمد نفت و گازی و "نفرین منابع" اتلاف آن نگردد که استمرار آن برای کشور صاحب منابع یک تهدید مستمر است. این گرفتاری‌ای است که اکثر قریب به اتفاق کشورهای صاحب این منابع و صادرکننده نفت و گاز دچار آن هستند که تبعات سیاسی خاص خود را هم دارد که از بحث این نوشتار خارج است. کشورهای تولیدکننده‌ای نظیر نروژ خود را از این مهلکه رها نکرده‌اند و کل درآمد این دارایی‌ها در

صندوقی مخصوص صرفاً برای سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و توسعه و تولید ارزش افزوده بیشتر و افزایش سرمایه و دارایی مصرف می‌گردد.

در کشور ما نه تنها تاکنون از این وابستگی‌ها رها نکرده‌ایم، بلکه رانت ناشی از یارانه فرآورده‌های نفتی و گازی، خود به عامل مهم فساد در سیستم اقتصادی و در شرکت‌های خصولتی و ظاهراً خصوصی شده و تعداد زیادی از شرکت‌های خصوصی که از این رانت و یارانه‌ها استفاده می‌کنند تبدیل گردیده است. به طوری که این شرکت‌ها عمدتاً درآمدهای خود را از رانت مرتبط به یارانه فرآورده‌های نفت و گاز، که به‌عنوان مواد اولیه استفاده می‌کنند، به دست می‌آورند و بدین لحاظ کوشش‌های سنگین و پردامنه و پرچالشی را برای

عدم حذف این رانت و یارانه‌ها به کار می‌گیرند چون درآمد اصلی آن‌ها ناشی از تفاوت قیمت فرآورده‌های

نفتی و گازی به‌عنوان مواد اولیه، باقیمت فوب خلیج فارس این فرآورده‌ها است. این شرکت‌ها بدون آنکه عمدتاً تغییرات کیفی معنادار در محصولات خود با توسعه سرمایه‌گذاری اصلاح تولید و فناوری بدهند، محصولات خود را تولید می‌کنند و عمدتاً به قیمت منطقه‌ای و آزاد در داخل می‌فروشند و در بخش صادراتی نیز درآمد سنگین صادراتی عمدتاً صادرات رانت و یارانه فرآورده‌های نفتی به‌عنوان مواد اولیه است. نتیجه‌ای که از این بند در این نوشتار می‌توان گرفت این است که استمرار هرگونه تلاش برای توزیع یارانه‌ها به نحو اجرا شده در قانون هدفمندی یارانه‌ها و استمرار این رانت‌ها و یارانه‌ها به نحو ذکر شده، غیر از فسادهای عنوان شده و بی‌عدالتی‌های مترتب، فاصله گرفتن بیش از پیش و جدی در استفاده مؤثر و کارآمد از این سرمایه ملی برای توسعه زیربنایی و افزایش ارزش افزوده و دارایی ملی و مغایر جدی منافع ملی است.

۴- در تهیه و تدوین قانون برنامه چهارم چنین در نظر گرفته شده بود که از ابتدای شروع اجرای قانون برنامه چهارم در سال ۱۳۸۴، یارانه بنزین و گازوئیل و نفت سفید حذف گردد و در مورد بقیه فرآورده‌ها نیز به تدریج تا پایان برنامه چهارم و با حذف سالیانه ۲۰ درصد میزان یارانه آن‌ها، یارانه بقیه فرآورده‌ها نیز حذف شود. با شروع کار مجلس هفتم در سال ۱۳۸۳، مجلس هفتم مواد مرتبط به این امر را از متن قانون برنامه چهارم حذف و برای از ابتدای سال ۱۳۸۴ قانون تثبیت قیمت‌ها را مصوب کرد و آن را عیدی مجلس به مردم برای عید نوروز ۱۳۸۴ عنوان کرد و سال‌ها قیمت‌ها دست‌نخورده باقی ماند و همین امر نیز باعث رشد شدید مصرف و استمرار بیشتر مصرف بی‌رویه گردید.

۵- قیمت فوب خلیج فارس هر بشکه بنزین در هفته اول شهریورماه سال جاری حدود ۶۶ دلار و هر بشکه گازوئیل ۷۱ دلار بوده است. همچنین متوسط قیمت خرده‌فروشی در جهان در مورد بنزین در جایگاه‌ها در مدت مذکور، حدود ۱/۱۱ دلار در هر لیتر بوده است. قیمت متوسط بنزین (سوپر و معمولی) در داخل کشور با احتساب ارز آزاد در تاریخ مذکور حدود ۰/۱۱ دلار بود. این بدین معناست که در مقایسه قیمت متوسط جهانی، حدود ۱ دلار از این بابت در هر لیتر تفاوت وجود دارد. با احتساب مصرف حدود ۹۶ میلیون لیتر

وقتی مطرح می‌شود که منابع نفت و گاز درآمد سرمایه‌ای و دارایی‌اند نه درآمد برای مصارف جاری داخلی، این بدین معناست که اقتضاً دارد و ضروری است که این منابع دارایی کاملاً برای ایجاد ارزش افزوده و توسعه سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و بین‌نسلی و رشد اقتصادی مصرف شده و از اتلاف آن در هزینه‌های جاری جداً جلوگیری شود چون اساساً این دارایی و سرمایه بین نسلی است

رشد کسب‌وکار با استفاده از فناوری

نگاهی به مفهوم استارت‌آپ



سعید ایچی‌لو

استارت‌آپ پاسخی است از جنس خلق ارزش بر نیازهای مشتریان با روشی بدیع و مقیاس‌پذیر. استارت‌آپ برخلاف نام غیرمتداولش مفهومی پذیرفتنی در خود دارد: کسب‌وکاری توسعه‌پذیر که رشد چندین ساله کسب‌وکارهای سنتی را چندماهه انجام می‌دهد و با بهره‌گیری از ابزار فناوری فعالیت‌های تکرارپذیر و روزمره را تا جای ممکن خودکار می‌کند تا هزینه‌ها، تمرکز، انرژی و نفر-ساعت موردنیاز برای رشد دو برابری طی یک سال، دو برابر نشود. یک استارت‌آپ این رشد را با استفاده از سرمایه‌گذاری کلان‌طی چند مرحله اجرایی می‌کند و پیش از سودآوری، در پی توسعه و کسب سهم بیشتری از بازار است.

استارت‌آپ نامی است که بر مفهومی از کسب‌وکاری جوان، رشدمحور و نوآور به دنبال مدلی قابل توسعه و دارای پتانسیل دگرگون کردن بازار و حل مسائل از راهی

بدیع گذاشته شده است. (NESTA, ۲۰۱۴). استارت‌آپ همچنین شرکت یا سازمانی کوچک و موقت به شمار می‌رود که با هدف تبدیل شدن به مدل کسب‌وکار قابل تکرار و گسترش و مقیاس‌پذیر ایجاد شده است. (نشاطی؛ ۱۳۰۶). استارت‌آپ‌ها و موفقیتشان منظره‌ای خوشایند و جذاب برای نوکارآفرینان و افرادی است که به دنبال توفیق

در کوتاه‌مدت و برجسته شدن در حوزه کاری منتخبشان هستند. گوگل، فیس‌بوک، اوبر، شیائومی، ایربی‌ان‌بی، دراپ‌باکس با ارزش بیش از یک میلیارد دلار شنور و شوق موفقیت را بیش از پیش کرده‌اند و خواه‌ناخواه چشم را بر بیش از نود درصد استارت‌آپ‌ها که بنا بر گزارش‌ها دوره اولیه عمر خود را نیز به اتمام نمی‌رسانند بسته‌اند.

(Digiato.com; ۱۳۹۵) از سوی دیگر چگونگی آغاز یک استارت‌آپ و آمیخته شدنش به باورهایی چون شروع کار از فضایی محدود، تیم‌های کوچک از افرادی پر اراده، هزینه اولیه موردنیاز اندک، رشد بسیار زیاد در مدت‌زمانی بسیار کم، ضرورت اجرا پیش و بیش از برنامه‌ریزی نیز به جذابیت استارت‌آپ در اندیشه‌ها دامن زده و ذهنیت راجع به یک استارت‌آپ را بیش از یک کسب‌وکار، به یک تفریح و سرگرمی دگرگون کرده است. فارغ از باورهایی که هر یک نشانی از موضوعی متبلور در یک استارت‌آپ شاخص هستند و نمی‌توان به کلی نادیده‌اش گرفت، هر استارت‌آپ، یک مرحله از کسب‌وکار نیز به شمار می‌رود؛ مرحله‌ای از رشد که کسب‌وکار در آن قصد دارد راهی متفاوت نسبت به آغاز و پیشروی سنتی را بیاماید و به رشدی چندین برابر یک کسب‌وکار سنتی در مدت زمانی یکسان دست پیدا کند. نقش رشد در استارت‌آپ تا حدی است که کارآفرینی را معادل با رشد شرکت‌ها از مرحله استارت‌آپ تا ابعاد شرکتی میانه یا بزرگ می‌داند. (Motoyama, Bell-masterson; ۲۰۱۴)

اکوسیستم استارت‌آپی ایران هنوز جوان است. بنا بر گزارش‌ها، اکوسیستم استارت‌آپی ایران با کسب‌وکارهایی چون دیجی کالا به عنوان آمازون ایران، آپارات به عنوان یوتیوب ایران و نت‌برگ به عنوان گروپان ایران از سال ۲۰۱۲ آغاز به کار کرد. متعاقب آن شتاب‌دهنده‌هایی از قبیل آواتک، فناپ، مپس و دیموند به عرصه آمدند و رویدادهایی چون هم‌فکر، استارت‌آپ گریند و استارت‌آپ ویکندها متولد شدند. همچنین ایجاد معاونت علم و فناوری ریاست جمهوری در پیشبرد امور استارت‌آپ‌های ایران نقش مؤثری را ایفا کرد. در اکوسیستم استارت‌آپی ایران همین‌طور نمی‌توان نقش سرمایه‌گذاران خطرپذیری چون سرآوا را با سرمایه‌گذاری بر دیجی کالا، کافه بازار و ای‌تورورک نادیده گرفت. ناگفته نماند، بسیاری از استارت‌آپ‌های ایرانی نمونه بومی استارت‌آپ‌های موفق بین‌المللی به شمار می‌روند. به غیر از دیجی کالا، آپارات و نت‌برگ که به آن‌ها اشاره شد، اسنپ و تپسی به عنوان نمونه ایرانی اوبر، دیوار و شیپور به عنوان نمونه ایرانی کرایگس‌لیست، بازار و سیب‌آپ به عنوان نمونه‌های داخلی گوگل‌پلی و اپ‌استور، علی‌بابا به عنوان نمونه داخلی اکسپدیا، پی‌بینگ و زرین‌پال به عنوان نمونه‌های ایرانی پی‌پل، جلیبوری و اسنپ‌فود به عنوان نمونه‌های بومی گراب‌هاب و اوبرایتس به شمار می‌روند و این موضوع در حوزه‌های دیگر نیز قابل‌رہ‌گیری است. (Techrasa; ۲۰۱۶)

به گزارش شاخص جهانی کارآفرینی (GEI)، جذاب‌ترین بخش فعالیت استارت‌آپ‌ها در ایران با ۱۷/۸ درصد سهم تجارت الکترونیک است. بخش‌های خدمات فنی و ICT با ۱۲/۲ درصد، مشاوره با ۱۰/۸ درصد، آموزش

بنزین در روز، میزان مصرف سالیانه کشور حدود ۳۵ میلیارد لیتر و مابه‌التفاوت کل آن با احتساب ارز آزاد و قیمت جهانی خرده‌فروشی حدود ۳۵ میلیارد دلار می‌گردد که با احتساب حدود قیمت ارز آزاد، حدود ۳۹۰ هزار میلیارد تومان در سال می‌شود که حدود شش برابر بودجه سرمایه‌گذاری در بودجه سال ۹۸ کل کشور است. به این میزان، در صورتی که یارانه گازوئیل نیز اضافه گردد، با توجه به قیمت بسیار پایین‌تر گازوئیل در داخل نسبت به قیمت بنزین در داخل کشور که لیتری ۳۰۰ تومان است و بالاتر بودن قیمت متوسط جهانی گازوئیل نسبت به بنزین، این رقم از میزان ذکرشده در مورد بنزین کاملاً بالاتر است. البته اگر به جای قیمت متوسط خرده‌فروشی جهانی بنزین، قیمت فوب خلیج فارس، که میزان آن در صدر این بند اشاره شد، مبنای قرار گیرد این میزان یارانه در مورد بنزین در کل سال ۹۸ با احتساب متوسط مصرف پنج‌ماهه اول سال حدوداً ۱۰/۵ میلیارد دلار می‌گردد. بدین لحاظ این رقم در مورد بنزین چه در مقایسه با قیمت متوسط خرده‌فروشی جهانی و چه در مقایسه با قیمت فوب خلیج فارس در کل سال رقم‌های بسیار سنگینی است که البته اگر رقم‌های متناظر مربوط به گازوئیل و دیگر فرآورده‌های اصلی و ویژه و فرآورده‌های هیدروکربوری ماده اولیه صنایع نظیر پتروشیمی‌ها و سوخت صنایع و سوخت هیدروکربوری نفتی و گازی مصرفی نیروگاه‌های تولید برق و اعداد متناظر مربوط به دیگر مصارف گاز و فرآورده‌های گازی مصرفی کشور نیز اضافه شود مشخص است با رقم بسیار سرسام‌آور و سنگین یارانه‌های انرژی مواجه هستیم.

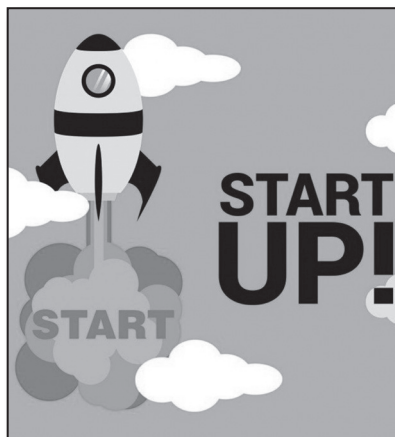
این مطلب را نیز باید اضافه کرد که آنچه گفته شد مربوط به یارانه انرژی بود. یارانه دیگر کالاها نیز در کشور محاسبات و بحث جداگانه دیگری است که در حیطه این نوشتار نیست.

۶- مطلب آخر آنکه تا یارانه‌های قیمتی برای نفت و گاز و فرآورده‌های مصرفی آن‌ها به‌عنوان سوخت در عرصه‌های مختلف و رانندگی و یارانه قیمت فرآورده‌های مذکور به‌عنوان مواد اولیه تولیدی هست و در قانونمندی‌ها و پارادایم‌ها و اجرا به شرح شبیه آنچه گذشت مواجهیم، بی‌عدالتی و فساد اقتصادی و رانت‌خواری و قاچاق و نفرین منابع و مصرف بی‌رویه و سرسام‌آور فرآورده‌های نفتی و گازی و مغایرت‌ها با منافع ملی را شاهدیم و گریزناپذیر است. و بدین لحاظ با ادامه این روند، اصلاح بنیادین اقتصاد کشور و رشد عدالت و توسعه، از این منظر امکان‌پذیر نیست. در اصلاح این امر در این عرصه، توجه و تلاش راهبردی و کارآمد و مؤثر در استفاده صحیح از این منابع از یک‌طرف و اصلاح راهبردها و روش‌ها در مدیریت تقاضا و مصرف و به‌ویژه اصلاح قیمت‌ها از طرف دیگر ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. در مورد اصلاح قیمت‌ها و حذف یارانه‌ها می‌بایستی به این مطلب مهم عنایت خاص داشت که به‌ویژه در شرایط کنونی، این امر در چارچوب‌های عنوان‌شده و در قالب اهداف هادفمند و جهت‌دار و عادلانه و متعادل و تدریجی و در دوره و سالیانی محدود قانونمند گردیده و با کنترل و نظارت‌های دقیق راهبردی به‌مورد اجرا گذاشته شود. ■

و سرگرمی با ۷/۵ و بانک‌های اطلاعاتی افراد و کسب‌وکارها با ۷/۵ درصد رتبه‌های بعدی جذابیت را در میان استارت‌آپ‌های ایران دارا هستند. در همین گزارش اشاره شده است که ۳۲/۲ استارت‌آپ‌های ایران بین ۶ ماه تا یک سال عمر دارند، ۲۷/۲ درصد کمتر از ۶ ماه، ۲۸/۲ درصد بین یک تا ۳ سال و تنها ۸ درصد از استارت‌آپ‌های ایران بیش از ۳ سال عمر دارند. بنا به همین گزارش ۴۹ درصد از استارت‌آپ‌های ایرانی در مرحله ورود به بازار هستند، در حالی که ۲۳/۴ درصد در مرحله رشد و درآمدزایی، ۱۵/۶ درصد در مرحله ارائه نمونه اجرایی، ۱۱/۵ درصد در مرحله ورود به بازارهای جدید و تنها ۰/۵ درصد از استارت‌آپ‌های ایرانی در مرحله بلوغ به سر می‌برند. (Jafari; Techrasa; ۲۰۱۷) آنچه از گزارش فوق استنباط می‌شود تراکم در مرحله‌ای حیاتی از عمر استارت‌آپ‌ها است که در آن چگونگی فعالیت استارت‌آپ و تمرکز بر منابع ضروری توسط استارت‌آپ برای رشد بیشتر در تمامی ابعاد اهمیت زیادی دارد.

تئوری کلاسیک رشد کسب‌وکار، پنج مرحله برای رشد هر کسب‌وکار به تفکیک و توالی زیر متصور است: (Virginia Lewis, ۱۹۸۷)

۱. بقا که در آن هدف جذب مشتری و رساندن کالا و سرویس به مشتری است.
۲. دوام‌آوری که در آن هدف بالانس میان درآمد و مخارج به منظور ادامه حیات است.
۳. موفقیت که در آن هدف ادامه شرکت به نمونه قابل رشد بیشتر یا تبدیل آن به یک کسب‌وکار جانبی است.
۴. تیک‌آف که در آن هدف بر رشد بسیار سریع و چگونگی ایجاد بستر مالی چنین رشدی است،
۵. بلوغ منابع که در آن هدف محیا کردن منابع مورد نیاز و محکم کردن بستر منابع برای اطمینان از ادامه رشد سریع است.



می‌توان گفت یک استارت‌آپ بنا دارد تمامی این پنج مرحله را همراه با هم طی و فتح کند، جذب مشتری و معرفی کالا یا خدمت مورد نظر به وی، هم‌زمان با جذب سرمایه و موفقیت با توجه به کسب‌وکار مدل قابل توسعه و تمامی این موارد در مدتی کوتاه و همراه با رشدی بسیار سریع و فراهم آوری بستری قابل اطمینان از منابع.

یک استارت‌آپ به رویکردی اندیشه‌ای نیز قابل تفسیر است، آن‌چنان که جف بزوس، بنیان‌گذار و مدیر آمازون کمپانی خود را پس از دو دهه فعالیت و بدل شدن به کسب‌وکاری با درآمد بیش از صد میلیون دلار در سال هنوز روز یکمی و یک استارت‌آپ می‌داند. رویکرد اندیشه‌ای که هدف را حل مسئله و تمرکز بر آن را رسالت خود می‌داند.

به عقیده برخی فعالین این حوزه، استارت‌آپ از حل مسئله و ارائه ارزش افزوده آغاز می‌شود؛ شناختن یک مسئله و بررسی و تحلیل آن و ارائه راه‌حلی متفاوت نسبت به آنچه مرسوم است، برای حل آن. سرعت، قیمت و جذابیت راه‌حل ویژگی‌های غیر قابل تفکیک

آن برای یک استارت‌آپ هستند. ملزوم بعدی برای یک استارت‌آپ نیاز افراد به ارزش افزوده آن است و درکی که جامعه هدف از آن نیاز دارند و دیگر ویژگی اساسی مورد نیاز یک استارت‌آپ، حل یک مشکل و رفع یک مسئله است.

یک استارت‌آپ به سرمایه‌گذاری مالی و معنوی برای رشد بیشتر نیاز دارد. سرمایه‌گذاری مالی عبارت از وجه نقد برای توسعه فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری معنوی عبارت از هدایت و مربیگری، امکانات فنی، ارتباطات و مواردی از این دست است. سرمایه‌گذاری بر روی یک استارت‌آپ در مرحله اولیه از سرمایه‌دانه‌ای (seed fund) آغاز شده و در بُعد معنوی توسط شتاب‌دهنده‌ها (accelerator) تأمین می‌شود و در مراحل بعدی به وسیله فرشتگان سرمایه‌گذار (angel investor) و سرمایه‌گذاران خطرپذیر (venture capitalist) تکمیل می‌شود. سرمایه‌دانه‌ای همراه با رویکرد مربیگری شتاب‌دهنده‌ها استارت‌آپ را از ایده و تیم اولیه به نمونه اولیه قابل توسعه و مشتریان اولیه می‌رساند (Early stage)، پس از آن فرشتگان سرمایه‌گذار با پشتوانه مالی مناسب و بیش از آن پشتوانه مربیگری و هدایت مناسب وارد می‌شوند و در نهایت سرمایه‌گذار خطرپذیر طی مراحل سرمایه‌گذاری، به تأمین سرمایه مالی استارت‌آپ می‌پردازد.

به عقیده فعالین این حوزه رشد و موفقیت برای یک استارت‌آپ واژگان مترادفی هستند. رشد در ابعاد گوناگونی قابل ارزیابی است، از میزان درآمد تا میزان فروش تا تعداد مشتریان. معیار مورد اجماع اصلی برای رشد اما تعداد نیروهای فعال و کارکنان یک استارت‌آپ است. (Colombo, Grilli, ۲۰۰۹) رشد یک استارت‌آپ از منظر سرمایه‌گذاری، باعث جلب توجه بیشتر سرمایه‌گذاران روی استارت‌آپ می‌شود و جلب سرمایه‌گذاران، رشد بیشتر استارت‌آپ را در پی دارد. ■

معرفی کتاب «نفت و هژمونیسیم امریکا»

بزرگ غرب، برای خروج از الگوی نفت؛ ۹. اقتصاد وابسته به نفت و دولت رانتی؛ ۱۰. ساختار و ویژگی‌های الگوی مصرف انرژی؛ و ۱۱. گزینه الگوی انرژی پایدار: انرژی بدون یارانه، بهینه‌سازی و گسترش انرژی‌های تجدیدپذیر.

نشریه چشم‌انداز ایران مطالعه این کتاب را به کارشناسان این حوزه توصیه می‌کند.

تجدیدپذیر در ایران» آمده است. فصول یازده‌گانه این کتاب به ترتیب عبارت‌اند از: ۱. منابع انرژی و عوامل تعیین‌کننده بهای نفت؛ ۲. نظریه قیمت نفت؛ ۳. معماری قیمت نفت؛ ۴. نفت و هژمونی ایالات متحده امریکا؛ ۵. چالش نفت؛ ۶. نفت و امپریالیسم دلارمحوری؛ ۷. دورنمای انرژی، نظام جدید جهانی در قرن ۲۱ و انتقال سیستم انرژی از فسیلی به تجدیدپذیر؛ ۸. جراحی

تألیف جدید پرفسور محسن مسرت استاد دانشگاه استانبورک آلمان با عنوان نفت و هژمونیسیم امریکا را نشر نی در ۴۰۴ صفحه منتشر کرده است. مطالب این کتاب بسیار فنی و کارشناسانه است و برای کسانی که مطالعات اقتصاد سیاسی و یا اقتصاد نفت دارند بسیار مفید است. مطالب آن در دو بخش به نام‌های «مبانی نظری و تاریخی» و «الگوی مصرف انرژی و آینده انرژی‌های

چشم انداز جامعه



حال کلی اقتصاد ایران چندان خوب نیست، اما خبر افتتاح بزرگ‌ترین مال جهان در ایران، ما را بر این داشت تا نگاهی به زمینه‌ها و پیامدهای اجتماعی این فروشگاه‌های بزرگ در ایران بیندازیم. مینو مرتاضی در یادداشتی به نقد ایدئولوژی مصرف پرداخته است، با فریبرز رئیس‌دانا و محمد فاضلی درباره وضعیت مصرف در ایران به گفت‌وگو نشستیم و با ناومی کلاین، نگاهی به پیامدهای مصرف‌گرایی و محیط زیست انداخته‌ایم. همچنین در گفت‌وگویی با شهرام اقبال‌زاده، از رنج «دیگری» بودن کودکان سرزمینمان می‌شنویم. محمد برقی، جامعه‌شناس، نیز در نخستین بخش از گفتار خود به پیامدهای اجتماعی انقلاب ایران خواهد پرداخت.

مصرفِ مصرف؛

مینو مرتاضی

بدمصرفی یا پرمصرفی؛

محمد فاضلی



پیامدهای مصرف و امر اجتماعی در ایران

نظریه پردازان، مصرف را در جهان توسعه یافته نشانه چیزهای مختلفی می‌گیرند: از زیمبل که مصرف را با بحرانی شدن هویت در کلان‌شهرها می‌بیند تا بودریار که آن را محمل تمایز می‌داند. در ایران اگرچه مصرف زمینه‌های دیگری دارد و بیشتر به نوع اقتصاد رانتیر برمی‌گردد، اما پیامدهای آن بسیار درخور تأمل است. امروز با کالایی شدن آموزش و بهداشت، مصرف در ایران شکل خاصی گرفته است. اعداد و ارقامی که در دهک‌های برخوردار برای آموزش، بهداشت، مسکن و دیگر نیازها هزینه می‌شود، فاصله بسیاری با واقعیت‌های اقتصادی جمعیت فراوان دهک‌های نادر برخوردار دارد. این فاصله، روزبه‌روز تمایز و خودنمایی را بیشتر می‌کند و فضای «دیگری‌سازی» نادر برخورداران جدی‌تر می‌شود. رسانه نیز امروز (اعم از رسانه ملی یا مجازی) در خدمت همین امر قرار گرفته است. از سویی جمعیت برخورداران نیز اندک نیستند. سرمایه‌های فراوانی به شکل‌های مختلف از کشور خارج شده‌اند یا در برج‌های لاکچری مصرف می‌شوند و با خودروهایی که میلیاردها تومان هزینه آن‌هاست، جلو چشم ما در شهر رژه می‌روند و در فضای مجازی، خود را به رخ می‌کشند.

در کنار چنین پدیده‌ای، در ایران با پدیده بدمصرفی نیز مواجهیم؛ سال ۱۳۹۶ بنا بر آمار فائو، در ایران ۶۰ درصد از درآمد نفت راهی سطل‌های زباله شد. حجم این ضایعات که مربوط به مواد غذایی بود، ۳۵ میلیون تن و ارزش آن ۱۵ میلیارد دلار برآورد شد. همچنین آمارها نشان از این دارد که در ایران مصرف انرژی و آب، فاصله زیادی با آنچه باید باشد دارد. این اخبار شاید در یک کشور صنعتی قابل توجیه بود، اما همان آمارها نشان از حال وخیم اقتصاد ایران دارد.

وضعیت فعلی مصرف از یک سو و تأثیری که نوکیسگی مصرف‌گرا بر «امر اجتماعی» در ایران دارد از سوی دیگر، دغدغه‌ای است که ما را بر بررسی موضوع مصرف واداشت.

پیامدهای چنین مسئله‌ای در ایران چیست؟ این پدیده چه سرانجام اجتماعی‌ای برای ایران رقم خواهد زد؟ این‌ها پرسش‌هایی بود که پرونده این شماره را رقم زد.

مصرف مصرف

بودجه‌تان را قسطی به شما بدهند. روی تن بلبوردها، دنیا رنگی و آسان و بهشتی است. لازم نیست کار کنی. هر چه آرزو کنی فراهم است. کافی است انبان و توشه دنیابت پر پول باشد. همین توشه پر پول در یک چشم به هم زدن می‌تواند از توانسانی زیبا، شیک‌پوش، معطر، فهمیده و زبان‌دان بسازد. به کمک چنین انبانی حتی می‌توانی از پدر و مادرهای خوب و خوشگل روی بلبوردها که بلندند چطور با انواع پوشاک و شیر خشک و خوراکی‌ها و اسباب‌بازی‌ها و لباس‌های شیک بچه‌های خوشگل برای جامعه بسازند، یادگیری چطور بچه خوشگل به دنیا بیاوری و خوشگل تربیتش کنی. تا دنیا یکدست و یک‌جور خوشگل شود. در توشه پر پول بسیار چیزها بیش از این هست. هرگاه از مصرف خانه و سفر و گردش و بچه‌خسته و دل‌زده شدی هوس تجربه دنیای علم یا سیاست به سرت می‌زند. بلبوردهای عظیم در خدمت‌اند تا انواع دانشگاه‌های داخل و خارج با زبده‌ترین پایان‌نامه‌نویسان را به شما معرفی کنند. حوصله ورود به دنیای علم را ندارند. دو تا توییت کنایه‌آمیز که می‌نویسید یک‌شبه تبدیل به سلبریتی با فالوورهای فصلی می‌شوید. یک‌شبه از ده‌ها زندانی سیاسی زجرکشیده معروف‌تر می‌شوید و از آنجا برای مدت بسیار کوتاهی با مصرف سیاست و اقتصاد سیاسی از طریق حضور در صفحات عظیم‌الجثه بلبوردهای شهر و صفحه‌های کوچک‌تر تلویزیون در خانه و صفحات جیبی تلفن‌های همراه در کیف و جیب مردم معروف می‌شوید و دیگر هیچ. اینجاست که پدیده مصرف برای مصرف‌خود را می‌نمایاند. به هر نوع بهره‌برداری انسان از منابع و کالا و خدمات برای رفع نیازهای ضروری و رفاهی، مصرف گفته می‌شود. مصرف اگر بر تولید متکی و استوار نباشد خاصیت و کارکردی جز مصرف نخواهد داشت. مصرف وابسته به اقتصاد است، اما بسته به کاربرد می‌تواند فرهنگی-اجتماعی و حتی سیاسی باشد. اقتصاد جنس ندارد؛ اما به صفت ابزاری‌اش می‌تواند در خدمت جنس خاصی قرار گیرد و با جنسیت خاصی هم‌نوا شود. اقتصاد از طبیعت و منابع طبیعی جان می‌گیرد و حیاتش وابسته به طبیعت است؛ اما اقتصاد



مینو مرتاضی

قدیم‌ترها که دیوار خانه‌ها آجری بود و درختان در معابر و کوچه‌های شهر از ارزش و احترام برخوردار بودند و در آسمان هنوز آبی آبی نسیم با ابرهای سفید پنبه‌ای تصاویر کودکانه نقاشی می‌کرد و ماهی‌ها در حوض کوچک خانه سر به سر گریه هوس‌باز می‌گذاشتند کافی بود به آسمان نگاه کنی و شیطنت‌های باز یگوشانه ابر و باد شوق لطفی بر جاننت بیندازد. امروز کودک و بزرگسال ارتباط بی‌واسطه با خاک و آب و آسمان را فراموش کرده‌اند و به واسطه گوشی‌های هوشمند هوش‌رایشان تصاویر چند مگاپیکسلی تصاویر آب و خاک و آسمان را تماشاً و برای یکدیگر فورواردها می‌کنند؛ اما و اگر تصادفاً نگاهی به آسمان بیندازند بلبوردهای عظیم سر به فلک کشیده خواهند دید که بر تشنه‌ان انواع چیزها برای مصرف تبلیغ شده است. تبلیغ بانک‌هایی که به آدم‌ها پول‌های زیادی می‌دهند و از آن‌ها توقع هیچ کاری ندارند جز اینکه هر قدر پول دارند در بانک آن‌ها بگذارند و تا آخر عمرشان سود بگیرند. با این سود پول می‌توان به هر کشوری سفر کرد، اما با کدام وسیله؟ اصلاً نگران نباشید روی یک تله‌اسکرین عظیم وسط میدان شهر به شما می‌گویند با کدام خطوط به سفرهای هوایی و دریایی و حتی اتوبوسی با مهماندارانی که همیشه به روی شما لبخند می‌زنند و همه خرده‌فرمایشات شما را با لبخند برآورده می‌کنند، به انواع کشورها در کنار انواع دریاها بروید و در هتل‌های آماده به هرگونه خدمات منزل کنید. اصلاً نگران پر خوری و چاقی در سفر نباشید، انواع قرص‌ها و دستگاه‌ها و عمل‌ها زیبایی و سلامتی را برایتان فراهم کرده‌اند تا شما از سود پولتان لذت ببرید. اگر از فلان ساحل خوششان آمد، کافی است سری به فلان آژانس که شماره و آدرسش را تلویزیون دائماً زیرنویس می‌کند بزیند تا خانه‌هایی آماده و متناسب با

کند). در واقع ماشین آرزو با ترویج و تشدید سندرم بلع و مصرف کودکی مزمن را بر انسان‌ها تحمیل می‌کند. در این وضعیت هویت انسان به واسطه اتخاذ روش‌های متفاوت جهت برآوردن نیازهای انسانی ساخته و پرداخته نمی‌شود، بلکه در وضعیت مصرف هویت انسان در تمایز و تشخیص از طریق کدام برند و چه مکان و چه نوع مصرف شکل می‌گیرد. برای گروه متنوعی که از سرمایه فرهنگی بیشتری برخوردارند مصرف کالاها و به‌ویژه کالاهای برند نوعی نمایش قدرت و جستجوی تمایز است. بورديو می‌گوید: «تمایز بودن، معنادار بودن یک چیز است» و بودریار تأکید می‌کند: «همگی ما راهمان را در جنگل شخصی‌شده کالاهای انتخابی هموار می‌کنیم... و هر چیزی را که ویژگی عمیق ما را نشان می‌دهد و هر تفاوتی را که ما را خودمان می‌کند، جست‌وجو می‌کنیم»؛ بنابراین، مصرف کالای برند می‌تواند به صورت نشانه فردیت خاص و منزلت فرهنگی بالاتری درآید. می‌توان این‌گونه استدلال کرد که (طبقه مرفه، یا «طبقه تن‌آسا»، معیارهایی را می‌آفریند که هر فردی در هر سطح و طبقه‌ای از جامعه برای نشان دادن خود وادار به رعایت آن می‌شود. این نمایش خود هزینه‌های زیادی دارد که خواهی‌نخواهی از عهده همگان برنمی‌آید. نگران نباشید راه‌های دیگری برای آن‌ها که به هر دلیل تمکن مالی لازم برای خرید برند و تمایز خود از دیگران را ندارند هم وجود دارد. یکی از این راه‌ها (مصرف مکان) است. حس نیاز این مصرف با گشت‌وگذار در مجتمع‌ها و مراکز خرید لوکس تسکین می‌یابد. نادارها با گشت‌زنی در مراکز خرید ولو به‌طور موقت هم که شده احساس هموایی با دارایان می‌کنند. برای ساعاتی موقعیت فرودستانه خود را از یاد می‌برند، چون هنوز قادرند در موقعیت برابر با برخورداران و در یک مکان دوشادوش آن‌ها به حظ و بصر و دیدن کالاها مشغول شوند. در مراکز خرید حال خراب ناشی از واقعیت فرودستی و نداری مزمن با نگاه به تازه‌های مد و فضای روشن و شاد و پررنگ و لعاب به‌طور موقت به حال خوب بدل می‌شود. «مصرف مکان» یکی از ریاکارانه‌ترین رفتارهای نظام سرمایه‌دارانه در جهت کنترل خشم و رام کردن مردم بی‌پول و قدرت است. در جامعه مصرفی حداقل ریاضت‌کشی و حداکثر لذت بری تبلیغ می‌شود. تبلیغات این چنینی با تکیه بر روان‌شناسی فردی روش زیست‌مبتنی بر خودبودگی مطلق و لذت‌بری حداکثری از زندگی به رسمیت شناخته می‌شوند و نهادهای سرمایه‌داری به کمک ماشین آرزو در جهت گسترش فانتزی‌های فردی حرکت می‌کنند و در نتیجه شخصی‌شدن همه چیز به ارزش بنیادی تبدیل می‌شود. شخصی‌شدن به رشد فردگرایی می‌انجامد و آنگاه قواعد جمعی ارزش و اعتبارشان را از دست می‌دهند. آنجا که قواعد جمعی و ارزش‌های عرفی فاقد اعتبارات درونی می‌شوند. در جامعه آنومیک فاقد ارزش‌ها و هنجارهای زیست‌جمعی، تکنیک‌های انضباطی ماشین دولت جهت برقراری نظم و وفاق عمومی اهمیت و اعتبار پیدا می‌کنند و توسط آحاد

لذت دارا بودن قدرت تملک و مصرف هر امکانی و دستیابی به هر آنچه آرزو می‌شود. بدون اینکه مورد نیاز باشد. تمایز ماشین آرزو با تن طبیعی انسان تولیدکننده در چیست؟ تمایز انسان و ماشین در این است که انسان نیرویی درون‌ماندگار از فهم نیاز و دریافت راه‌های دستیابی به آرزوها دارد. این فهم در قالب تلاش جهت برآوردن نیاز و تحقق آرزوها، راهکارها و ایده‌هایی متعدد و متنوع و متکثر ایجاد می‌کند؛ اما ماشین یکسره و بی‌وقفه تکرار می‌کند. کار ماشین ایجاد تنوع و تکثر منطقی نیست. ماشین تکرار را به‌طور انبوه تولید می‌کند. انسان بر اساس نیازهای واقعی در رابطه با طبیعت خود و طبیعت پیرامون و در رویارویی با موانع و مشکلات تا حد امکان و تا آنجا که موجب تخریب و قهر و فقر طبیعت نگردد نیازهایش را برطرف می‌سازد. از این رو انسان نمی‌تواند همچون ماشین به‌طور طبیعی دائماً در کار خلق آرزو و رویابافی باشد... تن زنده و مدرک انسان با درک جزئیات در پدیده‌ها، با درک موقعیت سوژکتیویته خود با سنتز پدیده‌ها نیازهای خود را رفع می‌کند. بدون اینکه به تکراری ملال‌آور تن دهد؛ زیرا در طبیعت همه چیز طی فرایندهایی متفاوت، طور به طور و تبدیل و تبادل می‌شوند. کار ماشین اما تکرار است. ماشین اگر تکرار نکند یعنی کار نمی‌کند. به قول بودریار: «در ماشین آرزو سنت فلسفی بین سوژه و ابژه از بین می‌رود و زندگی انسانی به صورت کلیت ایده‌آل به چیزی متشکل از نظام نشانه تبدیل می‌شود. در نظم نشانه‌ای مردم از نوع مصرفشان تمایز می‌شوند». درحالی‌که در طبیعت انسان‌ها از روی فهمشان از نیاز و نحوه دستیابی به آن هویت خود را می‌سازند. منظور از مصرف الزاماً زیاده‌خواری نیست.

بلکه مصرف نشانه‌هایی است تا فرد زُست افراد متشخص و متمایز از دیگران را بگیرد؛ و این تشخیص همچون شدت نیرویی از بیرون شخص را در برمی‌گیرد و از خودبیگانگی می‌سازد. به این ترتیب افراد حین مصرف کردن خودشان را تعریف می‌کنند. در جامعه مصرفی مردم در فرایند از خودبیگانگی ناخواسته از وضعیت سوژه مصرف‌کننده به صورت ابژه و ابزار چیزی که مصرف می‌کنند درمی‌آیند. «بگو چه مصرف می‌کنی تا بگویم کیستی». مردم در بت‌وارگی کالا به صورت کالاهایی نازل‌تر از آنچه مصرف می‌کنند درمی‌آیند. در نظام مصرف این «ماشین آرزو» است که هویت انسان امروزی را از طریق مصرف و بلع کالاها و مفاهیم می‌سازد. (توجه کرده‌اید کودک برای دریافت هر چیز آن را به دهان می‌گذارد و از طریق بلع سعی می‌کند به ماهیت اشیا دست پیدا

مصرفی بیش از آنکه در خدمت محافظت یا حمایت از طبیعت باشد، کمر به تخریب طبیعت بسته است. اقتصاد انسان‌ساخت بر اساس سه ضلع «تولید» - «توزیع» - «مصرف» شکل می‌گیرد. در ساختمان جدید و مدرن اقتصاد مصرف نقش اصلی و محوری ایفا می‌کند؛ زیرا این مصرف است که رویدادهای پیش و پس از خود یعنی تولید و توزیع را معنا می‌بخشد. مصرف در حال حاضر به‌عنوان شاخص‌ترین مؤلفه سبک زندگی انسان مدرن درآمده است و انسان معاصر بر اساس ایدئولوژی مصرف‌گرایی بنیان‌های زندگی و جایگاه و هویتش در جهان را درمی‌یابد. مصرف‌گرایی پدیده‌ای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است که عمدتاً بعد از جنگ دوم جهانی به این طرف در جوامع گسترش پیدا کرده و به‌صورت الگویی متعارف برای تبیین سبک زندگی فردی و جمعی در جوامع پیشرفته درآمده است. دو نوع رویکرد در رابطه با مصرف وجود دارد. رویکردی که مصرف را سبب پیشرفت مادی و رشد خلاقیات می‌بیند و معتقد است مصرف درک انسان از خود و از جهان را دائماً پیچیده‌تر و عمیق‌تر می‌سازد. یک رویکرد دیدگاه انتقادی به مصرف و مصرف‌گرایی است که با رویکرد ساده و عامه‌پسند رایج به‌طور بنیادی در تضاد است. در حیطه مفهومی گفتمان مصرف‌گرایانه برای مؤمنان به ایدئولوژی مصرف‌گرایی به‌جای واقعیت پرزحمت‌خوشبختی در گرو تولید، «فانتزی» خوشبختی را با ساخت «ماشین آرزو» در پرتو مصرف ممکن می‌سازد... «ماشین آرزو» زمینه‌ساز و تسهیلگر مصرف فانتزی‌های انسان در عصر کنونی است. این ماشین نه بر اساس نیاز که در واقع بر اساس نحوه و میزان مصرف «آرزو» تولید

می‌کند. ماشین آرزو با چرخ‌دنده‌های روغن‌کاری شده از لذت و احساس خوشبختی و تن‌آسایی خستگی نمی‌شناسد و از فرط تکرار قفسی از روزمرگی می‌سازد. این ماشین هم‌زمان با مصرف آرزویی در بازار؛ آرزوی پررنگ و لعاب‌تری برای بازار تولید می‌کند. به قول گواتاری و دلوز در اتنی اودیپ: «ماشین آرزو خستگی نمی‌شناسد. همه‌جا ماشین، ماشین حساب، ماشین ادبیات، ماشین اجتماعی، ماشین خصوصی، ماشین لباس‌شویی، ماشین ظرف‌شویی، ماشین شست‌وشوی مغزی، ماشین ارتباطات، ماشین عشق، ماشین جنگ، ماشین قدرت... و همه‌جا تولید و همه‌چیز با نظم و ترتیب به هم وصل شده‌اند.» مفهوم سرشت‌نمای خوشبختی در ایدئولوژی مصرف‌گرایی

چیزی جز امکان بهره‌برداری هر چه بیشتر و بی‌وقفه از کالاها و خدمات و منابع نیست. خوشبختی یعنی

مصرف کالای برند می‌تواند به صورت نشانه فردیت خاص و منزلت فرهنگی بالاتری درآید. می‌توان این‌گونه استدلال کرد که طبقه مرفه، یا «طبقه تن‌آسا»، معیارهایی را می‌آفریند که هر فردی در هر سطح و طبقه‌ای از جامعه برای نشان دادن خود وادار به رعایت آن می‌شود. این نمایش خود هزینه‌های زیادی دارد که خواهی‌نخواهی از عهده همگان برنمی‌آید



نیوکواری با پرتاب سکه‌ای خرد یا اهدای لباس مستعمل به حاشیه‌نشینان با مصرف نیوکواری از احساس خوشبختی لبریز شد. بودریار توضیح دقیقی از این وضعیت می‌دهد: «رابطه مصرف‌کننده با جهان واقعی، سیاست، تاریخ و فرهنگ صرفاً به سود سرمایه‌گذاری و مسئولیت تعهدآور در قبال سود محدود نمی‌شود. همچنین نمی‌توان آن را بی‌تفاوتی کامل نامید، بلکه نوعی کنجکاو است. بر اساس همین قالب می‌توان گفت که بُعد مصرف آن‌گونه که در اینجا تعریف شد، شناخت جهان نیست، جهل کامل هم نمی‌تواند باشد، بلکه سوء شناخت است.» جامعه

مصرف‌گرا یا جامعه‌مصرفانه شناخت دقیقی از امنیت و ایمنی بخشی ندارد؛ زیرا قادر نیست جلوی ارتباط وقفه‌ناپذیری تولید زباله را بگیرد و به این ترتیب به هر حجم مصرف همان اندازه دورریز تولید می‌کند... «به من بگو چه دور می‌اندازی تا به تو بگویم کیستی». از مهم‌ترین تفاوت‌ها و تمایزهای آشکار تولید و بازتولید نیاز در طبیعت با ماشین آرزو در این است که طبیعت دورریز ندارد. انسان در جامعه مصرفی با شبکه‌ای از اشیاء مواجه است که قادر به مصرف تمام آن‌ها نیست و خواهی نخواهی کنارشان می‌گذارد. هر نوع کالا در جامعه مصرفی خیلی زود تاریخ مصرف را از دست می‌دهد و به زباله تبدیل می‌شود. هدف از تبلیغات در جامعه مصرف‌گرا به منطبق «مد» بسیار شبیه است. کالایی را تبلیغ می‌کنند تا نشانه‌های زوال مصرفی آن را آشکار کنند. صنعت «مد» بازرترین منطق ناپایداری کالای مصرفی است که تماماً بر صنعت تبلیغات متکی و استوار است. تمام ارزش و اعتبار مد که در نظام نشانگانی به انسان مصرفی و جامعه مسرف اعتبار امروزی بودن و متجدد بودن می‌بخشد و انسان‌ها را هم‌نوا و برابر با یکدیگر نشان می‌دهد بر ناپایداری و بی‌دوامی آن استوار است. مد قرار است بدن را به چیزی زیباتر و معتبرتر از آنچه هست تبدیل کند؛ زیرا بدن ویتترین نمایش تمامی مدال‌های جامعه مصرفی است. تمام هدف گفتمان مصرف این است که نشانه‌ها را به‌جای نیازها بنشانند و از راه نشانه‌ها انسان مولد را به ابزار قابل مصرف تقلیل دهد. چه‌بسا یک راه مقاومت در برابر ابزارشدگی در جهان مصرفی این باشد که دائماً و مکرر از خود و اطرافیانمان ببرسیم. آیا استعداد‌های ما در پشت انبوه مصرف و زباله‌های ناشی از آن هنوز زنده مانده است؟ آیا هنوز آن‌قدر زنده هستیم تا خود را به یک ماشین و به یک نظام نشانگانی که از نظارت سوپرژکت فرار می‌کند فرونگاهیم؟ نوع انسان برای زنده ماندن در متن طبیعت که زاینده و مادر اوست باید بتواند همچون طبیعت قدرت تولید و بازتولید حیات داشته باشد. تداوم حیات در پرتو استعداد سنتز پدیده‌ها و افکار و نیروهای طبیعی رمز بقا و تداوم حیات انسان بدون در غلتیدن به سیاهچاله تکرار و ابتدال روزمرگی در ماشین آرزوست. ■

بهره‌وری داشته باشند جهت مصرف وارد بازار خرید و فروش می‌شوند. به همین دلیل مصرف‌گرایی و تنوع‌طلبی کالایی به طبقه و جنسیت خاص محدود نمی‌شود. همه کسان و زنان و مردان آرزومند مشتاق خرید و مصرف، چون ماهی‌های رنگارنگ در دریای مصرف شناور هستند. حتی اگر به ظاهر مردان مشتاق خرید نباشند و حوصله همراهی با خانم‌ها برای خریدهای جزئی را نداشته باشند. مردان عطش سعادت‌مندی‌شان را در معاملات زمین و اوراق بهادار و اتمبیل و... فرومی‌نشانند. خرید هم برای زنان تبدیل به بهانه‌ای برای فرار از خانه و فراموش کردن تلخی وضعیت فرودستانه آنان می‌شود. به‌خصوص آنجا که به‌صورت خریدار حرفه‌ای معرف شوند که می‌توانند اجناس را با قیمت‌های آکازیون خریداری کنند، دیگر سر از پا نمی‌شناسند. به این ترتیب مهارت خرید به زن در مقام خریدار در کنار مرد در جامعه‌ای که همه چیز در آن به‌صورت کالا درآمده است احساس برابری و بعضاً برتری کاذبی می‌بخشد. از نگاه تحلیل نشانگانی آرایش، مد، سسکس، محصولات ماشین آرزو هستند که در راستای منطق خوشبختی و لذت دائماً تکرار و مصرف می‌شوند و خریداران این‌ها همه کس هستند. با این تذکر و یادآوری مفید که صاحبان و سازندگان اصلی این کل منسجم و شبکه پیچیده روابط مصرف مردان هستند. حتی اگر این‌طور وانمود کنند که چرخ‌های ماشین آرزو با خرید زن‌ها روغن کاری شده و می‌گردد. مصرف در ساختار رسانه‌ای پیچیده‌تر عمل می‌کند. رسانه با تولید و مصرف انبوه اخبار مصیبت‌بار قتل و تجاوز و خشونت شبکه‌ای نظام‌مند از نشانه‌های زیست ایمن در دل جهان پر از خشونت می‌سازد، امنیتی که آرزو می‌شود، بفرمایید. مصرف کنید. حتی اگر در حاشیه و پشت دیوارهای شهرهای لبریز از خوشبختی میلیون‌ها انسان محروم و آواره خشمگین باشند که در زباله‌های شهر خوشبختی به دنبال لقمه‌ای نان برای رفع نیازهای اولیه‌شان باشند اصلاً جای نگرانی نیست زیرا ماشین مصرف به مدد ابزار و آلات ایمنی‌بخشی که برای مصرف در اختیار همه گذاشته می‌توان در دل جهان پراشوب مرفه و خوشبخت و برخوردار زیست و به‌قدر کافی و حتی بیش از حد کفایت احساس امنیت و آرامش کرد و حتی از آشوب به نفع فرونشاندن حس خیرخواهی و

مردم پذیرفته می‌شوند. آنگاه ماشین دولت در چفت و بست با ماشین آرزو استفاده‌نظام‌مند از نشانه‌ها و ابژه‌های مصرف را قانونی می‌کند. خاک و آب و درخت و هوا در پای ساخت مراکز خرید و تولید انبوه مواد مصرفی قربانی می‌شوند. بودریار می‌گوید: «در اقتصاد و سیستم مبتنی بر آرزوهای شخصی فرد باید مراقب باشد که دائماً همه امکانات و همه ظرفیت‌های مصرفش را بسیج کند. اگر فراموش کند اقتصاد بازار و بوق ماشین آرزو فوراً و محترمانه به او یادآوری می‌کند چیزی از خوشبختی را جا گذاشته و

امتحان نکرده رد شده‌ای. باید همه چیز را امتحان کرد؛ زیرا انسان مصرفی حق ندارد خوشبخت نباشد و دائماً باید بترسد مبدا چیزی را، لذتی را، هر چه که باشد را، از دست بدهد». در چنین جامعه‌ای هرچه مصرف بیشتر افراد جوان مجمع‌الجزایر پراکنده خوشبخت‌نماتر جلوه خواهند کرد. مصرف مکمل مؤثر و عامل لذت‌بخشی به نام خرید دارد. خرید همان رابطه متقابل بین میل مصرف‌کننده و میل توزیع‌کننده کالا با وساطت پول است. خرید، کالا و خدمات را از عرصه تولید به عرصه مصرف وارد می‌کند. توان خرید کردن احساس به‌اندازه نیروی خوشبختی لذت‌بخش و سکرآور است. نسبت نیرویی که خرید با پولداری و احساس خوشبختی برقرار می‌کند باعث می‌شود خرید به کنشی چندلایه و پیچیده تبدیل شود. در گسترده‌ترین و نمایان‌ترین لایه خرید عاملی جهت تأمین نیازهای ضروری دیده می‌شود. برطرف کردن نیازها مهم‌ترین انگیزه خرید محسوب می‌شود، اما لایه‌های وقت‌گذرانی و خوش‌باشی؛ بودن در مکان‌های خوشایند که به خریداران به صرف خریدار بودن منزلت فریبنده‌ای می‌بخشد و همچنین خرید در لایه‌های نهانی‌تر و وظیفه نمایان ساختن لذت لیبودی نهفته در جان خریدار انجام می‌دهد. قدرتی خوشایندتر از قدرت خرید برای خریدار نمی‌توان متصور شد. توجه به لایه‌های درونی‌تر خرید نشان می‌دهد که خرید چگونه به نحو دلپذیر و بسیار جذابی عرصه خصوصی و خلوت خریدار را به عرصه عمومی و اجتماعی پیوند می‌زند. مفهوم سرشت نمای «مد» اینجا خود را نشان می‌دهد. انسان اهل «مد» بیش از آنکه شخصی نیازمند به نظر برسد به چیزی بیش از عامل رفع یک نیاز، به کنشگری با مأموریت خاص تبدیل می‌شود. در اینجا «خرید» کما هو «خرید» از کنشی لذت‌بخش و سکرآور عبور کرده، به میانجی مهم در تقویت رابطه بین تولید و توزیع و اجتماعی کردن کالا تبدیل می‌شود... مصرف‌گرایی نتیجه منطقی قدرت لیبیدویی خرید است. مهم‌ترین مؤلفه جامعه مصرف‌گرا کالایی شدن همه چیز است. هر کسی و هر چیزی و هر آرزویی را می‌توان در چارچوب کالا وارد کرد و برایش قیمتی گذاشت. با کالایی شدن همه چیز، چیزها بیش از آنکه ارزش استفاده و

مهدي فخرزاده: از خاکستر جنگ، نوسازی با برنامه‌های تعدیل ساختاری برخاست و این برنامه در شکل‌های مختلف تا امروز ادامه یافته است. پیامد نوسازی، ساختمان‌های سر به فلک کشیده و شرکت‌ها و کارخانه‌های بزرگ باید می‌بود، اما بخشی از آن در ایران تحقق یافت و بخشی حتی شاید رونق دار و رونق داشت. کارخانه‌ها ورشکست شد، اما نوعی ویژه از سرمایه‌داری با شکل و شمایل جدید خود را بازتولید کرد. هرچند امروز اثری از برخی کارخانه‌های بزرگ پیشین نیست، اما مال‌ها و فروشگاه‌های بزرگ در ایران سر برآورده‌اند. پیامد این فضا برای جامعه ایران به‌ویژه نابرابری چیست؟ در گفت‌وگو با محمد فاضلی، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی و مشاور وزیر نیرو و فریبزر رئیس دانا، استاد پیشین اقتصاد دانشگاه تهران به بررسی وضعیت مصرف در ایران پرداختیم.

بدمصرفی یا پر مصرفی؟

گفت‌وگو با محمد فاضلی



واسطه سپرده‌های مردم با وام‌گیرنده‌هایی غیر از خودشان باشند، وام‌گیرنده‌هایی که در یک بازار آزاد با هم رقابت کنند، یا حداقل تابع قواعد بین‌المللی باشند که به بانک تکلیف می‌کند نمی‌تواند به مالک خود وام بدهد، با بانک‌هایی مواجهیم که در اصل گیشه تأمین مالی شرکت‌های خود بانک هستند. اخیراً داشتم درباره یکی از معتبرترین بانک‌های خصوصی گزارشی می‌خواندم، دیدم بیشترین حجم وام را به شرکت‌های زیرمجموعه خودش پرداخت کرده است؛ یعنی چند شرکت زیرمجموعه هلدینگ این بانک هستند و پول را از مردم می‌گیرند به این شرکت‌ها وام می‌دهند. وقتی پول را از مردم بگیرد و به خودتان وام بدهید چه اتفاقی می‌افتد؟ اول اینکه مدیریت ریسک صورت نمی‌گیرد. یکی از مهم‌ترین کارهای بانک‌ها در دنیا مدیریت ریسک است؛ یعنی پول مردم را به‌جایی بدهند که تضمین خوبی برای برگشت سرمایه وجود داشته باشد. اگر قرار باشد بانک به خودش وام بدهد مدیریت ریسک نمی‌کند. دوم اینکه نگران بازپرداخت هم نیستند. ایران مال که اشاره کردید توسط یکی از همین بانک‌های خصوصی تأمین مالی شده و گویا اصلی‌ترین سهام‌دار بانک، مالک ایران مال هم هست. در اصل این مال بر مبنای پول‌های دریافت‌شده از مردم در یک فرآیندی به ملک خصوصی تبدیل شده؛ این یعنی خصوصی کردن اموال عمومی از طریق وام دادن سپرده‌ها به خود صاحبان بانک. در اصل این مال‌ها یا بسیاری از برج‌سازی‌ها را نباید محصول مصرف‌گرا شدن جامعه ایران تحلیل کرد؛ یعنی این‌طور نیست که جامعه مصرف‌گرا شده پس این مال ساخته شده است. یک نظام اقتصادی وجود دارد که بانک‌داری آن تابع قواعد بانکداری دنیا نیست، بلکه بانک محل توزیع رانت است. توجه کنیم که این پروژه‌ها زمانی شروع شدند که هنوز قیمت نفت بالا و روی ۸۰ دلار و ۱۰۰ دلار بود. در یک سیستم نسبتاً فاسد این پول‌ها به ساختمان‌سازی منتقل شده و برخی از این پاساژها و برج‌ها فرآیند خصوصی کردن اموال عمومی است. حالا این ماجرا در یک اقتصاد تومی عواقب خاص خودش را هم دارد. فرض کنید در بیست سال پیش مبلغ ۱۰ هزار میلیارد تومان از بانک خودتان به خودتان وام دادید و این پول را در برج‌سازی سرمایه‌گذاری کردید. طبق قواعد بانکداری ما احتمال بازپرداخت سپرده‌های کوچک و وام کوچک بیشتر از وام بزرگ است. وام‌ها بالاتر از یک مبلغ تابع قواعدی هستند که اگر برنگردند هم عقوبت خاصی برای وام‌گیرنده ندارند. این مسئله به شکلی است که عده‌ای از اقتصاددانان از وام کلان گرفتن به‌عنوان یک استراتژی ثروتمند شدن نام می‌برند؛ یعنی بسیاری از وام‌های کلان از ابتدا برای بازپرداخت نشدن گرفته شدند. پس بنا بر فرضمان در اقتصاد رانتی و تومی شما حجم عظیمی وام گرفتید و به ساختمان تبدیل کردید. هر چند سال یک بار تحت مکانیسم‌های مختلفی از جمله انباشت اثر تومی خلق پول و نقدینگی جهش تومی رخ می‌دهد و دارایی شما که از محل

ما در کشوری زندگی می‌کنیم که هم بزرگ‌ترین مال‌های جهان را در خود جای داده است، هم اوضاع اقتصادی آن به‌سامان نیست. آیا می‌توان این فروشگاه‌های بزرگ مانند ایران مال را که گفته می‌شود بزرگ‌ترین مال جهان است نشانه مصرف‌گرایی در ایران دانست؟

داستان مصرف در ایران را نمی‌شود جدای از اقتصاد سیاسی ایران توضیح داد و در وضعیت فعلی متناقض هم هست. مراکز رسمی آمار، از جمله مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، نشان می‌دهند ۴۰ درصد از جامعه به درجاتی زیر خط فقر هستند که ناشی از اتفاقاتی است که در اقتصاد ایران رخ داده است. وقتی جهش تومی گسترده صورت می‌گیرد طبیعی است درآمدهای اکثریتی ثابت می‌ماند و جمعیت دو سه دهکی زیر خط فقر می‌روند. این یک سوی ماجرا است. از سوی دیگر سیاست‌گذاری‌هایی که در حوزه‌های مختلف در شصت سال گذشته صورت گرفته است، متولی ناکارآمدی، مسئول فساد و مسئول توزیع رانت‌های عظیم و غیرمولد است. من معتقدم همه دولت‌ها به درجاتی رانت توزیع می‌کنند، اما بعضی رانت‌ها مولدند که باعث توسعه صنعتی هم می‌شوند. کره جنوبی، سنگاپور، چین و حتی امریکا در دوران‌هایی رانت توزیع کرده‌اند و الآن هم ادامه می‌دهند، اما گاهی رانت‌ها غیرمولدند و از آن بستی هیلز و خصوصی‌سازی خاص کشور ما درمی‌آید. اقتصاد ایران به تورم‌های دورقمی و تجمع ثروت در بخش‌هایی از جامعه منجر شده و عده‌ای را فقیر و عده قبلی را هم بسیار ثروتمند کرده است؛ بنابراین شاهد دو قطب اقتصادی هستیم؛ یعنی به‌جای جامعه‌ای که اکثریت جامعه بر اساس مدل نرمال طبقه متوسط باشند، جامعه‌ای دوقطبی داریم؛ یعنی یک منحنی دومی که یک مد بزرگ آن فقرا هستند و یک مد کوچک جمعیت خیلی ثروتمند و طبقه متوسطی که رو به نابودی می‌رود. طبقه فقیر و ثروتمند در این وضعیت در همان مسیر خودشان ادامه می‌دهند. طبیعی است که طبقه ثروتمند مصرف‌کننده هم هست. اعمال زیبایی بدن تا مصرف فراغت لوکس و لاکچری و سفر خارجی و رستوران‌ها و مدارس با هزینه سنگین را مصرف می‌کند.

شما در سؤالاتان به مال‌ها و مشخص‌تر ایران مال اشاره کردید. پدیده‌هایی مثل ایران مال محصول همین اقتصاد سیاسی هستند. بانک‌های خصوصی را بررسی کنید؛ می‌بینید اتفاق‌های عجیبی در این بانک‌ها می‌افتد. بیشترین سپرده را به سهام‌داران بانک یا شرکت‌های زیرمجموعه خود بانک وام دادند. بانک‌های دولتی هم شرکت‌داری می‌کنند؛ یعنی بخش زیادی از سپرده‌های مردم که وارد بانک‌های خصوصی می‌شوند خلاف مقرراتی که بر بانکداری دنیا حاکم است به تأمین مالی شرکت‌های زیرمجموعه بانک‌ها داده می‌شود. در اصل اینجا بانک‌ها به‌جای اینکه

سپرده‌های عمومی مردم گرفته شده در اولین جهش ۲۰ هزار میلیارد تومان و در دومین جهش شاید سه برابر می‌شود. درحالی‌که طبق همان قوانین پولی که وام گرفتید و قرار است برگردانید و هنوز برنگردانده‌اید، ارزش بدهی شما جایی فریز می‌شود و اگر بخواهید آن را برگردانید آن ۱۰ هزار میلیارد تومان با سودش در مقابل ارزش خلق شده در ساختمانی که ساخته‌اید قابل توجه نیست. ضمن اینکه دولت‌ها نشان دادند به دلایل سیاسی و سایر دلایل ریسک حاصل از این نوع عملکرد بانک‌های خصوصی و مؤسسات مالی و اعتباری را می‌پذیرند؛ یعنی به جای اینکه این ریسک را به بانک تحویل کنند، مانند عملکردی که در قبال مؤسسات مالی و اعتباری داشتند که از مشهد آغاز شد و منجر به حوادث دی‌ماه ۹۶ هم شد، ریسک کار خلاف و غیرقانونی آن‌ها را از محل سرمایه‌های بانک مرکزی با ۳ هزار میلیارد تومان پرداخت کرد؛ بنابراین این مالکان و سهام‌داران اصلی بانک‌های خصوصی از طریق ساخت این مال‌ها صاحب اموال افسانه‌ای می‌شوند و هم ریسک را از طریق تأمین بانک مرکزی و دولت به کل اقتصاد و مردم تحمیل می‌کنند. تورم را بر گرده شهروند می‌گذارند و آن تورم دارایی آن‌ها را چندبرابر می‌کند. در اصل ما اینجا، با حرکت از مصرف‌گرایی به سمت ساخت مال‌ها مواجه نیستیم، بلکه اقتصاد سیاسی بر اساس روابط بانک‌ها، روابط بانک‌ها و دولت، روابط بانک‌ها و بانک مرکزی و ترس حکومت از سپرده‌گذارها فضایی فراهم کرده برای اینکه صاحبان این مال‌ها ثروتمند بشوند و بناهایی بسازند که خودشان می‌توانند مشوق مصرف‌گرایی باشند.

به هر حال جدای از فرایند ایجاد این مال‌ها، آن‌ها نیاز به مخاطبانی دارند و روی آن‌ها تأثیر می‌گذارند. این تأثیر اجتماعی چه می‌تواند باشد؟

مخاطب این مال‌ها به‌جز طبقه ثروتمند طبقه متوسط هم هستند. این مال‌ها معمولاً ارزش بالایی دارند و فضای آن‌ها نسبتاً لوکس است. ارائه‌کننده برندهای خارجی‌اند و مردم حتی به‌عنوان مصرف‌کننده جزء از فودکورت آن استفاده می‌کنند و برای بسیاری از مردم بیشتر جنبه تفریحی و مشاهده و تیرین‌ها دارند؛ اما به‌طورکلی تحریک‌کننده میل مصرف هم هستند. با این حال من معتقدم اصلی‌ترین متغیرهای مؤثر بر مصرف‌گرایی یا بد مصرفی در جامعه ایران همان متغیرهای مؤثر بر توزیع رانت هستند؛ یعنی دادن پارانهای انرژی با قیمت‌های نازل؛ بنزین هزار تومانی یا برق و آب زیرقیمت و حتی ارز ۴۲۰۰ تومانی همه رانت‌هایی هستند که در نهایت به مصرف‌بد دامن می‌زنند. به‌عنوان مثال الان در فصل تابستان هستیم و هر تابستان اوج مصرف برق در ایران است. مصرف برق در ایام غیر تابستان زیر ۴۰ هزار مگاوات است. مصرف برق در تابستان به حدود ۶۰ هزار مگاوات می‌رسد و این افزایش ۳۰ درصدی مصرف برق در تابستان به‌علت استفاده از کولرهای گازی است. در شهرهای حتی سردسیر ما کولرهای گازی مصرف می‌شوند، اما در اروپا و در بخش‌هایی که آب و هوا شبیه کشور ماست

استفاده از کولرگازی را نمی‌بینید. در ایران در شهرهای جنوب یا شمالی گونه‌ای از آب و هوا را داریم که الزام به استفاده از کولرهای گازی هست، اما کولرهای گازی در همه جای ایران رو به گسترش است. حتی مدل‌های پر مصرف و تقلبی هم از طریق قاچاق وارد می‌شود و چون قیمت‌های انرژی غیرواقعی هستند مردم برای اینکه کولرگازی استاندارد بخرند انگیزه‌ای ندارند. بسیاری از کولرهای گازی موتور غیراستاندارد دارند که ۲ تا ۳ برابر استاندارد برق مصرف می‌کنند. پس قیمت‌های غیرواقعی برق سبب شده اولاً در پیک تابستان ۲۰ هزار مگاوات مصرف برق برای کولرگازی داشته باشیم. بخش زیادی از سرمایه ملی هم در قالب ارز برای واردات کولرگازی غیراستاندارد خارج شده است. نتیجه اینکه امروز حدود ۸۰ هزار مگاوات یا بیشتر ظرفیت نصب‌شده نیروگاهی داریم برای اینکه در تابستان ۶۰ هزار مگاوات تأمین کنیم. بخشی از این ۶۰ هزار مگاوات برای ۴ ساعت پیک ظهر و ۴ ساعت پیک شب استفاده می‌شود. همکاران صنعت برق می‌گویند کل ساعاتی که ۶۰ هزار مگاوات استفاده می‌شود حدود ۴۰۰ ساعت در سال است؛ یعنی دولت برای تأمین ۴۰۰ ساعت یک سال باید تأسیساتی ایجاد کند که در ۸۴۰۰ ساعت سال مصرف ندارد. حالا این را هم در نظر بگیرید که ساختن هزار مگاوات نیروگاه ۶۰۰ میلیون یورو هزینه دارد. نتیجه اینکه بابت ۲۰ هزار مگاوات برق کولرهای گازی ۳۰ هزار مگاوات نیروگاه و ۱۸ میلیارد یورو به‌علاوه هزینه‌های نگهداری و عملیات نیاز است. این سطح از بد مصرفی چگونه رخ داده است؟ این بد مصرفی ناشی از فقدان قیمت واقعی برق است. قیمت برق کشورمان با همسایه‌ها را مقایسه کنیم. برق در ایران کمتر از نیم سنت یورو قیمت دارد، اما برق افغانستان چهار سنت یورو یا بیشتر است. متوسط قیمت فروش برق ما به عراق حدود ۷ تا ۹ سنت یورو است. آیا درآمد متوسط ما از مردم عراق یا افغانستان کمتر است که قیمت برق یک‌هشتم آن‌هاست؟ برق در عربستان که از ما نفتی‌تر و ثروتمندتر و کم‌جمعیت‌تر و گرم‌تر است حدود هفت سنت یورو است. در برخی کشورهای اروپایی برق تا ۳۶ سنت یورو است. آیا شهروندان این کشورها ۷۰ برابر متوسط درآمد ایرانیان درآمد دارند؟ عوارض دیگر این قیمت غیرواقعی این است که کسی به فکر بهبود تکنولوژی مصرف برق نیست، چون وقتی برق نیم سنت یورویی دریافت می‌کنیم. چرا باید تکنولوژی کاهش مصرف انرژی در خانه‌ها بهتر شود؟ چرا باید وسیله برقی بخریم که کمترین مصرف را دارد؟ چرا باید حساس باشیم موتور کولرگازی چینی نباشد که چند برابر مصرف نداشته باشد؟ چرا باید نگران این باشیم که لامپ‌ها ال‌ای‌دی نیستند؟ همه این‌ها یعنی مصرف‌گرایی، بیشتر از اینکه نتیجه فرایند جامعه‌شناختی به معنای تغییر ارزش‌ها و نگرش‌ها و خلیقیات و مدرن شدن باشد محصول رانت توزیع شده در سیستم است.

اینکه پارانها، منجر به بد مصرفی شده است، یک سوی ماجراست، اما اینکه خود این مال‌ها هم نوعی از بد مصرفی و مصرف‌گرایی ایجاد می‌کنند سوی جدی

ماجرای به‌نظر می‌رسد. ما در اقصی نقاط شهر مال‌ها را می‌بینیم که ساخته شدند و بالا رفتند. در اطراف این مال‌ها هم سازه‌های شهری که بنا می‌شوند باید متناسب با این‌ها شوند. طبیعتاً به‌مرور شهر درگیر یک فضای لاکچری می‌شود که از دسترس طبقات فرودست دور می‌شود و فرودستان دائم به حاشیه رانده می‌شوند. از سویی شما می‌فرمایید این فرودستان امروز اکثریت هستند؛ این مسئله را چطور می‌توان تبیین کرد؟

در این مورد برای شما تحلیل نظری ارائه می‌کنم. به گفته زمبل شهر یک موجودیت فضایی نیست که پیامد جامعه‌شناختی دارد، شهر یک هویت جامعه‌شناختی است که شکل فضایی پیدا کرده است. در اصل شکل فضایی مال‌ها و ساختمان‌های عظیم با این تشکیلات و لوکس بودن داخلش تجلی فضایی هویت جامعه‌شناختی‌ای است که در دو دهه گذشته بر جامعه ایران حاکم شده است. آن هویت جامعه‌شناختی همان توزیع رانت و خلق نابرابری و تکثیر نوکیسه‌هاست. نوکیسه‌ها اغلب از مکانیسم بانکی و ارزی و مشابه این‌ها درآمده‌اند. اثر این مسئله به‌لحاظ ذهنی حس نابرابری را به‌شدت گسترش می‌دهد. مضاف بر اینکه حس ناامیدی را در طبقات نابخوردار تقویت خواهد کرد؛ یعنی یک ایرانی که در خرج زندگی روزمره‌اش مانده افسانه‌های ایران مال را بشنود حس نابرابری در او تشدید می‌شود و از مرحله ناراضی‌ت و خشم به تفرق هم کشیده می‌شود؛ یعنی امروز شاهد آغاز گذر مردم از ناراضی‌ت به تفرق هستیم. با فرد خشمگین و ناراضی می‌شود حرف زد و استدلال کرد اما نفرت این‌طور نیست. نفرت به قول فروید وضعیتی است که وقتی فرد از چیزی متنفر باشد فقط می‌خواهد آن را نابود کند؛ یعنی در اثر این نابرابری‌ها نفرت پدید خواهد آمد.

حالا در مورد اطراف این مال‌ها صحبت کنیم. این مال‌ها اکثراً جایی ساخته می‌شوند که ارزش اقتصادی زمین بالاست یا وقتی ساخته می‌شوند ارزش اقتصادی اطرافشان را بالا می‌برند. البته اثر نابودکننده هم دارند. بعضی مال‌ها وقتی در محله‌ای ساخته می‌شوند به‌علت شلوغی و ازدحامی که برای محیط اطرافشان ایجاد می‌کنند کیفیت زندگی در اطرافشان را هم پایین می‌آورند. حالا باید پژوهش هم بشود که آیا این مال‌ها در اطرافشان نوسازی شبیه خودشان پدید می‌آورند یا خیر؟ اگر نوسازی شبیه خودشان صورت بگیرد و ساکنین اطراف مجبور شوند منطقه را ترک کنند نوعی اعیان‌سازی صورت می‌گیرد. این تجربه در دنیا هست و ممکن است در ایران هم صورت گرفته باشد. گاهی هم نوعی اضمحلال ایجاد می‌کنند. محیط آن‌قدر شلوغ می‌شود که کیفیت زندگی پایین می‌آید و حتی برای ساختمان‌های اطراف هم خریدار پیدا نمی‌شود و محله دچار اضمحلال فضایی می‌شود. مثل اثری که بازار تهران بر محیط اطراف خودش باقی گذاشته. خیابان ایران که زمانی از محلات معتبر تهران بود امروز دیگر اعتبار سابق را ندارد و فشاری که بافت تجاری و



آیا حاضرید انرژی که ۷۰۰ تومان برای تولیدش هزینه شده را ۷۰ تومان به مصرف‌کننده بدهید؟

رشد و رقابت آزاد هم به افراد این تفکر را می‌دهد که شما هم می‌توانید جف بزوس شوید و برای همین است که از دل جامعه امریکایی کتاب‌هایی با مضمون چگونه ثروتمند شویم بیرون می‌آید.

که البته در ایران هم مخاطب زیادی دارند.

«این کتاب‌ها در جامعه ایران که بی‌ربط هستند البته از نظر من در امریکا هم بی‌ربط هستند؛ یعنی با حرف‌هایی که برخی از موضعی روان‌شناسانه می‌زنند، یعنی کسی هر روز به خودش بگوید «من می‌توانم» و پولدار و موفق شود. آنجا هم ثروتمند شدن سازوکار خودش را دارد و تحت تأثیر ساختار است.

مایکل فیشر انسان‌شناس امریکایی است که در مورد جامعه ایران کار کرده و می‌گوید ایران با فرهنگش بر مفهوم عدالت تأکید دارد و پارادایم ذهنی جامعه ایرانی پارادایم کربلاست. ناخودآگاه فرهنگی جامعه امریکا آزادی، رقابت و تجارت است و ناخودآگاه یک ایرانی جهان را به دو قسمت ظالمان و عادلان تقسیم می‌کند. حالا جامعه‌ای با این ناخودآگاه فرهنگی وقتی نابرابری هم در آن گسترش پیدا کند و انگاره، پول درآوردن به هر قیمتی، باب می‌شود و هم‌زمان کوچک شدن یک اقتصاد، جامعه را تحت فشار قرار می‌دهد، در اصل انرژی عاطفی نفرت از نابرابری و هم‌زمان میل به کسب ثروت با هم عمل می‌کند. در حقیقت ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که به‌شدت از نابرابری و مظاهر آن از ماشین لوکس تا ویلا متنفر است و هم‌زمان عاشقش هم هست؛ یعنی رابطه عشق و نفرت شکل گرفته که این نفرت ناشی از ذات بشر و زیرساخت فرهنگی جامعه ایرانی است. مثلاً اسطوره جامعه ما حضرت علی است که به عدالت شناخته می‌شود. پس این بخش از ناخودآگاه جامعه از فساد گریزان است و هم‌زمان تحت فشار اقتصادی که نابرابری تولید می‌کند عاشق پول درآوردن هم هست. در این میان یک اقتصاد کوچک هم می‌شود و فشار افزایش پیدا می‌کند. در نتیجه همه این پیام‌ها رخ می‌دهد که در اصل محصول مصرف‌گرایی نیستند. تصور نکنیم چون جامعه‌شناسان غربی گفته‌اند دنیای مدرن دنیای مصرف‌گرایی است، پس ما هم تابع همان سازوکار هستیم.

رایگان نبوده است. بعد احتمالاً ناتوان شدند و از این رایگانی عدول کردند.

درست است در جوامع پیشامدرن هم این‌ها کالا بوده، اما ساختار طبقاتی جوامع قدری فرق داشته. امروز این کالا تمایز زیادی در جامعه ایجاد می‌کند و ارزش‌هایی خلق می‌کند که متفاوت از گذشته است و آن ارزش‌ها را تبلیغ می‌کند و شکاف‌های عمیق زیادی در جامعه ایجاد می‌کند.

«این‌ها به نظر من معلول‌اند. علت همان ساختاری است که نابرابری را تولید و بازتولید می‌کند؛ یعنی وجود درآمدهای وحشتناک نابرابر بین گروه‌های مختلف که به بعضی امکان می‌دهد فراغت لاکچری داشته باشند. مثلاً در فراغت به خارج بروند و حتی خدمات سلامت بسیار گران‌قیمت بخرند. متناسب با درآمدهای نابرابر سرویس‌دهنده‌ها هم پدید آمده‌اند. امروز می‌شنوید در تهران آرایشگاه‌های زنانه در رتبه پردرآمدترین‌های مشاغل شهر تهران هستند. یک فرآیند جامعه‌شناختی هست که زیبایی اهمیت زیاد پیدا کرده. یک فرآیند جنسی دارد که نقش سکسوالیته در جامعه زیاد شده و بنابراین عناصر مربوط به جذابیت بدن گسترش پیدا می‌کند. یک بخش دیگر هم نتیجه وجود درآمدهای حیرت‌انگیز است که اگر بخواهم مقایسه کنم ما داریم می‌رسیم به چیزی مشابه نقدی که وبلن به جامعه امریکایی در اواخر قرن نوزدهم داشت؛ یعنی پیدایش طبقه‌ای که نه با کار بلکه با مصرف هویتش را تعریف می‌کند و این کار را هم متظاهرانه می‌کند. این تظاهری بودن را در همه صورت‌ها نشان می‌دهد؛ از مصرف اتومبیل و ویلا و ماشین تا بدن و سکسوالیته. لایه زیرین این ماجرا همان اقتصاد سیاسی است که طبقه خاصی خلق کرده است.

این پدیده و اتفاقی که افتاده آیا روی آسیب‌های اجتماعی هم تأثیر داشته؟

«در هر جامعه‌ای که نابرابری گسترش پیدا کند بالأخص اگر یک اقتصاد کوچک باشد آسیب‌ها هم زیاد می‌شود. اگر جامعه امریکا را نگاه کنیم که نابرابری در آن به نسبت اروپا زیاد است می‌بینیم هم‌زمان یک اقتصاد هم بزرگ است. ایدئولوژی

استثمار فضا ایجاد کرده کیفیت زیست‌محیطی محله و منطقه را پایین آورده است. این‌ها تجلیات فضایی فرآیندهایی هستند که شاید از بیست سال پیش شروع شده‌اند.

و از نظر شما نسبتی با فضای اجتماعی موجود در ایران ندارد و مصرف‌ناشی از نیاز نبوده است؟

«حرف امثال دانیل بل که از جامعه فراصنعتی می‌گفتند که در آن مصرف انبوه گسترش پیدا می‌کند، این بود که تولید گسترش پیدا می‌کند و یک اقتصاد بزرگ می‌شود و مردم از مسیر ثروتمند شدن به سمت مصرف بیشتر می‌روند. یک اقتصاد ما بزرگ که نشده کوچک هم شده و در طول دهه ۹۰ اغلب سال‌ها رشد اقتصاد منفی بوده است؛ بنابراین چطور یک اقتصاد کوچک شده، اما عده زیادی مصرف‌کننده لوکس شدند؟ اگر یک اقتصاد بزرگ شود مثل چین و کره جنوبی مطابق نظریه دانیل بل باعث مصرف‌گرایی شده اما درباره جامعه ایران بحث می‌کنیم که یک اقتصاد کوچک‌تر شده، بهره‌وری ارتقا نیافته و شرایط محیط زیست هم بدتر شده، اما مال‌ها و مصرف‌لاکچری و لوکس و ماشین گران‌قیمت رخ داده است. این نشان می‌دهد درحالی که یک اقتصاد کوچک شده سهم عده‌ای خیلی بزرگ شده؛ یعنی سهم عده دیگری گرفته شده. بخشی هم به قیمت تخریب محیط زیست رخ داده؛ یعنی بخشی از ثروت‌ها محصول بهره‌کشی مفرط از محیط زیست است که انحصاری‌سازی هم در آن وجود دارد؛ بنابراین باز هم می‌گویم فرآیند مصرف‌گرایی در ایران تابع مکانیسم دیگری است که همان اقتصاد سیاسی رانتی انحصارساز است که قله‌های ثروت پدید می‌آورد درحالی که کلیت اقتصاد در حال کوچک شدن است.

آیا می‌توان گفت یکی از تبعات چنین فضایی کالایی شدن همه عناصر زندگی خواهد بود و حتی آموزش و مهارت هم کالا می‌شود و کالایی شدن، رقابتی را دامن می‌زند که نتیجه آن مصرف‌گرایی هم هست؟

«چرا فکر می‌کنید آموزش یا مهارت هیچ‌گاه کالا نبوده؟ به نظر من در کل تاریخ مهارت کالا بوده است. کسی که می‌خواست نجاری یاد بگیرد باید پیش یک نجار دیگر شاگردی می‌کرد و در ازای مهارتی که یاد می‌گرفت کارهای استاد را انجام می‌داد؛ بنابراین تأمین مالی یادگیری مهارت از کاری که انجام می‌شد صورت می‌گرفت. در اصل در همه تاریخ اوقات فراغت ثروتمندان و فقرا یکی نبوده. در قدیم که شرایط فقرا بدتر بوده مثلاً کشاورز در همه اوقات باید کار می‌کرد. فراغت در گذشته خیلی طبقاتی‌تر از امروز بود. آموزش هم همیشه کالا بوده است. مثلاً برای اینکه مکتب‌خانه برونند تخم‌مرغی، پارچه‌ای چیزی به مکتب‌دار می‌دادند. داستان کالایی شدن چطور پیش آمده؟ دوره‌هایی در دولت‌های رفاهی پیش آمدند و در چارچوب قوانین گفتند آموزش رایگان حق بشود، البته آموزشی که هیچ‌وقت

محصول رشد ایدئولوژی بازار چطور؟

« من به چنین چیزی باور ندارم.

مطابق گفته خود شما فرد ایرانی میل دارد ماشین لوکس سوار شود و این میل از کجا آمده؟

« این میل در درجه اول از بازار نشات نگرفته است. ممکن است فرد فکر کند کاش من هم به رانت دسترسی داشته باشم. وقتی می‌توانیم بگوییم میل به بازار که شبیه جامعه امریکایی باشد که فرد از طریق رقابت در بازار آزاد می‌تواند ثروتمند شود یا رؤیای ثروتمند شدن برایش واقعی جلوه کند؛ به همین خاطر هم تلاش می‌کند؛ اما ته ذهن ایرانی چه می‌گذرد؟ کاش من هم به یک بانک یا وام چند هزار میلیارد تومانی وصل بودم. در تجربه تاریخی دهه‌های اخیر ایرانی رقابت در کسب‌وکار وجود ندارد، در اوایل انقلاب هم ملی کردن همه چیز و اندیشه سوسیالیستی غالب بود. الان بعد از چهل سال کتاب‌هایی نوشته می‌شود که برادران خیامی و اصغر قندچی و خسروشاهی خدماتی داشتند و تولیدگر بودند. بخش خصوصی همیشه در اذهان مردم کم‌اعتبار بوده است. در ذهن طبقات پایین ایدئولوژی طبقه بازار رخنه نکرده بلکه نفرت گسترش پیدا کرده است؛ اما میل به داشتن، توسعه پیدا کرده است. فضایی مثل اینستاگرام هم شاخص و مروج این فضا است. همه آرزوهای دارند اما این محصول ثروتمند شدن جامعه ایرانی و فرآیندهای غربی نیست.

آیا همان ایدئولوژی بازار، در سیاست‌های کلان دولت‌ها سایه نینداخته است؟ برخی از دولت‌ها در ایران گویی تریبون نوعی از ایدئولوژی بودند که جامعه را هم دنبال خود کشاندند.

« کسانی که گرایش‌های چپ دارند می‌گویند این دولت‌ها ایدئولوژی دارند، اما من هیچ‌وقت ندیدم دولت‌ها در ایران ایدئولوژی صورت‌بندی شده داشته باشند. چون اصلاً برآمده از ساختار حزبی مشخص نیستند. در غرب کسی که از حزب محافظه‌کار رئیس دولت بشود می‌فهمیم چه ایدئولوژی مشخصی دارد اما احزاب در ایران این‌طوری نیستند و وجود ایدئولوژی منسجم در دولت‌ها در ایران به نظر من توهم است. دولت‌ها محصول سیاست حزبی مشخص نیستند و کسانی هم

که در دولت‌ها هستند محصول این فرآیندها نیستند. در دولت آقای روحانی از طرفداران اقتصاد بازار آزاد تا طرفداران سوسیالیسم کارگری، کسانی که هیچ ایدئولوژی ندارند و فقط می‌خواهند پست داشته باشند حضور دارند؛ اما سازوکار اقتصاد سیاسی

ایران به سمت انحصارگری اقتصادی رفته که ناشی از ایدئولوژی لیبرال یا نتولیبرال نیست. آیا اقتصاد ما لیبرال است که دولت در قیمت‌گذاری کوچک‌ترین چیزی دخالت دارد؟ دولت طرح تحول سلامت را اجرا می‌کند و منابع عظیمی را در این طرح هزینه می‌کند. چه مشابهتی میان خصوصی‌سازی اتریش و کره جنوبی با کشور ما وجود دارد؟ می‌توانیم اسمش را اختصاصی‌سازی بگذاریم اما حتی در نتولیبرالیسم هم این اختصاصی‌سازی نیست. البته منظور من از دولت، مفهوم State است. همه ما دولت فاسد را می‌فهمیم. دولت ناکارآمد را می‌فهمیم؛ اما دولت نتولیبرال در ایران مفهوم نیست. دولتی که هروقت بخواهد جلوی صادرات را بگیرد لیبرال و نتولیبرال است؟ حتی یارانه دادن‌های دولت در ایران هم متفاوت است. بعضی فکر می‌کنند در کشورهای توسعه‌یافته و لیبرال یارانه نمی‌دهند درحالی که این دولت‌ها بیشترین یارانه را در کشاورزی می‌دهند؛ اما چگونه یارانه می‌دهند؟ آیا یارانه برق کشاورزی می‌دهند برای اینکه از عمق چهارصد متری آب بالا بکشند تا منابع آب نابود شوند؟ اگر بعضی کارهای دولت‌ها در ایران شبیه دولت‌های نتولیبرال است به این معنی نیست که ما نتولیبرال هستیم. دولت‌ها چند شاخص از دولت‌های نتولیبرالی می‌گیرند و بعد کارهایی که انجام شده مثل کالایی شدن آموزش را منطبق بر آن شاخص‌ها نشان می‌دهند. درحالی که بعضی از این کارها محصول ناتوانی دولت در ادامه دادن نظام رفاهی و حل نکردن تعارضات است.

شما ریشه اصلی را در رانت و توزیع رانت غیر مولد می‌بینید. اگر بخواهیم یارانه را به‌عنوان یکی از رانت‌ها سامان بدهیم

بیشترین فشار بر طبقه فرودست وارد نمی‌شود؟ چه سیاست‌هایی می‌توان برای کنترل چنین فضایی داشت که حداقل فشار آن روی اکثریت به حاشیه رانده شده نباشد؟

اصلاح نظام یارانه‌ها در یک بسته صورت می‌گیرد. در این بسته باید نظام حمایتی هم باشد که برخوردارترین‌ها بیشترین هزینه را تحمل کنند. اگر نظام حمایتی نباشد که با تور حمایتی طبقات پایین را حمایت کند هیچ‌وقت نمی‌شود یارانه را هدفمند کرد.

با طرح حذف بخشی از یارانه بگیران مشخص شد که دولت هیچ شناخت درستی از جامعه ندارد

و عملاً اجرای چنین طرح‌هایی با خطای بالایی خواهد بود.

« گاهی می‌گوییم آمار دقیق نداریم یک وقت هم می‌گوییم من نمی‌خواهم آمار را دقیق کنم. اگر دولت

از همان شش سال پیش شروع به دقیق کردن آمارها کرده بود شاید تا امروز این کار شده بود. همه کشورها بالاخره روزی شروع کردند تا این آمارها را دقیق کنند. اصلاح یارانه‌ها مراحل دارد و در مرحله اول باید نظام رفاهی اصلاح بشود. آیا می‌شود یارانه‌ها را هدفمند کرد بدون اینکه نظام مالیاتی اصلاح شده باشد؟ آیا اصلاً می‌توان به گونه‌ای اصلاح کرد که ضریب خطا صفر شود؟ امروز از آقای میدری بخواهید کد ملی شما را وارد پایگاه اطلاعاتی ایرانیان کند و میزان درآمد و اموال و حساب‌های بانکی شما را به خودتان نشان بدهد. این بانک اطلاعاتی هست اما استفاده نمی‌شود. وقتی بخواهیم نظام رفاهی را اصلاح کنیم شاید ۵ درصد خطا داشته باشیم. به نظر شما ۵ درصد خطا در هدفمند کردن بهتر است یا چند ده برابر این خطا که ناشی از یارانه یکسان به همگان توزیع کردن است؟ کسی که خانه در بهترین جای تهران دارد و ویلا در شمال دارد و شش ماه از سال را خارج از ایران است هم یارانه می‌گیرد و یارانه بنزین و برق همه خانه‌هایش را هم دولت می‌دهد. این فرد در بیمارستان دولتی هم عمل می‌کند و شاید حتی بیمه سلامت هم شده و از طرح تحول سلامت هم استفاده می‌کند. این خطای بیشتری دارد یا اقدام به ایجاد نظام رفاهی مبتنی بر آزمون و خطا یا اقدام هر سیاست‌گذاری هنجاری که انجام می‌دهیم بر مبنای یک قضاوت اخلاقی است؛ یعنی برخی شایسته هستند و برخی نیستند که از خدماتی استفاده کنند. نکته بعد من این است که ما وارد گفت‌وگو در این باره با مردم نشدیم؛ یعنی آیا به مردم گفتیم این نابرابری‌ها که باعث شده از ثروتمندان متفر شوید نتیجه همین وضعیتی است که فکر می‌کنید به نفع شماست؟ آیا به مردم گفتیم این آلودگی هوا و گسترش سرطان بخشی نتیجه بنزین ارزان است؟ آیا گفته‌ایم اگر دنیا توانسته انرژی تجدیدپذیر را گسترش بدهد اما ما نتوانستیم این است که هر کیلووات ساعت انرژی ۷۰۰ تومان برایشان هزینه دارد؟ آیا حاضرید انرژی که ۷۰۰ تومان برای تولیدش هزینه شده را ۷۰ تومان به مصرف‌کننده بدهید؟ مابه‌التفاوت از کجا تأمین می‌شود؟ بنابراین کشور ما این انرژی تجدیدپذیر را تولید نمی‌کند و مخزن گاز ارزان را در نیروگاه می‌سوزاند و به مردم ۷۰ تومان می‌دهد. در اصل قیمت واقعی برق را هم به مردم نمی‌دهیم چون گاز برای ما ارزان است. اگر قرار بود پول گاز را هم از مردم بگیریم باز برابر همان ۷۰۰ تومان انرژی تجدیدپذیر می‌شد. در نتیجه آلودگی تولید می‌کنیم و گازی که می‌توانیم به عراق یا ترکیه صادر کنیم تا درآمد داشته باشیم تبدیل به برق می‌کنیم تا برق را خدمت طبقات ثروتمند بدهیم که ۵ کولر در خانه داشته باشند یا این برق را به نهادهای دولتی می‌دهیم که برای یک سالن ۱۰۰ متری ۱۰ دستگاه کولر روشن باشد. در واقع آنچه در ایران با آن مواجهیم، بدمصرفی منابع موجود است نه مصرف‌گرایی. سازوکارهای مولد همین بدمصرفی است که ثروت‌های بادآورده و مال‌های بزرگ هم ایجاد می‌کند. مسئله هنوز مصرف‌گرایی ناشی از سرمایه‌داری صنعتی و بزرگ شدن کیک اقتصاد نیست، بلکه اتفاقاً رانت‌های پیرامون شیوه حکمرانی است. ■

باد رانت در بادبان فوق دهکها

گفت‌وگو با فریبرز رئیس‌دانا



با وجود اینکه شاخص‌ها و آمارها نشان می‌دهند که اقتصاد ایران حال چندان خوبی ندارد، اما هم‌زمان شاهد ساخت مثلاً بزرگ‌ترین مال جهان در ایران هستیم. این دوگانگی را چطور می‌توان تبیین کرد؟

«ساختن آن ساختمان‌های تجاری مثل ایران مال که ۱٫۵ میلیون مترمربع مساحت دارد و تأسیسات و واحدهای تجاری بسیار لوکس و معماری گران‌قیمت که در همه جهان ثروتمند فقط چهار نمونه مشابه دارد، نشان‌دهنده انبوه مردم مصرف‌کننده نیازمند آن کالاها در ایران نیست، بلکه ناشی از فساد است و پول‌هایی که علم اقتصاد هم به آن پول «یا مفت» می‌گویند. پول یا مفت یا پول مفت، پولی است که فرد از سیستم بانکی با نرخ بهره پایین وام می‌گیرد، در حالی که می‌تواند هم‌زمان همان را با بهره مطمئن بالاتر در بانک بگذارد. یکی از راه‌های شناخته‌شده برای استفاده از این پول مفت همین ملک‌سازی است که موجب شده زیرطبقه‌ای از طبقه سرمایه‌دار به نام بورژوازی بزرگ مستغلات در ایران شکل بگیرد. کسانی که این منابع را در اختیار دارند با رانت سیاسی، ایدئولوژیک و امنیتی هم مرتبط هستند. آن ۱٫۵ میلیون مترمربع چندین هزار میلیارد تومان (با استفاده از زمین ارزان) هزینه ساخت داشته. مالک پول به‌جای اینکه این پول را در بانک بگذارد و بهره بالاتر بگیرد ملک می‌سازد. سود بیشتری می‌برد و ارزش‌داری او هم بر اثر تورم مدام افزایش می‌یابد. آن‌ها می‌گویند این ملک به ما اعتبار و قدرت اقتصادی می‌دهد. می‌تواند همان ملک را باز گرو بگذارند و وام بگیرند و این دور انبساطی ادامه می‌یابد. پس این ملک و مرکز خرید برای مصرف و رفاه مردم نیست. جامعه مصرفی و مصرف‌زده که ما در ایران از آن صحبت می‌کنیم شامل ۸۴ میلیون نفر جمعیت نیست. در این مورد کسانی اغراق می‌کنند. حدود یک‌چهارم جمعیت کشور ما در روستاها هستند. در روستاها ۳/۵ میلیون زارع هستند و کمتر از ۱۰ درصد آنان با شهرنشینی ارتباط دارند. این‌ها مصارف تجملی و غیرعادی در روستا ندارند. از لباس نو شب عید بگیر تا خرید تجملی. جدیداً در خانواده‌هایی که فرزندان تحصیل‌کرده در شهر دارند برخی مصارف مطلوبیت دارد. اعضای خانواده لباس نو بر نمی‌کنند. هزینه سینما، سفر، فست‌فود، فودکورت و فرهنگ ندارند. سالی یک بار ۱۵-۱۰ درصدی از آنان شاید در مهر و آبان به سفر زیارت امام رضا بروند تا قوایشان را تمدید کنند. در این کشور ۶ میلیون بیکار داریم. از این شمار نزدیک ۳/۵ میلیون کارگر هستند. به نظر شما چند درصد از این بیکاران بیمه بیکاری می‌گیرند؟ سهم بسیار اندک. اصلاً با بیمه بیکاری می‌شود اضافه مصرف داشته باشید؟

لایه‌های پایینی طبقه متوسط مثل معلمان که در شهرها و روستاهای دورافتاده مثلاً الیگودرز و سراوان و ایلام کار می‌کنند مگر هرچند وقت یک بار می‌توانند لباس شیک امروزی که نه حتی لباس نو بپوشند؟ آیا آنان می‌توانند تلویزیون‌هایی که شماری از شهرنشینان دارند داشته باشند؟ می‌توانند سفرهایی که شمار محدودی از تهران‌نشینان می‌روند بروند؟ هزینه سفر دهک دهم نسبت به دهک اول در توزیع درآمد ۱۸۰ برابر است. اینجاست که مصرف‌کننده معلوم می‌شود. میزان مصرف ماهی در غذای لایه‌های بالایی نسبت به لایه‌های پایینی ۱۳۰ برابر است. بی‌سبب نیست که پرخوری برای لایه‌های بالایی است و سکتته برای لایه پایینی جامعه؛ بنابراین حدود ۷۰ درصد جامعه برخلاف آنچه رسانه‌های وابسته به بورژوازی تبلیغ می‌کنند مصرف عادی و بسیار کم دارند.

جهان دگرگون شده است و کالاهای جدیدی به میدان آمده است. مثلاً کامپیوتر به میدان آمده است که امروز داشتن کامپیوتر مصرف غیرعادی نیست. با همین وضع در سرزمینمان شکاف دیجیتالی نسبتاً عمیقی داریم؛ یعنی خانواده‌هایی هستند که چند کامپیوتر و انواع وسایل بازی کامپیوتری و موبایل‌های چندین میلیونی دارند و خانواده‌هایی هم هستند که از یک کامپیوتر نه‌چندان قوی چند نفر استفاده می‌کنند یا اصلاً آن را ندارند. حداقل دستمزد ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است که با ۶۰ درصد اضافی و همه‌چیز ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان می‌شود و برآوردها هم نشان می‌دهد نزدیک ۶۰ درصد کارگران همین حقوق را می‌گیرند یا کمتر. فقط ۵-۱۰ درصد از شاغلان ۲ تا ۳ برابر این مبلغ را می‌گیرند؛ بنابراین بیش از ۷۰ درصد کارگران زیر خط فقر هستند. خط فقر مطلق در سال ۱۳۹۸ ماهانه ۴/۸ میلیون برای خانواده ۳/۴ نفری است. من از شما می‌پرسم آیا این کارگران اضافه مصرف دارند؟ اصلاً می‌توانند اضافه مصرف داشته باشند؟

چیزی که پل باران فقید به‌عنوان لمپن بورژوازی می‌گوید در میان بورژوازی پر مصرف بی‌خیال که تمام منابع را مصرف می‌کند جای دارد. آن‌ها صاحبان قدرت‌اند که به‌جای سرمایه‌گذاری و تولید و رونق‌زایی و رشد صنعتی (به‌ویژه در کشورهای کم‌توسعه‌یافته و رو به توسعه) به مقیاس سنگین، انواع مصرف‌های تجملی و غیرضروری را انجام می‌دهند. من برای شما دو نمونه می‌گویم. موقعی که در انگلستان درس می‌خواندم شاهد بودم ثروتمندان، صاحب‌نفوذها، وابستگان دربار و جز آن در زمان شاه پول‌های فراوان حیرت‌آوری را با خود می‌آوردند و در قمارخانه‌های انگلستان آن‌ها را می‌باختند. آکسفورد استریت که یک خیابان بزرگ اعجاب‌انگیز لابلاب از فروشگاه‌هاست، مملو از ایرانی بود. امید طبقه متوسط و رده‌بالای انگلیسی، ایرانی‌ها و عرب‌های سعودی بودند که با خودشان پول می‌آوردند و انواع خرید کالاها مصرفی به مقیاس بسیار سنگین می‌کردند. لطفی‌های بود که می‌گفتند در تاریخ اقتصاد ایران لباس زیر مردانه و زنانه ایفای نقش خواهد کرد! چون پول‌های بادآورده نفت را از سیستم و دسترس نیازمند خارج و خرج خرید این لباس‌ها می‌کردند. آن زمان هم واردات ماشین‌های گران‌قیمت به‌وفور بود. یادم است تا وقتی هنوز در ۱۳۵۳ گیر ساواک نیفتاده بودم با رفیقی که فراری بود به شمال رفته بودیم و ماشینی بنزی دیدیم که برای آن زمان خیلی گران‌قیمت بود و حیرت‌آور. الآن هم لامبورگینی سوار می‌شوند که ۸ میلیارد می‌ارزد! پرپر روز برای بچه پولدارها خبر خوش آمد که بی‌ام و نزدیک یک میلیارد تومان ارزان شده است.

اما در این جامعه مدت‌هاست کسانی خاص ظاهر سازی و خود را متدین نشان دادن و با ریش و ظاهر شدن در محافل مذهبی خود را خودی نشان می‌دهند، در حالی که حتی از حیث ایدئولوژی حاکم اصلاً خودی نیستند! کسی که به ایدئولوژی تظاهر کند و از آن بهره‌برداری کند به آن ایدئولوژی باور ندارد. بعد هم دستیابی به ارتباط‌های اقتصادی و حاصل آن هم احداث و مالکیت مجموعه‌ها، برج‌ها و مال‌های متعدد که در همه شهرهای بزرگ ده‌گانه می‌بینیم. ضمن اینکه این افراد باز هم خودشان نفرت اصلی نیستند، بلکه نماینده یک شبکه قدرت سیاسی هستند؛ بنابراین مصرف‌کننده‌ها لایه محدودی هستند، در حالی که ببینید مصرف‌کننده‌های اعجاب‌انگیز کدام اتومبیل‌ها را سوار می‌شوند. بچه‌های آن‌ها در کشورهای خارجی زندگی می‌کنند و از سبک

زندگی شان عکس می‌اندازند تا به رخ بقیه بکشند و مردم را حرص دهند تا قدرت نداشتند و هويت لاج خود را واژگونه به نمایش بگذارند. امکان اعتراض هم نیست، در نتیجه این خشم فرو خورده می‌شود و عقده اجتماعی بروز می‌کند، از سوی دیگر تبلیغات نادرست می‌کنند که جامعه مصرف‌زده است. مصرف ۵ درصد را به همگان نسبت می‌دهند. دارو نیست و مردم با اشک جلو داروخانه ایستاده‌اند. آیا این‌ها همان اضافه مصرف‌کننده‌ها هستند؟ مصرف‌کننده کسی است که قالی ۳۰ میلیون در خانه‌اش پهن کرده، خودروی چندمیلیاردی دارد، سفرهای آن‌چنانی می‌رود، آن‌گونه پرخرج و اشرافی عروسی بر پا می‌کند، اما عمداً مصرف آن‌ها را به‌جای ۹۵ درصد تبلیغ می‌کنند. نمی‌خواهند مسئولیت اشتباهات و قربانیان را بر عهده بگیرند برای همین است که این‌طور تبلیغ می‌کنند. اینکه سبد کالای مصرفی عوض شده واضح و قابل درک است. کارگری که ۳۵ کیلومتر مسافت محل کار و خانه‌اش است باید هر جور شده یک ماشین هم جور کند. آیا او

مصرف‌زده است؟ آیا درست است بگویم زمان شاه کارگرها ماشین نداشتند اما الآن کارگرها ماشین دارند پس جامعه مصرف‌زده شده است؟ جامعه ما محروم است و مصرف‌زده نیست و دوم اینکه الگوی مصرف عوض شده و باید هم عوض شود و مصارف پیشرفته بشود. نباید فرزندان لایه‌های پایینی از کامپیوتر و فرهنگ و آموزش، سفر، تفریح و ورزش محروم بمانند. مطبوعات یک کالای مصرفی است. آیا لایه‌های پایینی می‌توانند انواع مطبوعات را بخزنند؟ پس اینکه جامعه به سمت مصرف بیشتر می‌رود، یک واژگون‌سازی مفهومی است.

برخی از طبقات نوکیسه، مصرف‌زده شده‌اند، اما توده مردم این‌گونه نیستند.

هر چند مصرف به دهک‌های بالا محدود است، اما به هر حال مصرف سبکی از زندگی همراه خودش می‌آورد و از طریق رسانه‌های تبلیغ می‌کند. این تبلیغات چه اثری روی طبقات فرودست دارد؟

اجازه بدهید توضیح بدهم دهک دهم در طبقه‌بندی هزینه خانوار شهری صاحبان بالاترین درآمد‌ها نیستند. مأمور آمارگیری که آن دهک‌ها را می‌شمارد برای نمونه حدود ۳ هزار خانوار را شمارش می‌کند. مثلاً سهم تویسرکان حدود ۲۰ خانوار می‌شود. در این آمارگیری خانوارهای ثروتمند و سرمایه‌داری وجود دارند که در این محاسبات نمی‌آیند و بیشتر این مصرف برای آن‌هاست، از آن طرف هم خانوارهایی هستند که هیچ زندگی‌ای ندارند و در شهرهای بزرگ آواره شده‌اند. در واقع اوضاع طوری است که با این ۲۰ خانوار نمی‌شود در مورد ثروتمندان و فقیران تویسرکان

آمار دقیقی ارائه داد. ما بالای دهک دهم خانوارهایی داریم که اصلاً آمارگیری نمی‌تواند به در خانه آن‌ها برسد! چه کسی می‌تواند در باستی هیلز را بزند و از مالک خانه ۱۰۰ میلیاردی و وزیر سابق بی‌رسد اینجا را چقدر اجاره کرده‌ای؟! چه کسی جرئت دارد سفرهای خارجی آن‌ها را بپرسد؟ چه کسی از خرید جواهرات، مهمانی و کالاهای آن‌ها سر درمی‌آورد؟ از طرف دیگر زیر دهک یکم بخش وسیعی از جامعه است که از دهک یکم هم محروم‌ترند. گورخواب، کارتن‌خواب، پارک‌خواب و آواره و کسانی که ۱۵-۱۰ نفری، شب‌ها در یک اتاق اجاره‌ای می‌خوانند و بیشتر کارگر ساختمانی و خدما می‌باشند، در این آمارگیری‌ها حضور ندارند. آن‌ها حتی نمی‌دانند در مورد پرسش‌های احتمالی آمارگیر چه باید بگویند! از این‌ها مهم‌تر تقلب در آمار است. روشی که برای شناسایی دهک‌ها گفتم روش پل ثابت است، یعنی خانواده‌های مورد مراجعه ثابت‌اند و هر سال ۲۰ درصدشان تغییر می‌کند؛ اما در همین حال کسانی را انتخاب می‌کنند و به آمارگیری می‌گویند آنجا برو و جواب

آن‌ها را لازم داریم. این‌ها نوعی از تقلب‌های آماری است. پس مسئله ما تنها بخشی از دهک دهم نیست، بلکه بخشی از خانوارها و افراد بالای دهک دهم است. آن‌ها نمونه‌وار با الگوی بورژوازی وطنی تبلیغ می‌شوند و خودشان را در جامعه مدل می‌کنند و با پر مصرفی قدرتشان را در جامعه نشان می‌دهند. آن‌ها در جامعه به الگو تبدیل می‌شوند. مارکس این را به‌درستی گفته بود که ایدئولوژی غالب در افشار جامعه، ایدئولوژی حاکمان است. تا آنجا که به برخی از حاکمان و مایه‌داران وابسته به آن‌ها مربوط می‌شود. آن‌ها دغدغه‌ها و مسائلی

دارند که مسئله جامعه نیست، اما برای جامعه الگو می‌شود. شنیدیم که رئیس‌جمهور برزیل و امریکا در مورد جذابیت‌های همسرانشان با هم کل‌کل می‌کنند. این‌ها چون در لایه‌های بالایی جامعه هستند، مسائل خاص خود را دارند و برای بخش بزرگی از طبقه متوسط و حتی محرومان الگو می‌شوند. متأسفانه تبلیغات عامل الگو شدن آن قشرهاست و نیازهای مصرفی دروغین را برای مردم لایه‌های پایین ایجاد می‌کند. اساساً روش سرمایه‌داری در جهان پراکندن القای الگوی پر مصرفی جامعه سرمایه‌داری است. برای اینکه انباشت سرمایه کند تا در انتها کالای مصرفی زیاد تولید کند و مصرف شود. در حالی که لایه‌های پایین تحت تأثیر تبلیغ قرار گرفته‌اند و این کالا را می‌خواهند بخشی از دستمزدها در این راه به کار می‌رود، اما مجموعاً بخش وسیعی از آنان توانایی مالی ندارند که کالاهای مقدس شده بورژوازی را بخرند. این خود یک منشا تضاد است و در وال‌استریت و در جلیقه‌زدهای پاریس دیدیم.

این تضاد از سویی نیاز کاذب ایجاد می‌کند، از سوی دیگری امکان برآورده کردنش

نیست. حتی زیرساخت‌ها هم به نوعی کمک می‌کنند که دست اکثریت جامعه، به‌مرور از دامان نیازهای اساسی کوتاه شود. به‌طور مثال آموزش و سلامت طبقاتی خود به چنین فضایی دامن می‌زند، چرا دولت‌ها نمی‌توانند این فاصله‌ها را کاهش دهند؟

این تصمیم کاهش فاصله‌ها باید از جایی ناشی شود که تصمیم‌گیرنده ارتباط زنده با توده مردم محروم داشته باشد، اما مردم از یکسو نیازمندند و از سوی دیگر تحت تبلیغات الگوی مصرفی هستند تا مصرفشان به سمت سود سرمایه‌داری و نه تأمین منافع خودشان گرایش پیدا کند و دولت هم وابسته به لایه‌های بالایی است، بنابراین تصمیم‌های گرفته‌شده شکاف را فزون می‌سازد. ثروت دولت‌مردان اصلی سه قوه را بررسی کنید؛ البته حرف‌ها و افشاکاری‌شان علیه هم گویای ثروتمندان است. ببینید رئیس‌جمهور و وزرا از سندیکی کارگری مشاور انتخاب کرده‌اند یا اتاق بازرگانی و اتحادیه‌های کارفرمایی؟ در زمینه روابط اقتصادی میان دولت و لایه‌های بالایی دیگر شکی در کار نیست؛ بنابراین این‌ها جهت‌های طبقاتی آسیب‌رسان و مضر دارند.

چگونه ممکن است ۳ میلیون واحد مسکونی که بر بنیاد منابع مالی بانکی است خالی بمانند، در حالی که ۴۰ درصد مردم اجاره‌نشین هستند و ۶۰ تا ۷۰ درصد دچار سوء سکونت جدی هستند؟ در این شرایط بیماران تبلیغاتی بورژوازی بومی و بورژوازی مسلط غرب به میدان می‌آیند. کسانی که با تحریم‌ها مردم را از حداقل‌هایشان محروم کردند دست از تبلیغات برای الگو ساختن یک زندگی مصرفی دست برمی‌دارند؟ در مورد مسئله مصرف مردم را بر سر دوراهی قرار داده‌اند؛ یعنی نمی‌دانیم مصرف تجملی در مقابل آنچه باید در سبد کالای مردم باشد چیست. مصرف تجملی ۲۵ میلیون تومان تا بیش از ۵۰ میلیون شهریه یک سال تحصیل در مدرسه است. همین رئیس‌جمهور روزی در یکی از محافل آموزشی گفت متأسفانه هنوز ۶۰ درصد مدارس تهران دولتی هستند. توجه کنید او ابراز تأسف کرد که همه آموزش عمومی کشور پولی نشده است. آیا خصوصی‌سازی از ضروری‌ترین نیازهای مردم شروع شده؟ واقعیت این است که شما که داری با من مصاحبه می‌کنی نیازهای جدیدی داری که مربوط به دوره من نیست، اما حق شماسست و واقعیت دیگر این است که جوانان هم‌سال یا پایین‌تر یا بالاتر شما تحت تأثیر همان تبلیغات معتقدند اگر لامبورگینی سوار نشوند از انسانیت و زندگی معنادار خارج شده‌اند. حالا اگر کل ثروت چند نسل قبل از خودش را هم جمع کنی یک چرخ لامبورگینی نمی‌شود، اما اگر دموکراتیک عمل کنیم، اخلاق اجتماعی سالم جای پر مصرفی و محرومیت را خواهد گرفت. اخلاق اجتماعی سالم، محرومیت و پر مصرفی را تبلیغ نمی‌کند؛ اما اکنون چرا تبلیغات پر مصرفی جان‌نشین شده تا بچه‌ها عوض اینکه بدانند درد، نیاز و آینده‌شان چیست، آرزوی چیزهایی دارند که در فیلم‌ها نشان می‌دهند. حکایت مواد مخدر هم همین است. تا زمانی که نیاز درونی در جوان کاشته شده که با مواد مخدر بر رنجشان فائق بیایند سختگیری‌های مبارزه

جامعه ما محروم است و مصرف‌زده نیست و دوم اینکه الگوی مصرف عوض شده و باید هم عوض شود و مصارف پیشرفته بشود. نباید فرزندان لایه‌های پایینی از آموزش، سفر، تفریح و ورزش محروم بمانند

آیا سوبسید نان و آب و برق خود چنین فضایی را شدید نمی کند؟

«» در مواردی که قیمت نان افزایش یافت آیا مصرف نان پایین آمد؟ خیر. اگر بد مصرفی و دورریز بوده که البته بوده، اما نه این طور اغراق آمیز که گفته شده که باید با افزایش شدید قیمت نان این بدمصرفی هدایت شوند اما می بینیم با افزایش قیمت نان، اتفاق مهمی نیفتاد، زیرا نان بخش مهمی از غذای فرودستان است. افزایش قیمت نان در گرو افزایش قیمت خرید مواد کشاورزی از خود



کشاورز است. باید محصول زارع را به قیمت واقعی خرید تا او خجالت نکشد که رعیت است، بلکه خودش را کشاورز تولیدکننده قدرتمند و صاحب اعتبار ببیند که به بخش عقب مانده جامعه تعلق ندارد. پس باید محصول زارع را گران بخرند اما در این صورت یا باید سوبسید بگذارند یا باید گران هم بفروشند. سوبسید که گویا بدمصرفی می آورد، پس باید گران بفروشند! در این صورت هم نهی دستان به روز سیاه می نشینند.

راه حل درست چیست؟ راه حل این است که تهی دست شهری نداشته باشیم و این قشر حقوق یا بیمه ییکاری داشته باشند. راه حل این است که از تولید داخلی و فرآورده های کشاورزی و غذایی حمایت شود و زارع و دامدار ضرر نکند که زندگی را بگذارد و برای کارگری به حاشیه شهر برود تا زیر تبلیغ کالای تجملی هم قرار گیرد. بله واقعیت این است که سوبسید مشکلاتی دارد، اما راه بهتر بالا بردن دستمزدها است. راه دیگر گرفتن مالیات است. باید از پورشه سوار مالیات گرفت و از فرودستان حمایت کرد. راه حل این است که از کشاورز حمایت شود تا سود اصلی کار او به جیب دلال بازار تره بار نرود. پس نیاز به تحول ساختاری همه جانبه در اقتصاد است. نمی توان گفت این ابزار حمایت از فرودستان را که گویا اشتباه است حذف کنیم، باقی بخش هایش که اشتباه است، سر جایش بماند. اگر بنا بر جراحی است، اول از اینجایی که احتمال مرگش هست نباید آغاز کرد. وقتی همه جا اصلاح شد و بعد از اینکه ساختار توزیع درآمد به کلی عوض شد کماکان بعضی سوبسیدها لازم می شوند. حتی اکنون هم زیرساخت اصلاح ساختاری در برخی سوبسیدها وجود دارد، اما اراده اش گویی وجود ندارد.

وقتی کارت مصرف بنزین درست کردند و برای آن کلی پول به چین دادند، می توانست کمک بکنند که هر کس قیمت بنزین را متناسب خودش بپردازد، چرا که در همان کارت سوخت، همه مشخصات خودرو وجود دارد. حال ممکن است کسی تقرب کند یا حتی ۵ درصد هم اشتباه شود، اما بالاخره باید این مسئله درست شود. اگر کسی خطا کرد جریمه های سنگین کنند. حتی برای نان عده ای نانوائی دو قیمتی را پیشنهاد می کنند که تا حدودی هم صورت گرفته است، البته بعضی کالاها هم اگر دو قیمتی بشوند شکل بندی طبقاتی را تشدید می کنند. نانوائی خصوصی در نان سنگک سبوس

می کردند. در ایران تأمین اجتماعی ایده زنده یاد دکتر مصدق است؛ اما مصدق با سیاست هایی که داشت در پی آن نبود که سرمایه داری قدرتمند را تقویت کند. اگر این قصد را داشت که با انگلیس در نمی افتاد. مصدق با گرفتن ۱۰ درصد از بهره مالکانه برنامه اقدام برای عمران روستایی را شروع کرد. او تأمین اجتماعی را از طریق گرفتن مالیات بنا کرد تا مالیات دادن نهادینه بشود. با درآمد نفتی صفر از طریق منابع داخلی و انتشار پول که مدت ها به تعویق افتاده بود و نیاز اقتصاد بود آن پول را تحت کنترل درآورد و هدایت به برنامه های عمرانی منتقل کرد. برنامه های عمرانی مصدق ضد فقر بود. اصلاح قانون انتخابات برای این بود که دیکتاتوری برنگردد. مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در این جهت بود که دست استعمار در کشور بریده بشود. به هر حال امروز اگر نخواهیم بگویم تحول ساختاری برای جامعه ضروری است، هر چند گفتنش قابل دفاع است، نجات سازمان تأمین اجتماعی و سپردن آن به مالکان تأمین اجتماعی یکی از راه ها است. سوبسیدها در زمان خودشان در همه جهان جزئی از تور نجات دهنده محسوب می شدند. زمانی مؤثر هم بودند؛ اما به تدریج سوبسید خاصیت خودش را از دست داد. چون غیر عادلانه و در مداری برای اقشار محروم ناکافی شدند. سوبسید بین فقیر و غنی تفاوت نگذاشت. مثل سوبسید بنزین که امروز داریم. البته این را هم باید در نظر گرفت که همیشه هم سوبسید داده نشده و مواردی بوده که قیمت بنزین در داخل کشور گران تر از کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس بوده و در واقع دولت سوبسید هم گرفته است.

ببینید راه های متفاوتی هست برای اینکه آن لامبورگینی سوار از سوبسید محروم شود، اما کارگر زیر خط فقر که ۳۰ درصد حقوق ماهیانه اش هزینه حمل و نقل شهری است به این سوبسید برسد. راه حل این است که قدرت تأمین اجتماعی در دست خود کارگران و بیمه شدگان باشد. با افزایش دستمزد طبقه پایین می توان کم کم سوبسید را هم عادلانه کرد. وقتی جامعه ای با ساختار کاملاً عادلانه اجتماعی شکل نگرفته، سوبسیدها از بین نمی روند. برخی از سوبسیدها باید هدفمند شوند؛ البته نه هدفمندی از جنس دوران احمدی نژاد که بزرگ ترین ضربه را به سازمان یارانه ها زد و بدترین اثر را بر روی توزیع درآمد گذاشت. آن هدفمندی مانند این تحریم ها غنی را غنی تر و فقیر را فقیر تر کرد.

علیه مواد مخدر بی ثمر است. چرا این طور شده؟ چون مردم قبل از اینکه تبلیغات پر مصرفی غالب بشود اجازه پیدا نکردند دردشان را بگویند. وقتی نتوانستند با حرف هایشان خودشان را نشان دهند و احساس ناتوانی کردند با مصرف نمایی می خواهند چنین کنند. روزی در مصاحبه با نشریه چشم انداز ایران بحث شد که می گویند جوان ها سرکشی می کنند و باید به انواع و اقسام مهار شوند؛ اما ببینید در این صورت این مواد مخدر است که آن ها را آرام می کند؛ اما آرزوی می کنم بینم ناآرام ها

با سنگ، شیشه خانه مرا شکستند، اما بینم گوشه کوچکی نشسته و چرت می زنند. در واقع سرکوب شدن جوانان و گرفتن سرکشی از آن ها پیامدهای بسیار بدتری هم دارد.

شماری از مردم امروز می خواهند با مصرفی خودشان را به اثبات برسانند مثلاً طرف به ماشینش بیشتر توجه دارد تا همسر و بچه اش. خوب معلوم است همسر و بچه به راه های دیگر می روند. همان والدین به بچه تحت تأثیر تبلیغات یاد می دهند از نظر لباس متمایز باش. یاد نمی دهند از حیث تعداد کتاب هایی که خوانده و گذشت و همدردی با مردم متمایز باش. این ها همه تحت تبلیغات در چارچوب سیاست تعدیل ساختاری بعد از پایان یافتن جنگ و دوره نخست وزیری میرحسین موسوی و به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی، اشاعه پیدا کرد و راه توسعه اقتصادی را در این دیدند. در حالی که مردم قیام نکرده بودند که این گونه شکل بندی طبقاتی ستمگرانه جدید را شاهد باشند، بلکه علیه آن شکل بندی طبقاتی که بسیار کمتر از امروز بود قیام کردند. دولت هاشمی رفسنجانی سیاست تعدیل را شروع کرد، دولت خاتمی ادامه داد و احمدی نژاد به بهترین وجه آن را به نفع گروه های خودی رقیب پیشینان شیوع داد و با تبلیغات پوپولیستی پوشاند. دولت فعلی هم کاملاً و به شدت طرفدار همین سیاست است. اگر بخواهیم علمی صحبت کنیم، کل حاکمیت و جناح های آن سیاست «توسعه اقتصادی از طریق برانگیختن الگوهای مصرفی ثروتمندان» را پیش می برند. این الگو از طریق یاری رساندن به ثروتمندان است! چرا یک بار از طریق یاری رساندن به فرودستان اقتصاد را توسعه ندهیم؟ چیزی که هم شدنی تر و هم لازم تر است.

در این موارد دولت ها برای یاری رساندن به طبقات فرودست، یارانه استفاده می کنند؛ اما گویی خود یارانه باعث مصرف بیشتر شده است.

«» یارانه نخستین بار به عنوان یک «تور» مالی - اقتصادی - حمایتی مطرح شد؛ یعنی کسانی که نیازمند هستند این تور آن ها را گرفته باشد تا پایین تر نیفتند. خود این تفکر انسانی و اصلاح گرایی است، اما بر بنیاد نظام نادرست اجرا شد. باید کاری می شد که کسی از خط فقر پایین تر نرود و باید در ساختار توزیع درآمد مداخله



می‌زند که برای دستگاه‌هاضمه بسیار ضروری است و کسی که نمی‌تواند آن را بخرد دچار مشکل خواهد شد؛ اما به گمان من به بهترین وجه حذف سوبسید از طریق تغییر ساختار توزیع درآمد به نفع طبقه کارگر و لایه‌های محروم میسر می‌شود. در دور بعدی هم مداخله مستقیم‌تری یعنی بنزین یا قیمت‌های متفاوت عرضه بشود و اعلام شود خریدوفروش بنزین قلع‌غن است و کسی که کارتش را می‌فروشد کارتش ضبط می‌شود و جریمه دارد. یا اینکه آیا نمی‌شود مالیات بنزین را از لامبورگینی سوار گرفت؟ پس می‌شود باید پول واقعی بنزین را از طبقه‌های بالا گرفت و بنزین را به طبقات پایین ارزان فروخت. همچنین به راه دیگر می‌توان بابت یکسان‌سازی قیمت سوخت، صندوق درست شود که به موجب آن مالیاتی که از دارنده لامبورگینی می‌گیرند در صندوقی برود و سوبسید تأمین شود. مهم اراده و عزم سیاسی و دموکراتیسم است که در اقتصاد سیاسی جهت اقتصاد را به نفع رشد از طریق بازتوزیع درآمد حرکت بدهد.

بسیاری می‌گویند اگر مراقب طبقات فرادست نباشیم، فرار سرمایه اتفاق می‌افتد و کارفرمایان می‌روند. با همین توجیه‌ها شاید نظریه مالیات بر خانه‌های خالی را هیچ دولتی اجرا نکرده. چه پاسخی به این استدلال دارید؟

«خوشحالم که واضح نظریه مالیات بر خانه‌های خالی و به‌طور کلی بر Capital Gain یا افزایش ارزش سرمایه من بودم و مقالاتم در این حوزه وجود دارند؛ اما خوشحال نیستم که هیچ‌یک از آن گفته‌ها در دل سیمانی شده‌مدیران هیچ اثری نداشت. وقتی بر افزایش ارزش سرمایه مالیات بسته نشود، آن وقت می‌بینم وقتی اقتصاد دچار تورم می‌شود و با تحریم آمریکا مردم دچار مشکلاتی تشدید یافته می‌شوند، اما ارزش ملک این افراد خاص بالاتر می‌رود و ثروت آن‌ها بیشتر می‌شود. در واقع با هر شوکی که به اقتصاد وارد می‌شود، ثروت آن‌ها چند برابر می‌شود! این دولت این کار را نمی‌کند چون به بورژوازی مستغلات وابستگی دارد و بورژوازی مستغلات دست در دست بورژوازی مالی دارد.

اما اینکه می‌گویند این‌ها کارآفرین‌اند من روی کارآفرین بودنشان ایراد دارم. کارآفرین در ایران ترجمه چه کلمه‌ای است؟ آقای روحانی یک روز گفتند در حقوق دخالت نکنید، من یک حقوق‌دانم، من هم به ایشان می‌گویم در اقتصاد دخالت نکنید، من اقتصاددانم. نمی‌شود به کسانی که پدیر اقتصاد و مردم را درآوردند کارآفرین گفت! گویی می‌خواهند با به کار بردن واژه‌های مثبت درباره آن‌ها، جهت‌دار بودن سیاست‌های دولت به نفع این افراد را توجیه کنند. آیا از زمانی که دولت خاتمی کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را از زیر برخی از الزامات قانونی خارج کرد، اشتغال افزایش یافت؟ «کارآفرین» ترجمه جعلی واژه «Entrepreneur» است که در واقع به معنای کارفرماست. به قول دکتر منوچهر فرهنگ، استاد فقید من، «صاحب‌کار اقتصادی». این‌ها طرفدار

بود و بخش زیادی از این‌ها اتلاف تولیدات کشاورزی بود. کشاورزی بخش فراموش شده همه دولت‌ها در ایران بوده است. به نظر شما اگر زیرساخت کشاورزی تقویت می‌شد حداقل بخشی از مصرف در ایران بهبود پیدا نمی‌کرد؟

«من پتروشیمی را برای توسعه صنعتی محور قرار دادم و به‌عنوان یکی از محورهای توسعه ملی در سطح ملی ضرورت حیاتی توسعه کشاورزی است. البته خود کشاورزی هم می‌تواند به محیط زیست لطمه بزند؛ یعنی مقدس نیست، اما کشاورزی پیشرفته، سنجیده و کارآمد می‌تواند محیط زیست را هم نجات بدهد. ضمن اینکه می‌توان با محیط زیست سازگار شد. دادن اعتبار اجتماعی مؤثر به زارعان و دامداران و ممانعت از تغییر کاربری زمین کشاورزی می‌تواند خیلی مؤثر باشد. امروز می‌بینم مستغلات حتی به منابع کشاورزی هم دست‌اندازی کرده است. در مثل اراضی شمال به زیر ویلاسازی‌ها رفته و به کالای دلالتی تبدیل شده‌اند. سازهایی که در کوهستان و لواسان و گردنه حیران و خیلی جاها ساختند لطمه بزرگ به طبیعت زده است. مراغ و کشاورزی و جنگل‌ها باید به دست خود مردم اداره شود، اما قوانین نظارتی دولت هم سخت‌گیرانه باشد.

به نظر من در توسعه ملی جایگاه کشاورزی اول است. لازمه آن هم اما اصلاح شیوه آبیاری و نظام بهره‌برداری است. امروز بهره‌برداری به نیم هکتار رسیده درحالی که باید تعاونی‌ها تقویت و محور کار کشاورزی بشوند. تعاونی‌های بخش کشاورزی همیشه از موفق‌ترین تعاونی‌ها بودند. وزارت تعاون را تعطیل کردند و در وزارت رفاه ادغام شد و بعد هم زیرمجموعه وزارت کار رفت تا بالاخره سر کشاورزی به‌ویژه زراعت و باغداری بی‌کلاه بماند. البته آن‌ها بخشی از نظام سرمایه‌داری کوچک هستند، اما به نظر من باید از طریق تعاونی‌های تولید تقویت شوند. باید به زارع و دامدار وام بدهیم تا بذر و کود خوب و ماشین‌آلاتی بگیرند که متناسب بافت اراضی‌شان باشد. میوه در ایران یکی از محصولات گران‌قدر است، اما سیستم بهره‌برداری، نگاه‌داری، بسته‌بندی خوب و هوایما برای صادرات آن نداریم. دلالتی میوه بسیار رونق دارد و باز هم سر باغداران و حتی تعاونی‌های آن‌ها بی‌کلاه است. کشاورزی اکنون حدود ۲۴ درصد جمعیت کشور و حدود ۱۸ درصد اشتغال کشور را دارد. اشتغالی که مولد است و زندگی عده زیادی را تأمین می‌کند. اگر قرار است منابع را جایی هدایت کنیم، اینجا جای درست آن است. من هم قبول دارم بخش کشاورزی ممکن است کالایی تولید کند که گران باشد، اما اصلاح ساختار توزیع درآمد نمی‌گذارد این گران بودن، ابزاری برای فشار به فرودستان و نابرخورداران جامعه باشد. به هر حال هر دولتی برنامه‌هایش در جهت منافع نیروهایی است که با آن پیوند دارند و راه‌حل نهایی از نظر من از آغاز دموکراتیزاسیون سازمان سیاسی کشور است. ■

صاحب‌کارهای اقتصادی هستند، اما به هیچ وجه به بورژوازی مستغلات نمی‌توان گفت کارآفرین! تمام منابع ما دارد وارد این بخش می‌شود و فقط ۶ درصد از اشتغال ما مربوط به کل بخش ساختمان است. وضعیت مسکن‌های لوکس که باز هم فرق می‌کند. در آن‌ها کارگر به‌طور نسبی کمتر کار می‌کند. واردات مصالح روینایی مافوق لوکس از امارات و ایتالیا و اسپانیا برای این برج‌ها لطمه به اقتصاد نمی‌زند؟ حتی کاسه توالت هم برای این‌ها از نوع اشرافی‌اش وارد می‌کنند. در واقع وقتی منابع به بخش مستغلات می‌رود، نه تنها به توسعه نمی‌انجامد، که همین فضای مصرف‌زده هم با برج‌های بلند و شیک تقویت می‌کند.

موتور توسعه صنعت است و در کشور ما صنعت پتروشیمی باید محور باشد که آن هم البته به دست جریان‌های خاص افتاده است و باقیمانده‌اش هم زیر فشارهای رژیم آمریکا آسیب‌دیده است؛ بنابراین آنچه در حوزه مصرف به این وضعیت دامن می‌زند و برج‌ها و ساختمان‌های بزرگ را ایجاد می‌کند، ناشی از ساختار نادرست سرمایه‌گذاری است. تحول در ساختار سرمایه‌گذاری‌ها نیازمند تحول در ساختار سیاسی است و ابتدا باید ساختار دموکراتیزه شود.

توجه بفرمایید از سال ۵۷ تا الآن ۱۱ تا مجلس داشتیم که به‌طور متوسط ۲۳۰ (از ۱۷۰ تا ۲۹۰) نماینده داشته. آیا از این تعداد حتی یک نماینده کارگر داشته‌ایم؟ آیا نماینده زارع و معلم داشته‌ایم؟ نمایندگان واقعی مردم که به میدان بیایند خودشان تصمیم می‌گیرند و اگر تصمیم غلط هم بگیرند دولت در جامعه دموکراتیک از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان کمک می‌گیرد و در نهایت مردم مسئول اشتباهات خودشان می‌شوند. تمام مدت به ما می‌گویند مردم اشتباه می‌کنند و باید طوری شود که شورای نگهبان تصمیم بگیرد. خوب نتیجه تصمیمات شورای نگهبان را که داریم می‌بینیم. آیا شورای نگهبان مسئولیت انتخاب‌های خودش برای قانون‌گذاران و برای ریاست‌جمهوری (و به‌دنبال آن اعضای کابینه) را می‌پذیرد؟ ۶ میلیون بیکار روی دست جامعه مانده و به کسانی که منابع را بلعیدند می‌گویند کارآفرین. واقعاً که.

در سال ۹۶ فائو اعلام کرد مردم ایران معادل ۶۰ درصد درآمد نفتی کشورشان و به اندازه ۱۰ کشور اروپایی مواد غذایی به سطل زباله می‌ریزند. ایران یکی از پر مصرف‌ترین کشور در زمینه مواد غذایی

تحول از درون: موانع پیشروی ما تنها بیرونی نیست

مقدمه مترجم



ناثومی کلاین

ترجمه:

مینا محمدی خراسانی

۱. تغییر اقلیم مسئله‌ای بین‌نسلی است و فرزندان ما نیز در معرض خطرهای ناشی از آن‌اند. مباحث مربوط به اقلیم معمولاً در فضاهای آکادمیک یا سیاسی، با ادبیاتی آماری و منطقی محدود شده و خانه برای اغلب ما فقط حوزه‌ای عاطفی است که مراقبیم با ابراز صریح و سرد ترس‌ها و سوگواری‌هایمان امنیت احساسی‌اش را خدشه‌دار نکنیم؛ البته که ضرورت دیدگاه علمی و عقلانی به این موضوع انکارناپذیر است، اما حذف عواطف و تأکید بر واقع‌بینی صرف احتمالاً این پیام را منتقل می‌کند که اضطراری واقعی وجود ندارد. مهم است که جنبه‌هایی از بحران تغییر اقلیم را که در قالب مباحث سیاسی و علمی انتقال‌پذیر نیست به روش‌های غریزی منتقل کنیم. هیچ شکی نیست که قوی‌ترین احساسات ما درباره تغییر اقلیم به‌خاطر فرزندانمان و فرزندان آن‌هاست. نه تنها نگرانی از بابت هوای آلوده‌ای که آن‌ها را در آن حبس کرده‌ایم، بلکه غفلت معصومانه‌شان از این معضل و اینکه درواقع چیزی از آن نمی‌دانند نیز برای والدین وحشت‌آور است.

کودکان ما در جهانی رشد می‌کنند که اشکال زیادی از حیات در آن منقرض شده است. گویا مقدر است هر نسل از فرزندان ما در این جهان تنها از نسل قبل باشد؛ البته سن کودکان برای درک این مفاهیم کم است و شاید فقط کافی باشد بدانند پیش از این گونه‌های دیگری از حیات هم وجود داشته، اما پدران و مادران، علاوه بر عشق به زیبایی آنچه هنوز در دنیای پیرامون ما زنده است، بابت هر آنچه از دست رفته هم دل‌شکستگی و غم دارند. برای تغییری که لازم است هرچه سریع‌تر ایجاد کنیم باید از خونسردی منطق صرف فاصله بگیریم؛ باید آن بخش وجودمان را که چنین خطری حس می‌کند دریایم. یکی از وجوه بسیار ناخوشایند تغییرات اقلیمی چیزی است که اکولوژیست‌ها تحت عنوان «ناهماهنگی» یا «اختلال زمانی» یاد می‌کنند و منظورشان فرآیندی است که در آن گرمایش باعث می‌شود گونه‌های حیوانی، در نتیجه بحران منابع غذایی، از پا بیفتند. نیافتن غذای کافی به‌ویژه در زمان جفت‌گیری ممکن است موجب کاهش سریع جمعیت شود. به‌عنوان مثال، الگوی مهاجرت بسیاری از گونه‌های پرندگان آوازخوان طی یک هزاره شکل گرفته و در چنین الگوی تخم‌ها دقیقاً زمانی می‌شکنند که منابع غذایی نظیر کرم، بیش از همیشه در دسترس والدین است تا جوجه‌های گرسنه را تغذیه کنند؛ اما حالا چون بهار زود از راه می‌رسد کرم‌ها هم زودتر به دنیا می‌آیند و این بدان معناست که در برخی نواحی زمانی که جوجه‌ها سر از تخم درمی‌آورند تعداد کرم‌ها کمتر است و در نتیجه برای سلامتی و باروری پرندگان خطرناک است. در مورد مشابه دیگری گوزن‌های کانادایی وست‌گرینلند زمانی به زمین‌های محل زایمان خود می‌رسند که در تطابق با الگوی رشد علوفه‌هایی که هزاران سال به آن متکی بوده‌اند نیست. این گیاهان امروزه به دلیل افزایش دما زودتر رشد می‌کنند و در نتیجه گوزن ماده انرژی کمتری برای شیردهی، تولیدمثل و تغذیه بچه‌هایش دارد؛ نمونه‌ای از ناهماهنگی که موجب کاهش شدید تولد و نرخ زنده ماندن این حیوانات است.

دانشمندان بر روی ده‌ها گونه موجود از پرستوی دریایی شمالگان گرفته تا مرغ مگس‌خوار ابلق، مشغول مطالعه اختلال زمانی وابسته به اقلیم‌اند، اما یک گونه بسیار مهم از قلم‌افزاده است: ما، انسان هوشمند. ما نیز از معضل وحشتناک اختلال زمانی وابسته به تغییر اقلیم رنج می‌بریم، اگرچه بیشتر در زمینه‌های فرهنگی-تاریخی تا بیولوژیکی. مشکل ما آن است

که بحران تغییر اقلیم درست در برهه‌ای از تاریخ برایمان پدیدار شد که شرایط سیاسی و اجتماعی به شکل بی‌نظیری در تناقض و ضدیت با مسئله طبیعت بود و آن برهه پایان دوره پویای دهه ۸۰ میلادی و نقطه عزیمت نهضت گسترش سرمایه‌داری در سراسر جهان بود. تغییر اقلیم مسئله‌ای جمعی است و مواجهه با آن نیز نیازمند حرکت جمعی؛ کاری که بشر تاکنون به‌واقع انجام نداده، درحالی‌که این امر در میانه جنگی ایدئولوژیک که بر بستر همان ایده فضای جمعی به راه افتاد وارد جریان اصلی آگاهی شد.

این اختلال زمانی تأسف‌برانگیز موانع مختلفی در برابر توان ما برای مقابله مؤثر با این بحران ایجاد کرده است. قدرت شرکت‌ها درست هنگامی افزایش یافت که کنترل بی‌سابقه رفتار آن‌ها به‌منظور حفاظت از کره زمین لازم بود؛ بدین معنا که دقیقاً زمانی که بیشترین نیاز را به قدرت قوانین داشتیم، کلمه «مقررات» معنای ناپسندی به خود گرفت. معنای این اختلال زمانی این بوده که ما تحت سیطره طبقه‌ای از سیاستمداران بوده‌ایم که فقط بلد بودند مؤسسات عمومی را قحطی زده و بی‌خاصیت کنند، آن‌هم درست زمانی که این مؤسسات به استحکام و بازسازی اندیشه نیاز داشتند. معنایش هم این بوده که ابزار «تجارت آزاد» ما را مقید کرده، درست هنگامی که سیاست‌گذاران بیشترین میزان انعطاف‌پذیری را برای تحولی عظیم در حوزه انرژی نیاز داشتند.

مواجهه با این موانع ساختاری تا دستیابی به اقتصاد بعدی وظیفه مهم هر جنبش اقلیمی جدی‌ای است، اما این تنها کار لازم نیست. علاوه بر آن لازم است با موانعی مواجه شویم که ناهماهنگی بین تغییر اقلیم و سیطره بازار در درون خود ما ایجاد کرده و به این جدی‌ترین بحران انسانی با چیزی بیش از نگاه وحشت‌زده پنهانی توجه کنیم؛ زیرا این گونه که زندگی روزمره ما تحت تأثیر بازار و غلبه فناوری تغییر یافته، اکنون بسیاری از ابزارهای ضروری مشاهده را از دست داده‌ایم تا بتوانیم خودمان را متقاعد کنیم که تغییر اقلیم واقعی است و باور کنیم سبک زندگی دیگری هم امکان‌پذیر است.

شگفت آنکه درست زمانی که لازم بود گرد هم آییم، فضای جمعی ما از هم پاشید؛ درست زمانی که باید کمتر مصرف می‌کردیم مصرف‌گرایی تقریباً همه ابعاد زندگی‌مان را دربر گرفت؛ درست زمانی که کاهش سرعت و افزایش توجه لازم بود، فقط سرعتمان افزایش یافت و درست زمانی که به چشم‌اندازی گسترده‌تر نیاز داشتیم، فقط توانستیم لحظه‌حال را ببینیم. این ناهماهنگی انسانی ناشی از تغییر اقلیم است و نه تنها بر گونه خودمان که احتمالاً بر همه انواع دیگر روی این سیاره نیز تأثیرگذار خواهد بود و اما خبر خوب اینکه برخلاف گوزن‌های شمالی و پرندگان آوازخوان، ما انسان‌ها از موهبت منطق پیشرفته و در نتیجه توانایی سازگاری خودخواسته بیشتری برخورداریم تا بتوانیم الگوهای رفتاری قدیمی را با سرعتی قابل توجه تغییر دهیم. اگر ایده‌های حاکم بر فرهنگمان مانعی در برابر نجات است، پس تغییر آن ایده‌ها نیز در ید قدرت خود ماست، اما پیش از آنکه چنین چیزی ممکن شود لازم است طبیعت ناهماهنگی اقلیمی شخصی‌مان را بشناسیم.

- تغییر اقلیم نیازمند کاهش مصرف است، اما مصرف‌کننده بودن تنها چیزی است که بلدیم. تغییر اقلیم مشکلی نیست که به‌راحتی و با تغییر آنچه می‌خریم حل شود - مثلاً به‌جای ماشین‌های شاسی‌بلند خودرو هیبریدی بخیریم یا وقتی سوار هواپیما می‌شویم مالیات کربن آن را بپردازیم. تغییر اقلیم در اصل بحرانی است که در نتیجه مصرف بیش از حد قشر نسبتاً برخوردار ایجاد شده؛ بدین معنا که افراطی‌ترین مصرف‌کنندگان باید به سمت مصرف کمتر حرکت کنند.

مشکل، برخلاف آنچه اغلب گفته می‌شود، «طبیعت انسانی» نیست. ما برای این‌همه خرید کردن متولد نشده‌ایم و در گذشته‌ای چندین دور با مصرف کمتر نیز تا همین حد (و اغلب بیشتر) خوشحال بودیم. مشکل در نقش مبالغه‌آمیزی است که مصرف در این عصر به‌خصوص ایفا می‌کند.

سرمایه‌داری متأخر به ما می‌آموزد که خودمان را از خلال انتخاب‌های مصرفی مان خلق کنیم: از راه خرید کردن هویتان را شکل می‌دهیم. اجتماعان را می‌یابیم و خودمان را بیان می‌کنیم. در نتیجه از بیان اینکه «مردم نمی‌توانند آن‌قدر که می‌خواهند خرید کنند، چون بار زیادی بر سیستم‌های پشتیبانی زمین تحمیل می‌کند» شاید چنین برداشت شود که به مردم حمله می‌کنیم و منظورمان این است مردم دیگر نمی‌توانند خود واقعی‌شان باشند. احتمالاً به همین دلیل است که از سه R اصلی، Reduce، Reuse و Recycle (کاهش، استفاده مجدد و بازیافت) تنها به سومی تا حدی توجه شده، چون به ما اجازه می‌دهد همچنان به خرید کردن ادامه دهیم و فقط پسماندها را در سطل‌های تفکیک‌شده بریزیم. دو R دیگر که از ما می‌خواهند کمتر مصرف کنیم، تقریباً از همان ابتدای راه مرده بودند.

تغییرات اقلیمی آهسته است و ما سریع ایم. وقتی سوار بر قطاری تندرو از مقابل منظره‌ای روستایی می‌گذرید، به‌نظر می‌رسد هر آنچه می‌بینید ساکن و متوقف است: آدم‌ها، تراکتورها یا ماشین‌ها در جاده‌های روستایی؛ اما مسلماً این‌طور نیست: آن‌ها در حال حرکت‌اند، اما با سرعتی کمتر که در مقایسه با سرعت قطار، ساکن به‌نظر می‌رسند.

تغییرات اقلیمی نیز همین‌طورند. فرهنگ ما، که با استفاده از سوخت‌های فسیلی قدرت گرفته، مشابه همان قطار تندروست که تا رسیدن به مقاطعی مشخص، مثل زمان ارائه گزارش فصلی، انتخابات بعدی یا تغییر جهت کوچک بعدی، با سرعتی بی‌حد به جلو می‌راند. تغییرات اقلیم اما شبیه چشم‌اندازی است که از پنجره تماشا می‌کنیم و از منظر سرعت بالاتر ما ایستا به‌نظر می‌رسد، اما آن هم در حال حرکت است و روند آهسته تغییرش در کاهش صفحات یخ، بالا آمدن سطح آب‌ها و افزایش تدریجی دما محاسبه می‌شود و اگر

این تغییرات آهسته را به حال خود رها کنیم، قطعاً چنان سرعت می‌گیرد که توجهمان را به خود معطوف کند - مثلاً به شکل جزیره‌ای مسکونی که در آب فروخته یا طوفان عظیمی که شهرها را درنوردیده؛ اما آن هنگام دیگر برای اقدام در جهت ایجاد تغییر دیر است، چرا که احتمالاً دیگر دوران اوج بحران فرارسیده.

تغییر اقلیم بومی و وابسته به جغرافیاست و ما در آن واحد همه جا هستیم. سرعت بالای حرکت ما تنها مشکل نیست. مشکل دیگر این است که جغرافیایی که تغییرات در آن رخ می‌دهد بسیار بومی است: شکفتن زود هنگام گلی خاص، نازکی غیرعادی ضخامت یخ روی دریاچه یا دیر رسیدن مرغی مهاجر. درک و توجه به چنین تغییرات ظریفی نیازمند پیوند بسیار نزدیک با اکوسیستمی خاص است. این نوع پیوند تنها در صورتی ممکن است که آن مکان را عمیقاً بشناسیم و نه تنها به‌عنوان منظره، بلکه به دید منبع پشتیبانی نگاهش کنیم و شناخت بومی با

حسی از اعتماد مقدس از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. اما چنین چیزی در دنیای شهری و صنعتی شده مدام کمیاب‌تر می‌شود. ما کم‌کم داریم خانه‌هایمان را برای شغل جدید، مدرسه جدید یا عشق جدید رها می‌کنیم و با این کار از محلی که به هر حال تا پیش از آن شناخته بودیم بریده می‌شویم و همچنین از دانشی که پیشینیان ما برایمان فراهم آورده بودند.

حتی شاید حضور و زندگی روزانه کسانی که قادرند باقی‌مانند از جغرافیای فیزیکی مکانی که در آن زندگی می‌کنند جدا شود. همان‌طور که درون ماشین، محل کار و خانه کنترل‌شده‌ای زندگی می‌کنیم که ما را از عناصر اقلیمی دور می‌کنند، تغییری که در طبیعت روی می‌دهد به‌راحتی از ما عبور می‌کند. ممکن است درباره نابودی محصولات کشاورزی مزارع اطراف خانه‌های شهری‌مان بر اثر خشکسالی هیچ ندانیم، چون سوپرمارکت‌ها هنوز هم پُرند از انبوه محصولات وارداتی که هر روز هم مقادیر بیشتری از آن‌ها با کامیون از راه می‌رسد. برای جلب توجه ما چیزی عظیم - مثل طوفانی بزرگ یا سیلی که هزاران خانه را ویران کند - لازم است تا بفهمیم واقعاً یک جای کار می‌لنگد، حتی در آن صورت هم زمان زیادی برای شناختش نداریم، چون پیش از آنکه شناخت واقعیات جدید مجالی برای درونی شدن

بیابند بحران بعدی از راه می‌رسد. در همین حال تغییرات اقلیمی نیز به‌سرعت این آوارگی مردم را افزایش می‌دهد؛ بدین ترتیب که بلایای طبیعی، محصولات کشاورزی از دست رفته، احشام گرسنه و قطعی زده و تنش‌های قومی متأثر از اقلیم نیز افراد بیشتری را مجبور می‌کند خانه‌ها و اجدادی خودشان را ترک کنند. با مهاجرت هر انسان پیوندهای حیاتی با نواحی خاصی قطع می‌شود و در نتیجه افراد کمتری برای توجه نزدیک و شنیدن صدای آن سرزمین باقی می‌مانند.

آینده‌های آب‌وهوا - نامرئی‌اند و ما باور به چیزهای نادیدنی را از دست داده‌ایم. در سال ۲۰۱۰ وقتی چاه نفتی ما کوندو، متعلق به شرکت بریتیش پترولیوم، کاملاً تخریب شد و سیل مواد نفتی به درون خلیج مکزیک روانه شد، یکی از چیزهایی که از مدیرعامل شرکت (تونی هیوارد) شنیدیم این بود: «خلیج مکزیک اقیانوس بسیار وسیعی است. حجم مواد نفتی‌ای که ما در آن می‌ریزیم نسبت به کل حجم آب بسیار کم است.» آن زمان این سخن، به‌درستی، با تمسخر عده زیادی مواجه شد، اما هیوارد صرفاً یکی از باورهای ارزشمند فرهنگی ما را بیان کرده بود: آنچه به چشم دیده نمی‌شود، نمی‌تواند به ما آسیب برساند و حتی وجودش مورد تشکیک جدی است.

اقتصاد ما تا حد بسیار زیادی بر این فرض استوار است که همواره یک «دور» وجود دارد که می‌توانیم ضایعات را آنجا بریزیم. مکانی دور هست که آشغال‌های ما، وقتی

از کنار پیاده‌رو جمع می‌شود، آنجا برده شود؛ جایی دور هست که وقتی سفین می‌کشیم، فاضلاب آنجا می‌رود. برای پسماند استخراج مواد معدنی و فلزاتی که کالاهایمان را می‌سازند و مواد اولیه‌ای که به محصول نهایی تبدیل می‌شوند هم جایی دور هست؛ اما درس لکه نفتی بریتیش پترولیوم به بیان تیموتی مورتون (نظریه پرداز زیست‌محیطی) این است: در جهان ما هیچ «دوری» وجود ندارد.

وقتی در سال ۱۹۹۹ کتاب بدون لوگو را منتشر کردم، خوانندگان از دانستن اینکه پوشاک و ابزارهای مصرفی‌شان تحت چه شرایط نامطلوب و آزاردهنده‌ای تولید می‌شود شوکه شدند. باوجود این آموخته‌ایم که با آن زندگی کنیم - نه اینکه ببخشیم، اما در حالی از فراموشی پیوسته نسبت به این واقعیت زندگی کنیم. آنچه داریم اقتصاد ارواح و کوری عامدانه است.

هوا نادیدنی‌ترین چیز است و گازهای گلخانه‌ای، که آن را گرم می‌کنند، برای ما ارواحی مرموزند. دیوید آبرام، فیلسوف، معتقد است در بخش عمده‌ای از تاریخ بشری دقیقاً همین کیفیت نادیدنی هوا بوده که به آن قدرت و احترام بخشیده. «ابن‌بوت‌ها آن را سیلا نامیدند: خرد بادهای جهان؛ مردم ناواهو آن را نیلیج یا باد مقدس و عبریان باستان رواک یا روح خیزان نامیدند.» «یکی از اسرارآمیزترین و ترسناک‌ترین ابعاد زندگی» بود؛ اما در این زمانه «گاهی اتمسفر را چیزی می‌شناسیم که بین دو نفر در جریان است». آبرام می‌نویسد که ما با فراموش کردن هوا آن را به فاضلاب خودمان تبدیل کرده‌ایم، «بهترین مکان برای محصولات جانبی ناخواسته در صنایع... حتی تیره‌ترین و بدبوترین دودهایی که از لوله‌ها بیرون می‌آید نیز سرانجام پراکنده و ناپدید می‌شود و در نهایت در اتمسفر نامرئی محو می‌شود و بعد دیگر رفته: خارج از دید، خارج از ذهن».

بخش دیگری از آنچه فهم تغییر اقلیم را برایمان دشوار می‌کند فرهنگ حال پیوسته ماست که عامدانه خودش را از گذشته‌های جدا می‌کند که ما را خلق کرده و نیز از آینده‌ای که با اعمالمان به آن شکل می‌دهیم. معنای تغییر اقلیم این است که هر چه از نسل‌ها قبل انجام داده‌ایم، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، نه تنها حال حاضر بلکه نسل‌های آینده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما این قالب‌های زمانی به زبانی تعلق دارند که امروزه برای اغلب ما بیگانه شده است.

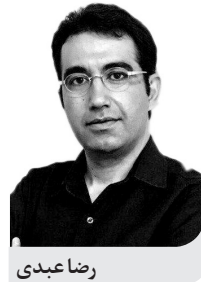
صحبت از بیان قضاوت شخصی یا سرزنش خود بابت سطحی بودن یا بی‌ریشگی و غربتمان نیست، بلکه مسئله رسیدن به این تشخیص است که ما محصول پروژه‌های صنعتی هستیم که در طول تاریخ به شدت به سوخت‌های فسیلی وابسته بوده.

و ما باز هم می‌توانیم تغییر کنیم، همان‌گونه که پیش از این کرده‌ایم. روزی پس از شنیدن سخنرانی وندل بری، کشاورز شاعر، درباره اینکه هرکدامان بیش از هر کس دیگری موظفیم به موطن خود عشق بورزیم از او پرسیدم که برای افراد غربت‌زده و بی‌ریشه‌ای مثل من و دوستانم، که درون کامپیوترمان زندگی می‌کنیم و همیشه برای خانه‌مان مشغول خریدیم، چه توصیه‌ای دارد. پاسخش این بود: «جایی متوقف شوید و فرایند هزارساله شناخت آنجا را آغاز کنید.» ■

منتشر شده در The Nation

ما برای این همه خرید کردن متولد نشده‌ایم و در گذشته‌ای نه‌چندان دور با مصرف کمتر نیز تا همین حد (و اغلب بیشتر) خوشحال بودیم. مشکل در نقش مبالغه‌آمیزی است که مصرف در این عصر به خصوص ایفا می‌کند

جامعه مصرفی، جهان مصرفی



رضا عبدی

معرفی کتاب: جامعه مصرفی اثری از ژان بودریار، نشر ثالث، ترجمه پرویز ایزدی

ژان بودریار، جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز فرانسوی با دو کتاب «نظام اشیا» (۱۹۶۸) و «جامعه مصرفی» (۱۹۷۰) به مخاطبان فارسی‌زبان معرفی شد. بن‌مایه تفکر او در کتاب جامعه مصرفی بر این ایده بنا شده است که مصرف «شکل» دارد و شکل مصرف در جامعه مدرن محصول جریان سرمایه‌داری است که با بازنمود کالاها و تعریف تقاضاها و نیازهای جدید، طبقه متوسط را به وجود آورده و فربه می‌کند. این ایده بر خلاف نظر مارکس که تداوم جامعه سرمایه‌داری را مبتنی بر تولید می‌دانست، عامل بقا، رشد و توسعه جامعه سرمایه‌داری را مصرف می‌داند. به باور بودریار، جامعه سرمایه‌داری از طریق شکل دادن و از نوساختن فرهنگ مصرف، ادامه حیات می‌دهد. بازسازی فرهنگی مصرف آنجا اهمیتش را نشان می‌دهد که نظام نشانگی جامعه را به هم می‌ریزد و از نو تعریف می‌کند: مفاهیمی مثل لذت، خوشبختی، قدرت، و کیفیت زندگی را به شیء تبدیل و مصرفشان را تبلیغ می‌کند. بودریار در فصل اول کتاب (در سستایش اشیا) توضیح می‌دهد که چگونه میل ناتمام تصرف اشیا، انسان مدرن را وارد ساحت کالایی کردن مفاهیمی کرده که اصولاً کارکردی کالایی ندارند اما مدام متولد می‌شوند و می‌میرند؛ زیبایی، بدن، مد، آموزش، سلامتی و...

او می‌نویسد: «می‌خواهم بگویم که با ریتم آن‌ها و بر اساس ظهور و افول پیاپی آن‌ها زندگی می‌کنیم. آن‌ها را می‌بینیم که متولد می‌شوند، به کمال می‌رسند و می‌میرند، درحالی که در کلیه تمدن‌های پیشین، اشیا، ابزارها و بناها نسل‌ها دوام می‌آوردند. اشیا در زمره گیاهان و حیوانات نیستند. با وجود این، آن‌ها در ما احساس نوعی پوشش گیاهی انبوه یا جنگل را به وجود می‌آورند که در آن انسان وحشی جدید دوران مدرن، به زحمت بازتاب‌های تمدن را می‌یابد. این جانوران یا گیاهانی که انسان تولید کرده، هرگز نباید فراموش کنیم که آن‌ها حاصل یک فعالیت بشری و تابع قانون ارزش مبادله، و نه قوانین اکولوژیک طبیعی، هستند.»

اتومبیل و بدن؛ بت‌واره‌های جامعه مدرن

بودریار به‌طور مشخص بر دو شیء دست می‌گذارد که فرهنگ مصرف بدون حد و مرز آن‌ها را به تصرف درآورده؛ یکی ساخته و مخلوق انسان است و دیگری بازساخته نظام سرمایه‌داری: اتومبیل و بدن. اتومبیل را با قاطعیت یکی از مصادیق ممتاز اسراف روزمره فردی و جمعی تعریف می‌کند و دلیل آن را نه صرف هزینه‌های گزاف برای تولید آن یا پیروی از مد و سرمایه‌گذاری هنگفت صنعت بیمه و تبلیغات، بلکه فدا شدن جان انسان‌ها در نتیجه تصادفات رانندگی می‌داند و با برجسته کردن این وجه از مصرف‌زدگی جامعه که همراه با نابودی توأمان زندگی، بدن، محیط زیست و اتومبیل است، می‌نویسد: «جامعه مصرفی برای بقا به اشیا خود نیاز دارد و دقیق‌تر اینکه به نابودی آن‌ها نیاز دارد. (استفاده) از اشیا، تنها به نابودی بطنی آن‌ها ختم می‌شود. ارزش ایجادشده در صورت نابودی توأم با خشونت آن‌ها بسیار بیشتر است؛ زیرا انهدام یا نابودسازی همچنان بدیل اصلی تولید است: مصرف تنها واسطه‌ای میان این دو است.»

و در ادامه با توصیف ورق‌پاره‌های دفرمه‌شده‌ی اتومبیل‌ها و بدن‌های منته‌شده به‌جایمانده از تصادف، فرهنگ مصرف در جامعه مدرن را تعریف می‌کند: «گرایش عمیقی در مصرف برای از خود فراتر رفتن یا تغییر شکل یافتن به‌صورت نابودی وجود دارد. در اینجاست که مصرف، معنا پیدا می‌کند... تنها در نابودسازی است که اشیا بیش از حد موجودند و با نابودی خود بر ثروت دلالت می‌کنند.»

بودریار در فصل دوم و در خلال تبیین نظریه مصرف، بار دیگر اتومبیل را پیش می‌کشد و آن را نمونه بارز تناقضاتی تعریف می‌کند که نظام سرمایه‌داری تولیدش کرده است: ترویج بی‌حدومرز مصرف فردی و در عین حال درخواست عاجزانه برای پذیرش مسئولیت اجتماعی و مهم‌تر از آن پایبندی به اخلاق اجتماعی: «تناقض در اینجاست: نمی‌توان هم‌زمان دائم به فرد گوشزد کرد که «سطح مصرف؛ معیار صحیحی برای شایستگی اجتماعی است» و از او نوع دیگری از مسئولیت اجتماعی را طلب کرد.»

بدن: زیبایی شیء مصرفی

فرهنگ مصرف در جامعه مدرن، از بدن انسان تعریفی ارائه داده که به‌عنوان شیء از دیگر اشیا مهم‌تر، زیباتر و گران‌تر است و حتی از اتومبیل که نظام نشانگانی‌اش بر پایه این صفات استوار شده، کالای بالاتر است. ظهور و بروز همه‌جانبه آن در صنعت تبلیغات، مد و روان‌شناسی و پزشکی شاهدهی بر این است که بدن، به مهم‌ترین کالای جامعه مصرفی تبدیل شده است. بدن در این فرهنگ بدیل اخلاق و نوع‌دوستی است. تبلیغات، بی‌وقفه و مداوم، به انسان مدرن گوشزد می‌کنند که تنها یک بدن وجود دارد و باید آن را زیباتر و سالم‌تر و در نتیجه بهتر حفظ کرد.

بودریار با پیش کشیدن دوگانه سرمایه و کالا در توصیف بدن به‌عنوان کالای مصرفی می‌نویسد: «آنچه می‌خواهیم ثابت کنیم آن است که ساختارهای کنونی تولید/مصرف در نزد فرد، کنش مضاعفی را القا می‌کند که به نوعی به بازنمایی دوگانه (اما بسیار منسجم) بدن او بستگی دارد؛ بازنمایی بدن به‌مثابه سرمایه و بازنمایی بدن به‌مثابه بت‌واره (یا شیء مصرفی). اگر شما برای بدن خود فداکاری‌های لازم را انجام ندهید مجازات خواهید شد. در این مفهوم، بدن به زیباترین شیئی تبدیل می‌شود که نیازمند مراقبت است و عواطف را به نفع خود مصادره می‌کند؛ اما نکته اساسی در اینجاست که این از خود مایه گذاشتن از روی خودشیفتگی که مانند راز و رمز آزادی و موفقیت تنظیم شده است، در واقع هم‌زمان نوعی سرمایه از نوع اثربخش، رقابتی و اقتصادی است. اگر بر روی بدن سرمایه‌گذاری می‌شود، به دلیل این است که از آن انتظار ثمردهی می‌رود.»

تبلیغات، رویداد اسطوره‌ای

بودریار در فصل سوم کتاب، رسانه‌های گروهی، سکس و اوقات فراغت، تبلیغات را پیامبر پیشگوی جامعه مدرن می‌داند که پیام او «نه برای درک است و نه برای یادگیری، بلکه برای امیدواری است.»

او اثربخشی تبلیغات را نه به خاطر ماهیت جادویی آن، بلکه به دلیل تکرار و در نتیجه تبدیل شیء به شبه‌رویداد بیان می‌کند:

«اثربخشی تبلیغات در همین نکته نهفته است؛ تبلیغات از شیء شبه‌رویدادی می‌سازد که از رهگذر قبولانندن گفتمان خود به مصرف‌کننده، به رویداد واقعی زندگی روزمره تبدیل می‌شود.»

تبلیغات مد، لاغری، زیبایی و خوش‌هیكل بودن، مانند یک شیء صاف و صیقلی شدن، مدام در پی وارونه‌سازی این نکته است که ما در عین حال که آزادیم، مراقبت هم لازم داریم. بودریار نهاد مراقبت‌کننده را به‌عنوان نهاد مدرن بدن شرح می‌دهد و سرمایه‌گذاری رقابتی بر مراقبت از بدن را، سرکوبگر و در نتیجه عامل خشونت مدرن نشان می‌دهد.

کتاب با این تصویرسازی تمام می‌شود که در جامعه مصرفی از آن‌ها که دیگر اسطوره‌ای تولید نمی‌شود، در نهایت این مصرف است که مصرف خواهد شد، چرا که مصرف خود یک اسطوره است و «تبلیغات سرود پیروزی و افتخار این ایده است.»

ایده‌ای که پیش از این و قبل از مصرف نکردن مصرف، مفاهیمی همچون «ارزش‌های ابتدایی و اخلاقی»، «فرهنگ توده مردم»، «تمدن»، «رضایت‌مندی فردی و جمعی» را مصرف کرده است. ■

متفاوت هستم، دیگری نیستم

گفت‌وگو با شهرام اقبال‌زاده



سرویس جامعه: دیگری‌سازی از زخم‌های جامعه ماست که مفهوم هویت و هویت ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این زخم با برخی مواضع و اقدام‌های نسنجیده گاهی عفونی هم شده است. به رسمیت شناختن تمایز و از بین بردن تبعیض، راهکار مهمی در برخورد با «دیگری‌سازی» در کشوری است که تنوع فرهنگی فراوانی در آن است و حتی می‌توان با رویکردی عادلانه، رنگین‌کمان زیبای تنوع در ایران را به فرصت تبدیل کرد. اگر این موضوع را از منظر کودکان ببینیم، اهمیت آن چندین برابر خواهد شد و می‌توان پذیرش تفاوت‌ها را در آن‌ها تبدیل به تجربه زیسته کرد تا همدلی در نسل‌های آینده بازتولید شود و از هزینه‌های اجتماعی کاسته شود.

با شهرام اقبال‌زاده نویسنده کودک و نوجوان، مترجم و ویراستار، از هر آنچه «همدیگر» شدن را نقض می‌کند و درباره به رسمیت شناختن تمایزها در کودکان، به گفت‌وگو نشستیم.

علی‌اشرف درویشیان، منصور یاقوتی، قطب‌الدین صادقی، شهرام ناظری و سه برادر هنرمند غریب‌پور (بهرز و بهزاد و کیانوش) و خانواده کامکارها، دکتر جلال‌الدین کزازی، که بیش از فارس‌زبانان به پارسی‌نویسی (فارسی سره) معتقد است، همگی کرد هستند. خود من هم کرد هستم، اما به کردی نمی‌توانم بخوانم و بنویسم. شاید من یک هفته وقت بگذارم بتوانم با زبان مادری‌ام بیشتر آشنا بشوم و بتوانم بخوانم، یعنی ممکن است زمینه آن را به‌طور جدی داشته باشم، اما هنوز نمی‌توانم و این امر برایم خوشایند نیست. در کنار این موضوع و اهمیتی که زبان فارسی به‌عنوان زبان سراسری و ملی دارد، باید گفت زبان مادری زبان پیوند عاطفی است. زبان خانوادگی و ارتباط با هم‌محله‌ای‌ها و هم‌شهری‌ها و هم‌زبان‌هاست؛ یعنی بنیان عاطفی و ساختار ذهنی و زبانی فرد به زبان مادری شکل می‌گیرد. زبان فارسی وقتی به ساختن شخصیت ما در کودکی برمی‌گردد، برای ما دگرزبان‌ها، زبان دوم است. در واقع هرکدام از این‌ها جای خودش را دارد و هیچ‌یک نباید به نفع دیگری از میدان رانده شود. طبیعی است که در حال حاضر شاید زمینه‌های لازم برای تحول سریع در ساختار سیاسی و اداری متصلب موجود فراهم نباشد، اما حداقل برای رسیدن به چنین شرایطی باید دست به کار شد. ضمن اینکه درباره رسم‌الخط هم در میان اقوام، اختلاف وجود دارد. در حوزه زبان کردی، رسم‌الخط کردهای عراق به الفبای عربی نزدیک شده است، در صورتی که ما به‌عنوان ایرانی بیشتر به زبان فارسی نزدیکیم. پس ما نیاز به زبان ملی داریم، اما کودکی که در کردستان بزرگ می‌شود، نیاز دارد با زبان نوشتاری مادری‌اش آشنا شود، چرا که آن زبان با همه اجزای فرهنگی‌ای که کودکی او را می‌سازد، پیوند دارد. در کنار این موضوع باید توجه داشت که مثلاً بسیاری از بچه‌های ترک‌زبان در تهران الزاماً فارس می‌شوند. تجربه خانوادگی من همین است. من در کرمانشاه بزرگ شدم و با فرهنگ و زبان کردی در خانواده بزرگ شدم؛ با اینکه همسر من مثل من کرد است و با بچه اولمان کردی صحبت می‌کردیم. وقتی همسر من شاغل شد و بچه به مهدکودک رفت، در مهدکودک مشکل ارتباط پیدا کرد و مجبور شدیم با او فارسی صحبت کنیم. با بچه دوم چون تجربه داشتیم از اول فارسی حرف زدیم. بچه‌ها بزرگ‌تر شدند و من و همسر من با هم و به‌طور طبیعی با بچه‌هایی که حالا بزرگ شده بودند کردی صحبت کردیم. آن‌ها هم سعی می‌کردند به کردی صحبت کنند، اما چون لهجه داشتند اقوام و آشنایانی که کرد بودند به آن‌ها می‌خندیدند و بچه‌ها دیگر کردی صحبت نکردند، اما گویی گمشده‌ای داشتند. وقتی دختر بزرگم بچه‌دار شد، چون احساس می‌کرد بخشی از هویتش را از دست داده اسم بچه‌هایش را زانکو و زانبار گذاشت. این نمونه‌ها نشان می‌دهد در واقع حکومتگران، برخورد با زبان اقوام را نباید مثل بسیاری از حوزه‌های دیگر این قدر سیاسی می‌کردند، ولی فضا چون سیاست‌زده است، این حوزه هم سیاسی

ایران کشوری چندفرهنگی است و رویکردهای فرهنگی و زبانی زیادی کنار هم زندگی می‌کنند. در این میان، کودکان نیازهای ویژه‌ای پیدا می‌کنند که فراتر از آموزش‌های رسمی باید به آن‌ها پرداخته شود. آیا برنامه‌ای برای پرداختن به این نیازها وجود دارد؟

بحثی که طرح کردید بسیار مهم است و دو بعد کلان و خرد دارد. بُعد کلان این است که آیا برنامه‌ریزی فرهنگی درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت برای همین بچه‌های فارس‌زبان که در اکثریت هستند و به نام اکثریت کل فرهنگ در اختیار آموزش زبان و ادبیات فارسی قرار گرفته است، صورت گرفته؟

در قانون اساسی ما مفاد خوبی وجود دارد، در این قانون که باید فصل‌الخطاب همه قوانین باشد، تحصیل رایگان از ابتدایی تا آموزش عالی پیش‌بینی شده است و همچنین بهداشت، چون نیاز اساسی جامعه است، رایگان دیده شده است، اما آیا برنامه مدون و راهبردی برای تحقق این بندها داریم؟ این‌ها پیش از نیازهای فرهنگی اقلیت، نیاز همگانی است که اتفاقاً به‌علت عدم اجرای این مفاد، مشکلات بسیاری هم برای اکثریت مردم ایران فراهم کرده است، اما برنامه مدون برای برطرف کردن این مشکلات نداریم. همچنین افراد متعلق به حوزه‌های زبانی مختلف هم برخلاف آنچه در قانون اساسی آمده است، هیچ راهبرد و راهکاری نداریم. در اصل پانزدهم همین قانون اساسی تصریح شده اقلیت‌های قومی می‌توانند زبان مادری بیاموزند. البته درباره این حق، دو رویکرد وجود دارد، برخی از روشنفکران قومی، تفسیر خاص خودشان را دارند، موافق آموزش به زبان مادری هستند و مالزی را مثال می‌زنند، اما دست کم این موضوع روشن است که آموزش زبان مادری در قانون اساسی تصریح شده است.

این موضوع مهمی است، شما از کدام رویکرد دفاع می‌کنید؟ آیا زبان رسمی نفی فرهنگی اقوام دیگر است؟

روشنفکران قومی معتقدند باید آموزش به زبان مادری باشد. من در این گفت‌وگو از زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی یاد نمی‌کنم، چون در این صورت بقیه زبان‌ها غیررسمی و خودبه‌خود بیگانه می‌شوند. من می‌گویم زبان ارتباطی ملی در ایران، فارسی است. برخلاف بخشی از قوم‌گراها که فارسی را تحمیلی می‌دانند به نظر من زبان فارسی از نظر تاریخی بر ساخته مشترک کل اقوام است. در بر ساختن زبان فارسی شعری ترک از خاقانی تا شهریار نقش دارند و حتی مترجمان ترک که خیلی بیشتر هستند و نقش پررنگ‌تری هم دارند. به این لیست باید روشنفکران بسیاری را افزود که از میان ترک‌ها ظهور کردند و به زبان فارسی برای همه ایرانیان نوشتند. حتی همشهریان من، یعنی کردها هم نقش داشتند. مثل روانشاد استاد محمد قاضی و ابراهیم یونسی کرد بودند، اما به کردی نمی‌نوشتند. ابوالقاسم لاهوتی، رشید یاسمی، علی محمد افغانی،

شده و به جای اینکه با ارزیابی‌های دقیق و برنامه‌ریزی درست برای رفع نیاز همه جامعه به مردم کمک کنند، اما متأسفانه، همه موضع‌گیری‌ها از سر مخالفت یا موافقت سیاسی است، حتی چون زبان عربی تدریس اجباری می‌شود و نارضایتی‌هایی از سیاست‌های کلان وجود دارد، می‌گویند پس حاکمان که اصرار دارند عربی آموزش دهند، حتماً عرب هم هستند و جو ضد عربی هم شکل گرفته است درحالی‌که اتفاقاً ما به زبان عربی هم کتاب‌های درخوری نداریم. چند سال پیش به نمایشگاه کتاب اهواز دعوت شدم تا در مورد کتاب کودک صحبت کنم. پرسیدم به زبان عربی کتاب کودک دارید گفتند نه. در سطح کارشناسی کار میدانی شده و فهمیده‌اند که بچه‌های دگرزبان مشکل یادگیری زبان فارسی در اقلیم‌های متفاوت دارند؛ یعنی پدیده دوزبانی که در صورت آموزش درست می‌تواند نقطه قوت باشد به یک معضل بدل شده است و باید چاره‌ای و اندیشیده و از راهکارهای شناخته‌شده و تجربیات دیگر کشورهای جهان بهره گرفت.

استدلال کسانی که مخالف آموزش زبان مادری هستند، خطر تجزیه است. آیا زبان مادری باعث تجزیه می‌شود؟

این رویکرد سیاسی در اپوزیسیون و پوزسیون هست که فکر می‌کنند یادگیری زبان مادری باعث تجزیه می‌شود؛ اما نمی‌توان گفت زبان مادری عامل تجزیه است. فراگیری زبان اگر آزادانه باشد اتفاقاً باعث علقه و همبستگی می‌شود، چون احساس می‌کنند «دیگری» نیستند. عامل تجزیه دیگری‌سازی است. هرچه غیرسازی درست کنیم آفت می‌شود. ما جامعه‌ای هستیم که سال‌هاست درگیر فراز و نشیب‌های تاریخی بسیاری است که غلیان و هیجان ناشی از آن فراز و نشیب‌ها، پیامدهایی به‌جا گذاشته است؛ از انقلاب و جنگ گرفته تا برنامه‌های اقتصادی‌ای مانند «تعديل» و دیگر سیاست‌ها که همگی با شوک‌های بزرگ همراه بوده و

در تک‌تک ما تأثیرهای بسیاری گذاشته است. در کنار تمام این‌ها، سرکوب فرهنگی و نادیده‌انگاری زبان مادری هم به یک ترومای فرهنگی و حتی سیاسی بدل شده است، چون همان‌طور که در آغاز بحث اشاره کردید، ما در ایران زبان‌های مادری مختلفی داریم. بگذارید با یک مثال این را توضیح دهم، زلزله سرپل ذهاب که اتفاق افتاد، من به‌عنوان یک کرمانشاهی با چند تن از دوستان و انجمن طراحان گرافیک کرمانشاه، تصمیم گرفتیم کمپینی برای تأسیس خانه فرهنگ و هنر برای کودکان زلزله‌زده به راه بیندازیم. با دوستان به سرپل ذهاب رفتیم. آنجا

هرکس عزیزی را از دست داده بود و دچار مشکلاتی مانند افسردگی شده بودند. این افسردگی به میزان توجه یا بی‌توجهی زودتر یا دیرتر التیام پیدا می‌کند. در آغاز این بچه‌ها به‌شدت افسرده بودند و با دوستان فارس‌زبان،

به‌ویژه کسانی که از تهران آمده بودند، مشکل ارتباطی پیدا می‌کردند، اما با دوستان کرمانشاهی و کرد، خیلی زود آخت می‌شدند.

وقتی کسی نتواند به زبان مادری‌اش نتواند آموزش ببیند، نسبت به نوع آموزش به‌صورت طبیعی واکنش، هرچند انفعالی، نشان می‌دهد و باعث فاصله‌گیری می‌شود و آشکار و پنهان نوعی شکاف فرهنگی «خودغیرپنداری» و به‌آموزگار هم به چشم بیگانه نگاه می‌کند و در درازمدت به یک ترومای فرهنگی و در نهایت سیاسی بدل می‌شود. همان‌طوری که احتمالاً شما هم زبان مادری خاصی دارید اما فارسی هم بلدید، شاید انگلیسی هم صحبت می‌کنید اما اگر ببینید همه به زبان دیگر صحبت می‌کنند که به صمیمیت زبان خودتان نیست، چه احساسی پیدا می‌کنید؟ البته در این شرایط زبان بدن و اشاره هست اما این ارتباط کامل نیست. حال ما وقتی به کودکان می‌رسیم مسئله بسیار حادتر می‌شود. نباید اجازه دهیم ارتباط او با جامعه ناقص باشد.

برای این کودکان چه می‌توان کرد؟

برای این موضوع باید برنامه داشت. چند گلوگاه استراتژیک داریم؛ آموزش و پرورش، صدا و سیما و دانشگاه. مثلاً خوب است در دانشگاه زبان اقلیت‌ها تدریس شود یا ادبیات کودک تدریس شود و در آن به زبان‌های مختلف پرداخته شود. با همت دکتر خسرو نژاد اولین رشته ادبیات کودک در دانشگاه شیراز تأسیس شد. این مقولات برای کودک باید تعریف شود.

اما خود این نهادها گویی الان کارکرد درستی در این زمینه ندارند و انگار خودشان به‌نوعی معضل تبدیل شده‌اند.

دلیل آن این است که نوع تأسیس آموزش و پرورش در ایران متفاوت از آن چیزی است که باید می‌بود. آموزش و پرورش نوین در ایران به‌تبع نیازهای اداری و توسعه متمرکز اقتدارگرایانه و تک‌محور و تک‌زبان ایجاد شد. جامعه سنتی فتوالتی بود درحالی‌که نوسازی

جامعه، ادارات را ایجاد کرده بود و ادارات نیاز به کارمند باسواد داشتند؛ یعنی یک نگاه ابزاری به آموزش کودک شد که این‌ها باید کارمند و مهندس و دکتر بشوند. از منظر توسعه انسانی به این موضوع نگاه نشد. توسعه انسانی فراتر از این‌ها را می‌بیند و پرورش ذهن و عواطف را هدف نیز قرار می‌دهد، طبیعی‌ترین و صمیمی‌ترین زبان، زبان مادری است. در آموزش و پرورش، به نیازهای اقتصادی و اداری و پرورش کادر فنی و اداری و در نهایت بهداشت جسمانی توجه می‌شود؛ نه اینکه من با این امر مخالف باشم، اما پزشک

وظیفه دارد تعادل طبیعی جسمی را به شما برگرداند تا زندگی سالم داشته باشید. وقتی بیمار هستید اطرافیان را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد و افسرده افسرده‌دل افسرده کند انجمنی را. من خودم زمانی دچار سرطان بودم و

نه تنها خانواده بلکه دوستان و اقوام هم تحت تأثیر این مسئله بودند، یعنی تعادل به هم ریخته بود. یک مهندس ساخت‌وساز می‌کنند، اما مهم‌تر از این‌ها نیازهای روحی و ذهنی و عاطفی است. پرورش کودک خلاق مهم است که اگر پزشک و مهندس و مدیر می‌شود خلاقیت داشته باشد. اگر فارس و لر و ترک و بلوچ و کرد و عرب از کودکی درست پرورش یابند و آموزش ببینند توانمند بار می‌آیند و این افراد توانمند جامعه‌ای توانمند می‌سازند و این برای همه جامعه مفید است؛ یعنی هدف آموزش و پرورش توانمند بار آوردن کودک باید باشد. کودک باید آموزش با لذت و مشارکت را یاد بگیرد.

البته می‌دانید که پیش‌تر معلمان ما چوب به دست بودند و مدرسه به‌نوعی وحشتناک بود. همان‌طوری که به سربازی رفتن اجباری می‌گفتند به مدرسه هم آموزش اجباری می‌گفتیم. در قانون هم آموزش اجباری است. البته فراگیری خوب است چون ابتدا مردم نمی‌دانستند و به مدرسه کفرخانه می‌گفتند. سنت در مقابل نوآوری همیشه جبهه دارد و دولت بخشی از اجرائی شدن را با اجبار قانون اعمال می‌کند. ویر می‌گوید تنها وجه موجه کاربرد خشونت از آن دولت است. من کاری به درست و نادرست بودن این گزاره ندارم، اما به هر حال قانون باید نافذ باشد. چراغ قرمز یک نوع اجبار است. البته می‌توان به‌جای خشونت از اقتدار معنوی استفاده کرد؛

اما امروز در دنیا به این نتیجه رسیدند که این نیاز تاریخی اجباری باید همراه با داوطلبی و مشارکت و لذت توأم باشد. تا اینجا وجه عمومی بود؛ اما افراد نیازهای ویژه هم دارند. اگر کسی بیمار شود پزشک به بالین او می‌آید. پزشک فقط درمان بیماری می‌کند به فقر فرد که غذا برای خوردن دارد یا نه کاری ندارد. این تمایز و تفکیک مدرنیته است که هرکسی کار خودش را می‌کند؛ اما چگونه تعادل در خانواده به هم می‌خورد؟ فرض کنید بچه که به دنیا می‌آید و مشکل حرکتی یا لکت دارد. این‌ها تعادل عاطفی در خانواده را به هم می‌زند. به همین نسبت بی‌توجهی به مسئله زبان، در مقیاسی گسترده‌تر تعادل جامعه را به هم می‌زند.

متأسفانه به دلایل مختلف تاریخی و فرهنگی نبود آموزش درباره کودکان با نیازهای ویژه، برخوردهای بسیار بدی در جامعه وجود دارد، حتی نگاه‌های گویی همراه با نوعی تحقیر است و وقتی درباره چنین کودکانی صحبت می‌کنیم، این وضعیت بسیار خطرناک است.

چه باید بکنیم که این افراد هم متفاوت باشند هم در جامعه فعالیت کنند؛ یعنی دیگری نباشند؟

تمایز باید به رسمیت شناخته شود. همه ما متفاوت از هم هستیم، اما دیگری نیستیم. این یعنی تمایز نه تبعیض. انسانی که بهداشت و غذا و آموزش نیاز دارد از آن محروم نمی‌شود. منشور حقوق کودک حق دسترسی به امکانات برای همه کودکان را تأکید می‌کند؛ اما آیا ملزومات آن در شهر و کشور ما فراهم است؟ یک روز من در جایی از شهر دیدم تابلویی گذاشته‌اند که روی آن ویلچر دیده می‌شد. از دور برای اینکه بالاخره به توان‌خواهان توجه شده خوشحال شدم که شهرداری کاری برای این افراد کرده اما دقت کردم دیدم تابلو آگهی تبلیغاتی و تجارتي یک شرکت بیمه است

”
فضا طوری است که
تجاری‌سازی و کالایی‌سازی
و نگاه ابزاری به انسان‌ها
روز به‌روز بیشتر می‌شود
و خدماتی که باید عمومی
باشد، در دسترس همه قرار
ندارد. در این میان کسانی
که تمایز بیشتری دارند،
دچار تبعیض مضاعف
می‌شوند و بیشتر منزوی و
تحقیر می‌شوند

که می‌خواهد سوداگری کند. فضا طوری است که تجاری‌سازی و کالایی‌سازی و نگاه ابزاری به انسان‌ها روزبه‌روز بیشتر می‌شود و خدماتی که باید عمومی باشد، در دسترس همه قرار ندارد. در این میان کسانی که تمایز بیشتری دارند، دچار تبعیض مضاعف می‌شوند و بیشتر مزوری و تحقیر می‌شوند.

ما باید پیش از هر چیزی برای به‌رسمیت شناختن این تمایزهای چندگانه برنامه داشته باشیم. لازمه چنین امری این است که اول خود ما و مسئولان تمایز را به رسمیت بشناسند. مدرنیته یعنی تمایز را به رسمیت شناختن و نگاه دموکراتیک یعنی دگرخواهی شهروندانه. همه ما در کنار هم همدیگر را تکمیل می‌کنیم.

حالا ما در ایران یک فرهنگ سنتی داریم که آن را از دست داده‌ایم و همبستگی پیشین که در آغاز انقلاب در اوج بود به حاشیه رانده شده، از آن سو، یک رویکرد لیبرالیستی منحنط هم وارد شده که با نفرد یا منیت عقب‌مانده همراه شده است. حتی در غرب لیبرالیسم هم این‌طور نیست. در آنجا هم شهروند و حقوق شهروندی، کم و بیش، مهم است، اما در ایران با چنین شرایطی، تفاوت و تمایز، تبعیض می‌آفریند. در پاسخ پرسش شما باید بگویم منیت‌ها را بزداایم و تمایز را باید به رسمیت بشناسیم.

بخشی از این مسئله به دولت‌ها برمی‌گردد که باید اراده و برنامه‌ریزی داشته باشند و سهم اجتماعی دولت این است که فضای لازم برای مطالبه‌گری سمن‌ها و نهادهای دموکراتیک را ایجاد می‌کنند؛ اما بخشی که به نهادهای اجتماعی و رسانه برمی‌گردد. به نظر می‌رسد با وجود نیاز عمومی به چنین فرهنگی که دیگری در آن دیده شود، حتی فعالان مدنی کمتر به چنین موضوع‌هایی به‌ویژه در کودکان پرداخته‌اند.

همین‌طور است. خیلی از دوستان بزرگسال من می‌گویند چرا در حوزه ادبیات کودک کار می‌کنی؟ راستش من هدفم نمایش در سپهر عمومی و دیده شدن نیست، کار در حوزه بزرگسالان بیشتر به چشم می‌خورد، اما من می‌خواهم میراثم خدمت به مردم و بالاخص قشری باشد که کوچک انگاشته می‌شود. بچه‌ها از کنش و واکنش اجتماعی بیشتر محروم‌اند، چون توانایی آن را ندارند. بچه سه قدرت ندارد؛ قدرت ایستادگی در برابر اقتدار بزرگسالان، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی؛ یعنی استقلال فردی ندارد.

مثالی بزنم، در حوزه زبان مادری بعد از چهار سال آقای روحانی گفت شما می‌توانید به زبان خودتان برای بچه‌هایتان کتاب تولید کنید. خیرگزاری به زبان کردی و ترکی در سال‌های اخیر ایجاد شده که همین روشنفکران ایرانی شهری فریاد «واایران!» سر دادند که این مسئله باعث تجزیه می‌شود، حتی وقتی فرهنگستان از آموزش به زبان مادری دگرزبان‌ها پشتیبانی کرد، علیه فرهنگستان بیانییه صادر کردند. عامل تجزیه‌طلبی این است که حقوق همدیگر را برابر ندانیم و همدیگر را به رسمیت نشناسیم؛ یعنی این شبه روشنفکر نمی‌داند هر قومی زبان و فرهنگ و موسیقی دارد که همه ذیل نام ایران زندگی می‌کنند. در صورت برخورد مدرانه، این تنوع فرهنگی و زبانی

مقوم همبستگی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی کشور است. دولت برای همه باید برنامه داشته باشد و چرا قومی نتواند از فرهنگ و زبان خودش استفاده کند؟ من این را یک نیاز می‌دانم که ادبیات اقوام به زبان خودشان روی کاغذ بیاید. این‌ها خرد جمعی و برنامه‌ریزی لازم دارد. با این حال توجه به این موضوع بسیار کم است و بسیاری از دانشگاهیان و روشنفکران و نهادهای مدنی در این مورد کم کار می‌کنند. هرچه قانونمندتر بشویم این دیگری‌ها به «خودی» به مفهوم درست آن و تفاوت‌ها به تمایزهای مقبول قوام‌بخش تبدیل می‌شود. تا وقتی از حیث ذهنی «دیگری» شمرده می‌شوند از نظر جامعه‌شناسی به‌طور عینی و عملی هم دیگری می‌شوند و موجب واگرایی و تقابل می‌شود.

ضروری است فرهنگ به رسمیت شناختن همدیگر را در دو سطح پیگیری کنیم: ابتدا در سطح حکومت که باید زمینه‌ها را ایجاد کند و دیگر در سطح جامعه که باید دستش برای چنین فعالیتی باز باشد. کسی که فعال اجتماعی است، باید فضای اجتماعی داشته باشد، اگر فضای اجتماعی برای فعالیت باز باشد، افراد بیشتری وارد این فضا می‌شوند و این خود آموزش جامعه است. به این ترتیب یاد می‌گیرند در کنار هم کار کنند. البته این‌ها کار یک یا دو سال نیست و باید سال‌ها برنامه‌ریزی و کار کرد و یک روند مستمر است.

دولت‌ها برنامه‌هایشان معمولاً انتخاباتی بوده و هست و مدلشان شبیه هم است؛ اما در جاهایی که مسائل فراگیر شده و مطالبه‌گری بوده اتفاقات مثبت افتاده. در این حوزه مطالبه عمومی نیست حتی مقاومت فرهنگی هست. گویی عناصری در فرهنگ ما هست که از «همدیگر» شدن ما جلوگیری می‌کند و حتی نهادهایی که از کودکان بیمار حمایت می‌کنند را هم نمی‌پذیرد، حال چه برسد به اینکه نهادی از حق تحصیل زبان مادری حمایت کند. مثلاً درباره بنیاد محک، روزگاری که تازه به وجود آمده بود، مقاومت فرهنگی وجود داشت. در حالی که این نهاد، یک نهاد مدنی برای حمایت از کودکان مبتلا به سرطان است. ریشه این فرهنگ که می‌توان گفت خودخواهانه است کجاست؟

زمانی بیماری کودک تابو بود. افراد معتقد بودند پدر و مادر احتمالاً گناهی کرده‌اند و بیماری بچه بار گناهان آن‌هاست. این از ویژگی‌های سنت عقب‌مانده در جامعه ما بود. به نظر من حس مشارکت کاهش پیدا کرده، در جامعه ما تمرین دموکراسی وجود ندارد، مشارکت کم شده؛ اما روند کلی آن منفی نیست. مثلاً انقلاب توانست سنت مشارکت زنان را دگرگون کند. خانواده‌ای سنتی روستایی نمی‌گذاشتند دخترانشان به مدرسه بروند اما در نظام جدید گفتند دولت از خود ماست و آموزش‌هایش را پذیرفتند و دختر را به مدرسه فرستادند. یک‌باره درصد مشارکت آموزشی دخترها خیلی بالا رفت درصد مشارکت زنان در آموزش عالی هم بسیار بالا رفته. چون یک مجتهد در رأس حکومت می‌گوید زنان هم در مبارزه علیه رژیم مثل مردان هستند

و حالا که احساس خطر می‌کنند، این زن که به خیابان آمده دیگر به خانه بر نمی‌گردد؛ اما این مشارکت کمی به مشارکت کیفی داوطلبانه آگاهانه مدنی تبدیل نشد و هزاران مانع پیش پای زنان و دختران گذاشته‌اند.

این اتفاق چطور باید می‌افتاد؟

باید یک تعامل بین دولت و جامعه مدنی رخ بدهد. با دولتی که فقط وقتی نیاز دارد مردم را پای کار می‌خواهد و به‌عنوان ابزار به مردم نگاه می‌کند این اتفاق نمی‌افتد. اول باید دولت مشارکت‌پذیر باشد. دولت مشارکت‌پذیر نیست و بدنه جامعه هم مشارکت‌یاد نگرفته و کمتر به او اجازه مشارکت داده شده است. به همین دلیل، سطح نقادی که موتور فعالیت اجتماعی است، به تق‌زدن تنزل پیدا کرده است. در تاسکی و خانه و اداره همه به شرایط روز و وضعیت اقتصادی اعتراض دارند، اما بیشتر فحش می‌دهند، مطالبه وجود ندارد.

در حوزه کودکان، شورای کتاب کودک، انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، انجمن حمایت از کودکان کار، انجمن حمایت از حقوق کودکان و سایر انجمن‌های مشابه جزیره‌های جدا از هم هستند که گویی نباید متحد شوند، وقتی از سال ۹۲ تا کنون ضرورت تأسیس «بنیاد ملی کودکی» را طرح کرده‌ام و تا باشم پیگیری می‌کنم برای اینکه نهادهای کودکی باید هم‌صدا شوند تا صدای کودکان به جامعه برسند. یک صدای قوی می‌تواند در مجلس قانون هم تصویب بکند. ما نیاز به جامعه مدنی قدرتمند داریم که فشار بیاورد و چانه‌زنی کند و قانون به نفع این زمینه بچه‌ها، با وحدت عمل و پیگیری مدنی به تصویب برسانند. برای چانه‌زنی هم قدرت لازم است. دولت و نهاد مدنی باید گفت‌وگو کنند تا این تعادل ایجاد شود.

باید بگویم که ما از این خواست بحق در پرسش شما بسیار دوریم و گویی قرار است که خودمداری‌های تاریخی و فرهنگی و سیاسی و شکاف‌های اجتماعی به‌صورت دست‌ساز بیشتر و بیشتر کنند، کافی است که شما به سخنان وزیر نورسیده آموزش و پرورش درباره عدم ثبت‌نام دانش‌آموزان خانواده‌های دگراندیش مذهبی توجه کنید؛ اولاً چرا سخنانی را مکرر بر زبان می‌رانید که مجبور می‌شوید در محافل بین‌المللی انکار کنید؟

از حق اشتغال دگراندیشان از آغاز انقلاب تا کنون می‌گذرد، اما پرسشی را طرح می‌کنم؛ مگر می‌شود از حیث منطقی و حقوق شهروندی و مدنی، کسی را به خاطر نسبت خونی و خانوادگی از حقوق فردی و اجتماعی محروم کرد؟ این ستم آشکار و خط فاحش حتی در فقه شیعی هم توجیه شرعی ندارد. در این مسئله حق با سید محمد خاتمی است که در سالگرد مشروطیت گفت «ما صدسال به عقب برگشته‌ایم». من نمی‌خواهم از خاتمی و کاستی‌های واقعی در نظر و عمل اصلاح‌طلبان دفاع کنم، اما کاش دست‌کم به این شعار «ایران برای همه ایرانیان خود پایبند بودند. تا وقتی به این مرحله هم در گفتار و هم کردار نرسیم، در بر همان پاشنه خواهد چرخید. بگذارید حرفم را با خاطره‌ای تمام کنم؛ سال ۹۱ وقتی که دبیر نشر قطره بودم، آقای محترمی به غرفه ما آمد و پرسید «تضاد دولت-ملت دارید؟» گفتم «چه جور هم، قرن‌هاست»؛ جواب داد: «کتابشو می‌گم» گفتم «نه ما خودشو داریم!!» ■

در ستایش انقلاب

بخش اول

در شماره‌های پیشین گفت‌وگوها و مقالات مختلفی پیرامون انقلاب ایران انتشار یافت. بنا بر همان سنت در این شماره «در ستایش انقلاب» از محمد برقی، جامعه‌شناس سیاسی را خواهید خواند که در دو شماره آینده ادامه خواهد یافت. طرح این مسائل از آنجا مهم است که هر زاویه دید بخشی از واقعیات را برای ما روشن می‌کند و یادآوری می‌کند تحولات اجتماعی قانونمندی خود را دارد که با خواست کنشگران تغییر نمی‌کند. محمد برقی سال‌های زیادی در بلوچستان به مردم‌شناسی پرداخته و چندین کتاب و مقاله در این باره منتشر کرده است.



محمد برقی

وارد فرهنگ بشری کرد و دوران ارباب‌رعیتی را به سر آورد و سرمایه‌داری را جایگزین دوران ارباب‌رعیتی کرد چنان کشتاری و قساوتی در آن رفت که نیاز به گوتین به جای قطع سر با شمشیر پیش آمد و یا روبسپیر مخالف اعدام، بیشترین اعدام را نه از ضد انقلاب که انقلابیون کرد. به خاطر سرخوردگی از انقلاب بود که مردم به دنبال رهبر قدرتمندی به نام ناپلئون بناپارت رفتند، اما دیری نشد که بتهوون و فرنسیسکو گویا پشیمان از حمایتی که از او کردند یکی نام سمفونی ای را که به افتخار وی ساخته بود عوض کرد و با عنوان ساده سمفونی شماره ۳ اجرا کرد و دیگری شاهکاری آفرید که در آن تابلو جنایات لشکر انقلابی فرانسه به تصویر کشیده شد. فرانسویان ناامید از ناپلئون سر به زیر افکنده از گناه انقلاب کردندشان به سراغ خانواده سلطنتی لویی که علیه آن انقلاب کرده بودند برای اداره مملکت رفتند. این رفت‌و برگشت حاصل از احساس پشیمانی از انقلاب سبب شد که جمهوری کونی فرانسه جمهوری پنجم خوانده شود.

انقلاب شوروی در کشوری به ثمر رسید که بر مبنای سنت سرواز، رعیت با زمین یک جا فروخته می‌شد و هیچ رعیتی حق سفر بدون اجازه مالک روستا نداشت. درست است که استالین و رهبران دیگرش جنایات عظیم کردند، اما همان کشور عقب‌مانده به یکی از دو قدرت بزرگ جهان تبدیل شد و نخستین سفر فضایی به نام آنان رقم خورد و در بسیاری از زمینه‌ها از جمله ورزش پیشرفت تصورناپذیری کردند، حتی در عکس‌العمل به آن، نظام‌های سوسیالیست و دولت‌های رفاه در اروپا به وجود آمدند.

در مورد چین و بی‌رحمی‌های انقلاب فرهنگی آن بسیار گفته شده است. گفته می‌شود حاصل نظریه جهش به جلو مائو مرگ ۵۰ میلیون چینی بود، اما با تمام این فجایع به یاد داشته باشید، چین کشوری چنان حقیر و ذلیل بود که رهبرش طی نامه‌ای با تضرع از ملکه انگلستان خواسته بود تا آنان را مجبور نکنند که تریاک بخرند، بلایی که چند عضو خانواده خود او را نابود کرده بود، اما استعمارگران حاکم غرب به این درخواست کمک انسانی او وقعی نگذاشتند و هر جنبش مخالف فروش تریاک را به شدت سرکوب کردند. انقلاب چین از این کشور مفلوک که کمتر از یک‌سوم جمعیت آن نوشتن و خواندن می‌دانستند، ابرقدرتی ساخته که خار چشم ابرقدرت‌های جهان شده است، کشوری که دیگر کسی در آنجا گرسنه سر بر بالین نمی‌گذارد و مریضی از بی‌درمانی نمی‌میرد و کشوری توان تعیین تکلیف بر او را ندارد.

با این پیش‌درآمد اگر در این نوشته از دستاوردهای انقلاب ستایش می‌شود به هیچ‌عنوان بیانگر تأیید عملکرد حاکمان آن نیست. در ذیل طی این نوشته پاره‌ای از این دستاوردها را برمی‌شمارم.

زنان

از حوزه زنان آغاز می‌کنم که هم شناخته‌شده‌ترین است و هم شیوه مبارزاتی زنان بهترین الگوی مبارزاتی به حساب می‌آید. آنان نشان دادند که لائوتسو، متفکر بزرگ چین، درست گفته که آب برنده‌ترین سلاح دنیا است. هر راهی را بر آن ببندی از

بهار انقلاب که سپری شد و باد خزان خشونت و فشار که وزید، پرندگان بسیاری از سرما یا بیم صیاد کوچ کردند و بسیاری از آنان که مانند لب‌گزیده که چه شد گل‌ها پرپر شدند، این خشونت از کجا پدید آمد، چه شد که یاران و هم‌سنگران تیغ بر روی دوست کشیدند و همسایه حرمت دوستی سالیان را نگه نداشت.

کم‌کم زمزمه‌ها و گلاویه‌ها فریاد شد که مرگ بر انقلاب؛ انقلاب نجات‌بخش نیست، بلکه ویرانگر است. آن یکی طوفانش خواند و دیگری سیلاب. یکی آتش دانست که بر خرمن جامعه می‌افتد و آن دیگری آن را به تیری تشبیه کرد که در طویله گاوها شلیک شود و گاوهای رهاشده هر کس را که بر سر راهشان هست لگدکوب می‌کنند.

اندک‌اندک این گلاویه‌های موردی شکل فلسفی گرفت که تاریخ نشان داده انقلاب طوفانی است ویرانگر که می‌آید و همه‌جا را به ویرانی می‌کشد. انقلاب فرانسه و شوروی و چین تحسین نمی‌شد، بلکه شیوه تحول تدریجی انگلستان بر آن آتش‌فشان‌ها برتری یافت و چه انقلابیون بسیاری فریاد برآوردند که مرگ بر انقلاب؛ بلایی که دیدیم با ما چه کرد. ایرانیان را ناگزیر کرد که سر در جهان بگذارند و کشور ایران را هم صد سال به عقب راند؛ البته این فریادها بیشتر از دهان بخش متجدد جامعه برمی‌آمد و کم‌کم به اقشار دیگر سرایت می‌کرد.

در تحسین انقلاب

سخن از دستاوردهای انقلاب و مدعی شدن که دستاوردهای انقلاب‌ها به‌ویژه انقلاب ایران که ایرانیان و ویرانگرترینش می‌دانند جسارت بسیار می‌طلبد و از پیش می‌دانم بیش از آنکه عموم خوانندگان نوشته را به پیشگاه عقل ببرند در مسلخ دل خویششان سر می‌برند و به جای داوری به سستی با آن برمی‌خیزند. بر طبل اتهامات می‌کوبند که نویسنده در پی رضایت دل اربابان قدرت است تا بیان درد ملت. پیش از ورود به مطلب ذکر یک نکته بسیار اساسی است که راه را بر بسیاری از کج‌فهمی‌ها می‌بندد.

حساب انقلاب را از حساب حاکمان انقلاب جدا کنید

حاکمان و رهبران انقلاب کوتاه‌مدتی زمام انقلاب را در دست می‌گیرند؛ یا با شکست انقلاب آنان نیز از صحنه قدرت برکنار می‌شوند یا دگرگونه شده و دارای هویتی تازه و مناسب شرایط می‌شوند، اما اثرات انقلاب بر جاست. آنان که انقلاب را به گردبادی عظیم، آتش‌فشانی مهیب یا سیلابی ویرانگر تشبیه کرده‌اند بر خطا نرفته‌اند. این بلاها نه قابل پیشگیری‌اند و نه به اراده ما می‌آیند. هر زمان که شرایط آن فراهم شود به وقوع می‌پیوندد و یکی از شرایط، ویژگی فرهنگی آن جامعه است، اما همان سیل ویرانگر و طوفان است که طبیعت را بارور می‌کند و با آن آتش‌فشان است که ذخایر عظیم درون زمین در دسترس ما قرار می‌گیرد. انقلاب فرانسه که جهان را دگرگونه کرد و مفاهیم شهروندی و برابری در برابر قانون را

راه دیگر می‌آید و در نهایت حریف را از پای درمی‌آورد حتی اگر کوهساری عظیم و سنگ خارا باشد.

حدود بیست سال پیش شاگردانم پرسیدند چگونه است که زنان هند و پاکستان و بنگلادش و فیلیپین از زنان امریکا در سیاست پیشرفته‌ترند. در این کشورها مردم برای بالاترین مقام کشورشان زنی را انتخاب می‌کنند ولی در امریکا حتی یک زن کاندیدای ریاست‌جمهوری نمی‌شود و جامعه تصور یک رئیس‌جمهور زن را ندارد. گفتم در آن کشورها این زنان به خاطر پدر یا شوهرشان انتخاب می‌شوند و انتخاب آنان تأثیر چندانی بر توده زنان جامعه ندارد. درحالی‌که در امریکا زنان به خاطر لیاقت و مبارزات خودشان انتخاب می‌شوند. این منتخبین نشان‌دهنده درجه واقعی رشد و آزادی زنان جامعه هستند. صبر کنید با افزایش قدرت زنان در جامعه تا رسیدن به مرز واقعی برابری زنان و مردان، نوبت کسب مقام ریاست‌جمهوری هم می‌رسد.

ایران نه در مقایسه با کشورهای پیشرفته جهان، بلکه در مقایسه با کشورهای همسایه یکی از مردسالارانه‌ترین قوانین را در مورد زنان دارد. ولی به اعتراف همگان زنان ایران از زنان تمام منطقه آگاه‌تر و پیشروترند. این خود نشان می‌دهد که چگونه مردم گاه می‌توانند ده‌ها برابر از حکومتشان پیشرفته‌تر باشند.

سال‌های اول انقلاب فرد آگاهی به من گفت، این حاکمان با دست خود زنان را بالای جان خود خواهند کرد. اینان بر مبنای نیازشان زنان را به میدان می‌آورند، اما نمی‌دانند این غولی را که از بطری بیرون می‌آورند دیگر نمی‌توانند درون بطری کنند و دیر یا زود این غول بالای جان خود آن‌ها می‌شود. گفتم اما این فعالیت‌ها برنامه‌ریزی شده و با هدایت مردان است. اینان زنان را به تظاهرات می‌کشاند و به جبهه می‌فرستند و به عنوان بسیجی و غیره اسلحه به دستشان می‌دهند؛ لذا هر زمان که خواستند با نهیب مردشان به خانه برگردانده می‌شوند. گفت تو فکر می‌کنی زنی که در روز چند مرد یا زن را بازداشت کرده و به نیروی اسلحه‌اش آن‌ها را جلو انداخته و به پاسگاه و کمیته و غیره برده است، شب که به خانه برمی‌گردد همان زن ضعیفه ترسیده از مردش است، به‌ویژه که حال حقوق هم می‌گیرد و بخشی از مخارج خانواده را تأمین می‌کند.

در اخبار خواندم که زنی در نیک‌شهر بلوچستان برای شهرداری انتخاب شده. اگر می‌خواندم ایران توانسته فضانوردی را در کره ماه پیاده کند، باورش برام آسان‌تر بود. در سال ۱۳۵۰ که اولین کتابم را در مورد بلوچستان چاپ کردم و آن نخستین کتاب در مورد بلوچستان بود، با آنکه چند سالی در آنجا پرسه زده و از سوی مردم پذیرفته شده بودم، دو سال بعد که همسرم را با خود بردم و بسیار محبت کردند، چون ماه‌عسل‌مان بود و قصد اقامت احتمالی داشتیم، به او گفتم در میان زنان که هستی سؤالات موردنظرم را بپرس؛ زیرا من حتی پس از این همه سال و پذیرش از سوی مردم امکان گفت‌وگو با زنان ندارم. زنان اینجا به‌جز زنان طبقات پایین در بیرون از خانه دیده نمی‌شوند. آنان عموماً پوشیده هستند و حتی پسرعموها و پسرخاله‌هایشان هم آنان را نباید ببینند و اگر بیرون باید بروند شب

می‌روند و یا در مسیری که مردی حتی آنان را در لباس پوشیده هم نبیند. در همین نیک‌شهر مشکل دکتر آن بود که برای زدن آمپول نه‌تنها شوهر یا پدر و برادرزن باید در اتاق می‌بودند، بلکه سوراخی در پیراهن زن به‌وجود می‌آوردند تا از آن سوراخ آمپول زده شود. حال چگونه می‌توانستم باور کنم که در ظرف پنجاه سال در جامعه‌ای که پیش از قرون‌وسطی زیست می‌کردند، مردان تن به انتخاب یک شهردار زن داده باشند، تحولی که در غرب چندین قرن به طول کشید.

گفت‌وگو با خانم حمیرا ریگی تا حدی بر این تاریکی نوری می‌افشاند. او ۵۲ ساله بود که فرماندار مؤمن و شریف چابهار با وجود مخالفت همگان وی را بخشدار مرکزی شهر چابهار کرد. وی می‌گوید مدت‌ها در هر سفر مردان حتی برای کارشان با او صحبت نمی‌کردند و به وقت ضرورت شوهرش را خطاب می‌کردند. بارها بزرگان محل و فامیل بلند می‌گفتند این ننگ و بی‌ناموسی است که زنی بر مردان مسلط شود، حتی عریضه‌ای را که ناگزیر برای او نوشته بودند به زانشان می‌دادند که به دفترش بیاورند، اما او در عمل نشان داد که از مردان کارآمدتر و در توسعه شهر موفق‌تر است، اما به هر حال دلگیر از این توهین‌ها و حق‌ناشناسی‌ها بخشداری را رها کرد و متصدی اداره‌ای شد که با مردم کاری نداشته باشد؛ اما چند سال بعد مردم شهرستان قصر قند، حتی ریش سفیدان شهر با شعری که در وصف او سروده بودند نزدش رفتند و خواهش کردند لطف کرده و فرمانداری قصر قند را که یکی از شهرهای بزرگ بلوچستان است بپذیرد و او شرم‌نده از این همه سیاست و قدردانی آن را پذیرفت.

این داستان منحصر به این شهر نیست که در این محروم‌ترین استان در انتخابات اخیر، ۵۳۴ زن با رأی مردم به عضویت شوراهای شهر و روستا برگزیده شدند. سامیه بلوچ‌زهی شهردار شهر سرپاز شد. شهر دلگان شهردار زنی را انتخاب کرد که جوان‌ترین شهردار استان بود. خانم مهناز محمدی شهردار شهر اسپکه شد، منطقه‌ای که در سال‌هایی که من در آنجا بودم راه ماشین‌رو نداشت. عصمت ایرندگان به عضویت شورای نوگور کرانگشان انتخاب شد تا به گفته خودش سوزن‌دوزی را که از منابع درآمد زنان روستا است رونق دهد. مرضیه اعلم، عضو شورای شهر هامون شد، درحالی‌که همه ریش سفیدان بر آن بودند که انتخاب نخواهد شد. ساره باور، رئیس آموزش و پرورش نیک‌شهر و معصومه پرندوار فرماندار شهرستان هامون شد. به‌طور کلی ۱۶ درصد مقامات استان در دست زنان است. اینان حتی یک نماینده خود برای مجلس را از میان زنان انتخاب کرده‌اند.

درست است که در اثر توجه ویژه دولت، به‌ویژه دولت آقای روحانی و انتصاب استناداران لایق و فرهیخته زنان این استان عقب محروم کشور رشدی استثنایی داشته‌اند، اما این روند رشد از پایین در بیشتر نقاط کشور در حال جریان است از جمله در استان‌های کرمانشاه، ایلام، ارومیه و سنندج ۵۴ زن به عضویت شوراهای شهر و روستا انتخاب شده‌اند. در اردبیل خانم زهرا قدیمی و در بندرعباس خانم فاطمه جراحه به ریاست شورای شهر برگزیده شده‌اند. در مشهد و

یزد و اراک زنان به عضویت شورا انتخاب شده‌اند. در آذربایجان شرقی خانم بدر آذر اولین شهردار استان شد، زنی که پیش‌تر شهردار منطقه چهار تبریز بود. شهردار شهر سهند از توابع اسکو نیز زن است. در تهران تعداد زنان اعضای منتخب شورای شهر از سه نفر به شش نفر افزایش یافته است.

رئیس شورای شهر رباط کریم خانم پریسا اینانلو است. همچنین به ترتیب خانم‌ها سوسن سلیمانی، فائزه عبداللهی، ستاره فتاح‌پور، زهرا حاتمی منفرد به ریاست شورای شهرهای کنگاور، گرگان، سردشت و مهاجران انتخاب شده‌اند. خانم اعظم مصمصامی با داشتن مدرک کارشناسی از دانشگاه شیراز شهرداری شهر آب‌پخش در استان بوشهر را با تمام محرومیت‌هایش پذیرفته است. خانم شکوفه شهایی با داشتن مدرک کارشناسی معماری شهردار شهر تازه تأسیس شده در گز حاجی آباد در استان هرمزگان شده است.

این رشد تنها در زمینه سیاسی نیست که زنان چون آب هر جارا می‌پیدا کرده‌اند و عمل شده‌اند. درحالی‌که حکومت از ورود زنان به استادیوم برای تماشای فوتبال جلوگیری می‌کند در بسیاری از شهرها زنان تیم فوتبال و فوتسال یا فوتبال درون سالنی تشکیل داده‌اند و چند سالی است که لیگ مسابقات کشوری دارند. هیچ‌یک از این دستاوردهای بزرگ از صدا و سیما و رادیو و تلویزیون‌ها پخش نمی‌شود. این بی‌توجهی و بی‌مهری نه‌تنها از سوی حکومت بلکه شامل رسانه‌های خارج از کشور هم می‌شود. آنان درحالی‌که اخبار ستم در مورد زنان را برای مقاصد سیاسی با وسعت تمام پخش می‌کنند اما به این دستاوردهای بنیانی و مردمی و تحسین‌برانگیز نمی‌پردازند. گویا پخش دستاوردهای زنان را نیز امتیاز دادن به حکومت می‌دانند.

گفتنی است که همه این افتخارات با سخنی بسیار و مبارزه علیه تعصبات قومی و جنسی و مذهبی به دست می‌آیند. آن هم نه آسان و همیشه که در بسیاری از موارد ناموفق بوده‌اند از جمله در شهر رشت تنها یک زن توانسته به عضویت شورای شهر انتخاب شود. کاندیداهای زن انتخابات شورای شهرهای کهگیلویه و بویراحمد موفق نشدند به شورا راه یابند.

آنچه در این انتخابات باعث امید و به آینده است دو عامل است: یک، اینان عموماً منتخب مردم هستند نه منتصب از بالا؛ دو، حرکت از پایین‌ترین لایه اجتماع شروع شده است. دستیابی آن‌ها به مقامات، انتصابی و از بالاست.

نیست که دامنه تأثیرش در قشر محدوده نخبگان باشد، امری که در زمان شاه معمول بود و با وجود آنکه زنانی به مقام وزارت رسیدند و یا روسای نهادهای شیر و خورشید و سازمان زنان و کانون پرورش فکری شدند و به‌رغم تمام مزایای این انتصابات و تلاش صادقانه آن زنان، این موقعیت‌ها تأثیر چندانی در جامعه نداشتند و در حقیقت آنان از نظر مردم اعضای همان کلوپ مردان حاکم بودند. حال آنکه این رشد فراگیر و مردمی و از پایین‌ترین بخش‌های جامعه برگشت‌ناپذیر است و هر حکومتی بیاید قادر به مهار این رودی که به راه افتاده نخواهد بود، رودی که هر روز پرآب‌تر می‌شود و مزارع ذهنی مردمان را سرسبزتر می‌کند. ■

تحویل سال نابینایان

حکایت دو قرن مبارزه نابینایان برای کسب استقلال و برابری



امید هاشمی

کارگاه زین سازی پدرش، در اثر فرو رفتن درفش در چشمش نابینا شد. در نوجوانی به راهنمایی کشیش روستا به پاریس و مرکز آموزشی والتین رفت و از همان آغاز از آنجا که روش آموزشی مرسوم را بی فایده می دانست، به فکر ابداع روش معقولی برای خواندن و نوشتن نابینایان افتاد. لویی سرانجام در پانزده سالگی موفق شد با الهام از طاسی که پدرش برای بازی در اختیارش گذاشته بود و با انجام اصلاحاتی بر روی روش ابداعی «کاپیتان چارلز باربیر»، نخستین شیوه نامه خواندن و نوشتن به بریل را تدوین کند.

آنچه لویی بریل تدوین کرد تا سالها از سوی متولیان امور نابینایان با مخالفت های جدی روبه رو شد، اما لویی بالاخره توانست آن ها را به استفاده از این خط جدید مجاب کند. او در بیست سالگی به عنوان معلم به استخدام مرکز نابینایان پاریس درآمد و از همان جا هم ترویج خط ابداعی خودش، موسوم به «بریل» را آغاز کرد. او علاوه بر حروف لاتین، شیوه نامه های مجزایی هم برای نوشتن نویسه های ریاضی به بریل طراحی کرد. روش نوشتن نت های موسیقی، دیگر ابتکاری بود که لویی بریل با موفقیت آن را به سرانجام رساند. حالا دیگر نابینایان هم می توانستند مثل سایرین بخوانند و بنویسند. شاید بی راه نباشد اگر بگویم اختراع بریل در زندگی نابینایان همان تأثیری را داشت که خط بر زندگی نوع بشر گذاشته است. این ابداع، نابینایان را صاحب تاریخ مکتوب کرد. در نیمه قرن نوزدهم دیگر نابینایان هم می توانستند از همان آموزش های رسمی که در اختیار سایر اقشار جامعه قرار می گرفت، بهره ببرند. خط بریل به مرور زمان گسترش یافت. برای خطوطی غیر از لاتین هم شیوه نامه های علائم بریل تدوین شد و معادلهایی برای نویسه های رایج در علوم مختلفی نظیر شیمی، فیزیک، جبر و رایانه به دامنه علائم بریل اضافه شد. در پی این اتفاقات، نابینایان هم توانستند مثل سایر آحاد جامعه در شاخه های مختلف علمی تحصیل کنند و درهای پیشرفت را به روی خود بازبینند.

انقلاب دوم: عصای سفید، پرچم استقلال نابینایان

در پی وقوع دو جنگ جهانی در نیمه نخست قرن بیستم، جمعیت نابینایان در دنیا رو به افزایش گذاشت. در میان آن ها که در اثر حوادث جنگی نابینا شده بودند، افراد تحصیل کرده و آشنا به الفبای فعالیت های اجتماعی هم به وفور یافت می شد. این افراد به دنبال راهی بودند تا بتوانند مثل دوران پیش از نابینایی، حضوری فعال و اثرگذار در جامعه داشته باشند. هر کس به فراخور خلاقیتش به دنبال راهی برای بیرون خزیدن از انزوای ناشی از نابینایی می گشت. طبعاً استفاده از عصا برای تشخیص موانع در زمان راه رفتن، اولین و ساده ترین راه حلی است که در طول تاریخ به فکر همه نابینایان رسیده است؛ اما این وسیله تا پیش از پایان جنگ اول جهانی از هويت و جایگاه ویژه برخوردار نبوده است و نابینایان صرفاً از یک تکه چوب بلند به عنوان عصا استفاده می کرده اند. این «James Biggs»، عکاس انگلیسی بود که برای نخستین بار عصایی به رنگ سفید طراحی کرد. او که در پی تصادف اتومبیل بینی اش را از دست داده بود، در ۱۹۲۱ این عصا را طراحی کرد. او این عصا را به رنگ سفید طراحی کرد تا از سوی رانندگان به سادگی قابل تشخیص باشد. این اما صرفاً آغازی برای یک راه طولانی بود.

تا همین دو بیست سال پیش، زندگی نابینایان در دنیا به طور معمول جز تباهی، وابستگی و ذلت، حاصل دیگری در برداشت. این میان البته کسانی هم پیدا می شدند که به خاطر نبوغ ذاتی شان به تک ستاره هایی در آسمان علم و ادب بدل می شدند. کسانی مثل استاد سخن رودکی و ابوالعلا معزی در جهان اسلام و هومر، سراینده حماسه ایلیاد و جان میلتن، خالق «بهشت گم شده» که از چهل و سه سالگی نابینا بوده است.

غیر از این تک چهره ها، سایر نابینایان راهی جز تن دادن به سرنوشت محتومشان نداشتند. این نابینایان عموماً برای امرار معاش، چاره ای به غیر از تکدی گری یا در بهترین حالت نوازندگی و خوانندگی در معابر عمومی نداشتند. در طول دو بیست سال گذشته، اما اتفاقاتی رقم خورد که ورق را به کلی برای نابینایان دنیا برگرداند و به آن ها امکان داد خود و قابلیت ها و توانمندی هایشان را به جامعه بشناسانند. روز جهانی نابینایان یا روز عصای سفید در ۱۵ اکتبر مصادف با ۲۴ مهر در ایران است که همه ساله در جهان گرمی داشته می شود.

سه انقلاب در طول دو قرن

آموزش، کلید رستگاری هر جامعه ای محسوب می شود. به طریق اولی نابینایان هم برای قدم گذاشتن در جاده پیشرفت احتیاج به آموختن داشتند. دو دهه پایانی قرن هجدهم میلادی، زمانی است که حرکت های منفرد و پراکنده ای در نقاط مختلف اروپا با هدف تسهیل ورود نابینایان به آغوش جامعه آغاز می شود. نخستین این حرکت ها به سال ۱۷۸۴ و شهر پاریس برمی گردد؛ جایی که «Valentin Haüy» (Häüy)، زبان شناس زنده فرانسوی مؤسسه جوانان نابینا را بنیان می گذارد و سعی می کند با برجسته سازی حروف لاتین بر روی چوب، به نابینایان خواندن و نوشتن بیاموزد. این، تنها مؤسسه ای است که در آن سال ها بر روی خواندن و نوشتن متمرکز می شود. آموزشگاه های دیگری که در همان دهه در نقاطی همچون لندن، ادینبورگ و لیورپول تأسیس می شد، عمدتاً بر روی حرفه آموزشی متمرکز بود. این مراکز سعی داشتند حرفه هایی نظیر تولید صنایع دستی و کوک و تعمیر پیانو را به نابینایان بیاموزند تا این افراد بتوانند به گونه ای آبرومند، امرار معاش کنند. حرکت «Valentin Haüy» در پاریس توانست توجه زیادی را به خود معطوف کند. سوادآموزی به نابینایان، اتفاق خارق العاده ای محسوب می شد اما به دلیل نبود امکان چاپ متون در قالبی که والتین ابداع کرده بود، نابینایان به هیچ منبع مطالعاتی دسترسی نداشتند و از همین رو درختی که او کاشته بود بار و میوه ای به همراه نداشت. مرکزی که والتین در ۱۷۸۴ تأسیس کرده بود، درست ۳۵ سال بعد میزبان نابینایی شد که نخستین و شاید مهم ترین انقلاب را در زندگی نابینایان دنیا رقم زد.

انقلاب اول: از ظلمت به نور

«Louis Braille»، در ۱۸۰۹ به دنیا آمد. سه ساله بود که در حین بازی در



سایر انواع کاغذ از مرفوبیت و قیمت بالاتری برخوردار است. چاپگرهای مخصوص بریل هم قیمت‌هایی چند ده هزار دلاری دارند. این مسأله حتی با وجود ارزان‌تر شدن فناوری‌ها در سال‌های اخیر، همچنان بر همان دوام سابق است و گشایشی در این زمینه حاصل نشده. از ده‌ها سال پیش تا به امروز، نابینایان بخش اعظم منابع مطالعاتیشان را از طریق فایل‌های صوتی و نسخه‌های

ضبط شده کتب و نشریات تأمین می‌کرده‌اند؛ اما وقوع انقلاب سوم، به کلی دسترسی نابینایان به منابع مطالعاتی را دستخوش تحول کرد.

درست در سال ۱۹۹۰ میلادی، قانونی در آمریکا به تصویب رسید که نامش را «قانون آمریکایی‌های دارای معلولیت» گذاشتند. این قانون که با نام اختصاری ADA شناخته می‌شود، مفاد و بخش‌های مختلفی دارد. از آن جمله، مفادی است که به موضوع حق دسترسی برابر نابینایان و سایر معلولین به فناوری‌های هوشمند اشاره می‌کند. بر اساس این مجموعه قوانین، تمام شرکت‌های حوزه فناوری، اعم از آمریکایی یا غیر آمریکایی که می‌خواهند در بازار این کشور فعالیت کنند، موظف شده‌اند محصولاتشان را به گونه‌ای طراحی کنند که برای تمام گروه‌های افراد دارای معلولیت، اعم از معلولان حرکتی یا حسی، قابل استفاده باشد. به واسطه الزاماتی که این قوانین برای شرکت‌ها ایجاد کرد، بستری فراهم شد تا نابینایان بتوانند از ابزارهایی نظیر رایانه و تلفن همراه استفاده کنند. قدم در دنیای اینترنت بگذارند و از امکاناتش بهره ببرند. پشتیبانی همین قوانین از حقوق معلولان باعث شده شرکت‌های شناخته شده‌ای چون Microsoft, Apple و Google هر ساله طرح‌های نوآورانه‌ای را برای تسهیل زندگی نابینایان ارائه کنند و حتی در توسعه ایده‌های خلاق در زمینه بهبود کیفیت زندگی نابینایان، با یکدیگر رقابت کنند.

سخن پایانی: کار تشکیلاتی، کلید حل مشکلات نابینایان ایرانی

هدف نگارنده از نقل سطور بالا گذشته از آشنا کردن خواننده با مسیر پر پیچ و خم تعالی و موفقیت نابینایان در دنیا، تأکید بر این نکته است که تمام دستاوردهایی که نابینایان در طول این دو قرن فراچنگ آورده‌اند، محصول تلاش شبانه‌روزی و مداوم خود نابینایان و پشتیبانی و همراهی همدلان

نابینایان مادرزاد و آن‌ها که در جنگ اول بینایی‌شان را از دست داده بودند در جای‌جای اروپا آغازگر نهضت‌هایی شدند که دولت‌ها را متقاعد کنند عصای سفید را به‌عنوان نماد و پرچم استقلال نابینایان به رسمیت بشناسند و با وضع قوانینی، مراتب حضور فعالانه عصا به‌دستان را در جامعه فراهم آورند. این حرکت‌ها در دهه سی میلادی در شرف نتیجه دادن بود اما شعله‌ور شدن آتش جنگ خاتمان‌سوز دوم، همه رشته‌ها را پنبه کرد. همه حرکت‌ها تا پایان جنگ بین‌الملل دوم متوقف شد. با پایان جنگ و اضافه شدن خیل تازه‌ای از نابینا شدگان، دوباره تلاش‌ها برای هویت‌بخشی به عصای سفید آغاز شد و بالاخره شد آنچه باید می‌شد. در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۰ سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد، «یونسکو»، عصای سفید را به‌عنوان نماد و پرچم نابینایان دنیا به رسمیت شناخت.

این اتفاق، نه پایان راه، که در واقع نقطه شروعی برای کنشگران نابینا در سرتاسر دنیا به حساب می‌آید. تمام کنشگران حقوق نابینایان، به شکل انفرادی یا تحت لوای انجمن‌های ملی و بین‌المللی دست‌به‌دست هم دادند تا لزوم تصویب قوانین مربوط به برابری حقوق نابینایان با سایر افراد را به دولت‌های متبوعشان بقبولانند. در کشورهای مختلف، قوانین متفاوتی به تصویب رسید که تقریباً تمام این قوانین، مشترکاً بر چند نکته تأکید داشتند. «مناسب‌سازی محیطی»، نکته‌ای بود که نابینایان جهان متفق‌القول پیگیر آن بودند. قوانین تصویب‌شده در کشورهای مختلف، دولت‌ها و شهرداری‌ها را ملزم می‌کند شرایطی را فراهم کنند که نابینایان بتوانند

به‌طور آزاد و ایمن، در معابر عمومی نظیر خیابان‌ها، مراکز خرید، ساختمان‌های دولتی، بیمارستان‌ها و ... تردد کنند. این قوانین همچنین از دولت‌ها می‌خواهد امکان استفاده امن نابینایان از وسایط حمل‌ونقل عمومی را مهیا کنند. برابری در تحصیل و اشتغال، دیگر نقطه مشترکی است که در قوانین تمام کشورها بر آن تأکید شده است. دولت‌ها موظف‌اند شرایطی را به وجود آورند که نابینایان هم بتوانند به‌اندازه سایرین از تحصیل و آموزش برخوردار شوند. از دیگر سو، دولت‌ها وظیفه دارند با ایجاد بسترهای حرفه‌آموزی، نابینایان را برای ورود به بازار کار آماده کنند. علاوه بر همه این‌ها، از دولت‌ها خواسته شده هر ساله این روز را به نحوی شایسته گرامی بدارند و نابینایان را از طرق مختلف به حضور فعال در اجتماع تشویق کنند.

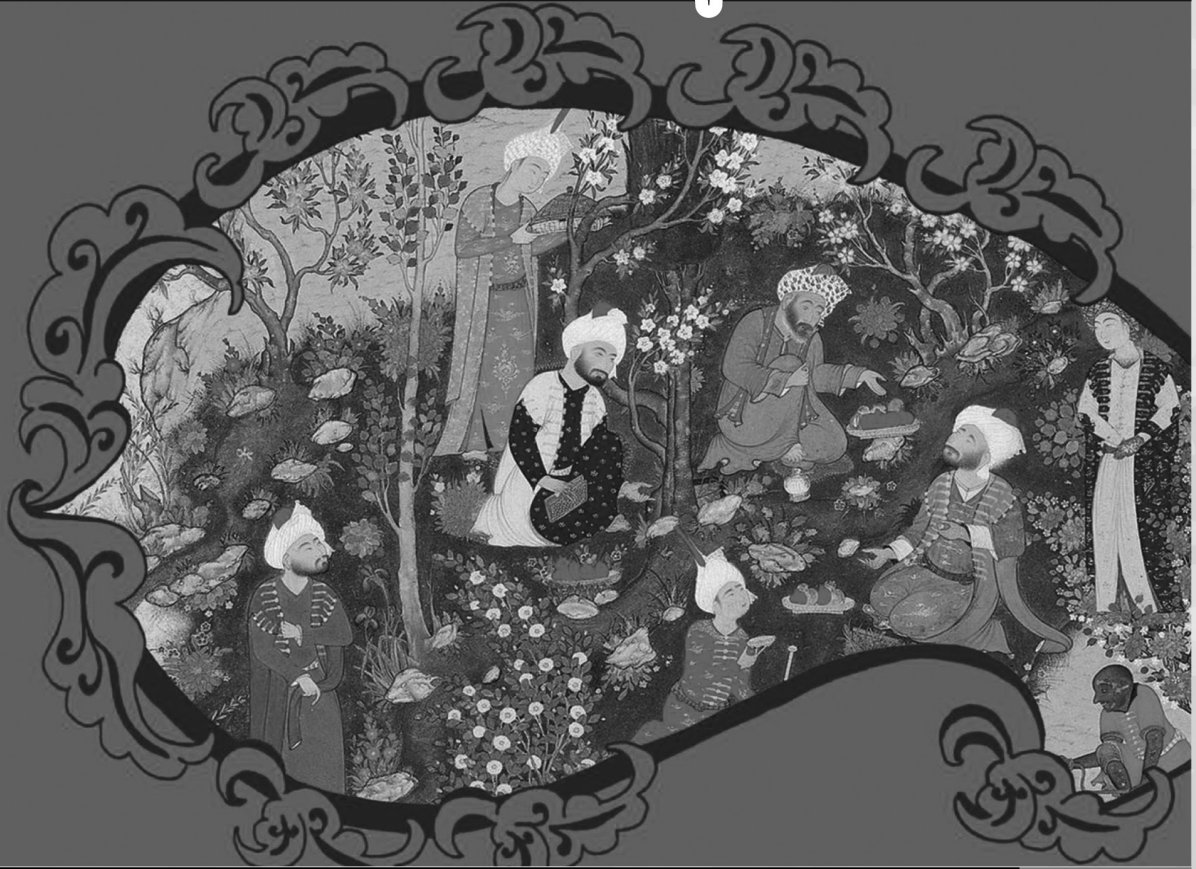
انقلاب سوم: ورود به دنیای صفر و یک

بریل، در مجموع خط گرانی به حساب می‌آید. نوع کاغذی که برای چاپ بریل مناسب است، نسبت به

بنیای آن‌ها بوده است. در حال حاضر اسنادی در سطوح جهانی به امضای کشورها رسیده که پابندی به آن‌ها می‌تواند متضمن ارتقا سطح کیفی زندگی نابینایان در هر کشوری باشد. از آن جمله، یکی کنوانسیون جهانی حقوق افراد دارای معلولیت است و دیگری پیمان موسوم به «پیمان مراکش». این دومی از آن دسته اسنادی است که عمل به مصوباتش می‌تواند آغازگر انقلاب دیگری در زندگی نابینایان ایرانی باشد. پیمانی که دولت‌ها را موظف کرده از راه‌های مختلف، دسترسی نابینایان به تمام نشریات و کتب چاپ شده در کشورهای متبوعشان را فراهم کنند. طنز تلخ روزگار آنجا است که ایران، تقریباً در تمام کنوانسیون‌ها و پیمان‌های بین‌المللی حوزه معلولان و نابینایان، جزو اولین امضاکننده‌ها است اما اصولاً کمیت اجرای آنچه که امضا شده، همیشه لنگ می‌زند. در خصوص قوانین داخلی هم باید از عبارت «قس علی هذا» استفاده کنیم. شاید ذکر همین یک نمونه برای نشان دادن وضع حاضر کافی باشد که قانون جامع حمایت از حقوق معلولان یکی دو سالی است که تصویب شده، حتی به دستگاه‌های مربوطه ابلاغ هم شده؛ اما دریغ از اجرا.

آنچه می‌تواند قافله خسته و پریشان‌برابری خواهی نابینایان را به سرمنزل مقصود برساند، در کنار تلاش مجدانانه تک‌تک نابینایان، حمایت متخصصان و فرهیختگان و صاحب‌نظران از خواسته‌های به‌حق افراد نابینا است. کنشگران اجتماعی می‌توانند با تبیین و شناساندن حقوق نابینایان و سایر افراد دارای معلولیت و همچنین مطالبه خواسته‌های قانونی این افراد از قانون‌گذاران و مجریان قوانین، زمینه فراهم شدن این خواسته‌ها را به وجود آورند. در هیاهوی صداهایی که امروزه از هر سو بلند است، صدای جامعه کوچک یک‌میلیون‌نفری نابینایان ایران تنها زمانی امکان و فرصت شنیده شدن پیدا خواهد کرد که تمام جامعه، پژواک این صدا باشد. لازم است آحاد جامعه توانمندی‌ها و تخصص‌هایشان را به کار بندند تا خواسته نابینایان برای داشتن حقوقی برابر با سایر افراد را به مطالبه‌ای عمومی تبدیل کنند تا مگر از این مسیر بتوان تجربیات موفق نابینایان در سایر نقاط دنیا را در ایران هم تکرار کرد و نابینایان ایرانی را به سوی زندگی بهتر، رهنمون شد. ■

چشم انداز تاریخ



شناخت تاریخ علاوه بر اینکه به ما ظرفیتی می‌دهد تا آینده را بهتر رقم بزنیم، کاربرد مهم دیگری نیز دارد. در تاریخ می‌توانیم چگونگی شکل‌گیری اکنون را دریابیم. بسیاری مسائل امروزی که به‌صورت معضلی نمایان می‌شود ریشه در گذشته داشته و طی یک پروسه محقق شده است. شناخت این ریشه‌ها چه بسا، حل معضلات جاری ما را تسهیل کند.

با این رویکرد در این بخش از نشریه، آقای قره‌باغی که سالیانی است همراه تعدادی از فرهیختگان دیگر دست‌اندرکار شاهنامه‌پژوهی هستند، کوشیده‌اند سیمای زن ایرانی را در این اثر تاریخی و اسطوره‌ای بازشناسی کنند. در این شماره از فرانک، مادر فریدون، می‌خوانید و با نقش فعال او در مبارزه با ستم حاکم و نجات کشور آشنا می‌شوید. در ادامه از تاریخ باستان، به دوران معاصر می‌جهیم و از زبان دانشمند محترم آقای فیرحی، انقلاب مشروطه و دستاورد آن قانون اساسی مشروطه را واکاوی می‌کنیم. همچنین از این شماره می‌کوشیم شما خوانندگان عزیز را نیز به جرگه تولیدکنندگان درآورده و با طرح یک معماری تاریخی از شما درخواست کنیم نظریات و دیدگاه‌های خود را مطرح کنید تا به یک هم‌اندیشی تاریخی دست یابیم. موضوع این بار خلع سلاح مجاهدین و اختلافات صدر مشروطه است. در ادامه به تاریخ انقلاب اسلامی می‌رسیم. دو شخصیت تاریخی تأثیرگذار با تکیه بر اسناد و خاطرات موجود در این شماره مورد بررسی قرار گرفته‌اند: مرحوم مهدی عراقی و مسعود رجوی.

در همین راستا، از این شماره به درج خاطرات دکتر احمد غضنفرپور، از فعالان دوره انقلاب و سال‌های اول بعد از پیروزی پرداخته شده که از چند ماه قبل از پیروزی روایت می‌کنند. همچنین نکته‌ای به‌منظور یادآوری از یک امر مهم ملی داریم و آن تخریب و بی‌توجهی به آثار تاریخی فراوانی است که در گوشه و کنار کشور به چشم می‌خورد. شاید وجدان‌ها و دلسوزانی را به فکر اندازد از انهدام این سرمایه ملی جلوگیری کنند.

رجوی، از کجا تا به کجا؛

مهدی غنی

مبارزی متفاوت؛

امین عزیزی



فرانک، نخستین زن کنشگر اجتماعی در شاهنامه

در شاهنامه به زنان ستم رفته است و این تا اندازه‌ای با در نظر گرفتن زبان حماسی و ویژگی اسطوره‌ها از یک سو و فرهنگ مردسالار دوران فردوسی از سوی دیگر، چندان دور از انتظار نیست. با این همه خردمند توس با روش ظریف و با نازک‌بینی همیشگی خود، در نشان دادن تلاش‌ها و توانایی‌های فرانک، ردپاهایی برای خواننده آینده خود برجای گذاشته است که شوربختانه از دید شاهنامه‌پژوهان بزرگ این دوران هم پنهان مانده است. این ستم دوباره‌ای بر فرانک است که نشانه دیرپا بودن و ژرفای فرهنگ مردسالار در این دیار است. تمامی سخن من در این جستار، همین است و کوشیده‌ام بی پرداختن به جنبه اسطوره‌ای داستان، نشانه‌های ظریف در کلام فردوسی بزرگ را برجسته کنم تا دست کم ستم دوم بر فرانک کمرنگ شود. پس کنشگر اجتماعی را با برداشتی فمینیستی پیش نکشیده‌ام، بلکه خواسته‌ام بگویم همین فرانک که در نقش مادر، وظیفه خود را به قدرت رساندن فریدون می‌داند و خود را در وابستگی به مرد و خدمت به پسرش تعریف می‌کند، در همین چارچوب نیز کارهایش خوارتر از آنچه شاهنامه نشان داده به‌شمار آمده است.

در نقش مادر

علیرضا قزاقی*

تا پیش از آنکه فرانک به میدان بیاید، در شاهنامه از هیچ زنی به‌جز ارنواز و شهرناز نام برده نمی‌شود و آن دو نیز نقش انفعالی دارند که از خانه جمشید بیرون آورده می‌شوند و لرلرزبان به ایوان ضحاک می‌روند و از او کژی و بدخوبی می‌آموزند. بی‌نام‌نشانانی زنان در شاهنامه ادامه دارد تا زمانی که فرزندی به دنیا می‌آید «کجا نام او آفریدون بود». نام پدرش را می‌دانیم: «فریدون که بودش پدر آبتین». نام دایه‌اش را می‌دانیم: «یکی گاو برمایه خواهد بُدَن / جهانجوی را دایه خواهد بُدَن»، اما هنوز نام مادر فریدون را نمی‌دانیم و تنها گفته می‌شود «خجسته فریدون ز مادر بزاد». مأموران آبتین را هم دستگیر می‌کنند تا مغزش خوراک ماران ضحاک شود، زیرا زن‌ها حتی برای کشته شدن هم شایسته نبودند: «چنان بد که هر شب دو مرد جوان / بکشتی و مغزش پرداختی».

تا اینجا نزدیک به ۶۷۵ بیت از آغاز شاهنامه، بدون حضور فعال زنان گذشته است و ناگهان انقلابی به پا می‌شود. شیرزن توانا و شایسته و پرهیزی که کودکی به دنیا آورده و همسرش به دست حاکمی ستمگر کشته شده است، تصمیم می‌گیرد به‌جای همسرش مبارزه کند و از فرزندش، و خواهیم دید که از مردمش و از سرزمینش دفاع کند. پس نام دار می‌شود: «خردمند مام فریدون چو دید / که بر جفت او بر، چنان بد رسید / فرانک بُدش نام و فرخنده بود / به مهر فریدون دل آکنده بود»

در نقش مراقب و محافظ

از این زمان به بعد شاهد هستیم که فرانک چه نقش بزرگ و شایسته‌ای در حفظ جان فریدون و در آینده در مبارزه او و حتی در کسب قدرت سیاسی توسط او دارد. اجازه بدهید آگاهانه جنبه اسطوره‌ای داستان را کنار بگذاریم و آن را به شکل یک رویداد تاریخی - اجتماعی بازگو کنیم؛ زیرا در هر حال مخاطب عام، توده ایرانیان، از دیرباز تاکنون، این داستان را بدون توجه به جنبه اسطوره‌ای آن شنیده‌اند، از پیروزی فریدون و شکست ضحاک شادمان شده‌اند و در دشواری‌ها و ستم‌هایی که بر سر فرانک آمده است اندوهگین شده‌اند و با نگرانی‌های او همراهی کرده‌اند. چه بسا کوشش‌ها و ازخودگذشتگی‌های فرانک، ناخودآگاه در ژرفای جان ایرانیان نشسته است و الهام‌بخش آنان در پایداری و بردباری، و در هوشیاری و فداکاری شده است.

پیش از هر چیز، فرانک زنی است که با قشرهای گوناگون جامعه پیوند دارد و از روند رویدادها آگاه است. او می‌داند که ضحاک قصد دارد فریدون را پیدا کند و جاننش را بگیرد. می‌داند در مرغزاری یک گاو افسانه‌ای هست که می‌تواند به کودکش شیر بدهد و کودک در آنجا در امان خواهد بود: «همی رفت پویان بدان مرغزار / خروشید و بارید خون بر کنار». فرانک می‌داند با دیگران چگونه باید رفتار کند تا به دل آنان دست یابد و آن‌ها را با خود همراه کند. از دارنده گاو، پناه و زنهار و پشتیبانی می‌خواهد و برای این کار از هیچ چیز - از جمله پاره یا پول، و جان و روان - فروگذار نیست: «وگر پاره خواهی، روانم تو راست / گروگان کنم جان بدان کت هواست».

فریدون تا سه‌سالگی از شیر برمایه می‌خورد، بزرگ می‌شود و در تمام این مدت، فرانک دورادور مراقب اوست و اوضاع سیاسی کشور را دنبال می‌کند. درست زمانی که خبردار می‌شود جای کودک لو رفته است: «دوان مادر آمد سوی مرغزار / چنین گفت با مرد زنهاردار / که اندیشه‌ای در دلم ایزدی / فراز آمده از ره بخردی». فردوسی بزرگ واژه‌ها را آگاهانه به کار می‌گیرد: پویان، دوان، بخردی! پس فرانک همواره در تلاش و پوییش است و از خرد و فرزاندگی خود بهره می‌برد.

او آگاهانه و هوشمندانه درباره تغییرات می‌اندیشد، برنامه‌ریزی می‌کند، و در پیاده کردن تصمیم‌هایش بی‌باکانه و بهنگام وارد عمل می‌شود: «بیزم بی از خاک جادوستان / شوم با پسر سوی هندوستان / شوم ناپدید از میان گروه / برم خوبرخ را به البرز کوه»

هجرت برای مراقبت

او می‌داند که این سرزمین، در حکومت ضحاک، دیگر وطن نیست، ایران نیست. نخستین بار که سرزمین ما ایران نامیده شد، زمانی بود که روحانیان و سپاهیان و بزرگان بر جمشید شوریدند و ضحاک ماردوش را با دست خود از سرزمین تازیان به اینجا آوردند و «به شاهی بر او آفرین خواندند / ورا شاه ایران زمین خواندند». در شاهنامه دو ایران داریم: یکی امپراتوری بزرگ ایران، و دیگری بخش اصلی و مرکزی این امپراتوری که آن هم ایران نام دارد و با نام ایرج، نوه آینده فرانک پیوند خورده است.

این، موضوع جستاری جداگانه است، اما آنچه در اینجا مهم است، آن است که روحانیان و سپاهیان و بزرگان، سرزمینی را ایران خواندند و ضحاک را به شاهی آنجا پذیرفتند، ولی فرانک آن ستمکده را نه ایران که خاک جادوستان می‌خواند و آشنایان و نزدیکان خود را رها می‌کند، دست به مهاجرت می‌زند و به جایی افسانه‌ای در ناکجاآباد، به البرز کوه در هندوستان می‌رود. در آنجا فرزندش را به یک مرد دینی می‌سپارد و سفارش می‌کند که «تو را بود باید نگهدار ای / پدروار لرزنده بر جان او».

شوربخانه شاهنامه‌پژوه اندیشمند و بزرگ، جلال خالقی مطلق، بر این باور است که «در اینجا، وظیفه فرانک و در نتیجه نقش او به انجام می‌رسد. سهم او در آنچه پس از آن روی می‌دهد مهم نیست». (زنان در شاهنامه، صفحه ۳۰) درحالی که با دقیق‌تر شدن روی اشاره‌های کوچک فردوسی خردمند، خواهیم دید که کار بزرگ فرانک، پس از این اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

فریدون سیزده سال در آن کوه می‌ماند و در سن شانزده سالگی، «ز البرز کوه اندر آمد به دشت» و به نزد مادر می‌آید و از پدر و گذشته خود پرس‌وجو می‌کند. در این سیزده سال، فرانک چه می‌کرده است؟ زیرا می‌دانیم ضحاک همان سیزده سال پیش، «سبک سوی



می‌دادند و زمانی که تعداد آنان به دویست نفر می‌رسید، چند میش و بز به آنها می‌دادند تا به کوهستان بروند و دور از جامعه دیکتاتور زده زندگی کنند. داستان فریدون به سال‌های پایانی عمر ضحاک مربوط می‌شود. پس می‌توان گفت تعداد آن جان به در بردگان چند صد هزار نفر بوده است. نفوذ در آشپزخانه شاهی، نجات جان شمار زیادی از مردم، تهیه امکانات فرار و زندگی برای آن‌ها و حفظ این راز برای سالیان دراز، به تشکیلات و سازمان‌دهی نیاز دارد. چه بسا فرانک با آنان نیز در ارتباط است. این شیرزن خردمند، دست کم شانزده سال یعنی از زمان کشته شدن همسرش تا کنون، تجربه مبارزاتی دارد، ولی فریدون جوان، پرشور و خام است و همین که داستان کشته شدن پدر خود را می‌شنود، می‌گوید: «مرا برد باید به شمشیر دست!» فرانک باتجربه، به او می‌آموزد: «جز این است آیین

و پیوند کین» و به او می‌فهماند: «تو را با جهان، سر به سر پای نیست»، باید بردبار باشی تا زمانی که نیروهای بیشتری از دور ضحاک پراکنده شوند و جامعه برای برخاستن آماده شود. نقش فرانک تنها انتقال تجربه مبارزه به فرزند نیست. پیوندهایی که فرانک با ناراضیان دارد، در قیام کاوه نمایان می‌شود. زمانی که کاوه با اعتراض از کاخ ضحاک بیرون می‌آید و مردم گرد او را فرامی‌گیرند، فردوسی بیت راهگشایی می‌فرماید: «بدانست خود کافریدون کجاست / سر اندر کشید و همی رفت راست». آیا این دانستن، جز از طریق پیوندهای فرانک با ناراضیان بوده است؟ و آنگاه که کاوه، چرم آهنگری بر سر نيزه کرد، فریدون «بیاراست آن را به دیبای روم / ز گوهر بر او پیکر و زر بوم». آیا این گوهر و دیبای، جز از طریق فرانک و ارتباط‌های او اندوخته شده است؟ در بیت‌های آینده خواهیم دید که فرانک، شاید با جمع‌آوری کمک‌های مردمی، در این مدت ثروت انبوهی اندوخته است.

فردوسی دانا از یکسو روحیه مردسالارانه فریدون را نشان می‌دهد که چون آهننگ همراهی با شورشیان و جنگ با ضحاک می‌کند، به مادر می‌گوید: «که من رفتنی‌ام سوی کارزار / تو را جز نیایش مباد ایچ کار!» از سوی دیگر نشان می‌دهد که فرانک بی‌کار نمی‌نشیند و در واقع کار اصلی را در به تخت نشستن فریدون، او

خان فریدون شتافت / فراوان پژوهید و کس را نیافت / به ایوان او آتش اندر فگند / ز پای اندر آورد کاخ بلند». پس فرانک هوشمند که همواره یک گام از ضحاک جلوتر بوده است، در دیکتاتوری ضحاک، پس از آنکه دار و ندارش به آتش کشیده شد، زندگی مخفی در پیش گرفته است! و این مادر، چه پاسخ دردناکی به فرزند جوان خود می‌دهد: «از او من نهانت همی داشتم / چه مایه به بد روز بگذاشتم». شوربخانه فریدون تلخی این سخن را درک نمی‌کند و نمی‌فهمد این «چه مایه»، تا چه اندازه بزرگ و سنگین بوده است. فریدون تنها می‌پرسد: «بگو مرا تا که بودم پدر؟» در آینده نیز زمانی که فریدون کاخ ضحاک را می‌گیرد و از او می‌پرسند چه کسی هستی؟ پاسخ می‌دهد: «منم پسر آن نیکبخت آبتین / که ضحاک بگرفت از ایران زمین»، و از کشته شدن گاوش می‌گوید: «همان گاو برمایه کیم دایه بود»، اما از فرانک حرفی در میان نیست! حتی در کنار درفش کاویان که چرم آهنگری کاوه است، نشان فریدون گرزه گاوسر، نمادی از برمایه است.

نقش اجتماعی و پیوند مردمی

فرانک در این سال‌های زندگی مخفی، پیوندهای خود را با جامعه نگسسته و حتی گسترش داده است. به گزارش شاهنامه، پادشاهی ضحاک هزار سال بود و خورشگران مارها، هر روز یک جوان را از مرگ نجات

می‌کند! زیرا فریدون در آن سوی اروندرود، در بیت‌المقدس بر ضحاک پیروز می‌شود و هنوز آشکار نیست بتواند در مرکز ایران، در متروپل، قدرت را به دست آورد. همچنان که روزگاری ضحاک شاه سرزمین تازیان بود، ولی شاه ایران نبود و سپاهیان ایران «شوندند کانجا یکی مهتر است، / پر از هول شاه آژدها پیکر است / سواران ایران همه شاهجوی، / نهادند یکسر به ضحاک روی». پس اکنون هم سواران ایران و بزرگان و نامداران هر گوشه از کشور هستند که می‌توانند فریدون را که در بیرون از ایران، در بیت‌المقدس به شاه‌ی رسیده است، به رسمیت بشناسند یا او را نپذیرند. مردم در مرکز، در متروپل، هنوز از سرنگونی ضحاک در آن سوی اروند بی‌خبرند و چه‌بسا زمینه پذیرش شاه‌ی فریدون وجود ندارد. نخستین کسی که به او خبر می‌رسانند، فرانک است: «پس آگاهی آمد ز فرخ پسر / به مادر که: "فرزند شد تاجور"».

بصاری در "زنان شاهنامه" (صفحه ۳۴) چنین جمله‌پردازی می‌کند: «فرانک از شنیدن پادشاهی پسر خویش بسیار خورسند گشت و خواسته فراوان نثار کرد و سپاس خدای بزرگ را به‌جای آورد که پسر را در پناه خود حفظ کرده است و او را آن قدرت و توانایی داد تا بتواند انتقام خون پدر را از ضحاک بگیرد و جهان را از شر بیداد او در امان نگه دارد و خود نیز تاج شاهی بر سر نهد». این انشاء نویسی‌ها چقدر با کار دقیق خردمند توس فاصله دارد! نجاری و

صفی نیز در "زنان شاهنامه" (چاپ دوم، صفحات ۲۸ و ۲۹) می‌نویسند: «مادری که در ساختار حماسه کاری جز پروراندن پسر نداشته و این کار ویژه را به‌خوبی به انجام رسانده، از پادشاهی فرزند آگاه می‌شود و به نزد او می‌آید تا دسترنج سالیان سال تلاش را در بارآوری فریدون از نزدیک گواه باشد و شیرینی این میوه را با جان و دلش بچشد، بنابراین نخستین حضور جدی زن در پهن‌دشت حماسی ایران سپری می‌شود، تا زنان حضور خود را در سروده حکیم توس بابرجا کنند و در فدای حماسه استواری یافته و با دستی پر، حاضر گردند» باید گفت این نگارندگان

هم به حضور جدی فرانک توجه نکرده‌اند! فرانک به نزد شاه فریدون در آن سوی اروندرود نمی‌رود، بلکه می‌فهمد زمان تنگ و شرایط سرنوشت‌ساز است، پس دست به کارهایی

شگرف می‌زند تا فریدون را که چند هفته دیگر به ایران می‌رسد، پشتیبانی کند و نیرو بخشد.

زمینه‌ساز پیروزی

فردوسی بزرگ به زیبایی و ماهرانه نشان می‌دهد که فرانک چگونه زمینه پذیرش شاه‌ی فریدون را آماده می‌کند. او نخست در میان توده مردم کار می‌کند: «وز آن پس، هر آن کس که بودش نیاز، / همی داشت روز بد خویش راز، / نهانش نوا کرد و کس را نگفت / همان راز او داشت اندر نهفت / یکی هفته ز این گونه، بخشید چیز / چنان شد که درویش نشناخت، نیز». «نیز» در اینجا به معنی «دیگر، از آن پس» است. این خیریه سازمان‌یافته فرانک آن‌چنان گسترده است که از آن پس درویش و نیازمند یافت نمی‌شود! باز هم فردوسی، خردمندانه و ظریف، بر ارتباط گسترده فرانک با مردم انگشت می‌گذارد، زیرا او نیازمندی را که حفظ ظاهر می‌کرده‌اند و روز بد خویش را از دیگران پنهان می‌داشته‌اند، می‌شناخته است!

اقدام بزرگ دیگر فرانک، لابی کردن با مهران و بزرگان است. فردوسی نشان می‌دهد که فرانک با گشاده‌دستی بزرگان را دعوت می‌کند، مهمانی‌ها به راه می‌اندازد و به مهمانان برجسته خود هدیه‌های فراوان می‌دهد: «بیاراست چون بوستان خان خویش / مهران را همه کرد مهمان خویش / همان گنج‌ها را گشادن گرفت / نهاده، همه رأی دادن گرفت».

فرانک به زمینه‌سازی در میان توده مردم، مهران و بزرگان بسنده نمی‌کند. باید به سپاهیان هم

بپردازد! سپاه فریدون باید با ساز و برگ فراوان و با شکوه تمام وارد شهر شود تا لشکریان و نامداران از هر گوشه به آن بیوندند. پس فرانک «همان جوشن و خود و ژوپین و تیغ / کلاه و کمر هم نبودش دریغ / همه خواسته بر شتر بار کرد / دل پاک سوی جهاندار کرد / فرستاد نزدیک فرزند چیز / زبانی پر از آفرین داشت نیز / جو آن خواسته دید شاه زمین / پذیرفت و بر مام کرد آفرین».

پس از این تجهیز نیرو و آن لابی‌گری‌ها در میان مهران و جا باز کردن فرانک در دل بی‌چیزان و مردمان است که فریدون پذیرش همگانی پیدا می‌کند: «بزرگان لشکر چو بشناختند / بر شهریار جهان تاختند / وز آن پس جهان‌دیدگان سوی شاه / ز هر گوشه‌ای برگرفتند راه / همان مهتران از همه کشورش / بدان خرمی صف زده بر درش»

نقش فرانک به‌عنوان نخستین کنشگر اجتماعی زن شاهنامه، چه در نگهداری از جان فریدون در کودکی، چه در راهنمایی او در مبارزه سازمان‌یافته در جوانی، و چه در زمینه‌سازی برای رسیدن او به قدرت سیاسی، بسیار بزرگ و باارزش است. ولی فرهنگ مردسالار، این نقش روشن و برجسته را نادیده می‌گیرد و حتی در خود شاهنامه نیز از این پس نامی از فرانک برده نمی‌شود. پنجاه سال بعد که برای پسران فریدون به خواستگاری می‌روند، نامی از مادر بزرگ نیست. در سوگ نوه‌اش ایرج، از زنده یا مرده بودن فرانک خبر نداریم. تنها نام فریدون فرخ، و نشانه‌های درفش کاویان و گرز گاو سراسر است که برج می‌ماند، بی‌هیچ پیکره و نشان و حتی سرودی برای فرانک.

شاعران کهن به فرانک نمی‌پردازند مگر مانند قآنی که در مدح ممدوحه خود، دوران گریز و مخفی شدن فرانک از دست بیوراسب (ضحاک) را زشت می‌شمارد و می‌گوید اگر این عیب روی فرانک نبود، می‌توانستم بانویی را که به ستایش و مدح او پرداخته‌ام، فرانک بنامم: «بود فرانک، اگر نبود فرانک / هر طرف از بیم بیوراسب گریزان»! قآنی، قصیده (۲۷۷). در میان شاعران و نویسندگان معاصر نیز به‌راستی درباره فرانک کم مهری شده است. دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب "زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه" زیر عنوان "زن در شاهنامه" (چاپ یازدهم، صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۹) از سودابه، سیندخت، رودابه، تهمینه، فرنگیس، جریره، منبژه، گردآفرید، کتیون، گردبه، شیرین، همسران پسران فریدون، مادر سیاوش، کید هندی، و روشک دختر دارا نام می‌برد، اما فرانک را از قلم می‌اندازد! همین فراموشی را در نوشته دکتر ذبیح‌الله صفا هم داریم که در کتاب حماسه‌سرایی در ایران زیر عنوان "زن"، از جریره و تهمینه و بانو گشسپ و گردآفرید و گردویه و شیرین به‌عنوان زنان پهلوان شاهنامه نام می‌برد و می‌نویسد: «اما چون از این گروه و چند تن دیگر بگذریم، زن [در شاهنامه] موجودی ضعیف و سست‌رأی است» (چاپ نهم، صفحات ۲۴۱ تا ۲۴۴). و خواننده نمی‌داند ایشان فرانک را در شمار موجودات ضعیف آورده است یا در جمع "چند تن دیگر" قرار داده است؟! ■

* شاهنامه پژوه و سردبیر پادکست پوشان کتاب‌نامه:

- ۱- خالقی مطلق، جلال: زنان در شاهنامه، ترجمه دکتر احمد بی‌نظیر. تهران: مروارید، ۱۳۹۴.
- ۲- بصاری، طلعت: زنان در شاهنامه. تهران: کتابسرا، ۱۳۹۶.
- ۳- نجاری، محمد؛ صفی، حسین: زنان شاهنامه. تهران: کتاب آبه، ۱۳۹۱.
- ۴- اسلامی ندوشن، محمدعلی: زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵.
- ۵- صفا، ذبیح‌الله: حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

نقش فرانک به‌عنوان نخستین کنشگر اجتماعی زن شاهنامه، چه در نگهداری از جان فریدون در کودکی، چه در راهنمایی او در مبارزه سازمان‌یافته در جوانی، و چه در زمینه‌سازی برای رسیدن او به قدرت سیاسی، بسیار بزرگ و باارزش است. ولی فرهنگ مردسالار، این نقش روشن و برجسته را نادیده می‌گیرد و حتی در خود شاهنامه نیز از این پس نامی از فرانک برده نمی‌شود

قانون اساسی مستبد را اتوماتیک افشامی کند

گزارش حاضر گزیده‌ای از سخنان حجت‌الاسلام داوود فیروزی در موضوع انقلاب مشروطیت است که تقدیم خوانندگان می‌گردد. ایشان در این سخنرانی به نکاتی اشاره کردند که بر آن شدید خوانندگان هم از آن مطلع باشند. توصیه می‌کنیم کامل این سخنرانی را گوش دهید.



«انقلاب مشروطه انباشت دو خواست تاریخی ایرانیان بود؛ نخستین خواست عدالت بود که بعدها به قانون تعریف شد؛ یعنی گفتند عدالت مساوی هست با قانون و بخصوص قانون موضوعه یعنی قانون مکتوب که در نهاد مجلس تصویب و اجرا می‌شود. این خواست در مشروطه شفاف شد و توانست به مرحله عمل دربیاید. دومین خواست ارجاع قانون موضوعه به اراده ملت بود. خواست اول سابقه طولانی داشت و از بعد از زمان فتحعلی شاه (۱۲۶۰ قمری) اراده قانون خواهی وجود داشت؛ اما ارجاع قانون به اراده ملت حالت معجزه داشت؛ یعنی ایده خیلی قدیمی نبود و به همین دلیل هم برخی از نویسندگان از آن به عنوان اتفاقی مهم نام می‌برند؛ بنابراین وقتی قانون خواهی مطرح شد حقوق، مفهوم ملت، حاکمیت ملت و وطن که به تدریج پشت سر هم مطرح می‌شوند را با خودش آورد.»

در مشروطیت طبقات مختلف شرکت داشتند؛ تجار، تکنوکرات‌های دولتی منورالفکر، روشنفکران دنیادیده، دهقانان به دلیل ناامنی، پیشه‌وران به دلیل کاهش ارزش پول ملی، روحانیت و عناصری از قاجار.

«واقعیتی که باید توجه کنیم این است که در این گروه‌های فعال در مشروطه تجار خیلی مؤثر بودند و از لحاظ توجه و تبیین مشروطه علما نقش برجسته داشتند. ادوارد براون در صفحه ۱۶۳ کتاب تاریخ مشروطیت ایران می‌نویسد: این از معجزات تاریخ است که در ایران برخلاف بسیاری از کشورهای جهان مذهب حامی یک انقلاب دموکراتیک شده. در جمله مهمی هم می‌گوید مذهب همه قدرت و دانش خودش را در اختیار آزادی و مشروطه قرار داد و زمینه را برای قانون اساسی فراهم کرد. در انقلاب مشروطه سه گروه تئورسین بودند. یکی از این گروه‌ها مراجع بودند که تبیین‌هایی از رابطه مذهب و دولت جدید داشتند. کار این گروه به تعبیر امروز توجه کردن بود؛ یعنی انقلاب مشروطه و دولت مدرن خلاف دیانت نیست، بلکه در راستای آن است. در اکثر کشورهای ماجرا برعکس بود و دین در مقابل دموکراسی قرار می‌گرفت. گروه بعدی وعاظ بودند که امروز جای آنها روزنامه‌نگاران هستند. در آن زمان رسانه شفاهی بود و منبر مهم بود و شبکه اجتماعی بودند. بسیاری از آنها هم روزنامه تأسیس کردند تا خطابه‌هایشان را منتشر کنند. از مشهورترین آنها جمال واعظ اصفهانی است که به شهید انقلاب مشروطه هم معروف است. ثقه الاسلام تبریزی هم بود که با کلام نافذ خودش مردم را به خیابان می‌کشاند. آن‌ها سعی می‌کردند مفاهیم مشروطه را به زبان ساده تفهیم کنند. گروه سوم نه توانایی تئوری‌پردازی داشتند مثل مرحوم نائینی و آخوند خراسانی و نه توانایی بسیج مردم را داشتند اما توانایی تبدیل کردن ایده‌های مشروطه به اصول و مواد قانون را داشتند؛ یعنی می‌توانستند ایده‌ها را به اصول قانونی تبدیل کنند. گروه چهارمی هم هست که فعالان سیاسی مشروطه هستند. این گروه خوب می‌توانستند

انتخابات را اداره کنند و مجلس تشکیل بدهند و کمک کنند مجلس به مجلس منظم تبدیل بشود و امکان قانون‌نویسی در آن فراهم بشود. کسانی مانند سید حسن تقی‌زاده یا مرحوم مدرس که البته هم مجتهد بود هم سیاستمدار بود. در بین این کار به گفته بسیاری از محققان کار اصلی برعهده مذهب بود. به همین دلیل در ایران انقلاب مشروطه ملهم از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است؛ یعنی اصول سه‌گانه آزادی، برابری و برادری را انقلاب مشروطه هم داشت، اما چون رهبری فکری به دست مجتهدین بود انقلاب مشروطه لائیک و سکولار نبود. این یک ویژگی اساسی انقلاب مشروطه است. محققان معتقدند انقلاب مشروطه نه تئوکراتیک است و نه سکولار. خانم ونسا مارتین کتابی به نام ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم دارد و در آن توضیح می‌دهد گرایش‌های کوچک سکولار در مشروطه بوده، اما انقلاب مشروطه یک انقلاب مذهبی، دموکراتیک و مدرن بوده. این‌ها سه‌گانه‌ای هست که در خیلی جاها با هم نمی‌سازند، اما در مشروطه کنار هم قرار گرفتند. سؤال این است که پیوند مذهب، دموکراسی و تجدد چگونه رخ داد و به هم گره خوردند. مدرنیته در دنیا همیشه دموکراتیک نیست و تجددهایی داریم که اتئوکراتیک است. مثلاً نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی که مدرن بودند، اما دموکراتیک نبودند» یعنی مذهب در ایران نشان داد باز هم توان پشتیبانی از دموکراسی را دارد. نکته جدید این سخنرانی نتیجه‌گیری مشروطیت از نوشته‌های شیخ مرتضی انصاری است. «نوشته‌های شیخ انصاری امروز پایه دروس حوزه است. کتاب‌هایی مثل مکاسب یا مسائل. پس در این مکتب عصری بود که مشروطه را خلق کرد.» یکی مفهوم حق بود که در قدیم حق معنی درست و شایسته داشت و در مقابل باطل قرار می‌گرفت. «شیخ انصاری تعریف حقوقی حق را جا انداخت یعنی حق در مقابل وظیفه و تکلیف. تعریف کرد حق چیزی است که فرمان آن در

دست خود فرد است؛ یعنی انسان خودش می‌تواند آن را همان‌گونه که خواست اعمال کند فقط نباید خلاف شریعت باشد. این تعریف جدید حق است که آن را مساوی آزادی قرار می‌دهد. انسان خودمختار خودگردانی که می‌تواند اراده خودش را آزادانه پیش ببرد به شرطی که خلاف شرع نباشد. این تعریف در مشروطه غوغا کرد و مبنای شد برای نوشتن قانون اساسی. مرحوم نائینی هم پیش رفت و گفت قانون اساسی بهترین جایگزین حکومت معصوم در دوره غیبت است؛ یعنی در واقع قانون اساسی منتج از حق و از حقوق مشترک مردم است انقدر قداست دارد که جایگزین و بدل دوره غیبت است. مسئله بعدی پیدایی مفهوم ملت و حق ملت است. مرحوم انصاری به این مسئله خیلی نپرداخته بود اما مجتهدان مشروطه آن را پروراندند و تکیه‌شان بر متدولوژی حقوقی - فقهی شیخ انصاری بود؛ یعنی از شیخ فراتر رفتند و توانستند حقوق شخصی را به گونه‌ای توضیح دهند که منتهی به حقوق عمومی یا حقوق ملت بشود. بعد هم اصطلاحی پیدا شد به نام حاکمیت ملت اما اتفاق بسیار ارزشمندتر این دوره این بود که گفتند مفهوم ملت هرچند از اراده افراد ناشی می‌شود و افراد میرا هستند اما ملت نامیراست؛ یعنی تشکیل دهندگان ملت می‌میرند جایشان فرزندانشان می‌آید اما هرگز ملت نمی‌میرد؛ یعنی تولد یک موجود نامیرا از قرارداد انسان‌های میرا. وقتی این گونه نگاه

کنیم آن وقت قانون اساسی حافظ این دائمیت ملت است و نمی‌تواند ملغی شود. این قانون می‌تواند اصلاح شود اما امکان حذف ندارد. انقلاب مشروطه انسان‌شناسی ایرانی را هم عوض کرد و باعث عبور از انسان‌شناسی سنتی و کلاسیک شد. انسان‌شناسی کلاسیک دو ویژگی داشت. اول این که انسان‌ها ناخودبسنده‌اند و احتیاج به راهنمایی غیر از خودشان دارند. دوم جبرگرایی انسان‌ها بود. واژه‌ای که در مشروطه پیدا شد و خیلی اساسی هست مفهوم ملت است. در انقلاب مشروطه ملت این طور تعریف کردند که ملت عبارتست از انجمنی اختیاری از تعدادی از انسان‌ها که دور هم جمع شدند و برای اهداف مشترک تعهد همکاری دارند. انقلاب مشروطه مفهوم ملت را درست فهمیده بود اما مفهوم ملت بعدها دو انحراف پیدا کرد. نخست این که ملت را به باستان‌گرایی بردند که با شرایط ایران جور نبود. این ملت‌گرایی باستانی به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله کشید که از نمادهای اعتراض به رژیم پهلوی شد. یک انحراف دیگر در مفهوم ملت، تقابل ناسیونالیسم و مذهب بود. ملت‌گرایی در مقابل مذهب که گفتند اسلام دین اعراب است و فارس‌ها نیازی به اسلام ندارند. آنچه از تعریف ملت ناشی می‌شود این است که وطن جایی است که ملت آنجاست. انجمن یا وطن گردآمدن‌گاه مردم در کنکاش و مشورت در امور عمومی است.

این ملت یا وطن اگر بخواهد بماند محتاج قانونی صحیح است. قانون صحیح قانونی است که ملت وضع می‌کند؛ بنابراین حاکمیت درست می‌شود. این‌ها همه متولذین مشروطه هستند و نشان می‌دهد در آن زمان دولت مدرن را چقدر خوب فهمیده بودند؛ یعنی رفت و آمد مستبدین مهم نیست بلکه مردم باید ملت بسازند و قانون اساسی برآمده از آن جدولی است که هر حاکم باید منطبق بر آن عمل کند. هر فرد از روستایی تا بازاری و عالم می‌تواند تشخیص بدهند حاکم از معیار قانون فاصله گرفته یا نه. احتیاج نیست مردم فریاد بزنند حاکم مستبد است. اگر قانون اساسی درست تنظیم شده باشد مستبد اتوماتیک افشا می‌شود. هر چیزی بر ملا شود سرانجام تن به فشار افکار عمومی می‌دهد. در نظام قانون اساسی نمی‌شود گفت اگر مستبد نباشد ممکن است خارجی بیاید. چون فرقی ندارد که غصب خارجی باشد یا داخلی. طبق فقه شیعه کسی که به حقوق سایرین آشناس است اگر غصب کند ظلم مضاعف است؛ بنابراین سرنوشت ملت جز برای ملت نیست.»

فیرحی در انتها اشاره می‌کند: «از همین جا قانون اساسی متولد شد و طبق این نظریه قانون اساسی ملازمه پیدا کرد با ملت به مثابه نامیرا. قانون اساسی هم به‌مثابه قرارداد بی‌پایان. هیچ‌گاه نمی‌شد قانون اساسی را کنار گذاشت اما می‌شد قانون را ترمیم کرد.»

احیای آثار ملی و تاریخی



رضا احمدی

اوابل تابستان فرصتی پیش آمد تا به همراه خانواده برای تفریح به منطقه شهرستانک در جاده چالوس برویم. منطقه‌ای ییلاقی با باغ‌های گیلاس و آلبالو و آبی‌خنک که از ذوب برف رشته‌کوه البرز جاری می‌شود، صفای وصف‌ناپذیری را پدید می‌آورد. شب‌ها با پوشیدن لباس ضخیم و روشن کردن بخاری، یاد زمستان زنده می‌شود. در ورودی روستا فلش جهت‌نما مسیر کاخ ناصرالدین‌شاه را نشان می‌دهد. راه ناتمامی به طرف کاخ در دامنه کوه کشیده‌اند، که رها شده است. با شوق از میان باغ‌های آلبالو در جاده نامناسب و بسیار تنگ قدیمی مالرو به سوی کاخ ناصری حرکت کردیم. با دیدن کاخ در کنار کوه و رودخانه‌ای که از کوهساران سرازیر می‌شود و به سد امیرکبیر کرج می‌ریزد، تصویر دل‌نواز و لذت‌بخشی خلق می‌شود. آب به‌گونه‌ای سرد است که چند ثانیه بیشتر نمی‌توان دست یا پا را در آن قرارداد. بنای تاریخی کاخ ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۵ ق به دستور شاه ساخته شد و در سال ۱۳۷۷ جزء آثار ملی ثبت شده است. آنگاه که به دیدار کاخ ناصری می‌روید (به یاد رفتار داعش می‌افتد که با

آثار باستانی دشمنی دارد)، جز تأسف و تأثر، حسرت و ناراحتی نصیبی نخواهد برد. در کنار پایتخت و نظارت سازمان میراث فرهنگی و گردشگری شاهد این صحنه هستیم. در یک فضای چندهزار متری یکی از آثار به‌جای مانده از عصر قاجار را، که تلفیقی از معماری ایرانی، رومی و سبک معماری اروپایی قرن هیجده اروپا است می‌بینید که دیوارهای آن نقش بر زمین شده، پنجره‌ها شکسته و سقف‌ها فرو ریخته است. از این محوطه فقط سقف تالار بزرگ اصلی، به‌صورت لرزان هنوز بنای مقاومت دارد. دیوارهای تالار مزین به دست‌نوشته‌ها و یادگاری شهروندان و بعضی از اتاق‌های تالار به محل قضای حاجت تبدیل شده است. بسیاری از سر و پایه ستون‌ها و تصاویر حجاری شده تخریب و چه بسا برخی به تاراج رفته باشد.

برای تخریب آثار باستانی پالمیرا در سوریه و بابل در عراق ساعت‌ها در رسانه‌ها مرثیه‌سرایی می‌شود؛ اما برای تخریب آثار ملی کشورمان که سرمایه‌های ملی این مرزوبوم است، بر آن چشم می‌بندیم؟ اگر تنگ‌نظری‌ها را کنار بگذاریم، می‌توان آن را بازسازی و محلی برای گردشگری و اشتغال جوانان این منطقه شود. گرچه تخصیص بودجه برای چنین اماکنی از دید بعضی توجیهی ندارد؛ ولی هنوز در این دیار در بخش خصوصی دلسوزانی وجود دارد که با سپردن این اماکن به آن‌ها و بازسازی و احیای آن موجبات اشتغال‌زایی و رونق در روستا و گردشگری فراهم خواهد آمد تا دیگر هر بیننده‌ای که به سراغ این مراکز می‌رود به‌جای تأثر و تأسف و به دنبال مقصر گشتن، با خوشحالی و انرژی مثبت، منطقه را ترک کند و خاطره‌ای خوش در ذهن داشته باشد. ■

مبارزی متفاوت

فعالیت‌های مهدی عراقی در دوران زندان (۱۳۴۴-۱۳۵۵)

عراقی از جمله مبارزانی است که بعد از شهریور ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. او یکی از اعضای شورای مرکزی فداییان اسلام بود که در کلیه عملیات‌ها و تحرکات سیاسی و تشکیلاتی این جمعیت به‌طور مستقیم و غیرمستقیم ایفای نقش کرد. چند سال بعد او به همراه عده‌ای دیگر از اعضای فداییان اسلام به دلیل پاره‌ای اختلافات فکری با دیگر اعضای این جمعیت از این جمعیت کناره گرفت. در آغاز نهضت امام خمینی، عراقی فعالیت سیاسی خود را این بار تحت مرجعیت امام خمینی پی گرفت. هیئت‌های مؤتلفه اسلامی از جمله تشکل‌های مذهبی است که با آغاز نهضت امام خمینی (ره) فعالیت خود را شروع کرد. به ادعای سران این جمعیت، رهبر انقلاب بر وحدت هیئت‌های مذهبی تشکیل دهنده این جمعیت تأکید داشت. مهدی عراقی از جمله بنیان‌گذاران این جمعیت است که برجستگی خاصی نسبت به هم‌مسلمانان خود داشت. برگزاری راهپیمایی عاشورای ۱۳۴۲ و نقش مؤثر وی در قیام پانزده خرداد از جمله اقدامات برجسته اوست. پس از تبعید امام خمینی به ترکیه در پی مخالف ایشان با لایحه کاپیتولاسیون و صدور اعلامیه‌ای در این زمینه مهدی عراقی و هم‌زمانش با تشکیل شاخه نظامی هیئت‌های مؤتلفه حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت را که نقش مهمی در تبعید امام خمینی داشت،* ترور کردند. در نتیجه پس از مدتی عراقی و دیگر اعضای مؤتلفه دستگیر شدند و در دادگاه محاکمه شدند. در پی حکم دادگاه چهار نفر از اعضای مؤتلفه اعدام و مهدی عراقی و هاشم امانی به حبس ابد محکوم شدند. این مقاله درصدد است فعالیت‌های مهدی عراقی را از بدو ورود به زندان در اواخر سال ۱۳۴۳ تا اواخر سال ۱۳۵۵ بررسی کند. همچنین می‌کوشد نحوه تعامل وی با زندانیان مختلف، مواضع عراقی در برابر تغییر ایدئولوژیکی سازمان مجاهدین خلق و دلایل و چگونگی آزادی او از زندان (جشن سپاس) را مورد مذاقه قرار دهد.

کرد که در جذب دیگران به‌سوی خود تأثیرگذار بود: «در بند ۹ آقای عراقی، مثلاً نیمه‌شعبان کاکائو و بستنی می‌داد. خیلی از این کارها می‌کرد و همه از او شنوایی داشتند.»^۱ او در مدیریت امور زندانیان مذهب‌گرا نیز تلاش خود را شروع کرد تا از نفوذ دیدگاه‌های کمونیستی بر روی این زندانیان جلوگیری کند.^۲ چنان‌که وقتی در اواخر سال ۱۳۴۴ بسیاری از اعضای حزب ملل اسلامی روانه زندان شدند، با توجه به اینکه آنان افراد کم‌سن‌وسالی بودند و کسی نبود که این‌ها را اداره کند. حاج مهدی عراقی آن‌ها را اداره می‌کرد. عراقی غذا و اتاق‌هایشان را فراهم می‌کرد و حتی ملاقات‌هایشان با کمونیست‌ها که با خانواده‌های بی‌حجاب و وضعیت نامناسب می‌آمدند، با تلاش عراقی جدا شد.^۳ عراقی همچنین نقش مؤثری در جلوگیری از انتقال اعضای جوان حزب ملل به بند عمومی زندان قصر داشت. چون این بند از کثیف‌ترین و غیراخلاقی‌ترین بندهای زندان قصر بود و در آن خبری از اخلاق و ارزش‌های انسانی و اسلامی نبود. به همین دلیل، عراقی طی ارسال پیامی به اعضای حزب ملل آنان را تشویق به مقاومت در مقابل انتقال آنان به بند عمومی می‌کند و از طرف دیگر با تلاش و درایت عراقی خانواده زندانیان، در پشت درهای زندان تجمع کردند و خواستار انتقال زندانیان به بند سیاسی شدند و مسئولان زندان تحت این فشارها مجبور شدند آنان را به بند زندانیان سیاسی منتقل کنند.^۴ ورود و حضور عراقی در زندان، برای زندانیان سیاسی دیگر به‌ویژه اسلام‌گراها بسیار مفید بود.^۵ چون او موجب حفظ اعتقادات مذهبی در بین زندانیان اسلام‌گرا شد. بنا به روایت سید محمدکاظم بجنوردی (رهبر حزب ملل اسلامی) که به مدت ده سال با عراقی در زندان به سر برده بود:

«اولین کار حاج مهدی عراقی، صبح‌ها بیدار کردن ما بود برای نماز صبح... اینکه

در اوایل سال ۱۳۴۴ دوران زندان مهدی عراقی شروع می‌شود، اما او این تهدید را به فرصتی برای مبارزه و تربیت نیروهای انقلابی بدل ساخت و با مدیریتی اعجاب‌آور، حتی محیط زندان را تا آنجا که مجال و امکان فراهم می‌شد، به کانونی برای تعلیم و تعلم تبدیل کرد. عراقی پس از ورود به زندان، فعالیت‌های خود را آغاز می‌کند و مسئله‌ای برای مسئولان زندان می‌شود، به‌طوری‌که در اولین ماه حضور در زندان قصر، اتاق‌های ملاقات به محل میتینگ و سخنرانی شهید عراقی و بارانش تبدیل می‌شود تا جایی که منجر به نصف کردن اتاق ملاقات از طرف مسئولان زندان می‌شود تا ملاقات‌کنندگان دیگر زندانی‌ها با ملاقات‌کنندگان عراقی و بارانش همراه نشوند.^۱

در سال اول زندان، مهدی عراقی و برخی از هم‌قطارانش در شرایطی بسیار نامساعد به‌سر می‌بردند، جدای از شکنجه‌های وحشتناکی که متحمل شده بودند،^۲ دلیل این امر به خاطر این مسئله بود که عراقی و دوستانش را به زندان عمومی برده بودند و این زندان شرایط بسیار اسفناکی داشت:

«ما را به زندان عمومی بردند که بندهای مختلفی داشت. ما را به بند ۹ بردند که خیلی وضعیت بدی داشت، چون همه‌جور آدمی، اعم قاجاچی و آدمکش آنجا بودند. جا برای خواب نبود و نزدیک به دویست نفر باید در آن می‌خوابیدند. بعضی‌ها سر پا بودند و شب‌ها برای دستشویی تا مچ پا در لجن قرار می‌گرفت.»^۳

بهبودی شرایط زندان

اما در سال ۱۳۴۵، یک سال پس از ورود به زندان، با تلاش عراقی و دوستانش، آنان را از زندان عمومی به زندان سیاسی منتقل می‌کنند و وضعیتشان تا حدودی بهتر می‌شود.^۴ در این زمان، مهدی عراقی، فعالیت‌های جانبی خود را آغاز

امین عزیزی*

در اوایل سال ۱۳۴۴ دوران زندان مهدی عراقی شروع می‌شود، اما او این تهدید را به فرصتی برای مبارزه و تربیت نیروهای انقلابی بدل ساخت و با مدیریتی اعجاب‌آور، حتی محیط زندان را تا آنجا که مجال و امکان فراهم می‌شد، به کانونی برای تعلیم و تعلم تبدیل کرد. عراقی پس از ورود به زندان، فعالیت‌های خود را آغاز می‌کند و مسئله‌ای برای مسئولان زندان می‌شود، به‌طوری‌که در اولین ماه حضور در زندان قصر، اتاق‌های ملاقات به محل میتینگ و سخنرانی شهید عراقی و بارانش تبدیل می‌شود تا جایی که منجر به نصف کردن اتاق ملاقات از طرف مسئولان زندان می‌شود تا ملاقات‌کنندگان دیگر زندانی‌ها با ملاقات‌کنندگان عراقی و بارانش همراه نشوند.^۱

در سال اول زندان، مهدی عراقی و برخی از هم‌قطارانش در شرایطی بسیار نامساعد به‌سر می‌بردند، جدای از شکنجه‌های وحشتناکی که متحمل شده بودند،^۲ دلیل این امر به خاطر این مسئله بود که عراقی و دوستانش را به زندان عمومی برده بودند و این زندان شرایط بسیار اسفناکی داشت:

«ما را به زندان عمومی بردند که بندهای مختلفی داشت. ما را به بند ۹ بردند که خیلی وضعیت بدی داشت، چون همه‌جور آدمی، اعم قاجاچی و آدمکش آنجا بودند. جا برای خواب نبود و نزدیک به دویست نفر باید در آن می‌خوابیدند. بعضی‌ها سر پا بودند و شب‌ها برای دستشویی تا مچ پا در لجن قرار می‌گرفت.»^۳

بهبودی شرایط زندان

اما در سال ۱۳۴۵، یک سال پس از ورود به زندان، با تلاش عراقی و دوستانش، آنان را از زندان عمومی به زندان سیاسی منتقل می‌کنند و وضعیتشان تا حدودی بهتر می‌شود.^۴ در این زمان، مهدی عراقی، فعالیت‌های جانبی خود را آغاز

برخی گمان می‌کنند مهدی عراقی به جمع مسلمانان داخل زندان خدمات رسانی می‌کرد، صحیح نیست، بلکه او بر تمامی اموری که گروه چهل پنجاه نفری ما تا قبل از آمدن مجاهدین خلق به زندان در آنجا داشتیم، مدیریت می‌کرد.^{۱۱}

همچنین هنگامی که در برهه‌ای از زمان، مسئله ممنوعیت خواندن نماز صبح را به اجرا گذاشتند با مقاومت شدید عراقی و برخی دیگر مواجه شدند تا آنکه این مورد اندکی بعد از آن لغو شد.^{۱۲} عراقی از توان مدیریتی بالایی برخوردار بود به طوری که در طی مدتی مسئول طبخ غذای ۶ هزار زندانی زندان قصر شده بود. با تلاش‌ها و توجهات وی در این زمینه، کیفیت غذاها بهتر شد: «اما تا مدت‌ها غذای زندان را به علت کیفیتی نمی‌خوردیم و جیره خودمان را می‌گرفتیم که خودمان بپزیم. حاج مهدی شده بود مسئول آشپزخانه زندان و همه زحمت‌های این کار به دوش ایشان بود.»^{۱۳}

توان افزایی زندانیان

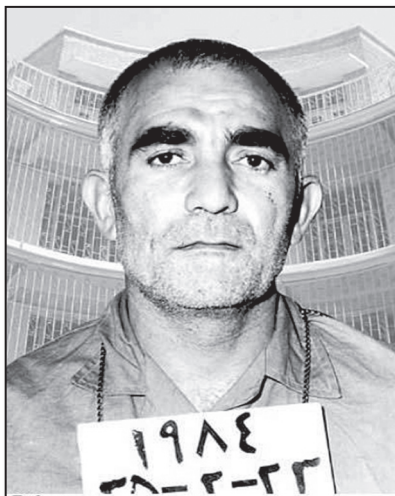
از سوی دیگر، روحیه بالای وی موجب کاهش فشار بر زندانیان سیاسی به‌ویژه اسلام‌گرا و تزریق روحیه به آن‌ها می‌شد:

«زندان جای خوبی نیست و هیچ کس دوست ندارد آنجا باشد، اما حاج مهدی سعی داشت فضا را هم برای خودش و هم برای دیگران، شاداب و تحمل‌پذیر کند. برای ما که کم‌سن‌وسال بودیم، اگر این جور پشتیبانی‌ها نبود و شرایط آزارمان می‌داد، شاید نمی‌توانستیم خیلی چیزها را تحمل کنیم. از نظر مدیریت فضای زندان، کار ایشان بسیار درست بود و مدبرانه عمل می‌کرد.»^{۱۴} برخلاف دیگر اعضای مؤتلفه حاضر در زندان عراقی علی‌رغم موقعیت سنی که داشت سعی می‌کرد با زندانیان جوان‌تر روابط دوستانه‌ای داشته باشد و این مسئله می‌توانست در تقویت روحیه آنان مؤثر باشد: «شهید عراقی، خیلی راحت با این تیپ جوان می‌جوشید و رفیق می‌شد و این خیلی نکته مهمی بود، من آن موقع کمتر از هجده سال و ایشان حدود ۳۵ - ۳۶ سال داشت، اما راحت با ما می‌جوشید و ما را تحویل می‌گرفت و احترام می‌گذاشت و این برای ما خیلی مهم بود.»^{۱۵}

یکی از ویژگی‌های ممتاز مهدی عراقی در زندان رابطه عاطفی و برخورد پدرا نه با زندانی‌ها و روحیه توده‌ای و مردم‌خواهی او بود. حتی یک زندانی کمونیست هم که در دهه ۱۳۵۰ در زندان با او آشنا شده بود بر این ویژگی عراقی صحه می‌گذارد: «از آن هیئت مؤتلفه حاج مهدی عراقی از همه مردمی‌تر بود، مردم‌دار بود و کار همه را راه می‌انداخت.»^{۱۶}

از ویژگی‌های برجسته و چشمگیر مهدی عراقی در زندان شجاعت، جسارت و مقاومت و پایداری در برابر شداید بود. این ویژگی وی موجب می‌شد که حتی از سوی افرادی همچون مسعود رجوی (یکی از رهبران مجاهدین خلق) که از نظر اعتقادی با یکدیگر سازگار نبودند نیز تحسین شود. سید محمدکاظم موسوی بجنوردی در این مورد می‌گوید:

«روزی در همان بند چهار، روی یکی از نیمکت‌ها در کریدور نشسته بودم که مسعود رجوی از بند شش آمد و گفت: «می‌خواهم چیزی را به شما بگویم، قبل از اینکه از دیگران بشنوی!» با لبخند گفتم: «چیست؟»



گفت: «یک روز مرا با حاج مهدی عراقی و بیژن جزنی و دکتر عباس شیبانی به انفرادی بردند و شروع کردند به زدن و گفتند بگویند که غلط کردیم و دیگر کار خلاف نمی‌کنیم، بیژن جزنی قبل از کتک خوردن گفت: «من غلط کردم.» و کتکش نزدند. شیبانی پس از چند ضربه گفت: «غلط کردم.» من هم (رجوی) چند تا باتوم خوردم و گفتم غلط کردم! اما حاج مهدی عراقی زیر شکنجه غش کرد و نگفت غلط کردم. فقط در آخرین لحظات گفت: «آخر چه کار کرده‌ام که بگویم غلط کردم؟ مأمورین همین را دست‌آویز قرار دادند و با توجه به اینکه غش کرده بود گفتند: «جناب سرهنگ غلط کرد.» و به این ترتیب وساطت کردند که حاجی عراقی پیش‌تر کتک نخورد.»^{۱۷}

نکته برجسته دیگر درباره فعالیت‌های عراقی در زندان، این است که برای کمک به مردم فلسطین که در آن برهه زمانی زیر فشار شدید اسرائیلی‌ها بودند، عراقی به همراه برخی دیگر زندانیان جمع اسلامی زندان، پول‌هایی از زندانیان مسلمان جمع‌آوری کرده و برای کمک به فلسطینی‌ها به آنجا فرستادند.^{۱۸}

تبعید به برازجان

اما دو سه سال بعد از حضور عراقی و همراهان و دوستان حزبی‌اش در زندان، به دلیل برخی مسائلی که به وجود آمد، عراقی همراه با حبیب‌الله عسگراولادی و آیت‌الله انواری، در تاریخ ۱۳۴۸/۶/۲۹ به زندان برازجان بوشهر تبعید می‌شوند.^{۱۹} شهربانی کل کشور در طی نامه‌ای که به ساواک فرستاد اعلام کرد که افراد مذکور به دلیل تشکیل جلساتی در زندان و تحریک زندانیان و اخلاص در نظم و عدم رعایت مقررات زندان به‌منظور عبرت سایر زندانیان به زندان برازجان بوشهر تبعید می‌شوند.^{۲۰} گویا یکی از دلایل مهم تبعید ایشان به برازجان، تحرک فوق‌العاده ایشان در زندان و دادن روحیه به دیگران بود. چنین افرادی را تبعید می‌کردند تا دور از زندانیان باشند تا هم بتوانند روحیات مبارزاتی زندانیان سیاسی تازه‌وارد را تقویت کنند و از سویی خودشان به مکان‌های تقریباً بد آب و هوا تبعید شوند.^{۲۱}

بعد گذشت تقریباً یک سال، با توجه به شرایط بد آب و هوایی زندان برازجان و وضعیت نامناسب آن، خانواده عراقی، انواری و عسگراولادی با نوشتن نامه‌ای

به اداره دادرسی ارتش، تقاضای انتقال محکومان به ندامتگاه مرکزی را کردند که این درخواست در تاریخ ۱۳۴۹/۳/۱۱ پذیرفته شد و آن‌ها به مرکز منتقل شدند.^{۲۲} نکته مهم دیگر درباره دوره زندان عراقی، علاقه تحسین برانگیزی وی به یادگیری هرچه بیشتر دانش دینی و غیردینی و هوش سرشارش در درک و فهم آموزش‌های اسلامی بود.^{۲۳} علی‌رغم سن و سال و طول زندان و با توجه به مسائل و مشکلات فراوانی که در زندان با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردند در پی آموزش‌ها و جلسات بحث و تفسیر و تعلیم بود: «ایشان علاقه وافری به مطالعه داشت، به‌عنوان مثال ما اقتصاد پل سامولسن را با هم خواندیم که کتاب درسی دانشکده اقتصاد بود ... کلاس‌های دیگری مثل عربی هم داشت.»^{۲۴}

فعالیت‌های مداوم مهدی عراقی در زندان و میزان نفوذش در میان زندانیان، به‌اندازه‌ای بود که یکی از مبارزان سیاسی که در آن دوره زمانی، برای مدتی به زندان افتاده بود او را همه کاره زندان قصر می‌داند به طوری که با آن مدیریت که از خود نشان داده بود با توجه به اینکه یک زندانی بود، مسئول همه‌چیز شده بود.^{۲۵}

عراقی تا اواسط دهه ۱۳۴۰ مستأجر بود و شخصاً خانه‌ای نداشت که خانواده‌اش در آن زندگی کنند. همه وجوهاتی را که برخی مراجع دینی یا بازاریان به دست او می‌رساندند به خانواده‌های زندانیان سیاسی یا کسانی می‌رساند که مستضعف بودند و در استفاده از آن وجوهات پرهیز می‌کرد. در مدتی که ایشان در زندان به سر می‌بردند و خانواده وی از نظر اقتصادی در وضعیت مناسبی به‌سر نمی‌بردند، برخی از دوستانش، با پول خود برای او خانه‌ای خریدند تا حداقل در این دورانی که او در زندان به‌سر می‌برد، خانواده او مکانی را برای زندگی داشته باشند.^{۲۶} از طرف دیگر گویا بخشی از مخارج زندگی خانواده مهدی عراقی در دوران زندان، از سود سهام کوره‌پزخانه آلیک قزوین تأمین می‌شد که نیمی از آن متعلق به عراقی بود و همچنین کمک‌هایی از طرف دوستان و نزدیکان عراقی همچون ابوالفضل توکلی بینا به آنان می‌شد.^{۲۷}

یکی از مسائل قابل توجه در هنگام حضور عراقی در زندان، توجه امام خمینی (ره) به او و دیگر اعضای مؤتلفه بود تا جایی که به روایت یکی از افرادی که در آن برهه زمانی با امام (ره) در نجف ملاقات کرده بود، امام خمینی (ره) از عراقی و دوستانش احوال‌پرسی کردند و برای آن‌ها دعا کردند و فرمودند که «من بعد از زندانی شدن دوستانم، آن‌ها را در ثواب کارهای مستحبی‌ام شریک کرده‌ام.»^{۲۸} و از طرفی دیگر به هنگام فرارسیدن تابستان و گرم شدن هوا در نجف، همراهان امام (ره) به ایشان، پیشنهاد دادند که مدتی به مناطق خنک‌تر و خوش آب‌وهوای عراق سفر کنند، اما امام (ره) مخالفت کردند و فرمودند دور از انصاف است که من در جاهای راحتی باشم و دوستان و یارانم در ایران در زندان و در شرایط سخت به‌سر برند.^{۲۹}

تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ و موضع عراقی نسبت به آن

یکی از مسائل مهمی که در درون زندان در سال ۱۳۵۴ روی داد، تغییر گرایش مجاهدین خلق بود. بعد از ضربه

رژیم در سال ۱۳۵۰ به سازمان در پی عملیات مسلحانه در جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی و دستگیری و اعدام رهبران اصلی و اولیه مجاهدین خلق توسط عوامل پهلوی موجب شد که افرادی همچون بهرام آرام، تقی شاهرام و افراد دیگری که دچار ضعف فکری بوده و اعتقادات مذهبی چندانی نداشتند در رأس امور مجاهدین قرار بگیرند که یکی از نتیجه‌های این مسئله، تجدیدنظر در ایدئولوژی و استراتژی سازمان و پذیرش اندیشه التقاطی اسلامی-مارکسیستی توسط این افراد بود. در واقع اصالت دادن به مبارزه و یافتن عناصری از دین متناسب با امر مبارزه، آنان را به این توهم انداخت که اسلام انقلابی آنان همه مشکلاتشان را حل خواهد کرد. این در حالی بود که اساس نگرش التقاطی بود. همین امر سبب شده بود که آنان، مبارزه را محور قرار داده و دین به‌عنوان امر حاشیه‌ای مورد توجهشان باشد. تا اینکه در سال ۱۳۵۴ طی صدور بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک بود که در نهایت موجب پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی از سوی این گروه چریکی گردید و همین امر به یک چالش جدی میان اعضای مجاهدین انجامید.^{۳۹} این در حالی بود که تا قبل از این زمان، رابطه بسیار دوستانه‌ای میان طرفین وجود داشت. از طرف دیگر مجاهدین و دیگر گروه‌های مسلح در زندان به دلیل مبارزات مسلحانه با رژیم یک موقعیت برتر و مسلط‌تری در زندان پیدا کردند و با توانایی‌هایی که به دست آوردند سعی کردند با سوءاستفاده از اعتماد و حمایتی که از آن‌ها شده بود همه نیروهای جنبش را به سود خود مصادره کنند که این مسائل سرانجام به صدور فتوای برخی از روحانیون حاضر در زندان همچون آیت‌الله طالقانی، منتظری، ربانی شیرازی، مهدوی کنی، محی‌الدین انواری، هاشمی رفسنجانی و لاهوتی اشکوری در خرداد ۱۳۵۵ انجامید که به فتوای نجس‌پاکی معروف شد که حاوی دو نکته اساسی بود: ۱- تکفیر کمونیست‌ها و نجس دانستن آن‌ها که بر اساس آن نشست‌وبرخاست، هم‌سفرگی و هم‌غذا شدن با مارکسیست‌ها حرام شد؛ و ۲- در مورد مجاهدین گفته شد آن‌هایی که از این سازمان در راه مبارزه بر علیه رژیم شاه کشته یا اعدام شده‌اند اگر آگاهانه به طرف مارکسیست رفته‌اند، شهید نیستند و نباید اسمشان به‌عنوان شهید برده شود. کسانی هم که آنان ادامه‌دهنده مسیر گذشته هستند، جزو مسلمانان نیستند و اگر کشته شوند شهید نیستند، مگر اینکه ایدئولوژی خود را تغییر ندهند، آن‌ها باید تکلیف خودشان

را معلوم کنند و از کمونیست‌ها جدا شوند.^{۳۳} برخی از زندانیان آزادشده و نیروهای مبارز جلسه‌ای ترتیب داده شد و از مهدی عراقی خواسته شد درباره تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین خلق و مواضع علما حاضر در زندان در این زمینه توضیحاتی دهد که عراقی

تحلیل زیبایی از تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق و نقش ساواک در ایجاد اختلاف بین زندانیان ارائه کرد. بنا به اظهارات عراقی در آن جلسه، ساواک برای فروریختن پایگاه اجتماعی و فرهنگی سازمان مجاهدین خلق در درون و بیرون از زندان تلاش زیادی کرد که این گروه را در اصل مارکسیست‌های اسلامی معرفی کند. این تبلیغات ساواک و نیز رفتار نفاق‌آلود مجاهدین و واقعه تغییر مواضع آن سازمان در سال ۱۳۵۴. یکی از دلایل اصلی نقل فتوای نجس‌پاکی علمای زندانی اوین بود.^{۳۱}

دکتر علی شریعتی که در این جلسه حضور داشت خطاب به افراد حاضر در آن جلسه گفت: «ما شنیده بودیم که آقای عراقی، در زندان تدارکات زندانیان را انجام می‌داده، ولی نمی‌دانستیم که به این خوبی تحلیل سیاسی هم می‌کند. من حقیقتاً لذت بردم از این تحلیل بسیار جالبی که ایشان انجام دادند.»^{۳۲} به هر حال این فتوا کاملاً به نفع رژیم تمام شد و ساواک تلاش زیادی برای شدت بخشیدن به این فتوا انجام داد. تا جایی که در همان زمان مجاهدین در زندان می‌گفتند که این فتوای رسولی، شکنجه‌گر ساواک، است که از حلقوم افرادی همچون طالقانی و منتظری بیرون می‌آید. چون هدف اصلی همه گروه‌های سیاسی حاضر در زندان مبارزه با شاه بود، اما صدور این فتوا باعث ایجاد اختلاف و چنددستگی بین مبارزان می‌شد؛ و به خاطر همین مسائل، مهم‌ترین تلاش و دغدغه عراقی بعد از آزادی از زندان این بود که نگذارد انحراف سازمان و صدور این فتوا باعث ضربه به اصل سازمان و مبارزه و در نهایت باعث ایجاد اختلاف در صفوف مبارزان علیه رژیم شود و به روایتی تنها مسئله‌ای که باعث یکپارچگی و اتحاد دوباره مبارزان شد جهلم شهادت

مصطفی خمینی و ایجاد یک موج در جامعه و یک صف شدن همه مبارزان بر علیه رژیم بود.^{۳۳} من‌حیث‌المجموع، صدور این فتوا باعث شد بسیاری از افراد مذهب‌گرای حاضر در مبارزه سیاسی، رابطه خود را با مجاهدین خلق قطع کنند. به‌طوری که این مسئله در سال‌های نخستین بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به مهم‌ترین چالش نظام جمهوری اسلامی تبدیل شد. به‌نظر می‌رسد صدور این فتوا نقش مهمی در سرنوشت آینده جمهوری اسلامی ایفا کرد. به‌طوری که به اعتقاد عبدالمجید معادپخواه، یکی از علمای حاضر در زندان اوین که خود در این برهه زمانی به همراه عراقی در زندان اوین به‌سرمی‌برد و کاملاً در جریان صدور این فتوا بود، اگر صدور این فتوا، ویژگی‌های کارزماتیک امام و فعالیت شبکه روحانیت نبود سرنوشت جمهوری اسلامی به‌طور دیگری رقم می‌خورد و کشور به دست مجاهدین خلق و کمونیست‌ها می‌افتاد و به تجزیه ایران می‌انجامید.^{۳۴}

روحیه تسامح و تساهل وی بود که موجب شد برخی از اعضای مجاهدین، از گرایش اعتقادی آن سازمان فاصله بگیرند، چنان‌که بنا به روایت همسر عراقی او با تعدادی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که تغییر ایدئولوژی داده بودند با خوش‌رویی صحبت می‌کرد و آنان را نصیحت می‌کرد و برخلاف دیگر اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی با آن‌ها رفتاری خوبی داشت. به‌طوری که یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق آن‌قدر شفیقه و خودش را قبول نداشت و بیان می‌کرد که دین عراقی را قبول دارد.^{۳۴}

در اینجا سعی می‌شود در مورد دیدگاه و موضع مهدی عراقی در رابطه با تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق و نحوه برخورد و رفتار او با مجاهدین خلق بحث شود.

گویا مهدی عراقی برخلاف برخی دیگر از اعضای مؤتلفه اسلامی، طرفدار قطع کامل رابطه با مجاهدین و تحت فشار قرار دادن آن‌ها نبود.^{۳۵} بنا به اعتقاد برخی از هم‌زمانش، عراقی با این اقدام مجاهدین خلق کاملاً مخالف بود، ولی چون بعضی از این‌ها را قابل هدایت می‌دانست، سعی می‌کرد ارتباط خود را با آن‌ها کاملاً قطع نکند.^{۳۶} همچنین به روایت یکی دیگر از افرادی که با عراقی در زندان به‌سرمی‌برد:

«مهدی عراقی هیچ گرایشی به مجاهدین خلق نداشت و امام را رهبر و مرجع تقلید می‌دانست و در برابر دستوراتش چون‌وچرایی نداشت و آن‌ها را به چشم قربانیانی می‌دید که شاید بتوان بر آن‌ها تأثیر گذاشت و اینکه چرا این اتفاق افتاده است، گاهی از ضعف آخوندها می‌دانست، هرچند رهبرش امام بود، اما گاهی بعضی از مسائل را به آخوندها نسبت می‌داد و مجاهدین از این مسئله سوءاستفاده می‌کردند و این مشکل ساز می‌شد.»^{۳۷}

اما از آن‌سوی، یکی دیگر از انقلابیونی که در همان برهه زمانی در زندان حضور داشت، بر گرایش قابل توجه عراقی به مجاهدین خبر می‌دهد و معتقد است او همان اندازه که از لحاظ عاطفی به مجاهدین علاقه‌مند بود، به طیف مذهبی نیز اعتقاد محکم قلبی داشت اما تنها چیزی که عراقی را در این طیف نگه می‌داشت و مانع پیوستن به مجاهدین می‌شد تعلق خاطر شدیدش به امام بود.^{۳۸} حتی بعد از فتوای نجس-پاکی، مهدی عراقی روابط محدودی با مسعود رجوی و موسی خیابانی که از رهبران مجاهدین خلق بودند داشت.^{۳۹} و این امر موجب اعتراض برخی از همفکرانش در مؤتلفه اسلامی شد و مشکلائی را به‌وجود آورد.^{۴۰} برخی این گونه روایت کرده‌اند که مهدی عراقی، دارای دیدگاه میانه‌روانه و روحیه تسامح در برابر گروه‌های فکری-اعتقادی مخالف همچون مجاهدین بود.^{۴۱} همین روحیه تسامح و تساهل وی بود که موجب شد برخی از اعضای مجاهدین، از گرایش اعتقادی آن سازمان فاصله بگیرند، چنان‌که بنا به روایت همسر عراقی او با تعدادی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که تغییر ایدئولوژی داده بودند با خوش‌رویی صحبت می‌کرد و آنان را نصیحت می‌کرد و برخلاف دیگر اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی با آن‌ها رفتار خوبی داشت. به‌طوری که یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق آن‌قدر شفیقه و خودش را قبول نداشت و بیان می‌کرد که دین عراقی را قبول دارد.^{۴۲}

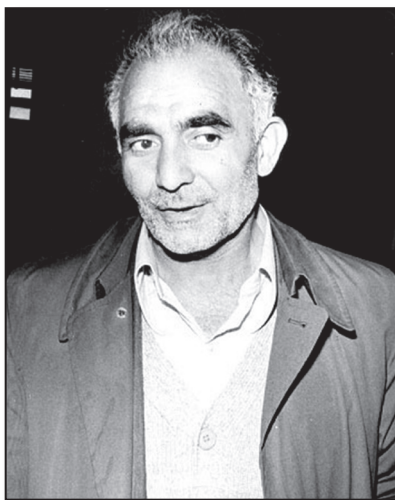
و این برخلاف برخی دیگر از اعضای مؤتلفه همچون اسدالله لاجوردی بود که خواستار طرد کامل افراد و گروه‌هایی بودند که از نظر اعتقادی، همسان با مؤتلفه و روحانیت نبودند.^{۴۳} هرچند عده‌ای بر این اعتقادند که مهدی عراقی کاملاً در جریان صدور فتوا بود و حتی از عوامل صدور این فتوا بوده است. با این حال، فقط در شیوه اجرایی با دیگران اختلاف سلیقه داشت.^{۴۴} در مجموع، می‌توان گفت دلیل عمده این مسئله

که مهدی عراقی در مقایسه با دیگر هم‌قطاران در مؤتلفه اسلامی، نسبت به مجاهدین خلق رابطه بهتری داشت و از دشمنی با آنان پرهیز می‌کرد، از یک‌سو به خصوصیات شخصی وی برمی‌گردد که دارای روحیه تسامح در قبال افکار مخالف بود و از سوی دیگر معتقد بودند که دامن زدن به این اختلاف موجب فترت در ادامه مبارزه علیه حکومت پهلوی می‌شود که از دیدگاه او دشمن اصلی بود، چون به عقیده عراقی و افرادی نظیر آیت‌الله طالقانی و محمد محمدی گرگانی اعلام تغییر مواضع بخشی از کادرهای سازمان نباید باعث ضربه به اصل سازمان و مبارزه شود و در نهایت شاید بتوان گفت چون آغاز فعالیت و مبارزه سیاسی عراقی از طریق فداییان اسلام بود و از دیدگاه وی اصلی‌ترین نوع مبارزه، مبارزه مسلحانه بود و به سازمان مجاهدین خلق نه به خاطر عقاید و آرمان‌هایش، بلکه به دلیل روش مبارزه‌اش اعتقاد داشت^{۴۶} و به خاطر این دلایل بود که مجاهدین خلق در زندان و همچنین در بیرون از زندان، تلاش زیادی کردند تا از این ویژگی‌های عراقی سوءاستفاده کنند و به نوعی او را به سوی خود جذب کنند؛ اما چون وجه غالب در شخصیت عراقی امام خمینی (ره) بود و خود را مقلد امام (ره) می‌دانست، مجاهدین در این زمینه نتوانستند بر روی او تأثیرگذار باشند.^{۴۶}

من‌جمله مجموع عراقی نسبت به دیگر اعضای مؤتلفه از روحیه تساهل و تسامح بیشتری نسبت به گروه‌های مختلف فکری برخوردار بود. روابط نسبی او در زندان با کمونیستی همچون بیژن جزینی،^{۴۷} و در بیرون از زندان با یک ملی‌گرای واقعی همچون داریوش فروهر،^{۴۸} نمونه‌های این مدعاست که از روحیه تساهل و مدارای وی حکایت می‌کند.

نکته‌ای که باید در اینجا به آن اشاره کرد این است که هنگامی که عراقی در سننین نوجوانی و جوانی بود تعصبات مذهبی بیشتری نسبت به دوره میانسالیش داشت؛ اما گذشت زمان، افزایش سن، تجربه حوادث گوناگون و تعامل با افراد و شخصیت‌های فکری و سیاسی مختلف، موجب شد تا وی از روحیه تساهل و انعطاف بیشتری نسبت به افکار و اعتقادات مذهبی و سیاسی مخالف برخوردار شود، به طوری که بعد از پیروزی انقلاب نیز این روحیه تسامح و تساهل عراقی را در موقعی که در منصب رئیس زندان قصر است شاهد هستیم. جایی که خود مدت‌ها در آنجا زندانی بود و شکنجه‌های زیادی را متحمل شده بود از اعمال خستون و شکنجه نسبت به زندانیان و حتی آن‌هایی که قبل از انقلاب او را شکنجه کرده بودند پرهیز می‌کرد.

به هر حال حضور عراقی و دیگر زندانیان مؤتلفه در زندان و اختلاف‌نظرهای میان آنان و دیگر زندانیان وابسته به دیگر گروه‌ها و همچنین فعالیت‌های تشکیلاتی و منسجم آنان در تعامل با سایر گروه‌های اسلام‌گرا، نقش مهمی در تحولات سیاسی داخل زندان و در فعالیت‌های گروه‌های سیاسی در خارج از زندان داشت. به گونه‌ای که حتی پس از دستگیری اعضای اصلی، برخی از اعضای مؤتلفه که در بیرون از زندان بودند با سازمان مجاهدین خلق به همکاری پرداختند و پس از تغییر ایدئولوژی این سازمان، از ادامه همکاری با آنان خودداری کردند و در پوشش فعالیت‌های



فرهنگی‌مذهبی ازجمله تأسیس مکتب تحقیقات و تبلیغات صادقیه، بنیاد رفاه و تعاون، مدرسه رفاه و شرکت سبزه به فعالیت‌های سیاسی پرداختند و با نزدیک شدن به سال‌های پیروزی انقلاب و آزادی اعضای اصلی آن ازجمله عراقی از زندان، در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نقش مهمی در پیروزی انقلاب داشتند. از سوی دیگر عراقی و دیگر زندانیان سیاسی مؤتلفه مهم‌ترین فعالان سیاسی گروه‌های اسلام‌گرا در زندان بودند که پس از تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق نیز نقش مهمی در سازمان‌دهی نیروهای مذهبی زندان داشتند. این افراد با گرایش‌های مذهبی در داخل زندان به بحث‌های ایدئولوژی و مذهبی می‌پرداختند و با برگزاری جلسات و تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه در صدد مقابله با افکار کمونیستی و تداوم حرکت روحانیت در زندان بودند.^{۴۹} به طوری که بر اساس یکی از اسناد ساواک، مهدی عراقی و آیت‌الله محی‌الدین انواری مکانی را در اتاق ۴ بند ۶ زندان اوین برای رفع اشکالات زندانیان مسلمان و مذهبی به وجود آوردند و کلیه زندانیان مذهبی اشکالات خود را به هنگام مطالعه کتاب یادداشت می‌کردند و به نزد مهدی عراقی و آیت‌الله انواری می‌بردند و آن‌ها هم این اشکالات را از طریق مباحثات ایده‌آلیستی و ضد ماتریالیستی برطرف می‌کردند تا جایی که حتی سعی کردند شخص کمونیستی همچون حسین مراد دزفولی را که کتابی در مورد زبان، تفکر و شناخت مطالعه می‌کرد تحت تأثیر قرار دهند و به سوی خود جذب کنند که تا حدودی در این کار موفق شدند.^{۵۰}

آزادی مهدی عراقی در زندان (جشن سپاس)

در اواخر سال ۱۳۵۵ و اوایل سال ۱۳۵۶ شرایط و فضای سیاسی ایران کاملاً تغییر کرده بود. با روی کار آمدن دموکرات‌ها به رهبری جیمی کارتر در آمریکا و سیاست فضای باز سیاسی، رژیم شاه در اثر فشارهای بین‌المللی مجبور به پذیرش مناسبات حقوق بشر و بازدید آن‌ها از زندان‌ها شد. شاه برای اینکه بتواند مناسبات اقتصادی نظامی خود را با دنیای غرب رعایت کند، تن به یک‌سری خواسته‌های سازمان حقوق بشر داد و برای اینکه همراهی خود را با طیف سیاسی حاکم بر آمریکا نشان دهد شروع به کاهش زندانیان سیاسی کرد.

مهدی عراقی یکی از آن زندانیان سیاسی بود که از اواخر سال ۱۳۴۳ به همراه دیگر اعضای مؤتلفه در زندان به سر می‌برد. تا اینکه در ۱۴ بهمن ۱۳۵۵ به همراه دیگر اعضای مؤتلفه اسلامی همچون حبیب‌الله عسگراولادی و آیت‌الله انواری و عده‌ای از زندانیان کمونیست از زندان آزاد شد، درحالی‌که او به حبس ابد محکوم شده بود. در مورد همین مسئله که چرا او و برخی از همفکرانش در مؤتلفه در آن برهه زمانی از زندان آزاد شدند، حرف و حدیث‌های زیادی وجود دارد. درحالی‌که برخی از افراد، این موضوع را بسیار عادی جلوه دادند،^{۵۱} اما گویا آنان در مراسمی که از سوی عوامل دولتی برای همه زندانیان سیاسی تدارک دیده شده بود مبنی بر اظهار ندامت و پشیمانی از مبارزه سیاسی و تقاضای عفو و بخشش از شاه که به «جشن سپاس» معروف شده بود، شرکت کردند^{۵۲} و به همین دلیل آزاد شدند. این اتفاق، ضربه روحی بسیار سختی بر مبارزان انقلابی، به‌ویژه طیف مذهب‌گرا وارد کرد.^{۵۳} این اتفاق و بخشش آن از طریق تلویزیون، وجهه ناخوشایندی برای انقلابیون مبارزی مثل مهدی عراقی که سال‌ها در زندان، سختی‌های زیادی را تحمل کردند، در بین مبارزان سیاسی دیگر ایجاد نمود و در واقع این تصور را به وجود آورد که آن‌ها از مبارزه سیاسی بریده‌اند.^{۵۴} این مسئله در مورد مهدی عراقی با آن سوابق مبارزاتی بعید به نظر می‌رسد. کسی که در زندان باعث تقویت روحیه دیگر زندانیان بود و شکنجه‌های طولانی را حتی برای راحتی دیگر زندانیان به جان می‌خرید، به نظر نمی‌رسد از مبارزه سیاسی بریده باشد.

برخی چنین اظهار کرده‌اند که حضور آنان در آن مراسم، کاملاً از روی بی‌اطلاعی بود^{۵۵} و مراسمی که از تلویزیون در همان زمان پخش شد فقط به‌منظور خراب کردن وجهه انقلابیون مذهب‌گرا بود.^{۵۶} به طوری که حتی شخص انواری این موضوع را تکذیب کرده است: «من از این مراسم و فیلم‌برداری اطلاعی ندارم زیرا از ما به‌طور دسته‌جمعی چندین ژست عکس برداشته‌اند و ممکن است آن‌ها را مونتاز کرده باشند. من و مهدی عراقی موقع ترخیص از زندان به مقامات مربوطه گفته‌ایم که ما اهل نوشتن تعهد و نامه تبه‌آمیز نیستیم.»^{۵۷}

به اعتقاد برخی، عراقی و دیگر اعضای مؤتلفه حاضر در این مراسم، از جریان کار کاملاً بی‌اطلاع بودند و چون رژیم پهلوی احساس کرد که مبارزان سیاسی مذهب‌گرا یعنی روحانیت مبارز با حکومت پهلوی از دیگر طیف‌های مبارزان سیاسی سبقت گرفتند و رهبری مبارزه را به دست آورده‌اند، این نقشه را ترتیب داد تا وجهه مثبت آنان را زیر سؤال ببرد.^{۵۸} به طوری که ساواک سعی کرد با آزادی زندانیان مذهبی من‌جمله اعضای مؤتلفه به همراه کمونیست‌ها و توده‌های اولاً اختلافات درون زندان را به بیرون زندان بکشاند و تا می‌تواند در بین صفوف مبارزان اختلاف بیندازد و از طرف دیگر روحانیت مبارز را منتهم به انحرافات ایجادشده بکند و به نوعی به آن‌ها تهمت مارکسیست‌های اسلامی بزند.^{۵۹} هرچند اعتراف و شرکت در مراسمی از این دست در دوره زندان و شرایط غیرعادی آن هیچ‌گاه نمی‌تواند مبنای قضاوت درست درباره عملکرد و دیدگاه عقیدتی افراد قرار گیرد، اما شرکت در مراسم سپاس در کارنامه



سیاسی بسیاری از انقلابیون مذهبی نکته‌های مهم است. به نظر می‌رسد شرکت در این مراسم مانند بسیاری از این قبیل مراسم از سر اختیار نبوده است، اما ملاحظاتی و نکته‌هایی وجود دارد که این افراد را ترغیب می‌کرده باشد. شرکت در مراسم سیاست از بند زندان رهایی یابند. یکی از این مسائل، تغییر گرایش مجاهدین خلق بود، این دلیل می‌تواند به‌ویژه درباره آیت‌الله انواری و حبیب‌الله عسگر اولادی که به‌علت گرایش مذهبی شدید، حداقل در این زمینه روحیه تسامح کمتری در آن‌ها وجود داشته، صدق کند. آنان از این برهه زمانی، نه حکومت پهلوی بلکه نفوذ گروه‌های مارکسیست در ایران را به‌عنوان دشمن اصلی دین تلقی می‌کردند. تا جایی که آنان مجاهدین خلق را به سوسیال امپریالیسم و مارکسیست‌ها را به امپریالیسم تشبیه می‌کردند و معتقد بودند که سوسیالیسم امپریالیسم خطرناک‌تر از امپریالیسم است. به همین دلیل خطر منافقین از خطر رژیم بیشتر است*** اما دلیل دومی که در مورد این اقدام برخی از اعضای مؤتلفه و به‌ویژه در مورد مهدی عراقی، می‌توان اقامه کرد این است که این کار آنان به‌عنوان یک نقشه تاکتیکی نگریسته می‌شد تا از این طریق، از زندان خارج شده و مبارزات سیاسی خود را در بیرون از زندان به‌طور جدی از سر بگیرند و چنان‌که مشاهده شد، نقش مهدی عراقی در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ در مبارزه سیاسی علیه حکومت پهلوی می‌تواند نشانه این مدعا باشد.

توضیحات چشم‌انداز ایران:

*تصمیم برای تعجید آیت‌الله خمینی در اختیار منصور نخست‌وزیر نبود. این کار به امر شاه عملی شد. ** در این باره به کتاب خاطرات و تأملات در زندان شاه آقای محمدی گرگانی صص ۲۹۳-۲۹۴ مراجعه کنید که نشان می‌دهد آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری تحت فشار دیگران بوده‌اند و باطناً با این کار موافق نبوده‌اند. آیت‌الله منتظری نیز در خاطرات خود صص ۳۸۶ تا ۳۹۰ این ماجرا را توضیح داده‌اند. در آنجا ایشان به دلیل عدم رعایت مارکسیست‌ها، هم‌غذا شدن با آن‌ها وارد می‌کنند، ولی معتقدند مجاهدین مسلمان بودند. ***نسبت دادن این مواضع به آیت‌الله انواری و عسگر اولادی مستند نیست. آقای اسدالله لاجوردی چنین مواضعی داشتند ولی دو شخص نامبرده به نظر می‌رسد مواضع معتدل‌تری داشتند. ■

(دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی)

پی‌نوشت:

۱. پیشکسوت انقلاب، پیشین، صص ۳۰-۳۱
۲. خاطرات و مبارزات شهید فضل‌الله مهدی‌زاده محلاتی، پیشین، صص ۷۰
۳. مصاحبه با هاشم امانی، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۱۳
۴. پیشکسوت انقلاب، پیشین، صص ۱۴۰
۵. مصاحبه با هاشم امانی، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۱۳
۶. مصاحبه با احمد احمد، همان منبع، صص ۷۲
۷. همان منبع، مصاحبه با هاشم امانی، «شهید عراقی و مسیر و سلوک فردی، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۱۳؛ مصاحبه نگارنده با سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۸۸/۱۲/۹
۸. مصاحبه با احمد احمد، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۷۱-۷۲

۹. خاطرات جواد منصوری، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶، صص ۵۶؛ هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، پیشین، ج ۱ صص ۳۱۶
۱۰. مصاحبه نگارنده با سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۸۸/۱۲/۹
۱۱. همان منبع
۱۲. خاطرات صفر خان (صفر قهرمانیان)، پیشین، صص ۱۸۹
۱۳. مصاحبه با مرتضی حاجی، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۶۳
۱۴. مصاحبه با مرتضی حاجی، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۶۳
۱۵. خاطرات صفر خان (صفر قهرمانیان)، سی‌ودو سال مقاومت در زندان‌های شاه، در گفت‌وگو با علی‌اشرف درویشیان، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸، صص ۱۸۹
۱۶. مصاحبه نگارنده با محمدکاظم بجنوردی، ۱۳۸۸/۱۲/۹؛ مسی به رنگ شفق، سرگذشت و خاطرات سید کاظم موسوی بجنوردی، صص ۱۶۶-۱۶۷
۱۷. همان منبع، صص ۱۴۵
۱۸. مصاحبه رسول جعفریان با آیت‌الله انواری، پیشین، صص ۶
۱۹. یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب سی‌ونهم، آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر محی‌الدین انواری، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۶، چاپ اول، صص ۲۳۶؛ پیشکسوت انقلاب، صص ۱۸۹
۲۰. مصاحبه نگارنده با سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۸۸/۱۲/۹
۲۱. آیت‌الله محی‌الدین انواری به روایت اسناد، تدوین صغری (شهلا) عامری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، چاپ اول، صص ۵۳-۵۴
۲۲. مصاحبه با محمدحسن ابن‌الرضا، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۶۶؛ خاطرات آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، تدوین دکتر غلام‌رضا خواجه‌سروی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، چاپ اول، صص ۱۶۱
۲۳. مصاحبه نگارنده با سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۸۸/۱۲/۹
۲۴. مصاحبه با حبیب‌اللهیان، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۹۲
۲۵. همان منبع، مصاحبه با ابوالفضل توکل‌بیتا، صص ۳۹
۲۶. همان منبع، مصاحبه با نادر عراقی، صص ۱۱۲
۲۷. روزنامه کیهان، ۱۳۶۳/۶/۳
۲۸. مصاحبه نگارنده با سید محمود داعی، ۱۳۸۸/۱۰/۱۰
۲۹. خاطرات عزت‌شاهی، به کوشش محسن کاظمی، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، چاپ اول، صص ۴۲۸؛ خلیل امجدی، تاریخ شفاهی گروه‌های هفتگانه مسلمان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، چاپ اول، صص ۱۳۴-۱۳۸
۳۰. مصاحبه با عزت‌شاهی (مطهری)، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۴۵
۳۱. خاطرات دکتر محمد مهدی جعفری، سازمان مجاهدین

۱. خلق از درون، گفت‌وگو از سید قاسم باحسینی، نشر نگاه امروز، چاپ اول، ۱۳۸۳، صص ۱۷۱-۱۸۸
۲. شریعتی آن‌گونه که من شناختم، ناگفته‌های دکتر محمد مهدی جعفری، گفت‌وگو از سید قاسم باحسینی، تهران: نشر نگاه امروز، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۵۳
۳. مصاحبه نگارنده با عبدالمجید معادینخواه، ۱۳۸۹/۹/۱۳
۳۴. همان
۳۵. پیشکسوت انقلاب، پیشین، صص ۲۷۱؛ خاطرات عزت‌شاهی، پیشین، صص ۶۰۲-۶۰۵
۳۶. مصاحبه با محمد مهرآیین، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۸۵؛ مصاحبه با هاشم امانی، همان منبع، صص ۱۳
۳۷. مصاحبه نگارنده با عبدالمجید معادینخواه، ۱۳۸۹/۹/۱۳
۳۸. مصاحبه با عزت‌شاهی (مطهری)، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۴۴
۳۹. مجله چشم‌انداز ایران، شماره ۳۱، صص ۸۵
۴۰. مصاحبه با عزت‌شاهی (مطهری)، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۴۵
۴۱. مصاحبه با محمدحسن ابن‌الرضا، همان منبع، صص ۶۶
۴۲. مصاحبه با عصمت ایجاددی، همان منبع، صص ۱۰۲
۴۳. مصاحبه نگارنده با سید علی اصغر رخ‌صفت، ۱۳۸۹/۹/۷
۴۴. مصاحبه با ابوالفضل حاج حیدری، همان منبع، صص ۷۶
۴۵. مصاحبه نگارنده با عبدالمجید معادینخواه، ۱۳۸۹/۹/۱۳؛ «۳۰ خرداد ۶۰: از شیفتگی تا واکنش»، گفت‌وگو با عبدالمجید معادینخواه، نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۳۰، اسفند ۱۳۸۳، صص ۱۶؛ خاطرات عزت‌شاهی، پیشین، صص ۳۸۴
۴۶. مصاحبه نگارنده با عبدالمجید معادینخواه، ۱۳۸۹/۹/۱۳
۴۷. پیشکسوت انقلاب، صص ۲۰۵-۲۱۵
۴۸. همان منبع، صص ۲۶۰-۲۶۵
۴۹. - و روزنامه رسالت، شماره ۲۰، بهمن ۱۳۸۷، صص ۱۹
۵۰. پیشکسوت انقلاب، پیشین، صص ۲۴۳
۵۱. مصاحبه با هاشم امانی، ماهنامه فرهنگی-تاریخی شاهد یاران، صص ۱۳
۵۲. خاطرات عزت‌شاهی، پیشین، صص ۶۱۴-۶۱۴
۵۳. مجله چشم‌انداز ایران، مصاحبه با سعید حجاریان، شماره ۳۱، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۴، صص ۳۵
۵۴. خاطرات عزت‌شاهی، پیشین، صص ۶۱۸
۵۵. آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با حبیب‌الله عسگر اولادی، شماره بازیابی، ۸۶۹۳
۵۶. مصاحبه نگارنده با سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۸۸/۱۲/۹
۵۷. ترور شاه، حادثه کاخ مرمر به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ اول، صص ۵۷۹
۵۸. آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با اسدالله بادامچیان، نوار شماره ۴۶، صص ۷-۵
۵۹. مصاحبه نگارنده با عبدالمجید معادینخواه، ۱۳۸۹/۹/۱۳

رجوی، از کجا تا به کجا



مهدی غنی

کتاب هم رسوخ یافته است. گرچه کتاب خاطرات یک فعال سیاسی و چریک رزمنده است، اما بیش از آنکه به وقایع سیاسی و تجارب مبارزاتی تأکید کند رنگ و بوی اخلاقی، ارزشی و گاه عرفانی در آن بارز است.

دکتر محمدی از ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ تا دی ماه ۵۷ در زندان بوده است، لذا بخش مهمی از خاطرات ایشان به وقایع زندان و به ویژه گفت‌وگوهای اختصاصی و اختلافات او با مسعود رجوی و سایر اعضای سازمان مجاهدین در زندان مربوط است.

رجوی مبارز

از آنجا که پدیده رجوی و سازمان او از معضلات جامعه ماست و اکنون با سرانجام اسفناکی روبه‌رو شده است، مطالب کتاب، در شناسایی و ریشه‌یابی این جریان می‌تواند مفید باشد.

خیلی از ما عملکرد مسعود رجوی را محکوم می‌کنیم. خانواده‌های زیادی داغدار شده‌اند. همکاری او با صدام متجاوز به خاک میهن، همچنین همراهی او با ابرقدرت‌ها و مواضع متناقض دیروز و امروز او قابل توجه نیست. او برای بقای خودش به هر وضعیتی تن داد. شاید هم مسعود که مدت‌هاست رسانه‌ای نشده از میان رفته باشد؛ اما این همه داستان نیست. مسعود رجوی یک شخص نبود که با مرگش به پایان برسد. او یک تفکر، یک شیوه و سبک زندگی، یک منش و روش بود، مسعود سمبل یک سیستم و رویکرد بود. سیستمی که می‌تواند در اشکال جدید، شبیه‌سازی و بازتولید شود. با این نگاه رجوی زنده و با تک‌تک ما قرین و همراه است. اگر او را درست نشناسیم، چه بسا علی‌رغم تنفر از او رجوی‌ها داشته باشیم.

رجوی در ۲۷ بهمن سال ۱۳۵۰ که در دادگاه نظامی شاه محاکمه می‌شد، یک انقلابی رادیکال بود. او مواضع ضد امپریالیستی‌اش را به‌عنوان دفاعیات چنین توضیح داد:

«عامل بدبختی من و شما، بدبختی همه خلق، امپریالیسم بین‌المللی است. عروسک‌هایش در این‌ور و آن‌ور دنیا سرکارند که اگر به خودشان بودند یک لحظه روی پایشان بند نبودند. کائوکی، ملک حسین، ملک فیصل... ما به جرم خود افتخار می‌کنیم. ما به اینکه دست در دست چریک‌ها برای نابود کردن امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه می‌کنیم افتخار می‌کنیم. به غیر از نبرد یا تسلیم راه دیگری وجود ندارد...»

او حتی به مصدق انتقاد می‌کند که ماهیت امپریالیسم آمریکا را درست نشناخته بود:

«در پایان جنگ (جهانی دوم) امپریالیسم ناجوانمرد دیگری بروز کرد و قدم در راه انگلیس گذاشت. این کشور استعمارطلب، ایالات متحده آمریکا بود که اکنون در ویتنام برای کائوکی سینه می‌زند و در ممالک دیگر پشتیبان ارتجاع است... اشتهای دولت وقت (مصدق) عدم توجه به ماهیت امپریالیسم آمریکا بود. آمریکا تمام سهم نفت عربستان سعودی را به خودش اختصاص داده بود و در مورد ایران هم نقشه مشابهی داشت. این بود که مسائل به آن روز کشید که نباید بکشند.»

خاطرات محمد محمدی گرگانی در آستانه چهلمین سال انقلاب در سال ۱۳۹۶ منتشر شد. اولین و مهم‌ترین انتقادی که به ایشان و اغلب هم‌نسلان ایشان مطرح است، دیرکرد و اهمالی است که در نگاشتن و انتشار خاطرات و تجربیات خود داشته‌اند. هدف از نگاشتن خاطرات آیا جز این است که تجربیات نسلی به نسل بعد منتقل شده و اشتباهات گذشته تکرار نشود و از ابتکارات و خلاقیت‌های آنان بهره برده و راهی عالمانه‌تر و عاقلانه‌تر برای آینده خود در پیش گیرند؟

اگر چنین است، تأخیر چهل ساله در چنین امر حیاتی چه توجیهی دارد؟ اگر این جمله کلیدی را که گذشته چراغ راه آینده است درست نمی‌دانیم، اساساً نگاشتن خاطرات ارزش ملی و اجتماعی چندانی نخواهد داشت و جنبه شخصی پیدا می‌کند؛ اما اگر به پیوستگی امروز با دیروز و نه الزاماً دنباله‌روی باور داریم، چرا این بزرگان همان سال‌های اول انقلاب تجربیات خود را مدون نکردند تا کنشگران جوان‌تر با کوله‌باری از آگاهی‌های تاریخی سرنوشت خود را رقم زنند؟

جای تأسف است هنوز هم بزرگانی از آن نسل هستند که در نگاشتن و انتشار تجربیات و خاطرات خود تردید دارند. آن‌ها به کارهای مفید دیگری مشغول‌اند که کم و بیش از عهده دیگران نیز برمی‌آید، اما شاید توجه یا باور ندارند که انتقال تجربه آن‌ها به نسل پس از خود از عهده هیچ کس دیگر ساخته نیست.

ناگفته نماند محمدی بر نکته یادشده خود توجه و تأکید داشته است، چنان که بیش از دو دهه پیش این مهم را آغاز کرده است، اما کش آمدن زمان، نشان‌گر این است که این مسئله در اولویت نبوده و پیشرفت کار به کندی صورت گرفته است. چنانچه در مقدمه کتاب ذکر شده، ایشان همواره نگران این مسئله هم بوده است که گفتن خاطرات حدیث نفس و آلوده به خودستایی نشود و انگیزه خالصانه‌ای بر آن حاکم باشد و این تردید در کندی کار بی‌تأثیر نبوده است، اما این نکته آخرین که از منش و شخصیت ایشان برمی‌آید در محتوای

چگونه مردی با این مواضع رادیکال و انقلابی که عامل بدبختی همه خلق‌ها را امپریالیسم می‌داند، به جایی می‌رسد که همه سرنوشت خود و جریانش را به همان امپریالیسم و عروسک‌هایش! پیوند زده و به‌صورت عاملی در اختیار آنان قرار می‌گیرد؟ افتخار می‌کند که مقامات امریکایی در همایش‌های آن‌ها شرکت کرده و با آنان هم‌نوا شوند. آیا امپریالیسم تغییر ماهیت داده و به خلق‌ها پیوسته است؟ آیا چریک‌ها که برای نابودی امپریالیسم و صهیونیسم می‌جنگیدند دچار خطای اساسی بودند؟ این سرنوشت تلخ تأمل‌برانگیز و تکان‌دهنده است. باید آن را به‌درستی بشناسیم و عوامل و ریشه‌های آن را دریابیم تا از تکرار آن مصون مانیم.

۱. خودمحوری

یکی از ویژگی‌های رجوی که بعد تبدیل به ویژگی تشکیلاتش شد، خودمحوری و خودستایی بود. گویی محور همه تحولات و عامل همه حرکت‌ها در شخص رجوی و تشکیلات او ریشه دارد. او گمان می‌کرد بالاترین فهم از اسلام از وضعیت جامعه و جهان به او اختصاص دارد.

آقای محمدی این ویژگی مسعود را چنین توضیح می‌دهد: «روزی در بند ۲ زندان اوین نشسته بودیم. مسعود داشت یادداشت می‌نوشت. یکی از بچه‌ها گفت امام زمان بیاید همه این اعتقادات ما را می‌ریزد دور، ما می‌فهمیم که اسلام‌مان بی‌خود بوده است. مسعود گفت: نخیر. من الآن حاضریم بنویسم که امام زمان هم بیاید چه می‌گوید. الآن حاضریم بنویسم که اسلامی که امام زمان می‌آورد چیست.

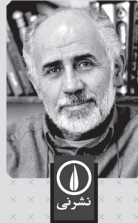
این عین جملات او بود و من شگفت‌زده بودم، باور نمی‌کردم. با نگرانی و تعجب گفتم: مسعود واقعاً فکر می‌کند که دیگر بعد از تو، ذهن بشر تکامل و تعالی پیدا نخواهد کرد؟ تو آخرین کلام را درباره اسلام می‌گویی؟ ... این دگم نیست؟ این زندانی شدن و بسته شدن و فاجعه نیست؟ ... خاطر آمد که حنیف و احمدرضایی بارها گفته بودند که ما قدم اول را برداشته‌ایم.^۲»

کسی که خود را برتر از دیگران دانست و تصور کرد بالاترین فهم و دانش را دارد، طبیعی است که هیچ انتقاد و نقطه‌ضعفی را برنتابد. هر انتقادی باید سرکوب شود. مخالفی باید از میان برداشته شود.

شهید رجایی به خاطر ارتباط با سازمان مجاهدین دستگیر و شکنجه شد. علی‌رغم شکنجه‌های زیاد اطلاعات زیادی از سازمان را حفظ کرد. ایشان

محمد محمدی (گرجانی)

خاطرات و تأملات در زندان شاه



که پس از انقلاب هم ارادت خود به بنیان‌گذاران مجاهدین را کتمان نکرد، در زندان به خاطر طرح برخی انتقادات به رفتار و برخوردهای مسعود و همراهانش از طرف آن‌ها بایکوت شد و مورد طرد و لعن قرار گرفت. آقای محمدی گوشه‌ای از این ماجرا را توضیح می‌دهد: «در یک جلسه عصر جمعه، که اکثر زندانی‌ها جمع می‌شدند و سرود و آواز می‌خواندند و خوش‌وبش می‌کردند، رجایی گفت که ما باید اسلامی برخورد کنیم. در جلسه سه‌نفری با مسعود و موسی، رجوی حرف‌های

تندی علیه رجایی زد. فریاد می‌زد که او، یعنی رجایی، تیغ به دست ساواک می‌دهد تا سر ما را ببرد. می‌گفت که بر اساس حرف رجایی، یعنی ما اسلامی برخورد نمی‌کنیم... از من خواست که با او برخورد کنم تا ادب شود و توبه کند و گفت که باید بیاید و از خودش به دلیل این حرف انتقاد کند. مسعود گفت: او ما را که اسلام واقعی هستیم زیر سؤال برده، حرف‌های تو ذهنی است، امروز هرکس علیه ما باشد، علیه اسلام، علیه علی، و علیه قرآن است. امروز ساواک و امپریالیسم در برابر ما است.^۳»

اینکه ما خودمان را مساوی یک دین فرض کنیم و مخالف خودمان را مخالف دین بنامیم، از چه منطقی برمی‌خیزد؟ این در حالی است که حتی علی‌آقا از مردم می‌خواست با او مثل جباران برخورد نکنند و اگر سخنی و نصیحتی دارند به ایشان بگویند. پیامبر هم برای خودش چنین جایگاهی قائل نبود که هیچ‌کس

حق اظهارنظر در برابر ایشان نداشته باشد. نمونه روشن آن آیات اول سوره مجادله است که زنی در مقابل حکم پیامبر موضعی متفاوت اتخاذ می‌کند و سرانجام خداوند موضع زن را تأیید می‌کند؛ اما رجوی خود را مظهر تمام و کامل اسلام دانسته و هیچ نقطه‌ضعف و نقصی برای خود و سازمان تحت امرش قائل نیست.

«در تمام شعارها و سرودهای سازمان، یک عضو سازمان دائم به خودش درود می‌فرستد. سلام بر خودم، زنده‌باد خودم. من برترینم، من سکان تکاملم. به‌طور مکرر از این مسئله اظهار نگرانی می‌کردم که این غرور و کبر تشکیلاتی آفت بی‌طرفی و عدالت‌طلبی ماست... او می‌گفت: تبلور اسلام در هر مقطع تاریخی در یک شخص و یک جریان است، بنابراین سازمان مجاهدین امروز شیعه علوی و شیعه دوران علی‌آقا است. همان‌گونه که در دوران علی‌آقا باید علی‌آقا و شیعه علی‌آقا مطرح کرد، حالا هم باید مجاهد را مطرح کرد.^۴»

«این تفکر قبل از انقلاب بود که بین خدا و خلق حاجب و پرده‌داری به نام روحانیت وجود داشت. عین این تفکر را سازمان مجاهدین دارد که مطرح می‌کرد و می‌گفت: ما اصیل‌ترین اسلام هستیم. ضربه به ما، ضربه به اسلام است... به همین دلیل رهبران سازمان هرگونه تجدیدنظر در اصول سازمان مجاهدین را خیانت به اسلام و خلق می‌دانند. این همان شرک است. از نظر من سازمان گوساله سامری و آلوده به شرک شده بود.^۵»

قدرت و اقتدار

آقای محمدی توضیح می‌دهد که سازمان با چیدن یک معادله به این ترتیب که دشمن اصلی امریکا است و اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین مانع امریکا هم سازمان مجاهدین است، به سازمان تقدس و جایگاهی خاص می‌بخشید. با این گزاره وقتی می‌پرسیدند چه کسی خواهان نابودی و تضعیف سازمان است؟ پاسخ این بود: ساواک و امریکا؛ بنابراین هرکس به شکلی سازمان را تضعیف می‌کرد در خط ساواک و امریکا قرار می‌گرفت (ص ۴۰۸). به این ترتیب هرگونه انتقاد به سازمان، به‌نوعی آب به آسیاب امریکا ریختن تلقی می‌شد. این معادله در فضای آن روز که مجاهدین در زندان یا بیرون با نظام وابسته به امریکا درگیر بودند، برای خیلی‌ها منطقی جلوه می‌کرد. از این معادله دوقطبی یک نتیجه دیگری هم گرفته می‌شد. برای مقابله با امریکا و ساواک که خواهان نابودی سازمان بودند، باید قدرت و اقتدار سازمان را افزایش داد. هر چیزی که به اقتدار سازمان کمک کند، ضد امریکا و ساواک شمرده می‌شد. از اینجا یک تکلیف دیگری برای اعضا پدید می‌آمد و آن حفظ اقتدار و قدرت سازمان بود. قدرت و اقتدار تبدیل به یک ارزش شد.

مسعود به قدرت تشکیلاتی و سازمانی تأکید داشت. بعد از مارکسیست شدن عده‌ای از اعضای سازمان در سال ۱۳۵۴ که می‌بایست به این توجه می‌شد که چه ضعف و نقصی در

” مسعود رجوی یک شخص نبود که با مرگش به پایان برسد. او یک تفکر، یک شیوه و سبک زندگی، یک منش و روش بود، مسعود سمبل یک سیستم و رویکرد بود. سیستمی که می‌تواند در اشکال جدید، شبیه‌سازی و باز تولید شود. با این نگاه رجوی زنده و با تک‌تک ما قرین و همراه است. اگر او را درست نشناسیم چه بسا علی‌رغم تنفر از او، رجوی‌ها داشته باشیم

آموزش‌های سازمان بود که اعضایش جذب یک تفکر دیگر شدند. مسعود به‌عنوان راه‌چاره بر تشکیلات آهنین و تقویت حصارهای تشکیلاتی اصرار داشت. قبل از آن بر انسجام فکری و کادری آموزش‌دیده و توانمند به‌لحاظ فکری، اخلاقی و تجربی تکیه می‌شد، اعضای آگاه و اندیشمند با کرامت و اعتماد به نفس و صاحب اختیار و اراده بودند که آینده را تضمین می‌کردند، اما مسعود تفسیر دیگری از قدرت سازمانی را حاکم کرد.

۲. خودی و غیر خودی

اطاعت از مافوق و تقویت رهبری رمز اقتدار سازمان شد. شایسته‌ترین فرد مطیع‌ترین فرد بود و خودی و درونی به حساب می‌آمد و هر گونه استقلال فکری و انتقاد داشتن، نشانه ضعف ایمان و ناخالصی فرد به‌شمار می‌رفت و به‌عنوان عنصر غیر خودی شناخته می‌شد. با این تفسیر بود که هر ندای متفاوت و هر اندیشه نو و مستقل از رهبری باید ناپود می‌شد:

«کسی از زندان قصر می‌آمد که به لطف‌الله میثی ستمپاتی پیدا کرده بود. تا خبر می‌آمد که علی می‌خواهد بیاید، همه ستمپات‌ها، کادرها و عضوها می‌گفتند: مثلاً علی می‌خواهد بیاید، تحلیل چیه؟ علی رفته طرفدار بچه‌های میثی شده، باید برخورد قاطع باهاش بکنیم. این می‌آمد

توی بند، می‌دید هیچ کس احوالپرسی و سلام نمی‌کند. دوست چندساله‌اش هم با او دیگر سلام و علیک نمی‌کند. می‌رفت یک گوشه کز می‌کرد و می‌نشست... یکی می‌رفت به او می‌گفت اینجا آمدی، سر جای خودت بنشین. اینجا قصر نیست...» (ص ۴۰۹)

رجوی که هنوز خود در زندان و محدودیت بود و امکاناتی نداشت، با قدرت تشکیلاتی و اعضای گوش به فرمان، برای فرد منتقد زندانی در زندان می‌ساخت تا با فشار روانی روزافزون، طی ماه‌ها مقاومت وی درهم شکسته و توبه کند.

آقای محمدی وضعیت سازمان را با این رویکرد، با توجه به تجربه چین و شوروی چنین توصیف می‌کند: «باور امثال رجوی این بود که بچه‌های سازمان باید ایمان پرشور به سازمان داشته باشند، اگر ایمان نداشته باشند، نمی‌توانند کار کنند. از خواب و مال و جانشان بگذرند؛ بنابراین برخورد سازمان با اعضا تا موقعی که در خط سازمان بودند دقیقاً برخورد حمایتی بود. ولی به‌محض اینکه کوچک‌ترین مسئله‌ای پیدا می‌شد، رابطه‌ها یک‌باره عوض می‌شد. یک‌باره همه به هم می‌گفتند مثلاً اکبر مسئله دارد...»^۱

دوب در رهبری و سازمان

این فرهنگ بود که مفهوم دوب در تشکیلات را

پدید آورد. فرد تمامی هویت، شخصیت و اعتبارش را در بودنش با سازمان و تشکیلات و رهبری آن می‌دید. به خودش حق نمی‌داد مستقل فکر کند. فکر از آن رهبری بود و اطاعت از آن او. به‌تدریج افراد چنان از خود بیگانه و تهی می‌شدند که خود را در جایگاهی نمی‌دیدند که بتوانند مستقل از رهبری فکر کنند. باور می‌کردند که اساساً آن‌ها توان فهم و نقادی و تجزیه تحلیل مسائل کلان و مبانی فکری و اعتقادی را ندارند. این مسائل در حیطه و صلاحیت رهبری است و آن‌ها صرفاً باید بیاموزند و یا تقلید و اطاعت کنند.

دکتر محمدی تحت عنوان ذوب در تشکیلات یا انحلال تشکیلاتی این پدیده را توصیف کرده است: «یعنی فرد تمام وجودش، باورهایش و دوستی و دشمنی‌اش و مال و منالش در تشکیلات منحل شود. عشق و روح و وجودش تشکیلات باشد. انحلال در سازمان یعنی مانند فناء فی‌الله، فرد فناء فی سازمان باشد و همه چیزش بشود سازمان...» (ص ۴۷۸)

«تشکیلات برای کسب قدرت بود. درست برخلاف هدف اولیه که آگاهی و تحول مردم هدف بود و این مردم بودند که قرار بود در درازمدت خود قدرت را به دست گیرند؛ اما اکنون کسب قدرت سیاسی هدف شده است. به قول میلیون جیلاس در

کتاب طبقه جدید گروهی تازه تشکیل می‌شود و با قدرت را به دست می‌گیرند برای رهایی زحمت کشان و مردم، اما پس از مدتی خود این گروه و بقای آن هدف می‌شود.» (ص ۴۷۹)

وقتی اندیشه و تعقل و حق انتخاب افراد نفی شد، وقتی یک نفر به‌جای همه تصمیم گرفت و سازمان و قدرت اصل شد، دیگر توان برخورد با خطاها، انحرافات و کژی‌های درونی از بین می‌رود، جریان از درون تهی می‌شود، رفتن به قهقرا سرنوشت محتوم چنین جریانی است.

متأسفانه برخی گمان می‌کنند این رویه و تفکر ذوب در دیگری ریشه در تفکرات اسلامی و شیعی دارد. درحالی که هم در قرآن و هم در سنت موارد زیادی داریم که این رویه را مردود شمرده است. اساساً یکی از چالش‌های انبیا مقابله با همین منطق پیروی بدون چون و چرا و چشم‌پسته مردمان زمانشان از گذشتگان‌شان بوده که بارها در قرآن نقد شده است، اما این رویه و فرهنگ جاری در جاهلیت که تقلید کورکورانه از دیگران بوده، همچنان پس از ظهور اسلام در بخش‌هایی از جامعه باقی مانده و چه‌بسا بازسازی و بازتولید شده است. کما اینکه نقل می‌کنند معاویه از اینکه پیروانی داشته که فرق شتر نر و ماده یا چهارشنبه و جمعه را

تشخیص نمی‌دهند و تابع محض او هستند افتخار می‌کرده است.

عبارت منقول از امام علی (ع): «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق (نهج البلاغه حکمت ۱۶۵)، که اطاعت از هیچ مخلوقی که لازمه‌اش تخطی از فرامین الهی باشد جایز نیست، یکی از صدها مورد در این زمینه است.

شاهد بسیار ساده و آشکار این حکایت، رساله‌های عملیه مراجع تقلید است که در ابتدای آن موضوع تقلید و اجتهاد آمده است در اصول اعتقادات تقلید جایز نیست. شخص باید خود تحقیق کند و به قطعیت برسد و انتخاب کند؛ بنابراین فرد صلاحیت تشخیص اصول درست یا غلط را دارد.

یادی از شاهد

در پایان جا دارد در مقابل منش و روش مسعود رجوی، یادی از شهید شاهد کاظم ذوالانوارکنیم تا تصور نشود لازمه مبارزه سیاسی ناگزیر پیگیری الگویی چون رجوی است. مرحوم کاظم به اعتراف همه کسانی که او را دیده‌اند، با هر کس نشست‌وبرخاست داشت، از چنان تواضع و کرامت نفسی برخوردار بود که طرف را مجذوب و متحول می‌کرد. از جمله برخوردش با انتقادات دیگران کم‌نظیر بود. در برابر انتقاداتی که از او می‌شد، حتی انتقادات ناهج، نه تنها موضع خصمانه نمی‌گرفت، بلکه در صدد پاسخگویی و دفاع هم بر نمی‌آمد. از گوینده انتقاد توضیح می‌خواست، در گفته او تأمل می‌کرد، در مورد انتقادات ناهج‌ها می‌گفت گرچه مورد گفته شده واقعیت نداشته، اما چه‌بسا مورد دیگری مشابه آن خطا از من سرزده که موجب این برداشت وی شده است. او اکنون آن مورد را در خاطر ندارد، من باید رفتار گذشته خود را مرور کنم. رعایت ادب و احترام نسبت به دیگری مرام او بود. زندانیان برای بازجوئی که برای بازدید از سلول می‌آمدند از جا بلند می‌شدند، اما برای نگهبان‌ها و سربازها چنین نمی‌کردند؛ اما او برای هر کس درس‌لؤل را باز می‌کرد چنین می‌کرد و مقام و موقعیت افسرد را معیار قرار نمی‌داد. مقاومت او در برابر شکنجه نیز باورکردنی نبود. در زمان دستگیری که مجروح بود، برای اعتراف گرفتن از او بازجوها با انبردست گوشت کف پایش را می‌پیچاندند و تکه‌تکه می‌کنند و...
تا او زنده بود، مسعود رجوی طرفدار چندانی نداشت، بعد از شهادت او و دیگر اعضای قدیمی بود که جا برای مسعود باز شد. ■

پی‌نوشت:

- ۱- اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران (مدافعات)، تکثیر سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی، ۱۳۵۶، صص ۳۳-۳۴
- ۲- محمدی گرگانی محمد، خاطرات و تأملات در زندان شاه، نشر نی، ۱۳۹۶ چاپ اول، صص ۳۵۱
- ۳- همان، صص ۳۱۹
- ۴- همان، صص ۴۱۲
- ۵- همان، صص ۴۰۹
- ۶- همان، صص ۴۷۸

وقتی اندیشه و تعقل و حق انتخاب افراد نفی شد، وقتی یک نفر به جای همه تصمیم گرفت و سازمان و قدرت اصل شد، دیگر توان برخورد با خطاها، انحرافات و کژی‌های درونی از بین می‌رود، جریان از درون تهی می‌شود، رفتن به قهقرا سرنوشت محتوم چنین جریانی است

نوفل لوشاتو در صدر اخبار جهان

احمد غضنفرپور (متولد ۱۳۲۱ در محله خولنجان زیباشهر مبارکه) نماینده اولین دوره مجلس شورای اسلامی از حوزه انتخابیه شهرستان لنجان بود. ایشان دندان‌پزشک هستند و از سالیان گذشته در اصفهان به مداوای بیماران مشغول‌اند. غضنفرپور در دوران دانشجویی در دهه ۳۰ به جبهه ملی ایران گرایش پیدا کرد و در دوره جبهه ملی دوم به‌عنوان عضو سازمان دانشجویی جبهه ملی فعالیت می‌کرد. سپس برای ادامه تحصیل به پاریس رفت. در آنجا ضمن تحصیل فعالیت سیاسی نیز داشت. در آستانه پیروزی انقلاب که امام خمینی از نجف به فرانسه وارد شدند، ابتدا در منزل احمد غضنفرپور اقامت گزیدند. ایشان از آن دوران خاطرات و مشاهداتی دارد که برای روشن شدن تاریخ گذشته در کنار خاطرات سایر کنشگران آن زمان می‌تواند مفید باشد.

در خارج از کشور اما غوغا برپا شد، رژیم دور از عقل و خرد و منطق شاه را به باد انتقاد گرفتند. از آن زمان به بعد سرمایه‌گذاران در شک و تردید قرار گرفتند.

یکی از ده‌ها نمونه آن دعوتی بود که از یک محقق فرانسوی به نام «دوما» از طرف وزارت کشاورزی ایران به عمل آمد. «دوما» گزارشی تهیه کرد، نسخه‌ای از آن را به دولت و نسخه دیگر را در اختیار مطبوعات خارج قرار داد. خلاصه آن گزارش نشان‌دهنده وضعیت ناهماهنگ و آشفته امور کشاورزی (سدها، قنوت خشک‌شده و...) بود.

این‌گونه تحقیقات و نظریات از طرف عناصری مانند «دوما» و دیگر کارشناسان مستقل و موجه و معروف، سرمایه‌داران خارجی را سخت به وحشت انداخت. مضافاً اینکه تبلیغات مستمر دانشجویان خارج از کشور روزبه‌روز جنبه حاد و عمیق‌تری به خود می‌گرفت و مردم آن دیار را علیه رژیم شاه و مدافعان اقتصادی-سیاسی آن به تکان می‌دادند. مبارزات داخل کشور روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شد و مخصوصاً بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جنبه حاد پیدا کرد.

موضع‌گیری‌های قاطع امام خمینی، روشن‌نگری‌های مستمر دکتر علی شریعتی، مبارزات نهضت آزادی جبهه ملی، گروه مؤتلفه اسلامی، نیروهای چریکی و چپ در بیداری مردم، نسل جوان و متزلزل کردن رژیم شاه نقش ارزنده‌ای داشت.

رژیم وابسته شاه که بیشتر مایحتاج مردم ایران را از خارج تأمین می‌کرد و صادراتش بیشتر در نفت و منابع زیرزمینی خلاصه می‌شد، همراه با ناهماهنگی و اختلافات ارگان‌های دولتی، فساد مالی، حاکمیت قشر محدود که درآمدشان از دزدی و پول نفت تأمین می‌شد و چنان در جامعه نهادینه شده بود که تا امروز هم ادامه دارد، بر نارضایتی‌ها افزود. سرمایه‌داران خارجی به‌مرور زمان از وخامت اوضاع و آینده خود نگران شدند و به فکر چاره افتادند؛ آنان ترس داشتند رشد نارضایتی‌ها ایران را به سوی ممالک کمونیستی مخصوصاً شوروی سابق سوق دهد و کنترل اوضاع از دستشان بیرون رود. ترس آنان بیشتر از این بود که حزب ریشه‌دار و منسجم توده و مخصوصاً سازمان مخفی آن بتواند با فعالیت‌های زیرزمینی و نفوذ در ارکان مختلف، پایه‌های نظام را به خطر اندازد. مضافاً به اینکه گروه‌های زیرزمینی و چریکی و حتی بعضی از گروه‌های اسلامی که تحت تأثیر افکار چپ‌روانه آن‌ها قرار داشتند روزبه‌روز در جامعه نفوذ می‌کردند و محبوبیت آنان جلوه خاص پیدا کرده بود.

نگرانی جوامع غربی از این اوضاع و احوال به‌حدی بود که در لایه‌های گفتر

موضوعاتی که در نوفل لوشاتو اتفاق افتاد در آسمان بی‌ابر صورت نگرفت؛ یک سلسله عوامل داخلی و خارجی و تاریخی، اخبار نوفل لوشاتو را در صدر اخبار جهان قرار داد. از این‌رو ضروری است جریانات و جو حاکم قبل از ورود امام خمینی به پاریس را مدنظر قرار دهیم:

قبل از ورود امام خمینی

از آنجا که پایه‌های نظام سلطنتی بیشتر از آنچه در داخل کشور قرار داشته باشد در خارج از کشور قرار داشت، مبارزات دانشجویان خارج از کشور و شرایط آن زمان متدرجاً توانست آن پایه‌ها را سست و شرایط سقوط رژیم را فراهم آورد؛ از نقطه‌نظر اقتصادی سرمایه‌داران غربی و دولت‌مردان شرق و غرب جهت غارت منابع زیرزمینی مخصوصاً نفت و محصولات ناشی از آن به سرمایه‌گذاری مشغول شدند. از نظر سیاسی سعی بر اعمال‌نظر در تصمیم‌گیری‌ها داشتند. از این‌رو رژیم سلطنتی را به هر سو که موردنظرشان بود سوق می‌دادند. از نظر فرهنگی در حاکمیت بخشیدن و تحمیل عقاید از هیچ کوششی دریغ نداشتند.

فضای مسدود و محدود سیاسی امکان هرگونه چشم‌انداز روشن یا تبادل افکار و آرا را تقریباً به صفر رسانده بود. این شرایط زمانی به اوج خود رسید که شاه دو حزب خودساخته را منحل کرد و حزب رستاخیز را جایگزین آن‌ها کرد و با غرور مستانه شاهانه جمله معروف تاریخی خود را بدین مضمون به زبان آورد: «مردم ایران یا ملت ایران سه راه بیشتر در پیش ندارند؛ یا باید راهی خارج شوند یا به زندان انداخته می‌شوند یا اینکه در حزب رستاخیز نام‌نویسی کنند»

این سخن یک جمله ساده‌ای نبود به‌طور اتفاقی از زبان شاهنشاه خطاب به ملت ایران گفته شود، دکترین جدید شاهانه بود که به‌مانند یک بمب بسیار قوی در آن فضا (داخل و خارج) منفجر شد و جهانیان و آزاداندیشان جهان را به حیرت واداشت. از آن زمان به بعد مردم ایران به چهار گروه تقسیم شدند: گروهی از طرفداران واقعی یا جیره‌خوار و مزدور وارد حزب شدند، گروهی هم بالاجبار وارد شدند. دسته‌هایی از اقشار کم‌درآمد و متوسط مذهبی که تعدادشان در آن روزگار بسیار بود به مساجد و مراکز مذهبی پناه آوردند. گروهی از جوانان دست به تفنگ شده سازمان‌های زیرزمینی تشکیل دادند. عده‌ای هم روانه خارج شدند که فرار مغزها لقب گرفت.

دکتر احسان نراقی، جامعه‌شناس معروف، دست به قلم شد و فرار مغزها و شرایط آن روزگار را شرح داد و آینده رژیم شاه را پیش‌بینی کرد و مورد غضب ملوکانه قرار گرفت. بسیاری از روشنفکران دیگر مانند حاج‌سیدجوادی نیز بابت هشدارهای واقع‌بینانه‌شان به همان سرنوشت و بدتر از آن گرفتار آمدند.

و نوشتار آنان مشاهده می‌شد؛ نمونه‌ای از آن‌ها را شخصاً مشاهده کردم: روزی برای برگزاری یک اعتصاب غذا با پلیس فرانسه برخوردی پیدا کردم، بعد از گفت‌وگوهای زیاد درباره مسائل ایران (اصولاً فرانسوی‌ها اهل بحث و گفت‌وگو هستند حتی با نیروهای مخالف خود) یکی از رؤسای پلیس از راه رسید و در جریان قرار گرفت. بعد از مدتی گفت‌وگو گفت: «واقعاً مسئله شاه برای ما بفرنج شده و برای جهان غرب مسئله ایجاد کرده، سپس توصیه کرد و گفت شما ایرانیان بهتر است در خارج پاریس هم بر تبلیغات خود بیفزایید و اذهان مردم را نسبت به اعمال رژیم شاه روشن کنید.»

صبحت رئیس پلیس فرانسه که تا آن زمان از مدافعین سرسخت شاه بودند و ما را تحت فشار و سخت‌گیری قرار داده بودند گویای بسیاری از مسائلی بود که در فضای آن زمان جاری شده بود.

نکته مهم و اثرگذار دیگر که جامعه غرب را به واکنش جدی واداشت، جنبش ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه بود. این جنبش مانند گلوله برفی بود که به‌صورت بهمین درآمد و به‌سرعت دامنه‌ها را فراگرفت و در اقصی نقاط جهان (آمریکا، آفریقا، اروپا، آمریکای لاتین و...) اثر گذاشت و مدافعان شاه و دیگر دیکتاتورها را به وحشت انداخت. این جنبش مخالف سرسخت سرمایه‌داری بود و در عین حال جهان کمونیستی را مورد سؤال قرار داد، اما خود توانست به‌عنوان یک آلترناتیو (بدیل) خودنمایی کند، از این رو با شکست مواجه شد، در عین حال اما توانست اثرات غیرقابل بازگشت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بر جای بگذارد.

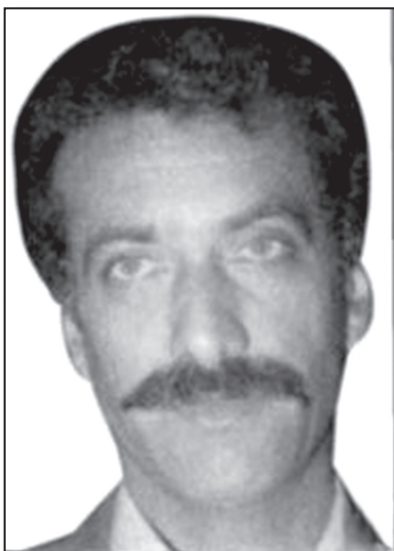
از آن به بعد بود که روشنفکران و روشنفکران مذهبی ایران مانند آقایان شریعتی، بنی‌صدر، حبیبی و قطب‌زاده و بسیاری دیگر از این ایده ضدسرمایه‌داری و ضدکمونیستی بهره گرفتند و آن را موافق دکتروان موازنه منفی دکتر مصدق دانستند و شعار نه غربی و نه شرقی آغاز شد و اسلام شیعه را به‌عنوان آلترناتیو مطرح ساختند. دکتر شریعتی با اینکه آن زمان در ایران بود ولی از آنجا که با ژان پل سارتر موافق بود، جنبش می ۶۸ را دنبال می‌کرد و آن را نزدیک به ایده‌های خود می‌دانست. این فضای سیاسی در آن دیار زمینه بسیار مساعد برای ورود امام خمینی به پاریس فراهم کرده بود که قبل از ورود امام به پاریس اولین جرقه در کلیسای «سنت مری» پاریس زده شد.

ایرانیان در کلیسای سنت مری پاریس^۱

اولین حرکت سیاسی جدی که جنبه همگانی و تا حدودی جهانی به خود گرفت اعتصاب غذای کلیسای سنت مری پاریس بود. این اعتصاب در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) توسط عده‌ای از ایرانیان و دانشجویانی که از نجف و شهرهای مختلف اروپا آمده بودند، برگزار شد. این اعتصاب غذا توسط آقایان محمد منتظری با نام مستعار محمد جعفری، محمد غرضی با نام مستعار حیدری، دکتر هادی نجف‌آبادی که همگی از نجف و پاکستان آمده بودند رهبری می‌شد؛ همچنین آقایان ابوالحسن بنی‌صدر، صادق

قطب‌زاده، صادق طباطبائی از جمله کسانی بودند که از طرف دانشجویان اروپا و نزدیکان امام خمینی، در رهبری این اعتصاب شرکت داشتند. آقای محمد ترکمان نیز از طرف انجمن دانشجویان مسلمان پاریس در این رهبری همکاری می‌کرد.

از همان بدو امر معلوم شد بین آقایان محمد منتظری و مهندس غرضی اختلافاتی وجود دارد، همچنین اختلافات آقایان بنی‌صدر و قطب‌زاده



موجب یک‌سری درگیری‌ها شد که نمونه‌هایی از آن را شرح می‌دهم و سپس به منشأ اختلافات که در جریانات بعدی نیز تأثیر فراوان داشت اشاره می‌شود. اعتصاب غذا به خاطر جو مساعد خارج و داخل کشور، به‌رغم اختلافات، باشکوهی خاص برگزار شد و موضوع این اعتصاب به خاطر آزادی زندانیان سیاسی، شکنجه زندانیان، آزادی آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری بود^۲. خبرنگاران، احزاب، گروه‌ها، اعضای حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل، شخصیت‌های سیاسی، علمی، مذهبی و مردم عادی مرتب و دسته‌دسته در رفت‌وآمد بودند، شبکه‌های خبری، مطبوعات و سایر وسایل تبلیغاتی این موضوع را در سرلوحه اخبار قرار داده بودند. قبل از این اعتصاب غذاها و تظاهرات فراوانی صورت می‌گرفت، این اعتصاب غذا اما اولین تظاهراتی بود که چنین دامنه گسترده و کیفی و کمی به خود گرفت.

اعتصاب غذا مدت ده روز ادامه پیدا کرد و با موفقیت به پایان رسید. در این اعتصاب غذا، بسیاری از موضع‌گیری‌ها، اختلافات و نزاع‌هایی که سال‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به وقوع پیوست، نهفته بود که تا حدودی که خاطر م یاری می‌رساند نقل می‌کنم:

متجاوز از بیست نفر در این اعتصاب غذا شرکت داشتند، اغلب شرکت‌کنندگان و گردانندگان به زبان فرانسه آشنایی اندکی داشتند. همچنین اطلاع چندانی از شرایط جوامع غربی نداشتند. لذا در برخورد با خارجی‌ها مانند خبرنگاران، اندیشمندان و حتی افراد عادی مهارت چندانی وجود نداشت. در آن زمان آقای بنی‌صدر در سازمان حقوق بشر که از چند نفر ایرانی قدیمی تشکیل شده بود شرکت می‌کرد و آن عده را که تسلط کامل به زبان فرانسه داشتند و مخصوصاً با توجه به آشنایی به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مردم فرانسه و اروپا به همکاری دعوت کرد.

اعضای حقوق بشر عبارت بودند از خانم مولود خانلری، منشی ژان پل سارتر، ایشان خانمی بود فرهیخته، پرتلاش و بانفوذ و مورد وثوق، اهل هنر و سیاست در داخل و خارج.

آقای حسین ملک برادرزاده یار خلیل ملک، او شخصیتی بود مستقل، جامعه‌شناس که خود و برادرش از حزب توده جدا شده بودند و از این‌رو مورد حمله و تکفیر اعضای حزب توده واقع شده بودند.

یکی دیگر از اعضای حقوق بشر، آقای بیژن حکمت بود. او با وجود افکار چپ و گرایش به تروتسکیست‌ها، در عمل اما شخصیتی بود متعادل، مخالف دیکتاتوری کمونیستی. از دیگر اعضای مؤثر در این مجموعه آقای احمد سلامتیان بود. آقای سلامتیان با توجه به ویژگی‌های بارز و اطلاعات مبسوط نسبت به جامعه خارج و تسلط کامل به زبان فرانسه، آشنایی و نفوذ در بین سیاستمداران و آزادیخواهان و خبرنگاران جوامع غرب، توانست تأثیر بسزایی در روشننگری‌ها داشته باشد.

آقای بنی‌صدر به دلیل برخوردها و جلسات گوناگونی که با این حضرات داشت به توانایی‌های آنان واقف شده بود، علی‌رغم اختلافاتی که با مواضعشان داشت، معتقد شده بود می‌توان تا حدودی همکاری کرد و به تعامل نشست و از خلاقیت و دستاوردهای مثبتشان استفاده کرد. ایشان معتقد بود در تعامل با سایر اندیشه‌ها در صورتی می‌توان از مصادیق مثبت استفاده کرد که بتوان آن‌ها را از مفاهیم جدا کرد و از افتادن در دام التقاط مفاهیم اجتناب نمود. می‌گفت: «هر چه علم تکامل پیدا کند، به حقیقت، یعنی اسلام راستین

”
اولین حرکت سیاسی
جدی که جنبه همگانی و
تا حدودی جهانی به خود
گرفت اعتصاب غذای
کلیسای سنت مری
پاریس بود. این اعتصاب
در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)
توسط عده‌ای از ایرانیان
و دانشجویانی که از نجف
و شهرهای مختلف اروپا
آمده بودند، برگزار شد

معمای تاریخی

سرویس تاریخ

در این گزارش نمی‌خواهیم صرفاً یک واقعه تاریخی را معرفی کنیم، می‌خواهیم با استفاده از تجارب تاریخی، برای یک معضل اجتماعی چاره‌اندیشی کنیم. راه دوری نمی‌رویم در همین یکصد سال اخیر ما تجارب تاریخی تلخ و شیرینی داشته‌ایم که به درستی ارزیابی نشده‌اند و چه ساخط‌هایی که در سال‌های بعد تکرار شده و هنوز هم راه‌حل درستی برای آن‌ها پیدا نکرده‌ایم.

یکی از مشکلات جامعه ما فاصله و تضاد میان انقلابیون و دولتمردان بوده و هست. این مشکل در طول ۴۰ سال گذشته انقلاب از همان روز اول وجود داشته و در اشکال مختلف در طی این سال‌ها بروز و ظهور داشته است. این مسئله را در سال‌های دورتر نگاه می‌کنیم و از شما خواننده عزیز نیز می‌خواهیم درباره آن تأمل کرده و هرگونه پاسخ درباره سؤالات مطرح‌شده به نظراتان می‌رسد یا ما در میان گذارید. این مسئله یک معضل ملی است؛ بنابراین باید با هم‌اندیشی به یک راه‌حل اجماعی درباره آن برسیم. برمی‌گردیم به ۱۱۱ سال قبل و خود را در آن فضا قرار می‌دهیم:

صورت مسئله:

۱- دو سال بعد از پیروزی انقلاب مشروطه در تاریخ ۱۳۸۷/۴/۲ شمسی، مجلس شورای ملی، توسط قزاق‌های روسی و به فرمان محمدعلیشاه و حمایت روحانیون مخالف مشروطه به توپ بسته شد. تعدادی از مشروطه‌خواهان دستگیر و اعدام شدند و استبداد مطلقه باردیگر بر کشور حاکم شد.

۲- مشروطه‌خواهان تحت فشار و تعقیب عوامل حکومتی و استبداد مطلقه قرار گرفتند. انجمن‌ها را تعطیل کردند. نشریات ممنوع شد. یأس و ترس بر همه جا سایه افکند.

۳- مقابله با استبداد از تبریز و محله ستارخان شروع شد و پس از چند ماه مقاومت جانانه ستارخان و باقرخان و یارانش که در محاصره کامل دشمن بودند، مشروطه‌خواهان نقاط دیگر روحیه گرفته و به فکر سازمان‌دهی مجدد و مقاومت افتادند.

۴- دفاع سرسختانه و مسلحانه دو سردار مشروطه و یارانانشان که به «مجاهدان» معروف شدند، بی‌شک از مهم‌ترین عوامل پیروزی مجدد مشروطه‌خواهان

نزدیک‌تر می‌گردد؛ لذا دانش این افراد در عمل و نشیب و فرازا به اسلام یعنی دین واسط و متعادل نزدیک شده، که مهم‌ترین نمونه‌اش در همین اعتصاب غذا معلوم شد. در بین جوانان مسلمان عده‌ای این منطق را می‌پذیرفتند. برای اکثریت جوانان مسلمان و اعضای انجمن اسلامی، اما پذیرش آن ثقیل به نظر می‌آمد.

آقای قطب‌زاده که یک شخصیت عمل‌گرا و تیزهوشی بود و می‌دانست حق با بنی‌صدر است، اما به دلیل یک‌سری اختلافات که با او داشت با این دکترین مخالف بود. مخصوصاً اینکه با خانم مولود خانلری و آقایان سلامتیان و حسین ملک نظر مساعدی نداشت. این اختلافات تا به آن درجه و شدت رسید که حاضر به همکاری نبودند و به شدت مخالف همدیگر حرکت می‌کردند. از این‌رو کاملاً مشخص بود که شرکت کردن آن‌ها در اعتصاب غذا چقدر حساسیت‌برانگیز شده بود.

آقای قطب‌زاده در پایان اعتصاب غذا با زرنگی خاصی که داشت آقای بنی‌صدر و دیگر رقبای او در تنگنا قرار داد؛ او در یک سخنرانی کوتاه ولی به شدت عوام‌پسندانه و کوبنده، ماجرای تاریخی نفوذ کمونیست‌ها و همکاری با آنان را برشمرد و به خیانت‌هایی که در زمان میرزا کوچک خان و ملی شدن صنعت نفت زمان دکتر مصدق، همچنین در قضیه انشعاب عده‌ای از سازمان مجاهدین توسط مارکسیست‌ها شده بود، اشاره کرد و گفت مسلمانان باید از این پس هوشیارانه‌تر عمل کنند و فریب منطق زیرکانه عده‌ای و ساده‌لوحانه عده دیگر را نخورند.»

مدتی بعد از اعتصاب غذا درباره این ماجرا با همدیگر صحبت می‌کردیم، به او گفتم قیاس شما قیاسی درست نبود، گرچه عوام آن را پسندند. در جواب گفت من (Populaire) یعنی مردم‌پسند عمل می‌کنم، مواضعی اتخاذ می‌کنم که مردم پسندند.

چند ماه بعد که امام به پاریس وارد شد، در نوفل‌لوشاتو، انتقاد مشابهی به او کردم و گفتم نباید تحت تأثیر امواج کنونی قرار بگیریم. فردا همین بازی‌ها را درباره خود شما و ما به کار می‌گیرند. جوابی نداد و به فکر فرو رفت.

آقای بنی‌صدر می‌گفت: «من در محیط و خانواده روحانی بزرگ شده‌ام، روحانیت دو بخش هستند، عده‌ای با فکر باز مانند آیت‌الله طالقانی و امثالهم و عده‌ای با فکر بسته و متحجر. چنانچه بتوانیم روشنفکران جهان‌دیده، خلاق و متفکر را جذب کنیم، قسمت مهم کارها در حال و آینده به‌خوبی پیش می‌رود و آن دسته از روحانیت محدود فکر و بی‌اطلاع از سیاست‌های روز و جهان نمی‌توانند بر ما سوار شوند.»

این موضوع را در پیغامی توسط نگارنده این سطور به قطب‌زاده داد و گفتم به صادق بگو با این کج‌فکری‌ها و خودمحموری‌ها کاری می‌کنی که آن دسته از روحانیون بر ما مسلط شوند. این پیغام را به او رساندم. بعداً کل ماجرا را توضیح خواهم داد. ■

پی‌نوشت:

۱. Eglise de Sain - Mary

۲. هم‌زمان با اعتصاب در کلیسای سنت مری عکسی از آن مراسم در روزنامه اطلاعات منتشر شده بود که تصویر آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، مهندس سبحانی، لطف‌الله میثمی و سید مهدی هاشمی را دربر داشت. این روزنامه با این عکس به درون زندان قصر و دیگر زندان‌ها آمد و به ماجرای تبدیل شد. ماجرا این بود که در آن زمان محمدرضا سعادت در زندان قصر نماینده مسعود رجوی در زندان اوین بود و با هم اختلافاتی داشتیم که این اختلافات در کتاب تولدی دوباره آمده است. سعادت به من گفت با این عکسی که در کلیسای سنت مری منتشر شده است نشان می‌دهد که تو (میثمی) با طبقات خرده‌بورژوازی پیوند داری و اختلافات ما وارد ابعاد طبقاتی شده است و تو قابل اصلاح نیستی. من از این حماقت استراتژیک تعجب کردم که اگر یک عضو سازمان حامیانی چون آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و مهندس سبحانی و ... دارد چرا با او باید بدین گونه برخورد شود. حدیث مفصل از این مجمل را باید خواند. (لطف‌الله میثمی)

بر محمدعلیشاه بود. اینان با وجود گرسنگی و محاصره غذا و دارو و همه چیز با کمترین امکانات، یازده ماه با عوامل استبداد و قوای روس جنگیدند و آن‌ها را شکست دادند.

۵- سرانجام با حرکت نیروهای گیلان و اصفهان و ایلات، تهران در ۱۳۸۸/۴/۲۳ فتح و محمدعلیشاه فراری شد. باردیگر حکومت مشروطه بر سر کار آمد. جشن پیروزی مشروطه خواهان در سراسر کشور برپا شد.

۶- شیخ فضل الله نوری که مخالف سرسخت مشروطیت بود و با محمدعلیشاه نیز همکاری می کرد، در خانه خود مانده و حاضر به فرار یا پناهنده شدن به سفارت‌های خارجی نشده است. فاتحان پایتخت وی را دستگیر و در یک محکمه که قاضی‌اش یکی از روحانیون بود، به اعدام محکوم می کنند و در ۹ مرداد ۱۳۸۸ در میدان توپخانه (امام خمینی) ایشان را دار می زنند.

۷- اعدام شیخ فضل الله نوری در میان روحانیت بازتاب خوبی نداشته و موضع روحانیون مشروطه خواه را تضعیف کرده است.

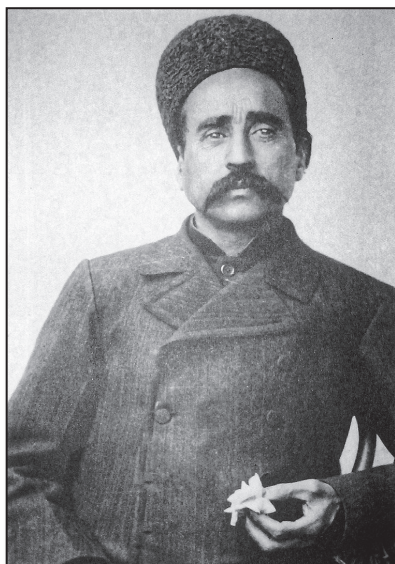
۸- اکنون مجاهدان به عنوان قهرمانان و ناجیان کشور مورد تکریم و تعظیم همه اقشار آزادیخواه قرار گرفته اند. روزنامه و نشریات مجدداً منتشر

شدند و نشست‌های انجمن‌ها علنی برگزار می شد. مجلس شورای ملی دوره دوم نیز در آبان ماه ۱۳۸۸ شروع به کار کرد.

۹- اما از زمانی که محمدعلیشاهی دیگر در کار نیست و دست استبداد تا حد زیادی کوتاه شده است، حتی شیخ فضل الله نوری اعدام شده و روحانیون مخالف مشروطه منزوی شده اند، نیروهای مشروطه خواه روندی دیگر را در پیش گرفته اند: اختلاف و تفرقه روزافزون.

۱۰- دو جناح تندرو و محافظه کار در مجلس با هم چالش می کنند. حزب دموکرات که از نیروهای رادیکال و تندرو تشکیل شده فعالیتش را آغاز کرده است. اتهامات و بدبینی‌ها علیه یکدیگر روز به روز افزون می شود. انرژی که تا دیروز صرف مبارزه با استبداد می شد، اکنون در جهت نفی یکدیگر به کار افتاده است.

۱۱- برخی روحانیون سید حسن تقی زاده از رهبران دموکرات را تکفیر می کنند و خواهان



اخراج وی از مجلس هستند. سرانجام وی به خارج کشور تبعید می شود.

۱۲- ضعف قدرت مرکزی باعث شده هرکس در هر جا به سلیقه خود عمل کند. برخی از مجاهدان یا حتی کسانی به نام مجاهدان رفتارهای خوبی ندارند و از عنوان خود بهره‌های شخصی

می برند. برخی هم که از قدرت داشتن آنان و اقبال مردم از آنان ناراضی اند این خطاها را بزرگ کرده و خواستار محدود کردن آنان هستند. جناح بندی سیاسی هم در این مسئله بی تأثیر نیست. ستارخان به جناح محافظه کار به رهبری سید عبدالله بهبهانی نزدیک است.

۱۳- روس‌ها هم فشار گذاشته اند که مجاهدان از تبریز بیرون بروند. در پایتخت مطرح می شود که از این مجاهدان در پایتخت تجلیل و تکریم شود. از آن‌ها دعوت می شود به تهران بیایند. سرانجام ستارخان که تمایلی به این کار نداشت، با یارانش به سوی تهران راه می افتند. در همه شهرهای بین راه از آنان استقبال می شود. در تهران نیز مردم استقبال باشکوهی از آن‌ها می کنند (۲۵ فروردین ۱۳۸۹).

۱۴- پارک اتابک در اختیار مجاهدان که حدود ۳۰۰ نفر هستند گذاشته می شود و مقداری امکانات و پول هم در اختیارشان می گذارند. این مجاهدان مسلح

هستند و با سلاح‌های خود در شهر تردد می کنند. آن‌ها و طرفدارانشان بر این باورند که سقوط محمدعلیشاه و استقرار دوباره مشروطیت مدیون فداکاری‌ها و جان فشانی‌های آن‌هاست. باوری که دور از واقعیت نیست.

۱۵- اختلافات دو جناح بالا می گیرد. ۳ ماه بعد از ورود مجاهدان به تهران، ۲۴ تیر ماه ۱۳۸۹ ناگهان خبری دهشتناک پایتخت را می لرزاند. آیت الله سید عبدالله بهبهانی توسط چند تن که به حزب دموکرات نزدیک اند ترور می شود.

۱۶- دو هفته بعد ۹ مرداد دو تن از افراد وابسته به حزب دموکرات به نام علی محمد تربیت و سید عبدالرزاق حکاک در خیابان لاله زار ترور شدند. ترورهای ناموفقی هم در روزهای گذشته انجام شده بود. فضای رعب و کینه توزی در جامعه حاکم شد.

۱۷- دهم مرداد ۱۳۸۹ در مجلس شورای ملی، بحث‌های پرتنش در گرفت. مسئله خلع سلاح عمومی مطرح شد و با این گمانه که جمع کردن سلاح از دست افراد، امنیت حاکم خواهد شد، قانون خلع سلاح تصویب شد؛ اما مجاهدان حاضر نشدند سلاح‌های خود را تحویل دهند.

۱۸- سه روز بعد، ۱۳ مرداد ۱۳۸۹ شهروندان پایتخت با صحنه دردناکی روبرو شدند. نیروهای مسلح دولتی به جایگاه مجاهدانی که از تبریز آمده بودند حمله کرده اند. حدود ۷ ساعت تیراندازی میان طرفین ادامه داشت. سرانجام عده‌ای از مجاهدان و چند تن از نیروهای دولتی کشته و مجروح و حدود ۲۷۰ مجاهد دستگیر و روانه نظمی شدند. ستارخان نیز که با این جنگ مخالف بود، مجروح شد.

۱۹- پس از این ماجرا اختلافات و درگیری‌های میان نیروهای مشروطه خواه نه تنها فروکش نکرد، بلکه ابعاد گسترده تری پیدا کرد. سرانجام این روند کودتای سید ضیاءالدین و رضاخان در سال ۱۲۹۹ بود.

پرسش‌هایی که در این مورد مطرح است:

- ۱- به نظر شما فاتحین تهران با شیخ فضل الله نوری چه برخوردی باید می کردند؟
- ۲- با مجاهدان تبریز چه باید می کردند و چه جایگاهی برای آنان در نظرمی گرفتند؟
- ۳- با شروع درگیری نظامی میان دو جناح، مسئولین دولتی و رهبران سیاسی چه برخوردی می کردند بهتر بود؟
- ۴- تصویب قانون خلع سلاح توسط نمایندگان مجلس کار مفیدی بود؟ چرا؟
- ۵- مجلس چه کاری می توانست کرد؟
- ۶- مجاهدان پس از تصویب قانون خلع سلاح چه برخوردی باید می کردند؟

منتظر پاسخ‌های شما به هریک از پرسش‌های فوق یا همه آن‌ها، از طریق تلگرام، ایمیل و... هستیم. ■

یکی از مشکلات جامعه ما فاصله و تضاد میان انقلابیون و دولتمردان بوده و هست. این مشکل در طول ۴۰ سال گذشته انقلاب از همان روز اول وجود داشته و در اشکال مختلف در طی این سال‌ها بروز و ظهور داشته است. این مسئله را در سال‌های دورتر نگاه می کنیم و از شما خواننده عزیز نیز می خواهیم درباره آن تأمل کرده و هرگونه پاسخ درباره سوالات مطرح شده به نظر تان می رسد با ما در میان گذارید

نقدی بر مقاله «دولت مصدق و درگیری‌های خیابانی؛ درگیری طلاب و طرفداران حزب الله

در جریان استقبال از سید علی اکبر برقی»



سید مهدی برقی

بررسی وقایع دی‌ماه ۱۳۳۱ در شهر قم توسط جناب آقای روح بخش سبب شد تا موضوع این مقاله را به زندگی و اعتقادات سید مظلوم آیت‌الله سید علی اکبر برقی اختصاص دهم.

ابتدا به بخش‌هایی از مقاله می‌پردازم؛ آقای روح بخش در جهت ارائه نمونه‌ای از کردانی و تدبیر آیت‌الله‌العظمی بروجردی در رابطه با حزب توده در مقاله خود چنین آورده‌اند: «یکی از وقایعی که در دوران زعامت و مرجعیت آیت‌الله بروجردی و نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق در شهر قم به وقوع پیوست و اگر تدبیر و روشن بینی آیت‌الله نبود، چه‌بسا بحرانی در رابطه نیروهای مذهبی با دولت می‌انجامید ماجرای فردی به نام برقی بود.»

موضوع از این قرار بود که یک روحانی واعظ از قم به نام سید علی اکبر برقی به‌عنوان نماینده حزب توده به همراه هیئتی که آنان نیز نمایندگی برخی رجال و گروه‌ها بودند، برای شرکت در کنفرانس صلح وین که احزاب و کشورهای کمونیستی تشکیل داده بودند عازم اتریش شدند... با پایان گرفتن کنگره و مراجعت هیئت مذکور به کشور، حزب توده در قم برنامه مفصلی برای استقبال از برقی ترتیب داد. گویا در خلال هیجانات و احساسات مراسم، برخی نسبت به مقدسات دینی اهانت روا داشتند و... جالب اینجاست که خود ایشان در خلال مطلب خود می‌گویند: «... پیام آیت‌الله کاشانی توسط آقای محسن اراکی در این کنگره قرائت شد و همچنین آیت‌الله کمره‌ای که به مناسبت موفقیت کنگره روزه گرفته بود سخنرانی کرد و در پایان سید علی اکبر برقی طی نطقی همه روحانیون مذاهب و مسلمانان جهان را به صلح فراخواند.» موضوع کنفرانس هم درباره قطع جنگ‌های کره، ویتنام و مالایا و تقبیح برتری نژادی و حرص و ولع دول امپریالیستی بود. متأسفانه برادر عزیز جناب روح بخش بدون دقت و تأمل کافی در صدر و ذیل گفتارشان به تناقض‌گویی پرداخته‌اند. از یک‌سو تشکیل کنفرانس را تصمیم دولت‌های کمونیستی و مرحوم آیت‌الله برقی را نماینده حزب توده معرفی می‌کنند و از سوی خود اذعان دارند که نماینده آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله کمره‌ای هم در این کنفرانس به ایراد سخنرانی پرداختند و... جالب اینکه آیت‌الله برقی بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به حزب توده یا نمایندگی از آن حزب، صرفاً به‌عنوان یک روحانی اندیشمند و طرفدار صلح از روحانیون مسلمان و روحانیون ادیان دیگر می‌خواهد که برای برقراری صلح اقدام کنند.

از سوی جناب روح بخش به استناد گزارش وزیر خارجه وقت، مرحوم دکتر فاطمی آورده‌اند: «این کنفرانس از تاریخ ۱۳۳۱/۱۰/۳۰ با حضور ۱۸۵۷ نماینده از ۸۵ کشور جهان برای دفاع از صلح طی ۱۵ روز تشکیل گردید.» که دقیقاً مشخص می‌کند کنفرانس صلح وین با ابتکار ۸۵ کشور آزاد تشکیل گردید و ربطی به کشورهای کمونیستی نداشت. البته سخنرانی‌های کنفرانس در محکومیت امپریالیسم و جنگ‌افروزی‌های آن در سطح جهان بود.

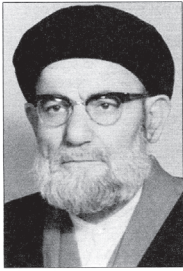
در تحلیل وقایع دی‌ماه ۱۳۳۱ قم نیز ایشان مبنای اطلاعات خود را جهت توضیح واقعه عمدتاً به نظرات یک طرف دعوا (دعوی) و خاطرات مرحوم شیخ فضل‌الله محلاتی مستند نموده‌اند، فردی که در آن زمان طلبه‌ای جوان و پرشور و متعصب بوده و در حق آیت‌الله برقی و طرفداران ایشان بی‌انصافی و بی‌عدالتی نموده‌اند. بدون آنکه بخواهم

به جزئیات مطالب ایشان وارد شوم، ضمن تشکر از این که در پایان مقاله خود تقریباً اذعان نموده‌اند که مستند گفتارشان بیشتر از یک طرف ماجرا بوده است. بدیهی است وقتی ارائه وقایع و اتفاقات تاریخی مبتنی بر اطلاعات یک طرف ماجرا باشد این گزارش تا چه حد می‌تواند ناقص و غلط باشد.

شرکت مرحوم آیت‌الله برقی در کنفرانس مزبور نه تنها به نمایندگی از حزب توده (که در آن زمان البته حزبی قانونی بوده و اعضا و هواداران فراوانی داشته است) نبود، بلکه نماینده اقشار آزادی‌خواه، دانشجویان عدالت‌طلب و تحصیلکردگان زمان خود بود و رفاقت و مرادفات ایشان با فرهیختگان و بزرگان چون ملک‌الشعرای بهار، استاد سعید نفیسی و امثال ایشان خود مبین طرز فکر و اندیشه وی بوده است. افزون بر اینکه ایشان اندیشمندی روحانی، متدین به اسلام پیشرو، ادیب و شاعر و مورخ بود که البته از جنگ و نابرابری و پایمال شدن حقوق بشر رنج می‌برد و عمران، آبادانی، پیشرفت و توسعه مملکت و برکندن جهل و بی‌سوادی برایش بسیار مهم بود و کنفرانس صلح وین را محل مناسبی برای ابراز نظرات صلح‌جویانه و مترقیانه خود و تنفر از خشونت مغتنم شمرده بود. باید افزود که جمعیت استقبال‌کنندگان در تهران و قم از ایشان منحصر به حزب توده نبوده، بلکه بسیاری از تحصیلکردگان، روشنفکران، فرهنگیان و حتی بازاریان به استقبال ایشان اهتمام کردند که با مقابله متعصبان و تندروان، این استقبال به آشوب کشیده شد.

مرحوم سید علی اکبر برقی را که از شاگردان درجه اول و از مشاوران مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی بود از نظر شیوه تفکر و رفتار می‌توان با آقای سید محمد خاتمی مقایسه کرد که متأسفانه هر دو سید بزرگوار با وجود آزادی‌خواهی، اصلاح‌طلبی و نظرات ترقی‌خواهانه مورد اتهام جزم‌اندیشسان و دلواپسان زمانه خود واقع شدند. مرحوم برقی به اتهام طرفداری از حزب توده و خاتمی به طرفداری از فتنه. واقعیت آن است که در جریان آشوب دی‌ماه ۱۳۳۱ قم، گروه فدائیان اسلام و طلاب جوان و برخی کسبه به تبع آن‌ها علیه آیت‌الله برقی موضع گرفتند و شهر را متشنج کردند. آنان، علما و شخص آیت‌الله بروجردی را تحریک می‌کردند که علیه آیت‌الله برقی و جمعیت هواداران صلح موضع‌گیری کنند و خوشبختانه آیت‌الله بروجردی هم چندان روی خوشی به آنان نشان نمی‌دادند. اگرچه تندروان کار را به جایی رسانیدند که نیروهای انتظامی مجبور شدند برای برقراری نظم دست به تیراندازی بزنند که موجب کشته شدن یک نفر و زخمی شدن تعدادی دیگر شد. در این جریان‌ها چند نفر از نیروهای شهربانی نیز به‌سختی مجروح شدند. در این غائله آیت‌الله برقی با وجود مشی اخلاق‌مدارانه و صلح‌جویانه خود، بدون آنکه نقشی در ایجاد بلوا و آشوب داشته باشد، مظلومانه مورد هجوم و تعرض قرار گرفت و متعصبان، چندین مغازه و از جمله مغازه کتابفروشی فرزند ایشان را غارت و تخریب نمودند و قصد داشتند خانه‌اش را آتش بزنند و وی را از بین ببرند.

نهایتاً در اثر فشار تندروان به مرحوم آیت‌الله بروجردی، ایشان با وجود میل خود برای ختم غائله، به تبعید و دوری مرحوم برقی از شهر قم رضایت داد. نکته‌ای که یادآوری آن لازم به نظر می‌رسد این که در آن زمان بسیاری از روشنفکران و تحصیلکردگان و ترقی‌خواهان در مخالفت با امپریالیسم آمریکا و انگلیس، گرایش‌های چپ‌گرایانه داشتند و به همین جهت به‌طور عام از سوی متدینان به آنان برجسب توده‌ای وارد می‌شد. چنان‌که همین موضوع تا حدود زیادی بین آیت‌الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق فاصله ایجاد کرد و کودتای ۲۸ مرداد به خاطر همین جدایی و اختلاف به نفع شاه با موفقیت به وقوع پیوست.



متن سخنرانی آیت‌الله سید علی اکبر برقی

در «کنگره صلح وین»^(۱)

به نام خداوند عادل و به یاری خدای صلح‌خواه و بشردوست!

کنگره ملت‌ها که از مردان و زنان صلح‌خواه و بشردوست ترکیب پیدا کرده است، این حقیقت را نشان می‌دهد که بشر می‌خواهد صلح را بر جنگ، و عدل را بر ظلم، و زندگی را بر مرگ، و آبادانی را بر ویرانی غلبه دهد و این همان خواستی است که اگر بشر در قرن‌های گذشته نیز داشت، جنگ‌افروزان را مهار می‌کرد و بشر را در کنف حمایت صلح می‌گرفت و آسایش عمومی را برقرار می‌کرد.

اما با نهایت تأسف، باید گفت و به این حقیقت تلخ اعتراف کرد که بشر در قرون گذشته در راه حفظ و یا بسط صلح عمومی گام برداشت و منافع مشترک را تعقیب نکرد و نظیر این کنگره را، هرچند از ده یک جمع حاضر باشد، تشکیل نداد؛ بلکه در چهارچوب اختلاف و تشعب، راه جنگ‌طلبان را هموار کرد و برای اهریمن جنگ طعمه به وجود آورد.

تا آن‌گاه که قرن ما رسید؛ قری که از قرن‌های گذشته ممتاز است؛ قری که بشر در آن راه عقل را می‌سپرد و دین صحیح را می‌جوید؛ قری که بشر در راه برقرار کردن صلح گام برمی‌دارد و اهریمن جنگ را می‌کوبد و راه فرشته صلح را به تمام کشورهای جهان باز می‌کند و کنگره ملت‌ها را به وجود می‌آورد و تریبون کنگره را برای اظهار عقاید و نظرها پیرامون صلح و حل اختلافات دول بزرگ، برای همه آزاد می‌گذارد و صلاحیت افراد را برای اظهار نظر در مسائلی که به منافع عموم مربوط است، به این عمل تصدیق می‌کند.

در برابر، جنگ‌افروزان نیز بی‌کار نمی‌نشینند و از هر طریق که شده، اختلاف‌ها را تشدید می‌کنند و راه برافروختن آتش جنگ جهانی سوم را هموار می‌سازند و از دین به عنوان یک نیروی بسیار مؤثر استفاده می‌کنند و از همین راه مردمی را که هیچ‌گونه منفعتی در جنگ ندارند، اغفال می‌کنند و به راه خود، نه راه مردم، می‌کشاند و از این جاست که پیشوایان دین باید به مسئولیت خود متوجه باشند و من با نام و عنوان یک پیشوای دینی اسلامی می‌گویم و از پشت این تریبون به مسلمانان جهان اعلام می‌کنم که صلح خواهی از دین صحیح - یعنی دینی که خدای دادگر آن را برای مردم می‌پسندد، نه امپریالیسم جهان‌خوار - جدا نیست و مبارزه ملت‌ها در راه صلح، مبارزه‌ای است که خدای عادل،

۱. متن این سخنرانی را جناب آقای سید محمداقبر برقی، فرزند برومند ایشان، در اختیار نویسنده این سطور قرار دادند.

بیوگرافی و آثار آیت‌الله سید علی اکبر برقی



به آداب اجتماعی و ادیبی توانمند که اشعار باقی مانده ایشان، نزدیک به دو هزار بیت با عنوان «گزیده دیوان شعر» توسط مرحوم سید محمدباقر برقی فرزند ایشان به چاپ رسیده است و دارای اشعار بسیار زیبا و وزینی است.

از آثار و تألیفات چاپ‌شده آیت‌الله سید علی اکبر برقی، «راهنمایی دانشوران» در سه جلد در ضبط نام‌ها و نسب‌ها، «کانون احساسات» پیرامون زندگانی امام حسین (ع)، «مهر تابان» درباره شخصیت امام علی (ع)، «جلوه حق» و «بامداد روشن» در اسرار صلح امام حسن (ع)، «کاخ دل‌آویز» درباره زندگانی و آثار شریف رضی، در جهان‌شناسی و «راهنمای قم» درباره شهر قم و «چرا از مرگ برترسم؟» و چندین اثر دیگر باقی مانده است.

آیت‌الله سید علی اکبر برقی در سال ۱۳۶۶ شمسی و در سن ۸۸ سالگی در یک زندگی پرفرازونشیب اما مفید و شمر، چشم از جهان فرو بست و به دیار باقی شافت. در عکس بالا بخشی از متن سخنرانی ایشان در کنفرانس صلح وین تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود. ■

پی‌نوشت:

۱. برگرفته از کتاب «سخنوران نامی ایران»، تألیف سید محمدباقر برقی، انتشارات دارالعلم (قم).

در زیر شمه‌ای از ویژگی‌های مرحوم برقی برای آشنایی بیشتر خواننده عزیز با این روحانی روشن‌اندیش نقل می‌شود: آیت‌الله سید علی اکبر برقی که از شاگردان خاص و نزدیک و از مشاوران مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی بود برای اخلاق، انسانیت و زندگی شرافتمندانه اهمیت بسیار قائل بود و می‌گفت دین برای یک زندگی سعادت‌مندانه است و نه زندگی برای دین. او به شیوه‌های رایج در حوزه‌های علمیه که بیشتر به نقد و مناسک شرعی اهمیت می‌دهند ایراد داشت و اخلاق را مهم‌تر از فقه و آداب آن می‌دانست و تأکید وی بیشتر بر جنبه‌های انسانی شرع بود.

اصرار بر آن داشت که جامعه باید پیشرفت کند و بی‌سوادی ریشه کن گردد و همه بدبختی‌ها از جهل و نادانی است. نگارنده که با ایشان خوشاوندی نسبتاً دوری هم داشتم به یاد دارم که حدود ۴۵ سال پیش که چند بار در زمان دانشجویی خود خدمتشان رسیدم، به تحصیلات جدید بسیار اهمیت می‌داد و برای تشویق، مرا که دانشجوی سال دوم بودم «آقای مهندس» خطاب می‌کرد. برخورد او با جوانان بسیار مؤدبانه، سازنده و تشویق‌انگیز بود.

وی در مورد طلاب روحانی نیز عقیده داشت که باید تحصیلاتشان با برنامه پیش رود و از آنان امتحان به عمل آید. هم چنین معتقد بود که طلاب باید با علوم جدید آشنا شوند و با زمان پیش روند.

مرحوم سید علی اکبر برقی در سال ۱۳۱۳ شمسی، دبستان حیات و در سال ۱۳۱۵ دبیرستان حیات را در قم تأسیس نمود که بعدها به سنایی تغییر نام یافت. این دبستان یا دبستان «باقریه» که توسط مرحوم حاجت‌الاسلام حاج سیدرضا برقی تأسیس شد که نخستین دبستان سبک جدید در شهر قم است.

«مرحوم برقی در زمان جنگ بین‌الملل دوم که آذوقه نایاب شد و مردم در تنگنا و سختی به‌سر می‌بردند و فقرا و بینوایان از گرسنگی رنج می‌کشیدند به تشکیل انجمنی خیریه همت گماشت و از متمکنان تهران و قم کمک گرفت و به احداث نانوانی که در آن مقطع زمانی وجودش بسیار ضرورت داشت، اقدام کرد. خانه‌اش پناهگاه بینوایان و فقیران بود و با کمال بردباری و بلندنظری، مشکلاتشان را حل می‌کرد. او از کسانی بود که عمیقاً با جنگ و خونریزی مخالف بود و دولت‌های بزرگ را مسبب جنگ‌ها می‌شمرد و جنگ و دعوا را ناشی از جهالت و توحش انسانی می‌دانست. در جریان جنگ دوم جهانی که امریکا از سلاح اتمی استفاده کرد و دو شهر هیروشیما و ناگازاکی ژاپن را با مردمش به کام مرگ کشاند و نیز در جنگ کره که امریکا فجایع بزرگی را مرتکب شد، به انتقاد شدید از دولت امریکا پرداخت و آن هنگام که «نهضت جهانی صلح» علیه جنگ در اروپا به‌وجود آمد و فرانسه پایگاه آن گردید و شاخه این نهضت بین‌المللی در سال ۱۳۲۹ در ایران با ریاست «ملک‌الشعرا بهار» و همراهی برخی اندیشمندان آگاه چون دکتر سعید نفیسی و... ایجاد شد، به پشتیبانی از آنان همت گماشت و نخستین سخنرانی بزرگ خود را در مسجد شاه (امام خمینی) تهران با عنوان «صلح و نیروی نگهبان آن» ایراد کرد که جمع

چشم انداز سیاست خارجی



محمد احمدی کارشناس مسائل فلسطین اشغالی و اسرائیل مطالبی درباره تنش‌های مذهبی، ماهیت غیردموکراتیک اسرائیل، جنگ فرسایشی علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی و موارد نقض حقوق بشر در اسرائیل بیان کرده که در بخش نهم گفت‌وگو با

ایشان می‌خوانید.

مطلب بعدی، «امنیت عربستان در گرو جاستا»ست که نشان می‌دهد امریکا سعی دارد با نگه داشتن شمشیر دموکلس بالای سر عربستان به استثمار منابع عربستان پرداخته و از این طریق به امضای قراردادهای بیشتر نظامی و ایجاد اشتغال در امریکا برسد. در واقع پس از تأمین تاج و تخت در برابر نفت آرامکو، امنیت عربستان را در گرو قانون عدالت علیه اقدام تروریستی تبدیل کند. در واکنش به این توطئه، راهکارهایی هم ارائه شده است. درباره حمله به تأسیسات نفتی عربستان مطالب راهبردی در رسانه‌های مهم غرب مانند الجزیره، نیویورک تایمز، لوبلاگ و گاردین منتشر شده که نشریه چشم‌انداز ایران این مطالب را به فارسی برگردانده است. درس‌هایی از زندگی و مرگ رابرت موگابه نوشته شده در نشریه آلمانی دی‌ویچه‌زود سایتونگ بخش آخر سیاست خارجی است.

فلسطین سرزمین خون و قیام؛

محمد احمدی



درسی از زندگی و مرگ رابرت موگابه؛

رسول اژه‌نیا



فلسطین سر زمین خون و قیام

جنگ فرسایشی اشغالگران اسرائیلی علیه ساکنین فلسطینی

بخش نهم

در این شماره آقای محمد احمدی در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران به ماهیت غیردموکراتیک اسرائیل، نقض مستمر حقوق بشر، تنش‌ها و چالش‌های مذهبی در درون اسرائیل و جنگ فرسایشی علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی در فلسطین پرداخته است. خوانندگان عزیز را به مطالعه این مصاحبه خواندنی دعوت می‌کنیم.

در بسیاری از کشورهای جهان، نقض حقوق مذهبی به چشم می‌خورد. چه چیزی باعث می‌شود که بعضی از کشورها در صدر این فهرست‌ها قرار می‌گیرند؟

در کشورهایی که اقلیت‌های بزرگ مذهبی دارند یعنی بیش از ۱۰ درصد از کل جمعیت، تابع مذاهب اقلیت هستند، سازگاری قوانین و سیاست‌های رسمی با آزادی‌های مذهبی، حساسیت بیشتری دارد. هرچه این اقلیت‌ها بزرگ‌تر باشند، فشار در جامعه بیشتر حس می‌شود و نقض حقوق مذهبی، مشکل روزمره برای بخش بزرگ‌تری از جامعه به‌شمار می‌رود. به گزارش پیو، برخی از این نوع کشورها که دارای بیشترین محدودیت قانونی برای آزادی مذهبی‌اند، عبارت‌اند از: چین، اسرائیل، مصر، ترکیه، مالزی، ازبکستان و قزاقستان. در همه این کشورها، بخش بزرگی از مردم، اقلیت مذهبی محسوب می‌شوند.

در اسرائیل، محدودیت‌ها و نقض حقوق مذهبی از دو نوع است: یهودیان علیه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان علیه یهودیان. دو گزارش وزارت خارجه آمریکا در سال‌های اخیر می‌گوید بر اساس برآورد دولت آمریکا جمعیت اسرائیل ۸/۴ میلیون نفر است (بدون محاسبه فلسطینی‌ها در کرانه باختری و غزه) و بر مبنای آمار اسرائیلی‌ها ۷۵ درصد این جمعیت یهودی هستند.^۴

بر اساس گزارش سال ۲۰۱۸ وزارت خارجه آمریکا به نقل از منابع اسرائیلی، این یهودیان چند گروه‌اند: ۵۸ درصد آن‌ها تابع هیچ گروه مذهبی نیستند، ۱۷ درصد صهیونیست ارتدوکس هستند، ۱۰ درصد اولترا ارتدوکس^۵ غیرصهیونیست، ۲ درصد اولترا ارتدوکس صهیونیست، ۷ درصد یهودی اصلاح‌طلب و ۶ درصد یهودی محافظه‌کار هستند. یک اقلیت کوچک ۲۰ هزار نفری نیز یهودیان مسیحایی^۶ به‌شمار می‌روند؛ اما بسیاری از قوانین، بر اساس افکار اقلیت خاصی که یهودی ارتدوکس هستند، تنظیم و اجرا می‌شود؛ یعنی اکثریت یهودیان که غیرارتدوکس هستند، باید تابع آن‌ها باشند.

در اسرائیل، نهاد خاخام اعظم ارتدوکس از نوع یهودی هاردی^۷ یعنی متعصب بر شریعت یهود، به‌طور رسمی همه امور ازدواج، طلاق، تدفین و تغییر دین به یهودیت را تحت کنترل دارد؛ بنابراین، اگر هر یک از این امور با قواعد غیرارتدوکس انجام شود، از نظر دولت به رسمیت شناخته نمی‌شود. مثلاً ازدواج بین یهودیان با اقوام دیگر غیرقانونی است. اقلیت ارتدوکس در امور بسیاری حاکمیت دارد و ایجاد زحمت می‌کند. مثلاً بیشتر شهرهای اسرائیل در روزهای شنبه، وسایل حمل‌ونقل عمومی ندارند، زیرا روشن کردن موتور وسایل نقلیه از نظر ارتدوکس‌ها مانند روشن کردن آتش تلقی شده و در این روز حرام است. از سوی دیگر، اگر ۴/۵ میلیون فلسطینی مستقر در کرانه باختری و غزه را نیز به جمعیت اسرائیل یعنی ۸/۴ میلیون (یهودی و فلسطینی) بیفزاییم، بیش از ۵۱

با توجه به اینکه تضادهای مذهبی شدیدی در اسرائیل وجود دارد، آیا تحقیقی درباره آزادی‌های مذهبی در آنجا صورت گرفته است؟

تحقیقات مؤسسه پیو^۱ مستقر در واشنگتن‌دی‌سی نشان می‌دهد که اسرائیل از زمره بیست کشور دنیاست که محدودیت‌های شدید مذهبی دارند.^۲ گزارش پیو این محدودیت‌ها را در چند نوع طبقه‌بندی می‌کند. بر اساس آن، اسرائیل از نظر شدت خصومت‌های اجتماعی مرتبط با معیارهای مذهبی در رده پنجم جهان است و از نظر تنش و خشونت بین پیروان مذاهب در رده ششم جهان و حتی شدیدتر از سوریه قرار دارد. نمونه‌های رایج از این تنش‌ها را می‌توان در آزار رانندگان خودرو در روزهای شنبه مشاهده کرد که در محله‌های یهودیان ارتدوکس و اطراف آن، گناهکار تلقی شده و با دشنام، آب دهان و حتی پرتاب سنگ بدرقه می‌شوند؛ زیرا از نظر آن‌ها در روزهای شنبه نباید از خودرو، برق، آتش و نظایر آن استفاده کرد. نمونه دیگر، رفتار مقامات دولتی است که بر اساس سیاست‌ها و تمایلات یهودیان ارتدوکس عمل می‌کنند، درحالی که اکثر مردم ارتدوکس نیستند؛ البته باید اضافه کرد که طبق گزارش پیو، خصومت‌های اجتماعی آمیخته به خشونت و تهدید در ارتباط با معیارهای مذهبی، از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۷ در اروپا بیشترین رشد را در مقایسه با سایر مناطق جهان، از جمله غرب آسیا داشته است. بدترین وضعیت، به ترتیب مربوط به این کشورهاست: آلمان، هند، سومالی، اوگاندا، اسرائیل، افغانستان، الجزایر، مصر، فرانسه، عراق، ایتالیا، لیبی، روسیه، سوریه، اوکراین، انگلیس و یمن. ممکن است حضور آلمان و چند کشور اروپایی در کنار اسرائیل در صدر جدول و در میان چند کشور جنگ‌زده و پرتنش دیگر، شگفت‌انگیز به نظر آید. در اروپا، هزاران آواره که از جنگ‌های خاورمیانه گریخته‌اند به دلیل فشار زندگی و تهدید به اخراج، اجباراً به دین مسیحی درآمده‌اند تا از غذا، سرپناه و حمایت حقوقی مؤسسات محلی بهره‌مند شوند. یک جامعه‌شناس آلمانی می‌گوید شمار این موارد در آلمان، بیش از آمار نیم‌قرن تغییر دین به مسیحیت در آن کشور بوده است. گزارش سالانه وزارت خارجه آمریکا نیز فشار برای تغییر مذهب آواره‌های مسلمان در اروپا را تأیید می‌کند.^۳

اما مسئله در اسرائیل چندبعدی است و نام آن در چند لیست دیگر پیو نیز در بین کشورهای صدر جدول قرار دارد. طبق گزارش پیو، کشورهایی که شدیدترین تنش و خشونت بین پیروان مذاهب را دارند، به ترتیب عبارت‌اند از: میانمار، آفریقای مرکزی، مصر، هند، عراق، اسرائیل، نیجریه، سوریه، تایلند و اوکراین. البته در برخی از این موارد، خشونت یک‌طرفه و از جانب یک گروه مذهبی علیه دیگران است.



پست بازرسی اسرائیل برای محدود کردن روزمره فلسطینی‌ها

۸- آیا حکومت از دخالت برای رفع تبعیض نسبت به گروه‌های مذهبی در این جامعه خودداری می‌کند؟ در اسرائیل این امر معمول است و از این نظر مانند افغانستان، بحرین و ترکیه است. وضعیت اسرائیل از این حیث در سال‌های اخیر بدتر شده است.

۹- آیا حکومت علیه گروه‌های مذهبی در این جامعه، اعمال زور می‌کند و منجر به قتل، جراحت، آوارگی، بازداشت یا تخریب اموال آن‌ها می‌شود؟ اسرائیل تا ۲۰۰۰ واقعه از این نوع در سال داشته که وضع آن را از افغانستان نیز بدتر می‌کند، درحالی که حکومت فلسطینی‌ها چنین اعمالی را از خود نشان نمی‌دهد. وضعیت اسرائیل از این حیث در سال‌های اخیر رو به وخامت بوده است.

۱۰- آیا برخی گروه‌های مذهبی در این جامعه، مورد حمایت خاص حکومت هستند؟ در اسرائیل، قوانین اصلی به نفع گروهی به‌خصوص (یهودیان، به‌ویژه ارتدوکس‌ها) تدوین شده، آنان امتیازات خاصی بر سایر مذاهب دارند، منابع مالی از دولت دریافت می‌کنند و کتب درسی نیز حاوی آموزش‌های آنان است. سوریه و ترکیه از این نظر در وضعیتی بهتر از اسرائیل قرار دارند.

۱۱- آیا قوانین اصلی برای مذهب خاصی در این جامعه برتری قائل هستند؟ قوانین اسرائیل، یهودیت به‌ویژه نوع ارتدوکس را برتر از سایر مذاهب می‌دانند. این شبیه وضع عربستان و بحرین است که حکومت‌های آن‌ها برای شاخه خاصی از اسلام، برتری قائل هستند. البته بسیاری از کشورهای دیگر از جمله انگلیس، اسپانیا، ایتالیا، فنلاند، نروژ، لهستان و روسیه دارای مذهب رسمی در قانون اساسی خود هستند؛ اما اکثر این کشورها به حقوق اقلیت‌های خود نیز احترام می‌گذارند.

نقض آزادی‌های مذهبی در اسرائیل توسط افراد و گروه‌های افراطی فعال در جامعه چه وضعی دارد؟

گروه دوم سؤالات مؤسسه پیو درباره تنش‌ها و خصومت‌های اجتماعی بر اساس اختلافات مذهبی است که در اینجا تعدادی از آن‌ها را که در اسرائیل به‌وفور روی می‌دهد، بررسی می‌کنیم. پاسخ این سؤالات از طریق شمارش موارد وقوع توسط کارشناسان به‌دست آمده و مبنای بررسی کشورها، تعداد وقایع روی داده به نسبت جمعیت، در طی یک سال است و نه تحلیل‌های نظری. منبع این اطلاعات، گزارش‌های مؤسسات بین‌المللی و دولت‌های غربی است که پیو هر سال در کنار هم قرار می‌دهد.

۱- آیا جرائم، خشونت و یا اعمال نفرت‌آمیز با انگیزه مذهبی در این جامعه روی می‌دهد؟ در اسرائیل، آزار، ارباب، تخریب مکان‌ها و حمله فیزیکی با انگیزه مذهبی روی می‌دهد. در مجموع از این نظر، وضع اسرائیل همانند ترکیه است.

۲- آیا در این جامعه، افراد به دلایل مذهبی، مورد آزار و ارباب قرار می‌گیرند؟ در اسرائیل این رفتار به فراوانی وجود دارد و از این نظر مانند افغانستان، بحرین، عربستان و ترکیه است.

۳- آیا در این جامعه، اموال و مکان‌هایی با انگیزه‌های مذهبی تخریب می‌شوند؟ در اسرائیل این کار صورت می‌گیرد و از این نظر بدتر از افغانستان، بحرین و عربستان است.

۴- آیا به دلایل مذهبی، حمله فیزیکی به افرادی در این جامعه صورت می‌گیرد؟ در اسرائیل این امر رایج است و اوضاع آن از این نظر، بدتر از افغانستان، بحرین، عربستان، سوریه و ترکیه است.

درصد کل جمعیت، فلسطینی هستند. درحالی که رژیم و قوانین و سیاست‌های آن یهودی است، آن هم از نوع صهیونیستی و در بسیاری از موارد، از نوع ارتدوکس که حتی بین یهودیان نیز در اقلیت است.

مکرراً این ادعا را از زبان اسرائیلی‌ها و غربی‌ها شنیده‌ایم که اسرائیل تنها دموکراسی خاورمیانه است و باید از آن به‌عنوان دژ جهان متمدن در این منطقه استبدادزده، دفاع کرد. چگونه می‌توان این ادعا را ارزیابی کرد؟

گزارش‌های متعددی درباره وضع حقوق بشر در اسرائیل از جنبه‌های مختلف وجود دارد. پژوهش فوق‌الذکر از مؤسسه پیو فقط بر مشکلات اقلیت‌های مذهبی نظر می‌اندازد. این گزارش چند بخش دارد که یکی از آن‌ها به مقایسه وضعیت آزادی مذهبی کشورها و تحولات ده‌ساله آن از ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۷ در قالب سؤال و جواب می‌پردازد. این موضوع به‌خصوص در کشورهایی که اقلیت‌ها بخش بزرگی از جامعه را تشکیل می‌دهند، حساس است. اسرائیل از این نوع است و برای آنکه بدانیم از این لحاظ با کدام کشورهای جهان شباهت دارد، به جدول‌های مؤسسه پژوهشی پیو نگاهی می‌اندازیم. مسائل مطرح‌شده در این جدول‌ها شامل دو گروه عمده است: اول محدودیت‌های اعمال‌شده از جانب حکومت‌ها و دوم تنش‌ها و خصومت‌ها در میان گروه‌هایی از جامعه علیه یکدیگر یا علیه افراد.

ابتدا تعدادی از محدودیت‌های حکومتی را که در اسرائیل وجود دارد، بر اساس سؤالات پیو بررسی می‌کنیم. پاسخ آن‌ها از طریق شمارش نمونه‌های نقض حقوق مذهبی به‌دست آمده و مبنای بررسی کشورها، تعداد این موارد است و نه تحلیل‌های نظری. منبع این اطلاعات، گزارش‌های مؤسسات بین‌المللی و دولت‌های غربی است که پیو هر سال در کنار هم قرار می‌دهد. کشورهای دیگری که در اینجا با اسرائیل مقایسه کرده‌ایم، دارای اقلیت‌های بزرگ مذهبی هستند که بخش عمده‌ای از جمعیت را تشکیل می‌دهند (شامل شعبه‌های گوناگون سنی، شیعه و مسیحی).

۱- آیا قانون اساسی و یا قوانین اصلی، آزادی مذهب را در این جامعه قید می‌کنند؟ در قوانین اسرائیل چنین چیزی قید نشده، گرچه برخی اعمال مذهبی آزاد است. این شبیه وضع افغانستان، سوریه و ترکیه است.

۲- آیا در قوانین اصلی حاکم بر این جامعه، مواردی از مخالفت با آزادی مذهب وجود دارد؟ در قوانین اسرائیل، اصولی در تضاد واضح با آزادی مذهب وجود دارد، گرچه برخی اعمال مذهبی آزاد است. این شبیه وضع افغانستان و ترکیه است.

۳- قوانین اصلی و سایر قوانین و سیاست‌ها چگونه بر آزادی مذهب در این جامعه اثر می‌گذارند؟ حمایت از این نوع آزادی در اسرائیل کم است و حکومت به‌طور کلی به آزادی مذهب احترام نمی‌گذارد. این شبیه وضع افغانستان و ترکیه است. وضعیت اسرائیل در ده سال مورد بررسی، رو به وخامت بوده درحالی که در قوانین و سیاست‌های فلسطینی‌ها احترام به آزادی مذهب وجود دارد.

۴- آیا حکومت در نیایش‌ها و اعمال مذهبی این جامعه دخالت می‌کند؟ حکومت اسرائیل در بسیاری از موارد، این کار را می‌کند. این شبیه وضعی است که بحرین دارد.

۵- آیا حکومت، برگزاری مجالس سخنرانی توسط گروه‌های مذهبی را در این جامعه محدود می‌کند؟ اسرائیل برای برخی از گروه‌های مذهبی چنین می‌کند و این شبیه وضعیت افغانستان و بحرین است. وضعیت اسرائیل از این نظر در سال‌های اخیر بدتر شده است.

۶- آیا حکومت، تغییر دین را در این جامعه محدود می‌کند؟ اسرائیل از این حیث برای همه گروه‌های مذهبی مانع گذاشته است. وضعیت آن از این نظر به افغانستان و عربستان شباهت دارد، درحالی که حکومت فلسطینی‌ها از این نظر آزادتر عمل می‌کند.

۷- آیا حکومت مرتکب آزار یا ارباب گروه‌های مذهبی در این جامعه می‌شود؟ اسرائیل به‌طور گسترده دست به این کار می‌زند و از این نظر مانند افغانستان، بحرین، عربستان و ترکیه است. وضعیت اسرائیل از این حیث در سال‌های اخیر بدتر شده است.



درگیری مذهبی در اسرائیل

حقوق بشر از جمله بتسلیم شد. او گفت: «این‌ها به‌وضوح نگران حقوق بشر نیستند. کارشان دروغ‌پراکنی، اهانت و تحریک علیه کشور اسرائیل و سربازان اسرائیلی است.» در سال ۲۰۱۶ پس از آنکه رئیس بتسلیم طی سخنرانی در شورای امنیت سازمان ملل، خواهان اقدام جهانیان علیه توسعه شهرک‌سازی اسرائیل در مناطق اشغالی شد، نتانیاهو تهدید به مانع‌تراشی برای فعالیت کارمندان بتسلیم کرد.

انتقادات منحصر به راست‌گرایان نیست و چپ‌گرایان اسرائیل نیز به این مرکز دفاع از حقوق بشر حمله می‌کنند. مثلاً ایتزیک شمولی^{۱۳} عضو فعال کنش از حزب کارگر و رهبر سابق اتحادیه دانشجویان اسرائیلی گفته است مرکز بتسلیم به ترسیم چهره اسرائیل به‌عنوان یک هیولا کمک می‌کند. از سوی دیگر، برای مبارزه با بتسلیم، برخی سازمان‌های خصوصی و بزرگ با محور روابط عمومی و تبلیغات صهیونیستی فعالیت دارند:^{۱۴}

یکی از آن‌ها «کمیته صحت گزارشگری از خاورمیانه در امریکا» است:^{۱۵} این یک مرکز امریکایی بسیار فعال است که از زمان جنگ اسرائیل علیه لبنان در سال ۱۹۸۲ تاکنون برای توجیه سیاست‌ها و اعمال صهیونیست‌ها، با منتقدان آن‌ها مبارزه کرده است. همچنین باید از «مرکز روابط عمومی اورشلیم» نام برد:^{۱۶}

حامی مالی اصلی برای این مرکز روابط عمومی و تبلیغات، شلدون ادلسون^{۱۷} میلیاردر امریکایی و سلطان کازینوهای لاس‌وگاس است. او مهم‌ترین حامی مالی برای نتانیاهو و ترامپ نیز هست. مرکز تحت حمایت او چند نوع فعالیت تبلیغی به نفع اسرائیل می‌کند که یکی از آن‌ها، تمرکز بر ایران به‌عنوان تهدید جهانی است و دیگری، مبارزه با فعالیت‌های حقوق بشر در اسرائیل. سازمان‌های تبلیغاتی فوق، بتسلیم را متهم می‌کنند که چریک‌های عرب را به‌عنوان قربانیان غیرنظامی حملات اسرائیل معرفی می‌کند.

بتسلیم در زمینه شهرک‌های یهودی‌نشین چه اطلاعاتی ارائه می‌کند؟

یکی از موارد مهم نقض حقوق بشر که اسرائیل به‌عنوان سیاست راهبردی خود دنبال می‌کند، فعالیت‌های شهرک‌سازی است که بتسلیم مدارک آن را جمع‌آوری کرده و گزارش می‌دهد.^{۱۸}

تا پایان سال ۲۰۱۷ اسرائیل ۱۳۱ شهرک رسمی در کرانه باختری به راه انداخته که باید محله‌هایی از قدس شرقی و الخلیل (هیرون) را نیز به آن افزود. علاوه بر آن‌ها، حدود ۱۱۰ آبادی غیررسمی نیز توسط یهودیان، بدون مجوز دولت، در سرتاسر کرانه باختری ساخته شده، گرچه کمک‌های دولتی شامل حال آن‌ها نیز می‌شود. از سوی دیگر ۱۱ محله بزرگ یهودی‌نشین در حومه قدس ساخته شده که آن‌ها نیز شهرک به شمار می‌روند. برخی از این شهرک‌های یهودی‌نشین با کمک دولت و شهرداری قدس، در قلب مناطق فلسطینی تأسیس شده‌اند. حدود ۶۲۳ هزار یهودی در شهرک‌های کرانه باختری مستقر هستند که یک سوم آن‌ها در قدس شرقی هستند. درحالی‌که رشد جمعیت اسرائیل ۲ درصد است، رشد جمعیت در شهرک‌ها به ۳/۵ درصد می‌رسد. علت این افزایش، دو عامل است: یکی سیاست دولت برای انتقال یهودیان از اسرائیل ۱۹۴۸ به شهرک‌های کرانه باختری و دیگری، اسکان مهاجران جدیدالورود به اسرائیل در شهرک‌ها. رفتار روزمره شهرک‌نشین‌ها با همسایگان فلسطینی اغلب خشونت‌آمیز است. این شامل بستن جاده‌ها، سنگ‌پرانی به خودروها و خانه‌ها، شبیخون به

۵- آیا خشونت فرقه‌ای بین گروه‌های مذهبی در این جامعه وجود دارد؟ چنین خشونت‌هایی در اسرائیل روی می‌دهد و اوضاع آن از این نظر، بدتر از افغانستان، بحرین، عربستان و ترکیه است.

۶- آیا تنش بین گروه‌های مذهبی در این جامعه، منجر به خشونت‌های فیزیکی می‌شود؟ موارد متعددی از این موضوع در اسرائیل روی می‌دهد. وضع آن از این حیث، بدتر از ترکیه، بحرین و جامعه فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی است.

۷- آیا گروه‌های تروریستی با انگیزه‌های مذهبی در این جامعه فعال هستند؟ این نوع گروه‌ها در اسرائیل فعال‌اند اما منظور در اینجا فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی نیستند زیرا در پژوهش پيو، آن‌ها جدا از اسرائیلی‌ها بررسی شده‌اند. اوضاع اسرائیل از حیث گروه‌های تروریستی بومی آن در سال ۲۰۱۶ مانند عربستان و ترکیه بوده است.

۸- آیا گروه‌های سازمان‌یافته در این جامعه، با اعمال فشار و زور بر اساس انگیزه‌های مذهبی خود، زندگی مردم را تحت کنترل می‌گیرند؟ این موضوع در اسرائیل به‌طور فراگیر وجود دارد و از این جهت، مانند اوضاع افغانستان، بحرین، عربستان و ترکیه است.

۹- آیا برخی از گروه‌های مذهبی در این جامعه از فعالیت برخی دیگر از گروه‌های مذهبی جلوگیری می‌کنند؟ در اسرائیل، این امر رایج است و از این جهت، مانند افغانستان، سوریه و عربستان است.

۱۰- آیا افراد یا گروه‌هایی در این جامعه، از خشونت یا تهدید به خشونت، مانند قتل آیینی، برای تحمیل معیارهای مذهبی خود بر دیگران سود می‌جویند؟ در اسرائیل، این موضوع رایج است و از این نظر، به افغانستان، عربستان، سوریه و ترکیه شباهت دارد.

۱۱- آیا برخی افراد در این جامعه به خاطر تلافی فعالیت‌های مذهبی‌شان که تهدیدی برای اکثریت تلقی می‌شود، مورد حمله یا اخراج از محل سکونت خود قرار می‌گیرند؟ این روش در اسرائیل معمول است و از این نظر، به افغانستان، عربستان، سوریه و ترکیه شباهت دارد.

۱۲- آیا در این جامعه، حوادث خصم‌آمیزی به دلیل تغییر مذهب روی می‌دهد؟ در اسرائیل این امر همراه با خشونت فیزیکی اتفاق می‌افتد. وضع آن از این لحاظ، شباهت به اوضاع افغانستان و بحرین دارد، اما بدتر از اوضاع عربستان، ترکیه و جامعه فلسطینی‌هاست.

موارد فوق، نقض حقوق بشر بین شهروندان اسرائیل است؛ اما چگونه می‌توان نقض حقوق فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی، توسط اسرائیل و شهرک‌نشین‌ها را ارزیابی کرد؟

«در این زمینه مؤسساتی مردم‌نهاد در دنیا از جمله در خود اسرائیل وجود دارند. یکی از فعال‌ترین آن‌ها، بتسلیم^{۱۹} است که از ۱۹۸۹ تاکنون مدارک و اسناد در مورد نقض حقوق بشر در مناطق اشغالی را جمع‌آوری و اعلام کرده است.^{۲۰} این مؤسسه غیرانتفاعی در شهر قدس مستقر است و هدف خود از این کار را ایجاد فرهنگ حقوق بشر در اسرائیل و تغییر سیاست آن در این جهت اعلام کرده است. واکنش اسرائیلی‌ها به فعالیت‌های این مرکز، متضاد است و از انتقاد شدید تا ستایش از آن را شامل می‌شود. نیاز به تشکیل این مرکز در زمانی حس شد که انتفاضه اول فلسطینی‌ها در حال وقوع بود و نقض روزمره حقوق آنان به‌ویژه کودکان و نوجوانان فلسطینی، وجدان عده‌ای از دانشگاهیان و فعالان سیاسی اسرائیل را آزرده می‌ساخت.

بنیان‌گذاران این مرکز، شامل گروهی از اعضای احزاب کوچک چپ (به‌جز حزب کارگر)، رهبران جنبش «صلح اکنون»^{۲۱} و برخی حقوق‌دان‌های اسرائیل هستند، اما گروهی از فلسطینی‌ها نیز با آن‌ها همکاری دارند. مرکز بتسلیم گزارش‌های دل‌خراشی از رفتار مأموران اسرائیلی منتشر کرده که صحت آن‌ها به تجربه، ثابت شده است. از این رو، حتی برخی از مطبوعات اسرائیل نیز به آن‌ها استناد می‌کنند.

واکنش اسرائیل به فعالیت‌های این مرکز چگونه بوده است؟

«مخالفان مؤسسه بتسلیم ساکت ننشسته‌اند. در سال ۲۰۱۱ وزیر خارجه وقت اسرائیل، آویگدور لیبر من^{۲۲} این مرکز را متهم به جانبداری از تروریسم و تضعیف ارتش اسرائیل کرد. لیبر من خواهان تحقیقات کنشست درباره فعالیت‌های

دهکده‌ها و زمین‌های کشاورزی، آتش زدن مزارع و درختان زیتون و تخریب محصولات و اموال با استفاده از کوکتل مولوتف و سلاح‌های دیگر می‌شود. نتیجه این حملات در طی سال‌ها، قتل، جراحت و معلولیت افراد و نابودی اموال فلسطینی‌ها بوده است. طبق قوانین بین‌المللی، دولت اسرائیل مسئول جلوگیری از این اقدامات است؛ اما مقامات حتی زمانی که از پیش مطلع شده‌اند که خشونت و خرابکاری در شرف وقوع است، بی‌اعتنا هستند.

بتسلیم و سایر نهادهای حقوق بشر، هزاران مدرک، فیلم و گزارش در اختیار دارند که نشان می‌دهد نیروهای امنیتی اسرائیل نه تنها به یهودیان، اجازه انجام این جنایات را علیه فلسطینی‌ها می‌دهند، بلکه در اغلب موارد، خرابکاران را همراهی و پشتیبانی می‌کنند. گاهی خود سربازان نیز به عملیات خرابکاران می‌پیوندند. در بعضی موارد، سربازان بجای جلوگیری از حملات، فلسطینی‌ها را از محل تخریب خارج می‌کنند.

پلیس و دستگاه قضایی اسرائیل تقریباً هیچ‌گاه شهرک‌نشین‌ها را به خاطر حمله به فلسطینی‌ها تحت تعقیب قرار نمی‌دهد. اگر هم پرونده‌ای در این زمینه گشوده شود، معمولاً به مجازات مهاجمان منتهی نمی‌شود. این اغماض، بخشی از سیاست اعلام‌نشده اسرائیل درباره خشونت شهرک‌نشین‌هاست که سازمان‌های حقوق بشر بارها و بارها گزارش کرده‌اند. یکی از این سازمان‌ها که در اسرائیل و به نام «پیش‌دین»^{۱۸} فعالیت دارد، در سال ۲۰۱۵ آمار را منتشر کرد که نشان می‌داد ۸۵ درصد تحقیقات درباره خشونت، آتش‌افروزی، تخریب اموال، قطع درختان و تصرف زمین، بدون هیچ نتیجه‌ای متوقف می‌شود.

همچنین احتمال اینکه شکایت یک فلسطینی نزد پلیس، به محکومیت یک اسرائیلی منجر شود، کمتر از ۲ درصد است. بسیاری از فلسطینی‌ها که بی‌فایده بودن شکایت را تجربه کرده‌اند، از ابتدا از شکایت، صرف‌نظر می‌کنند. این‌ها بخشی از مسائل روزمره معیشتی در کرانه باختری است.

آیا می‌توانیم بگوییم که اگر فلسطینی‌ها راه و رسم دستگاه قضایی اسرائیل را بشناسند، می‌توانند در حفاظت از منافع خود موفق شوند؟

مرکز بتسلیم در سی سال اخیر بارها با تشکیل پرونده و تهیه مدارک جرم از جمله ارائه فیلم از خشونت‌ها، تلاش کرده به قربانیان فلسطینی در پیگیری قضائی کمک کند؛ اما اذعان دارد که مقامات اسرائیل فقط نمایشی از اجرای قانون را در این زمینه‌ها برگزار می‌کنند و تقریباً هیچ‌گاه علاقه‌ای به پیگیری جدی این نوع پرونده‌ها نشان نمی‌دهند.

یک مثال تکان‌دهنده آن هر سال در فصل برداشت زیتون روی می‌دهد. شهرک‌نشین‌ها مکرراً به محصولات فلسطینی‌ها هجوم می‌آورند و نظامیان به‌جای آنکه با اجرای قانون، از کشاورزان حفاظت کنند، به آن‌ها دستور می‌دهند در این زمان، به زمین‌های خود که در نزدیکی شهرک‌ها قرار دارند، وارد نشوند. در سال ۲۰۰۴ رهبران پنج شورای محلی فلسطینی، درخواستی را به دیوان عالی اسرائیل ارائه دادند تا ارتش اجازه دهد آن‌ها در فصل برداشت زیتون نیز به زمین‌های خود وارد شده و از محصولات خود مراقبت کنند. دو سال طول کشید تا دیوان عالی درخواست آن‌ها را بپذیرد و به ارتش دستور دهد مانع ورود کشاورزان به زمین‌هایشان نشود. قضایان دیوان عالی دستور دادند که ارتش باید صریحاً این فرمان را برای نیروهای تحت امر خود روشن کند و نیروهایی را برای حفاظت از اموال فلسطینی‌ها مأمور نماید. پس به ظاهر، فلسطینی‌های کرانه باختری می‌توانستند سالی دو بار در فصل کاشت و برداشت به مدت چند روز به زمین‌های خود دسترسی یابند.

گزارش بتسلیم می‌گوید در عمل، نظام حاکم تقریباً هیچ کاری برای جلوگیری از خشونت نکرد و معلوم شد که این نیز یک نمایش توخالی از اجرای قانون است. ارتش هنوز راه‌حل را در محدود کردن قربانیان خشونت می‌بیند و نه شهرک‌نشین‌های مهاجم. در جایی هم که دستور دادگاه را برای دسترسی کشاورزان فلسطینی به زمین‌هایشان در فصل کاشت و برداشت اجرا می‌کند، در بقیه ایام سال، مانع آن‌ها می‌شود و در نتیجه، مهاجمان در بیشتر ایام سال می‌توانند آزادانه به تخریب زمین‌ها و درختان بپردازند. بعلاوه برای همین دسترسی محدود فلسطینی‌ها، ارتش فرآیند بوروکراتیک پیچیده‌ای را وضع کرده

که در بسیاری از اوقات، دسترسی کشاورزان فلسطینی به زمین‌ها غیرممکن می‌شود. در نتیجه، بسیاری از کشاورزان مستقر در نزدیکی شهرک‌ها مجبور به رها کردن زمین خود به مدت طولانی می‌شوند و محصولات آن‌ها بشدت کاهش می‌یابد. به قول بتسلیم، این نوعی دیوار حائل نامرئی در سرتاسر کرانه باختری پدید آورده که فلسطینی‌ها می‌دانند در صورت عبور از آن، با خشونت و احتمالاً مرگ روبه‌رو می‌شوند.

آیا نظام حاکم در مقابل شهرک‌های غیرقانونی ایستادگی می‌کند؟

شهرک‌های غیرقانونی یعنی آن‌هایی که مجوز رسمی از دولت ندارند، برخلاف تصور، از حمایت امنیتی و مالی گسترده رژیم برخوردارند. حدود ۱۱۰ آبادی از این نوع از دهه ۱۹۹۰ تا کنون در کرانه باختری تأسیس شده‌اند که زمین‌های بزرگی را به تصرف خود درآورده‌اند. آن‌ها این کار را با توسل به خشونت، شامل حمله فیزیکی، تهدید و زمین‌خواری، عملی کرده‌اند. دولت تقریباً هیچ‌گاه این آبادی‌ها را به مکان‌های تصویب‌شده انتقال نمی‌دهد، بلکه از آن‌ها در همان محلی که یهودیان به‌طور غیرقانونی تصرف کرده‌اند، حفاظت می‌کند تا به تدریج مراحل رسمی شدن را طی نمایند.

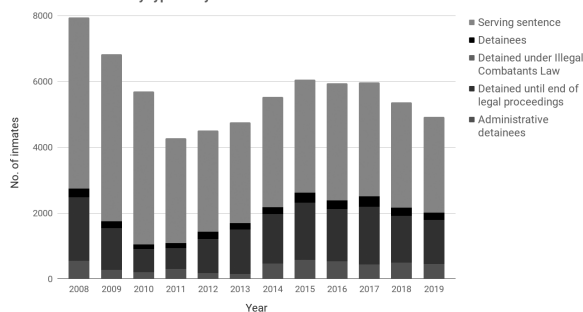
بتسلیم نتیجه می‌گیرد که خشونت شهرک‌نشین‌ها علیه فلسطینی‌ها استثنا بر قاعده نیست، بلکه بخشی از راهبرد صهیونیست‌ها با همکاری دولت است که از آن برای تحقق سیاست یهودی‌سازی سرزمین‌های اشغالی سود می‌برد. در طی آن، فلسطینی‌ها قدم‌به‌قدم زمین‌ها و منابع طبیعی خود را از دست می‌دهند و نقشه منطقه به‌مرور، به‌نحوی که اسرائیل می‌خواهد، تغییر می‌کند.

وضعیت زندانیان فلسطینی در اسرائیل چگونه است؟

تعداد زندانیان در طی سال‌ها و ماه‌های مختلف، تغییر می‌کند. بتسلیم می‌گوید در پایان ژوئیه ۲۰۱۹ نزدیک به ۵ هزار فلسطینی به دلایل امنیتی یا در واقع سیاسی، در زندان‌های اسرائیل بوده‌اند. بیشتر این عده اهل کرانه باختری هستند و تنها حدود ۳۰۰ نفر اهل نوار غزه‌اند.^{۱۹}

بیش از ۵۵۰ فلسطینی دیگر، از جمله حدود ۱۰ نفر از غزه، صرفاً به خاطر عبور بدون مجوز از مرز سرزمین‌های اشغالی با اسرائیل ۱۹۴۸ زندانی شده‌اند و اتهام دیگری ندارند؛ اما سیستم زندان‌های اسرائیل از همه آن‌ها به‌عنوان مجرمان جنایی نام می‌برد. آمارهای ارتش در این باره تنها منبع رسمی است (نمودار ضمیمه) گرچه با تأخیر زیاد و بدون جزئیات لازم در زمینه وضعیت حقوقی زندانیان منتشر می‌شود.

Palestinian inmates by type and year



نمودار تعداد و وضعیت زندانیان فلسطینی در اسرائیل از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۹ از قول ارتش

در این نمودار، ارتفاع هر ستون، تعداد کل زندانیان امنیتی و سیاسی را در پایان سال مورد نظر مشخص می‌کند، به‌جز ستون مربوط به سال ۲۰۱۹ که تا پایان ژوئیه را نشان می‌دهد. هر ستون از چهار بخش با رنگ‌های مختلف تشکیل شده که از بالا به پایین عبارت‌اند از: زندانیان قطعی، بازداشتی‌ها، بازداشتی‌ها در حال طی مراحل دادرسی و بازداشتی‌های تحت امر دولت (بدون حکم حقوقی). فراز و نشیب این نمودار به عوامل مختلفی بستگی دارد: تغییر کابینه، شدت درگیری‌ها و تبادل زندانیان. مردم غزه با اینکه تحت محاصره زندگی می‌کنند تا

توانند به‌طور منظم سر کار خود حاضر شوند، همه برنامه‌های تولیدی و خدماتی، فاقد کارایی می‌شود.

برای مجوز عبور بین کرانه باختری، قدس شرقی و غزه چه سیستمی وجود دارد؟

فلسطینی‌ها فقط با مجوز مخصوص می‌توانند بین این مناطق رفت‌وآمد کنند که آن هم به‌ندرت صادر می‌شود. اسرائیل اجازه ورود یا ترک غزه را در موارد نادر و برای عده‌ای قلیل صادر می‌کند. واردات به غزه را بسیار محدود ساخته و صادرات آن را ممنوع کرده است. این منجر به فشار شدید بر اقتصاد غزه شده به‌طوری که بیکاری در آنجا به بالاتر از ۴۰ درصد رسیده است. با این حال، مردم غزه از زمان خروج اسرائیل، از کنترل عبور و مرور در داخل منطقه خود رها شده‌اند و رنج‌های روزمره کرانه باختری در این زمینه را ندارند.

در کرانه باختری، همه ورودی‌ها و خروجی‌ها تحت کنترل اسرائیل است، از جمله راه‌های منتهی به قدس شرقی که دولت، آن را ضمیمه خاک خود می‌داند. در قدس شرقی که همان شهر تاریخی بیت‌المقدس است،

اسرائیل پست‌های نظامی به راه انداخته تا محلات فلسطینی آن‌سوی دیوار حائل را از بقیه شهر جدا کند. در نتیجه ۱۴۰ هزار فلسطینی اهل قدس شرقی برای ورود به شهر خود باید هر روز از پست‌های بازرسی بسیار شلوغ عبور کنند.

اسرائیل کرانه باختری را به سه بخش تقسیم کرده و دو پست بزرگ بازرسی را بین آن‌ها قرار داده، یکی بین شهرهای نابلس و رام‌الله و دیگری در شرق ابودیس. شریان‌های ترافیکی، موانع بین جاده‌ای و صدها پست بازرسی کوچک‌تر، طوری عمل می‌کنند که حرکت بین شمال و جنوب کرانه باختری به سمت دو پست بزرگ فوق‌هدایت شود. ارتش هم چنین دروازه‌های آهنین برای ورود به اکثر دهکده‌های کرانه باختری نصب کرده تا بتواند به‌سرعت و با کمترین تعداد سرباز، آن‌ها را محاصره و مسدود کند. نکات مهم دیگری در این باره وجود دارد که باید در آینده از آن بحث کنیم. ■

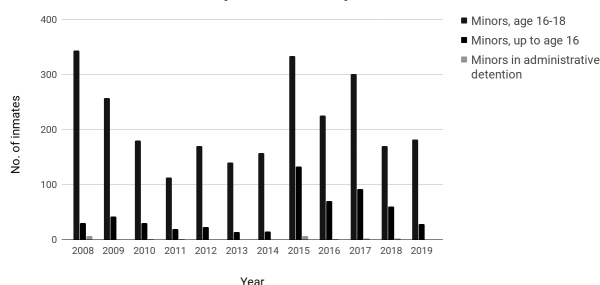
پی‌نوشت:

1. PEW
2. <https://www.pewforum.org/2019/07/15/a-closer-look-at-how-religious-restrictions-have-risen-around-the-world/>
3. <https://www.haaretz.com/israel-news/israel-has-almost-as-many-religious-restrictions-as-iran-pew-report-finds-1.7533576>
4. <https://www.state.gov/reports/2017-report-on-international-religious-freedom/germany/>
5. <https://www.state.gov/reports/2017-report-on-international-religious-freedom/israel-golan-heights-west-bank-and-gaza/>
6. <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2019/06/ISRAEL-2018-INTERNATIONAL-RELIGIOUS-FREEDOM-REPORT.pdf>
7. Ultra-Orthodox
8. Messianic
9. Haredi
10. B'Tselem
11. <https://www.btselem.org/>
12. <https://en.wikipedia.org/wiki/B%27Tselem>
13. Peace Now
14. Avigdor Lieberman
15. Itzik Shmuli
16. https://www.wikiwand.com/en/Committee_for_Accuracy_in_Middle_East_Reporting_in_America
17. https://en.wikipedia.org/wiki/Jerusalem_Center_for_Public_Affairs
18. Committee for Accuracy in Middle East Reporting in America (CAM-ERA)
19. Jerusalem Center for Public Affairs (JCPA)
20. Sheldon Adelson
21. <https://www.btselem.org/statistics>
22. Yesh Din
23. https://www.btselem.org/statistics/detainees_and_prisoners
24. https://www.btselem.org/administrative_detention/20180730_no_case_and_no_end_in_sight
25. Administrative Detention

حد زیادی در مقابل این نوع نقض حقوق بشر مصون هستند، زیرا اسرائیلی‌ها از ترس نیروهای مسلح فلسطینی، جرئت ورود به منطقه آنان را ندارند...

از سوی دیگر، در پایان ژوئیه ۲۰۱۹ تعداد ۲۱۰ فلسطینی نوجوان و زیر سن قانونی با اتهامات امنیتی یا دروازه‌های سیاسی، در زندان‌های اسرائیل بوده‌اند، گرچه حتی این زندانیان هم از نظر دولت، مجرمان جنایی تلقی می‌شوند. در نمودار ضمیمه، تعداد آن‌ها در هر سال را در دو ستون می‌بینیم. ستون بلندتر، زندانیان ۱۶ تا ۱۸ ساله و ستون کوتاه‌تر، زندانیان زیر ۱۶ ساله را نشان می‌دهد.

Palestinian minors in the custody of Israeli security forces



نمودار تعداد زندانیان نوجوان فلسطینی در اسرائیل از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۹ از قول ارتش

منظور از بازداشتی‌های تحت امر دولت چیست؟

در هر مقطع زمانی، صدها فلسطینی بدون هیچ‌گونه اتهامی در زندان‌های اسرائیل یا کرانه باختری تحت بازداشت هستند.^{۲۰} علیه آن‌ها هیچ شواهدی مبنی بر ارتکاب عملی ارائه نمی‌شود و آن‌ها نمی‌دانند تا چه وقت در زندان خواهند ماند. اسرائیل این وضعیت را بازداشت تحت امر دولت^{۲۱} می‌نامد. ده‌ها سال است که این نوع نقض حقوق بشر در اسرائیل رایج است. دوران زندانی بودن آن‌ها ممکن است بارها تمدید شود. در سال ۲۰۱۷ هر ماه به‌طور متوسط ۲۹ فلسطینی به این شکل به زندان افتاده‌اند. این رقم، جدا از بازداشت‌های گسترده‌ای است که اسرائیل به شکل‌های دیگر اعمال می‌کند.

ایجاد محدودیت در رفت‌وآمد فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی چه ابعادی دارد و با چه منظوری انجام می‌شود؟

یک نوع آشکار نقض حقوق بشر در کرانه باختری که همه فلسطینی‌ها را مرتباً و بدون توجه به سن، جنس و جایگاه آنان هدف قرار می‌دهد، محدود کردن عمدی رفت‌وآمد آنان است. اسرائیل با تحمیل مقررات خود در این زمینه، هر روز به فلسطینی‌ها یادآوری می‌کند که قدرت اشغالگر است. این محدودیت شامل سفر به خارج از فلسطین، سفر بین کرانه باختری و نوار غزه، سفر به اسرائیل ۱۹۴۸ و از همه آزاردهنده‌تر، عبور و مرور درون کرانه باختری است. البته عبور یهودیان محدودیتی از این جهت ندارد و این یک تبعیض فاحش قومی و مذهبی است.

دولت هر روز ممکن است دستورات خود در این زمینه را به شکلی دلخواه صادر کند و سربازان هم ممکن است آن را به شکلی دلخواه عملی کنند؛ بنابراین فلسطینی‌ها همواره در وضعیتی نامشخص زندگی می‌کنند و نمی‌توانند برای ساده‌ترین کارهای خود برنامه‌ریزی کنند. مثلاً یک فلسطینی که صبح برای کار از منزل خارج می‌شود، نمی‌داند آیا می‌تواند به‌موقع سر کارش برود یا آیا اصلاً سر کارش حاضر خواهد شد. او نمی‌داند آیا می‌تواند به کلاس درس برسد، سر قرار خود با پزشک حضور یابد، یا به منزل اقوامش برود. ممکن است او به کارش برسد و یا ساعت‌ها در یک پست بازرسی، سرگردان، بازداشت یا تحقیر شود. یا ممکن است مجبور به بازگشت از نیمه راه شود؛ و یا به علت خشم و اعتراض به این وضع، زندانی شود.

اسرائیل با این کار، علاوه بر تحقیر و سرکوب دائمی، مانع توسعه فلسطین و پیشرفت اقتصادی مردم آن می‌شود. بانک جهانی بارها گزارش داده که این محدودیت‌ها مانع عمده برای ثبات و رشد اقتصادی در مناطق اشغالی است. وقتی کالاها با تاخیر حمل شوند، مواد خام وارد نشود و کارمندان و کارگران

امنیت عربستان در گرو جاستا

لطف‌الله میثمی

ملک عبدالله، پادشاه عربستان، به من گفت وقتی
واقعه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا رخ داد

آن چنان فشار سنگینی روی عربستان بود که من با خلوص قلب به خانه خدا
رفتم و از خدا خواستم که در برابر این هجمه سنگین کشور را حفظ کند.^۱

پانزده نفر از نوزده نفر عاملین تهاجم به برج‌های دوقلو و ساختمان وزارت دفاع شهروند
عربستان بودند و در پی این واقعه فشار زیادی روی عربستان و آموزش‌های مدارس این
کشور آمد؛ البته گفته شد بوش پسر، سفیر و بعضی از عناصر عربستان را با هوایمی
شخصی به کشورشان فرستاد که از بازپرسی در امان باشند. درحالی‌که در نوشته‌های
زیادی به نقش عربستان در این حمله اشاره شده بود. در این حمله ۳ هزار نفر درجا کشته
و عده زیادی هم مجروح شدند که احساسات مردم امریکا و جهان را جریحه‌دار کرد.
متأسفانه این فشار سنگین که از طرف امریکا و دنیای غرب بر روی عربستان و کشورهای
متحد آن متمرکز شده بود با خیانت یا جهالت یکی از دولتمردان ایرانی متوجه ایران شد.
زمانی که دکتر احمدی‌نژاد رئیس دولت نهم به عربستان رفت دو مطلب جنجالی در عنوان
کرد؛ نخست اینکه هولوکاستی وجود نداشته و دیگر اینکه چرا فلسطینی‌ها باید تاوان آن
را بدهند، هرچند قسمت دوم سخنانش مطلب درستی بود در مقایسه با فراز اول کمرنگ
شد و نفی هولوکاست به سرعت روی آنتن رادیو و تلویزیون‌ها رفت. در پی این سخنرانی
فشار یازده سپتامبر بر عربستان کمرنگ و روی ایران متمرکز شد.

برای تقریب به ذهن، روژه گارودی، معاون سابق حزب کمونیست فرانسه که مسلمان
شده در کتاب معروفش به نام تاریخ یک ارتداد؛ اسطوره‌های سیاست‌گذاری اسرائیل
ترجمه مجید شریف اشاره کرده تعداد کشته‌های هولوکاست کمتر از ۶۶ میلیون نفر
بود. مع‌هذا گارودی در دادگاه فرانسه به سه سال حبس محکوم شد. پس از این
سخنان احمدی‌نژاد، تبلیغات صهیونیست‌ها به کار افتاد و علاوه بر آن‌ها مردم جهان
به این نتیجه رسیدند که ایران واقعیت‌ها را تحریف می‌کند و روز روشن را شب و
شب تاریک را روز جلوه می‌دهد. در حالی است که هیچ‌یک از مسئولان وقت هم
حرف احمدی‌نژاد را نقد نکردند مگر برخی افراد اپوزسیون. همین امر تأثیر زیادی در
هزینه‌های برنامه‌های امنی گذاشت و زمان زیادی وقت ایران را برای راستی‌آزمایی
گرفت. بعد هم که پرونده ایران به فصل هفتم شورای امنیت رفت. از این پدیده
که بگذریم علاوه بر احساسات جریحه‌دار شده مردم امریکا، منافع درازمدت این
کشور ایجاب می‌کرد در کنگره لایحه‌ای به نام **عدالت علیه حامیان تروریسم**
(جاستا) علیه عربستان تصویب شود. درنهایت این لایحه در اواخر دوران اوپاما تصویب
شد که اوپاما آن را وتو کرد و به نفع مصالح امریکا ندانست. این مصوبه با موافقت همه
اعضای کنگره اعم از دموکرات و جمهوری‌خواه به‌جز یک نفر بود. اوپاما معتقد بود
ممکن است دیگر کشورها به کمک چنین مصوبه‌ای علیه امریکا اقدام کنند. اگر به
کتاب براندازی نوشته استیون کینزر امریکایی نیک بنگریم ملاحظه می‌شود امریکا در
چهارده کشور^۲ دخالت کودتایی انجام داده؛ علیه دولت محمد مصدق در ایران، آریز
در گواتمالا، آکنده در شیلی و... و بعضی از آن‌ها به ویرانه تبدیل شده. در اثر دخالت
امریکا در اندونزی یک میلیون نفر کشته شدند. در ایران نیز یک نسل شریف از چرخه
مدیریت حذف شدند و استراتژی حذف ادامه یافت تا اینکه برای شاه کسی نماند و
درنهایت مردم علیه او قیام کردند. برای اطلاع از وقایع کودتا در این چهارده کشور بهتر
است به کتاب براندازی مراجعه شود. گفته می‌شود اگر این کشورها دیده کشته شده‌ها
و هزینه‌های اجتماعی که بر کشورشان وارد شده را از امریکا طلب کنند میزان آن سر
به فلک می‌کشد. شاید به همین دلیل اوپاما این مصوبه را وتو کرد. گرچه مجلس هم
وتوی اوپاما را بی‌اثر کرد. در زمان ترامپ بنا بر این مصوبه اولین پرونده به جریان افتاد.

زمان تصویب این لایحه در کنگره وزیر خارجه عربستان عادل الجبیر تهدید کرد که
اگر بخشی از گزارش کنگره مربوط به دخالت عربستان در عملیات یازده سپتامبر منتشر
شود این کشور پول‌های خود را از امریکا بیرون می‌کشد و با کشورهای مقابل امریکا
رابطه برقرار می‌کند. این بخش از گزارش منتشر نشد ولی تلویحاً امریکا به عربستان
هشدار داد که می‌تواند پول‌های عربستان را توقیف کند. مقامات دادگستری امریکا
مخالفت عادل الجبیر با انتشار گزارش را دلیلی بر دخالت عربستان در حادثه یازده
سپتامبر دانستند.

اخیراً خالد شیخ محمد زندانی گواتانامو که حکم اعدام دارد و داماد بن لادن و مسئول
طراحی این عملیات بوده حاضر شده اگر دادگستری امریکا از اعدام او صرف‌نظر کند
درباره دخالت عربستان در این عملیات اعتراف کند. مقامات امریکایی می‌گویند
میزان دین این عملیات ۳ تریلیون دلار است. صاحب‌نظران در عربستان هم معتقدند
اگر امریکا از طریق شرکت نفت آرامکو نفت عربستان را بچپاول می‌کرد و در مقابل تاج
و تخت پادشاهان را حفظ می‌نمود اکنون اما امنیت عربستان در گرو جاستا و اجرای
این لایحه است. ترامپ با محاسبه سرانگشتی با دیدگاه بازرگانی‌اش محاسبه کرده اگر
این مبلغ از عربستان اخذ شود، نخست اینکه تا سال‌های متمادی صنایع نظامی و دیگر
صنایع گسترش خواهند یافت و امریکا بدون کسر بودجه اولویت خودش را بر جهان
حفظ خواهد کرد. دوم اینکه عربستان نیز به ویرانه‌ای مثل لیبی تبدیل خواهد شد.
شاید علت وادادگی ملک سلمان و محمد بن سلمان در برابر ترامپ این باشد که این
لایحه همچون شمشیر داموکلس بالای سر عربستان نگه داشته شده تا زیر فشار آن
قراردادهای نظامی با عربستان ببندد و اشتغال در کشورش به میزان زیادی افزایش یابد
و در این راستا نه تنها ترامپ در دور دوم رأی بیاورد بلکه جریانی که به بنیادگرایی بازار
و بنیادگرایی مذهبی معروف است و آن را مجموعه نظامی - صنعتی می‌نامند تا سال‌ها
بر امریکا و جهان سیطره یابد. ترامپ در نشست سران هفت کشور صنعتی ژاپن گفت
بن سلمان پسر خوبی است، چرا که با انعقاد این قراردادها یک میلیون شغل در امریکا
ایجاد کرده است.

وقت آن رسیده کشورهایی که در معرض کودتا یا دخالت امریکا قرار داشته و
هزینه‌های زیادی را تحمل کرده‌اند در واکنش به جاستا مصوبه‌هایی در پارلمان‌های
خود سامان‌دهی کنند تا بتوان دین این جان‌های از دست داده و هزینه‌های اجتماعی
جبران شود. وقتی عوارض منفی حمله امریکا به عراق را بررسی کنیم و تعداد کشته
شده‌ها و مهاجرین را محاسبه کنیم میزان دین نجومی خواهد بود. همچنین در مورد لیبی
و سوریه و ویتنام و بقیه این کشورها. اگر مسئولان کشور ما هم چنین کنند این کار
می‌تواند یکی از علامت‌های همدردی با کشور عربستان در برابر تجاوزات امریکایی
باشد. ما در سایه این اقدام و دیگر اقدامات می‌توانیم تعارضات منطقه را با گفت‌وگو
حل کرده و ائتلافی در برابر تجاوز امریکا و اسرائیل ایجاد کنیم؛ البته اینکه جاستا در
شرایط فعلی اجرا نمی‌شود شاید برای این باشد که اسرائیل برای موجودیت خود به
ائتلاف با عربستان و امارات در منطقه نیاز دارد، اما اگر عربستان بخواهد راه استقلال
خود را ببیماید آن‌چنان فشاری روی آن خواهد آورد که مسلماً اولین دستاوردش تجزیه
عربستان خواهد بود. این در حالی است که اصل تجزیه‌ناپذیری و استقلال کشورها از
اهداف متعالی این دوران است. ■

پی‌نوشت:

۱. به نقل از محمد صدر در حاشیه گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران
۲. هاوایی، کوبا، پورتوریکو، فیلیپین، نیکاراگوئه، هندوراس، ایران، گواتمالا، ویتنام، شیلی، گرانادا،
پاناما، افغانستان و عراق.

گفت‌وگوهای امارات و ایران

جورجیو کافی پرو

برگردان: هادی عبادی

امارات متحده عربی سه سال و نیم پیش روابط خود را با ایران کاهش داد. اماراتی‌ها در پی اعدام شیخ نمر در عربستان و رویدادهای مربوط به کنسولگری‌های سعودی در تهران و مشهد در ژانویه ۲۰۱۶، حمایت خود را از ریاض تقویت کردند. تصمیم به کاهش روابط با ایران از سوی امارات، سویه دیگری نیز داشت و این امر ده ماه پس از شروع عملیات نظامی عربستان و امارات علیه حوثی‌های مورد حمایت ایران در یمن رخ داد. در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، ابوظبی به شدت از تلاش‌های امریکا علیه تأثیر ایران در منطقه حمایت کرده و این امر، امارات را به بازیگری مهم در سیاست «فشار حداکثری» دولت امریکا علیه تهران تبدیل کرده است.

امارات در ماه مه ۲۰۱۸ از تصمیم امریکا برای خروج از توافق برجام حمایت کرد و رهبران این کشور به شدت از تحریم‌های امریکا علیه ایران پشتیبانی کرده‌اند. ماه گذشته و پس از اتفاقاتی که برای کشتی‌های تجاری امارات روی داد، دو هیئت اماراتی به تهران رفتند. در ۲۶ ژوئیه «هیئت صلح» اماراتی برای گفت‌وگوهایی راهی تهران شدند که موضوعات مورد بحث در این ملاقات از منظر عموم پنهان ماند. چهار روز بعد، هیئت دیگری به رهبری ژنرال محمدعلی مصلح الاحبابی رئیس گارد ساحلی امارات نیز به تهران رفت. مقامات دو کشور طی ملاقات دوم در مورد امنیت دریایی و زمینه تنش‌های روزافزون در خلیج فارس گفت‌وگو کردند. در شش سال گذشته، این اولین دفعه‌ای بود که مقامات دو کشور چنین نشستی داشتند و همین امر موجب ایجاد پرسش‌هایی در مورد احتمال تغییر در سیاست خارجی امارات نسبت به ایران شد. یکی از مقامات اماراتی اظهار داشت در ملاقات ۳۰ ژوئیه موضوعاتی مرتبط با امنیت مرزی و ناوبری در آب‌های مشترک خلیج فارس مورد بررسی قرار گرفت. او در ادامه گفت این مذاکرات ارتباطی با تنش‌های سیاسی میان امارات و ایران نداشت. وزارت خارجه امارات نیز اظهار داشت این ملاقات بر ورود غیرقانونی، فعالیت‌های مخالف مقررات، صید آبریان، مرزهای مشترک و مسائل دریایی در

امور دوجانبه متمرکز بود. سالم محمد الزعاب، مدیر اداره همکاری امنیت بین‌الملل نیز از این نشست ابراز رضایت کرد. او در این زمینه گفت: «هدف این ملاقات، کسب اطمینان از امنیت شهروندان امارات، از جمله صیادان این کشور بود.» روزنامه اعتماد در تهران نیز گزارش داد هدف این نشست، بهبود همکاری دوجانبه در حوزه امنیت دریایی بود و هیئت اماراتی با ژنرال قاسم رضایی، فرمانده گارد مرزی پلیس ایران دیدار کرد. وب‌سایت‌های ایرانی نیز تصاویری از دست دادن رضایی و الحبابی در این نشست منتشر کردند.

چه عاملی باعث شد امارات تصمیم بگیرد تا این هیئت‌ها را به تهران اعزام کند؟ آیا اقدام امارات که به شدت حامی تلاش‌های ترامپ برای منزوی کردن تهران است، نمی‌تواند این سیاست را تضعیف کند؟ بسیاری از تحلیلگران تلاش کردند انگیزه‌های امارات را شرح دهند. بعضی از آن‌ها اظهار کردند اماراتی‌ها با نزدیکی به تهران، در حال تلاش برای تغییر روابط خود با ایران هستند. با این وجود، دیگران این ملاقات را عادی، بدون اهمیت خاص و منحصرأ در مورد امور دریایی می‌دانند. به نظر می‌رسد حقیقت در میانه این دو دیدگاه قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد امارات به دنبال گفت‌وگو با ایران است تا از خطر کشمکش بزرگ در خلیج فارس بکاهد که می‌تواند تأثیرات عمیقی بر اقتصاد و منافع امنیتی امارات بگذارد. رهبران امارات برای نیل به این مقصود، به شکلی عمل‌گرایانه در حال استفاده از روابط خود با تهران هستند که با وجود افزایش تنش میان ابوظبی و دیگر پایتخت‌های عربی با تهران در سال‌های اخیر، همچنان کانالی باز محسوب می‌شود.

در اوایل سال ۲۰۱۶، امارات برخلاف عربستان، بحرین و سودان، روابط خود را با تهران کاملاً قطع نکرد بلکه آن را کاهش داد. این کشور با این روش، سفارت خود را در تهران باز نگه داشت و در سه سال و نیم گذشته همچنان میزبان گردشگران ایرانی بود. اگرچه ابوظبی نقش زیادی در تعیین سیاست خارجی امارات دارد، نگرانی‌های دبی و سایر امارات شمالی باعث معتدل شدن سیاست این کشور نسبت به ایران شده است. ارتباطات دبی نسبت به تهران به علت پیوندهای اقتصادی و فرهنگی مستحکم، نسبت به ارتباطات ابوظبی با تهران از لحاظ تاریخی خاص و متفاوت بوده است.

رهبران امارات به رابطه خود با ایران از دریچه تجارت می‌نگرند و برای تجارت، اولویتی بالاتر سیاست قائل می‌شوند. با این وجود، حاکمان آل‌نهیان در ابوظبی که پس از بحران اقتصادی در سال ۲۰۰۹ کنترل خود را بر امارات مستحکم کرده‌اند، به ایران از دریچه امنیتی می‌نگرند. رویکرد آن‌ها به ایران، بسیار شبیه دیدگاه‌ها در بحرین و عربستان است. این تفاوت‌های بنیادین میان ابوظبی و دبی، رابطه دوجانبه میان امارات و ایران را پیچیده کرده است. نکته قبل توجه اینکه شیخ محمد بن راشد آل مکتوم حاکم دبی از ایده رفع تحریم‌ها بر ایران پس از امضای توافق موقت در سال ۲۰۱۳ استقبال کرد که این امر منجر به اعتراض شدید مشاور دولت سعودی شد و او این اظهارات را غیرقابل‌پذیرش خواند. مسلماً اعمال تحریم بر ایران همچون محاصره قطر، واکنش‌های متفاوتی در ابوظبی و دبی برانگیخته است. دبی از نظر مالی هم از کمپین «فشار



حداکثری» امریکا علیه تهران و هم از محاصره دوحه آسیب دیده است، درحالی که ابوظبی از این دو اقدام حمایت کرده است.

با وجود همکاری نزدیک ابوظبی با ریاض علیه تهران، اماراتی‌ها و ایرانی‌ها بدون سر و صدا کانال ارتباطی میان دو کشور را حفظ کرده‌اند. امارات در این دوره به دنبال سود بردن از کانال‌های ارتباطی خود با ایران برای کمک به گفت‌وگو است. از دیدگاه امارات، چنین اقدامی عامل اصلی در اجتناب از سناریوهایی است که می‌تواند به درگیر شدن امارات در کشمکش نظامی بینجامد؛ کشمکش‌هایی که منجر به جنگ در خاک امارات یا آب‌های سرزمینی این کشور شود. در واقع، این نشست در تهران در زمینه رویدادهای متعددی در منطقه رخ داد که ابوظبی را نگران کرده است. دیدار هیئت اماراتی را باید در ادامه گزارش‌هایی تفسیر کرد که در مورد خروج اماراتی‌ها از یمین شنیده می‌شود. ضمناً واکنش محتاطانه امارات نسبت به حمله به نفت‌کش‌ها در سواحل این کشور در ۱۲ مه و اجتناب امارات از مقصر دانستن ایران در این رویداد، معطوف به نگرانی‌های این کشور از اقداماتی می‌باشد که ممکن است به مواجهه نظامی خارج از کنترل بینجامد.

درحالی که مقامات ابوظبی از سیاست دولت ترامپ در فشار حداکثری به تهران حمایت می‌کنند، تمایلی ندارند شاهد جنگ جدیدی در خلیج فارس باشند. انور قرقاش، وزیر خارجه امارات، در ۱۵ مه چنین گفت: «باید رفتار ایران را به‌وضوح زیر نظر داشته باشیم، اما هم‌زمان نباید اسیر چنین بحرانی

شویم... این منطقه‌ای است که ما نیز در آن زندگی می‌کنیم و مهم است بحران‌های آن را مدیریت کنیم.»

این دیدگاه قرقاش عمل‌گرایانه است و او به این امر توجه می‌کند که هر نوع افزایش تنش‌ها می‌تواند به شدت منافع حیاتی امارات را تضعیف کند. از دیدگاه امارات، بهتر است با ایران مشارکت شود و از طریق گفت‌وگو برای کاهش تنش‌ها تلاش شود تا اینکه امارات یا منافع این کشور جزو اهداف آتی ایران قرار گیرند.

این امر مهم است که منتظر بنامیم و ببینیم گفت‌وگوهای دریایی اخیر ایران و امارات می‌تواند به مسائل بزرگ‌تر توسعه یابد و اگر چنین اتفاقی

رخ دهد، واکنش واشنگتن و ریاض چه خواهد بود. فقدان هرگونه واکنش رسمی از سوی دولت ترامپ، این ظن را تقویت می‌کند که احتمالاً کاخ سفید رویکرد صبر و انتظار را اتخاذ کرده است. حسین ابییش کارشناس خاورمیانه در این زمینه

اظهار داشت: «اگر توسعه روابط امارات با ایران به نتیجه برسد، آنگاه شاید چیزی وجود داشته باشد که ترامپ روی آن کار کند. اگر این روابط به شکست بینجامد، این امر هزینه‌ای برای دولت ترامپ نخواهد داشت.» اگر این گفت‌وگوها به دستاوردی بینجامد، ایالات متحده به‌طور بالقوه می‌تواند از آن سود ببرد. ترامپ که به دلایل داخلی رویکرد خشنی در برابر ایران اتخاذ کرده و در عین حال نمی‌خواهد وارد جنگ شود، احتمالاً گفتگوهای امارات و ایران را مثبت ارزیابی می‌کند.

دیدگاه عربستان

به‌وضوح مشخص نیست عربستان به نزدیکی ابوظبی به تهران چگونه می‌نگرد. از یک طرف، آسان است که تصور کنیم سعودی‌ها این اقدام امارات را پس از خروج نسبی این کشور از یمین، خیانتی دیگر می‌دانند. در واقع، پرسش مهمی که مطرح می‌شود این است که عقب‌نشینی امارات چه تأثیری بر رابطه میان محمد بن سلمان ولیعهد عربستان و محمد بن زائد ولیعهد ابوظبی خواهد گذاشت. اماراتی‌ها به کمک نیروهای نیابتی خود در یمین تلاش می‌کردند یمین جنوبی مستقل را ایجاد کنند. این دیدگاه به طرز اجتناب‌ناپذیری با رویکرد عربستان تفاوت دارد که خواهان حفظ وحدت

یمین است. به‌علاوه، اکنون که امارات بخش قابل توجهی از نیروهای خود را از یمین خارج کرده، سعودی‌ها مشکلات بسیار بیشتری در مواجهه با حوثی‌ها دارند. ارتش عربستان که قابلیت‌های

کمتری نسبت به ارتش امارات دارد، اکنون باید به‌تنهایی با حوثی‌ها بجنگد.

ریاض به گفت‌وگوهای میان ایران و امارات در ماه گذشته به‌عنوان فرصتی بالقوه می‌نگرد تا ببیند کدام‌یک از مقامات ایرانی حاضر به گفت‌وگو هستند. ابییش اظهار داشت: «درحالی که چنین گفت‌وگوهایی با ایران نشان از تغییری تاکتیکی در دیپلماسی امارات می‌دهد، نباید دچار این اشتباه شویم که تغییرات قابل توجهی در سیاست خارجی این کشور پدید آمده است. همین امر را می‌توان در مورد ایران مطرح کرد؛ اما روابط میان امارات و ایران که هیچ‌گاه کاملاً از بین نرفته، بیشتر گشایش یافته و این امر با گذشت زمان می‌تواند احتمال گفت‌وگو میان عربستان با ایران را افزایش دهد.»

نیاز به ارزیابی هوشمندانه‌تر

اگر کاهش تنش‌ها در خلیج فارس و خاورمیانه مدنظر باشد، باید به نشست‌های اخیر در تهران با خوش‌بینی نگاه کرد، اما این امر نباید ما را گمراه کند. بدون شک امارات و ایران در بسیاری از مسائل منطقه‌ای از عراق تا یمین و از بحرین تا لبنان در دو صف متمایز قرار دارند. ضمن اینکه منازعات مربوط به حاکمیت بر جزایر خلیج فارس نیز مانع هر نوع پیشرفت قابل توجه در مناسبات دوجانبه است.

بن زاید و افراد حلقه نزدیک به او همچنان به ایران به‌عنوان بازیگری نگاه می‌کنند که برای امارات و کشورهای عربی تهدید محسوب می‌شود. این رویکرد منفی در میان مقامات اماراتی به حدی قوی است که به‌نظر نمی‌رسد گفتگوهایی چون مورد اخیر بتواند آن را از بین ببرد. سرانجام اینکه چنین گفتگوهایی از جانب امارات به معنی تلاش برای ایجاد روابط حسنه نیست، بلکه تلاشی برای تعامل امارات با بحران‌هایی است که شامل ایران می‌شود. ■

منبع: لوب‌لاگ

تاریخ: ۶ آگوست ۲۰۱۹ / ۱۵ مرداد ۹۸

دیدار هیئت اماراتی را باید در ادامه گزارش‌هایی تفسیر کرد که در مورد خروج اماراتی‌ها از یمین شنیده می‌شود. ضمناً واکنش محتاطانه امارات نسبت به حمله به نفت‌کش‌ها در سواحل این کشور در ۱۲ مه و اجتناب امارات از مقصر دانستن ایران در این رویداد، معطوف به نگرانی‌های این کشور از اقداماتی می‌باشد که ممکن است به مواجهه نظامی خارج از کنترل بینجامد

پایان توهم عربستان سعودی

رابرت اف. وورث

برگردان: هادی عبادی

چنین نبود: ایران می‌تواند شاهراه‌های اقتصادی حوزه خلیج فارس را هر زمان که بخواهد، بزند.

پیامدهای سیاسی این رویداد برای ریاض وحشتناک بود. ترامپ که مایل نیست به جنگی وارد شود که چشم‌انداز انتخاب مجدد او را به خطر بیندازد، مطابق معمول با ترکیبی از جملاتی پاسخ داد که هم در آن تهدید وجود داشت و هم دعوت به تعامل. حتی بعد از اینکه پمپئو این حملات را «اقدام جنگی» نامید، دولت آمریکا هر نوع تصمیم را منوط به تحقیقات سعودی‌ها کرد. امریکایی‌ها برای پذیرش مسئولیت در این مورد بی‌میل هستند. خیلی زود است که در مورد سرانجام این رویداد اظهار نظر کنیم. اگر این اتفاقات منجر به جنگی آشکار نشود که در این صورت آمریکا مجبور به درگیر شدن در آن خواهد شد، به نظر می‌رسد در وضعیت‌های دیگر، ایران در هر اقدام دیپلماتیک دیگر، چه با دولت ترامپ و چه با همسایگان خود قوی‌تر ظاهر خواهد شد.

تعهد آمریکا به پشتیبانی از پادشاهی‌های خلیج فارس، ریشه در سال ۱۹۴۵ دارد که فرانکلین روزولت با عبدالعزیز بن سعود، اولین پادشاه عربستان دیدار کرد. این تعهد طی جنگ سرد و در زمانی که روسای جمهور آمریکا از هری ترومن تا جورج بوش معتقد بودند نفت عربستان سعودی برای مقابله با کمونیسم ضروری است، قوی‌تر شد.

این رابطه دو دفعه مورد محک جدی قرار گرفته است. دفعه اول در زمان حملات یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ و در حالی که ۱۵ نفر از ۱۹ هواپیمار با اهل عربستان بودند و در دفعه بعد در زمانی که به باور رهبران کشورهای حوزه خلیج فارس، اوپاما آن‌ها را طی قیام‌های سال ۲۰۱۱ رها کرد.

به نظر می‌رسد این رابطه با انتخاب ترامپ به شکل سابق بازگشته است. سعودی‌ها و اماراتی در ابتدا تصور می‌کردند او نسبت به اوپاما سرسخت‌تر است. وقتی ترامپ از برجام خارج شد و دوباره تحریم‌های سنگینی علیه ایران وضع کرد، آن‌ها بسیار خشنود شدند. اگرچه اخیراً رهبران حوزه خلیج فارس از عدم تطابق سخن و عمل ترامپ ناراضی بودند. او در ماه ژوئن و پس از ساقط شدن پهپاد غیرمسلح امریکایی، ایران را به نابودی تهدید کرد و سپس در آخرین دقائق از طرح تلافی جوانه خود عقب‌نشینی کرد. تصمیم ترامپ به اخراج جان بولتون، مشاور امنیت ملی تندرو خود، باعث تقویت این باور شده که ترامپ تمایلی به جنگ ندارد.

اکنون اماراتی‌ها نمی‌دانند می‌توانند به چنین رئیس‌جمهوری تکیه کنند یا خیر. پس از یک‌سری حمله به کشتی‌های نفتی در خلیج فارس، اماراتی‌ها از اینکه مستقیماً ایران را متهم کنند، اجتناب کردند و تنها نماینده‌ای را بدون سروصدا به تهران فرستادند. آن‌ها ضمناً اکثر نیروهای خود را از نبرد در یمن بیرون کشیدند.

آیا سعودی‌ها نیز به همین شیوه پاسخ می‌دهند؟ آن‌ها با این هدف که به ایران درس دهند، از سال ۲۰۱۵ در جنگ نیابتی ویرانگری در یمن شرکت کردند. اکنون به نظر می‌رسد این خود آن‌ها هستند که در حال درس گرفتن هستند. حوثی‌های یمن که هم‌پیمان ایران هستند، مسئولیت حمله موشکی به عربستان در هفته پیش را پذیرفتند. شاید عده‌ای این حرف را جدی نگیرند، اما به نظر می‌رسد سعودی‌ها چاره‌ای ندارند تا بپذیرند تنها با دیپلماسی است که می‌توان جنگ یمن را به پایان رساند.

شاید هنوز در رؤیاهای رهبران کشورهای حوزه خلیج فارس این ترامپ است که می‌تواند به ایران آسیب برساند؛ اما اکنون به نظر می‌رسد بی‌میلی ترامپ به این اقدام، میراثی متفاوت و شاید طولانی‌مدت را ایجاد خواهد کرد: به رسمیت شناختن این واقعیت که آن‌ها باید یاد بگیرند بدون کمک آمریکا با ایران تعامل کنند.

منبع: نیویورک تایمز

تاریخ: ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۹ / ۲۸ شهریور ۹۸

موشک‌هایی که هفته گذشته به عربستان اصابت کرد، تنها مخازن نفتی را نابود نکرد، بلکه تیر خلاصی به دکترینی بود که طی این سال‌ها در حال محو شدن بود: این باور که ایالات متحده همچون چتر امنیتی برای حفاظت از کشورهای غنی حاشیه خلیج فارس در برابر دشمنان آن‌ها، به‌ویژه ایران عمل می‌کند.

اشتباه محاسبه ترامپ باعث شد این امر را در اینجا درک کنیم، اما بحران فعلی خلیج فارس تنها در مورد این دولت نیست و به علت تله‌ای است که کمپین «فشار حداکثری» علیه ایران ایجاد کرده است. آمریکا از زمان فاجعه حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، در حال رها کردن خود از مخصصه خلیج فارس بوده است. اکنون که نفت شیل نیز باعث شده آمریکا وابستگی کمتری به نفت خاورمیانه داشته باشد، بسیار دشوار است که تصور کنیم هر رئیس‌جمهوری در آمریکا برای دفاع از عربستان، ریسک جنگی را بپذیرد که هزینه جانی و مالی قابل توجهی برای آمریکا داشته باشد.

رهبران کشورهای حوزه خلیج فارس دهه‌ها تصور می‌کردند که ارتباطات نزدیک آن‌ها با آمریکا و صرف میلیاردها دلار برای خرید تسلیحات امریکایی، آن‌ها را تقریباً آسیب‌ناپذیر می‌سازد. آن‌ها به‌طور مرتب به دیپلمات‌ها و ژنرال‌های امریکایی اصرار می‌کردند با ایرانی‌ها با سرسختی بیشتری رفتار کنند یا حتی همان‌طور که ملک عبدالله در سال ۲۰۰۸ گفته بود، «سر ما را قطع کنند» که منظور او تشویق آمریکا به بمباران سایت‌های هسته‌ای ایران بود. اعتماد به نفس سعودی با خاطرات آن‌ها از جنگ سال ۱۹۹۱ در خلیج فارس تقویت شده بود که ائتلاف تحت رهبری آمریکا تهاجم صدام حسین به کویت را دفع کرده بود.

اما اعتقاد آن‌ها به قدرت آمریکا، باعث نادیده گرفتن بعضی از واقعیت‌هایی شد که از نظر آن‌ها ناراحت‌کننده بود. آمریکا تقریباً ۱۰ هزار مایل از این منطقه فاصله دارد و جمعیت و قدرت نظامی ایران از کشورهای حاشیه خلیج فارس به مراتب بیشتر است. در هر جنگ احتمالی، شهرهای این کشورها جزو اولین اهداف خواهند بود و برخلاف ایران، این شهرها به شدت آسیب‌پذیرند: حتی یک بمب می‌تواند وضعیت فعلی دبی به‌عنوان مکان امنی برای تجارت، حمل و نقل و گردشگری را از بین ببرد.

اکنون به نظر می‌رسد کابوس به حقیقت پیوسته است. روز شنبه، چندین موشک ساخت ایران به سمت سیستم دفاعی گران‌قیمت عربستان که از آمریکا خریداری شده بود، شلیک شد و مخازن و تأسیسات نفتی را در دو سایت مهم عربستان مورد هدف قرار داده و باعث افزایش بهای نفت شد. خسارت وارده محدود بود، اما پیام منتقل شده

استراتژی‌های متفاوت سعودی - اماراتی در یمن

علی یونس

برگردان: هادی عبادی

بر اساس اظهارات تحلیل‌گران، افزایش ناگهانی در نبردهای جنوب یمن، بخشی از استراتژی مهم سعودی - اماراتی جهت نیل به اهداف ثروتمندترین کشورهای

عرب در فقیرترین کشور عرب می‌باشد. نبردهای این ماه در شهر عدن میان نیروهای دولتی وفادار به عبد هادی منصور، مورد حمایت عربستان و جدایی طلبان مورد حمایت امارات متحده عربی با نام شورای انتقالی جنوب (STC)، لایه دیگری به پیچیدگی جنگ یمن اضافه کرد که حتی پیش از این نیز چندلایه بود.

طرفین این نبرد، هم‌پیمانان ظاهری ائتلاف سعودی - اماراتی هستند و پس از اینکه جنبش حوثی‌ها صنعا، پایتخت یمن و بخش اعظم شمال این کشور را به تصرف درآوردند، این ائتلاف در سال ۲۰۱۵ و در حمایت از دولت یمن در این کشور مداخله نظامی کرد؛ اما برخوردهای اخیر اولین نبرد خون‌بار دو طرف این ائتلاف محسوب نمی‌شود. سه روز نبرد در ژانویه سال پیش باعث کشته شدن ده‌ها و زخمی شده صدها نفر شد. بر اساس گزارش‌های سازمان ملل، اوضاع زمانی در ماه آگوست وخیم شد که شورای انتقالی جنوب کنترل عدن را در ۱۰ آگوست و پس از چهار روز نبرد به دست گرفت. در این نبردها، حداقل ۴۰ نفر کشته شدند. روز چهارشنبه، نیروهای دولتی موفق شدند شبه‌نظامیان شورای انتقالی جنوب را از چندین منطقه در عدن شامل فرودگاه و کاخ ریاست جمهوری عقب برانند، اما جدایی طلبان نتوانستند روز بعد دوباره کنترل شهر را با کمک حملات هوایی امارات به دست آورند.

به نظر می‌رسد چنین خشونت‌هایی موجب ایجاد شکاف در ائتلافی شده که عربستان و امارات متحده عربی قصد دارند به وسیله نیروهای نیابتی خود در آن با حوثی‌ها در یمن مبارزه کنند؛ اما عبدالباقی شمسان، استاد دانشگاه و تحلیلگر سیاسی یمنی مقیم استانبول، می‌گوید: «جنبش نیست، با وجود چنین شکافی، عربستان و امارات هنگام ورود به یمن، فهم واضحی از اوضاع داشتند. عربستان، امارات را به چالش نمی‌کشد، زیرا هر دو کشور دارای این هدف مشترک هستند که یمن را ضعیف نگه دارند تا اهداف استراتژیک متفاوت خود را در این کشور پیاده کنند. امارات می‌خواهد یمن ضعیف باشد تا بخش جنوبی را جدا کند. همچنین می‌خواهد بندر عدن تحت کنترل نیروهای نیابتی آن‌ها باشد. به علاوه، امارات می‌خواهد جزیره استراتژیک سُقُطرا در دریای عرب که هم‌اکنون پایگاهی نظامی در آن تأسیس کرده، تحت کنترل خود داشته باشد. عربستان سعودی مایل بود بخش‌هایی از یمن که به مرزهای جنوبی این کشور نزدیک است، به‌ویژه استان‌های حَضْرَمَوْت، سُیوَه و مَهْرَه را همچنان تحت کنترل خود داشته باشد.»

از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۰، یمن جنوبی به پایتختی عدن، دولتی مستقل بود. به سمت شمال غربی، جمهوری عربی یمن شمالی قرار داشت که پایتخت آن صنعا بود. در سال ۱۹۹۰، بخش جنوبی با قسمت شمالی به هم پیوستند. چهار سال بعد، کمیون نظامی برای استقلال جنوب شکست خورد و نتوانست اتحاد را برهم زند.

جمال قاسم، استاد یمنی - امریکایی علوم سیاسی در دانشگاه «گرنند ولی اسیت» در میشیگان، در این زمینه به الجزیره اظهار داشت: «اتحاد شمال و جنوب یمن در سال ۱۹۹۰، هرگز مطلوب کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نبود. یمنی واحد و دموکرات، خطری جدی برای این پادشاهی‌ها به‌ویژه عربستان سعودی است، چرا که با توجه به وابستگی‌های تاریخی و طایفه‌ای به مردم کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، می‌تواند به‌عنوان الگویی برای آن‌ها مطرح باشد.»

اهداف امارات

سازمان ملل جنگ یمن را که در پنجمین سال آن است، به‌عنوان بدترین بحران انسانی با هزاران کشته و میلیون‌ها انسان در معرض قحطی توصیف کرده است. امارات متحده عربی شریکی تأثیرگذار برای ائتلافی بوده که عربستان گردآورده تا با حوثی‌ها مقابله کنند، اما روش خاصی نیز برای ایجاد و حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی در جنوب یمن اتخاذ

کرده است. شمسان در این زمینه گفت: «امارات از ابتدا به کنترل جنوب یمن، به‌ویژه عدن و بندر استراتژیک آن علاقه‌مند بود تا مانع تهدید اقتدار خود در تجارت در آن منطقه شود.»

قاسم سیاست‌های امارات را چنین توصیف کرد: «در اقدامات امارات فقدان بلوغ سیاسی آشکار است، چرا که این کشور تلاش می‌کند برای جنوب یمن، هویتی مجزا ایجاد کند. به نظر می‌رسد امارات به این واقعیت بی‌توجه است که منطقه جنوب یمن نمی‌تواند هویت سیاسی مجزای خود را داشته باشد، چرا که یمنی‌ها فارغ از اینکه از کدام قسمت یمن باشند، حتی قبل از تأسیس یمن مدرن، دارای هویت مشترک و باستانی یمنی بوده‌اند.»

در عین حال، شمسان به این نکته نیز اشاره می‌کند که امارات به شدت علاقه دارد خود را به‌عنوان مرکز قدرت منطقه‌ای و جایگزینی برای قدرت نرم قطر در دنیای عرب به سیاست‌گذاران امریکایی معرفی کند که هم‌زمان پیشگام جنگ امریکا در برابر تروریسم علیه چنین گروه‌هایی در منطقه نیز است. او می‌افزاید: «امارات بعضی از گروه‌های هم‌پیمانی را که خود کنترل می‌کند، هدایت می‌کند که علیه گروه‌های دیگر یا دولت‌های محلی عملیات تروریستی انجام دهند تا بتواند عملیات نظامی خود در یمن را به‌عنوان بخشی از جنگ علیه ترور توجیه نماید. نکته کنایه‌آمیز این است که حتی عربستان و امارات نیز به‌عنوان نیروهای نیابتی امریکا و کشورهای غربی برای تجزیه یمن در راستای اهداف جهانی امریکا در جنگ علیه تروریسم و کاهش تأثیر ایران در منطقه عمل می‌کنند.»

اهداف عربستان

بر اساس آمار سازمان ملل، جنگ یمن باعث شده حدود ۲۴ میلیون نفر، ۸۰ درصد جمعیت یمن، محتاج کمک‌های انسان‌دوستانه شوند، درحالی که ۳ میلیون نفر نیز مجبور به ترک خانه‌های خود شده‌اند. درگیری عربستان در این کشمکش، ایده محمد بن سلمان برای ممانعت از تسلط کامل حوثی‌ها بر یمن بود. حوثی‌ها مورد حمایت ایران، رقیب منطقه‌ای عربستان هستند، اما اکنون بن سلمان، ولیعهد عربستان و وزیر دفاع این کشور، در بحران یمن گیر افتاده است؛ نه می‌تواند به پیروزی دست یابد و نه قادر است آنجا را ترک کند. با وجود اینکه ائتلاف مورد حمایت امریکا بیش از ۱۸ هزار حمله به مناطق تحت کنترل حوثی‌ها انجام داده تا مانع پیشروی آن‌ها شود، این جنگ سال‌ها است که برای این ائتلاف به بن‌بست رسیده است.

قاسم اظهار داشت: «عربستان، یمن را به‌عنوان حیات خلوت استراتژیک خود در نظر می‌گیرد، مصر است مانع حضور هر نوع رقیب منطقه‌ای در این منطقه شود و آن را تهدیدی برای سلطنت خود می‌بیند. با وجود اینکه عربستان هیچ‌گاه مشتاق یمنی متحد نبوده، تجزیه این کشور نیز منافع عربستان را تأمین نمی‌کند چرا که جدا شدن جنوب یمن، باعث می‌شود شمال این کشور در اختیار حوثی‌ها باشد و این امر به ایرانی‌ها امکان می‌دهد تا پایگاهی دائمی در مرزهای جنوبی عربستان ایجاد کنند.»

حوثی‌ها: ما عمل گرا هستیم

برخوردهای اخیر در جنوب یمن میان نیروهای عبد منصور هادی و شورای انتقالی جنوب، به‌دقت توسط حوثی‌ها در شمال رصد می‌شود. محمد البخیتی، عضو دفتر سیاسی حوثی‌ها، این برخوردها را به‌عنوان بخشی از استراتژی بزرگ‌تر سعودی - اماراتی جهت تجزیه یمن توصیف کرد و به الجزیره گفت: «این رویدادها ثابت می‌کند استراتژی گروه‌های یمنی دیگر در تقاضا برای مداخله عربستان و امارات، اشتباهی استراتژیک بوده و به‌جای آن باید در گفتگوهای یمنی - یمنی مشارکت می‌کردند تا مشکلات رفع شوند. وقتی نیروهای نیابتی عربستان و یمن در حال جنگیدن هستند، قربانی همیشه مردم یمن هستند، نه سربازان این کشورها. تنها راه برای اعاده حق حاکمیت خود در برابر مداخله عربستان و امارات این است که علیه این دو کشور متحد شویم.»

منبع: الجزیره

تاریخ: ۳۱ اگوست ۲۰۱۹ / ۹ شهریور ۹۸

پهپادها در خاور میانه پایانی بر برتری جت‌های سریع

مارتین چولوف
برگردان: هادی عبادی

استفاده از مواد در دسترس و هم در زمینه انواع روش‌های روزآمد نظامی تکیه کرده است. دو عامل فوق‌الذکر، بخشی اساسی از فرآیند مهندسی معکوس بود که در مورد همان پهپاد امریکایی اعمال شد که ایران آن را چهار سال پیش به زمین نشانده. نیروهای نیابتی ایران به‌طور روزافزون از ابزاری که توسط تهران در اختیار آن‌ها گذاشته شده، استفاده کرده‌اند. حوثی‌ها در یمن که از طرف نیروهای نظامی ایران پشتیبانی می‌شوند، قبلاً پهپادهایی را تا ۴۳۰ مایلی (۷۰۰ کیلومتری) عمق خاک عربستان فرستاده بودند تا لوله‌های نفت را بمباران کنند. آسیبی که آن زمان وارد شد، پیش‌زمینه‌ای از اتفاقی بود که روز یکشنبه رخ داد که به نظر می‌رسد اولین حمله به مکانی استراتژیک و بااهمیت در مقیاس جهانی باشد. بهای نفت به همراه تنش‌های منطقه‌ای بالا رفته و ایالات متحده مجبور شده جهت ایجاد تعادل در بازار، برای اولین بار در سالیان اخیر از ذخایر استراتژیک خود استفاده کند.

حملات به عربستان سعودی، هشدار استراتژیک روشنی در این زمینه است که دوره برتری جت‌های سریع به سر آمده است. به‌ویژه نیاز است امریکا به این امر توجه کند. سلطه این کشور در منطقه تا حدی وابسته به در اختیار داشتن آسمان این منطقه و میزان تهدیدی است که نیروی هوایی آن اعمال می‌کند. از این پس، هزینه شروع جنگ بعدی از جانب طرف‌های دیگر، زیاد نخواهد بود.

منبع: گاردین

تاریخ: ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۹ / ۲۵ شهریور ۹۸

در تاریخ جنگ‌های مدرن، جمله «مالک آسمان‌ها شوید تا جنگ را ببرید»، به‌عنوان قاعده‌ای دائمی مطرح بوده است. کشورهای با بهترین فناوری و بیشترین بودجه‌ها، ده‌ها میلیارد دلار برای نیروی هوایی خود اختصاص داده‌اند تا مطمئن شوند در هر نبردی برتری نظامی دارند.

هوایماهای کوچک، ارزان و بدون سرنشین این وضعیت را به‌ویژه در نبردهای خاورمیانه تغییر داده‌اند. تنها در سه ماه گذشته، پهپادها (هوایماهای بدون سرنشین) چنین تأثیری را در عراق، سوریه، لبنان و اکنون در عربستان داشته‌اند، جایی که نیمی از تولید نفت عربستان و ۷ درصد مصرف جهانی با حمله‌ای برق‌آسا با وجود سیستم‌های پیشرفته هشدار هوایی مورد آسیب قرار گرفته است. اکنون پهپادها بخشی از دارایی پیشرفته‌ترین ارتش‌های منطقه است. به‌علت اینکه آشکارسازی آن‌ها مشکل است و هیچ بازیگر دولتی نمی‌تواند خود را نسبت به آن‌ها ایمن کند، بنابراین چاره‌ای جز استفاده از آن‌ها به‌عنوان سلاح جنگی وجود ندارد.

حتی اسرائیل که به آخرین جت‌های سریع مجهز است، برای حملات خود به اهدافی در سوریه به پهپاد روی آورده است. قابلیت انکار، نقشی اساسی ایفا کرده است؛ این توانایی که پهپادها می‌توانند از رادار بگریزند و چون مشخص نیست واقعاً چه طرفی بمباران را انجام داده، برای مقامات اسرائیلی عالی است، چراکه تلاش می‌کنند مانع توسعه نبرد با ایران به کشمکش آشکار تبدیل شوند.

ایران نیز بر افزایش قدرت نیروهای نیابتی خود از طریق پهپادها، هم در زمینه تنوع

درسی از زندگی و مرگ رابرت موگابه

هیچ کس از مادر دیکتاتور به دنیا نیامده، بلکه به تدریج دیکتاتور می‌شود

چشم‌انداز ایران: روز جمعه ۱۵ شهریور مطابق ۶ سپتامبر، رادیو خبر مرگ رابرت موگابه ۹۵ ساله رهبر اسبق نهضت آزادیخواه ملت زیمبابوه و حکمران مستبد ۳۷ ساله سابق آن کشور را مخابره کرد. روزنامه معتبر آلمانی زودویچه تسایتونگ در مقاله‌ای روند زندگی موگابه از رهبری نهضت آزادیبخش زیمبابوه تا حکمرانی قلدر بی‌رحم، که ۳۷ سال با مشقت آهنگین بر این کشور حکومت کرده و با فساد سیستماتیک کشوری ثروتمند را به فقر و فلاکت کشاند، چاپ کرده است، که ترجمه مضمونی از آن را در زیر می‌خوانید.

نه رضاخان در ابتدا دیکتاتور بود، نه پسرش محمدرضا، نه رابرت موگابه، استالین، موسولینی، آدولف هیتلر و نه نوچه‌های ریز و درشت آن‌ها در دنیا. به عبارتی دیگر هرکس می‌تواند با مساعد شدن شرایط محیطی و پذیرش سخنان چاپلوسان فرصت‌طلب به تدریج به یک دیکتاتور تبدیل شود. انسان‌های آزادیخواه هم از این قاعده منتزنی نیستند، بلکه حتی بیشتر در معرض خطر لغزش به سمت خودکامگی فردسالارانه هستند. هرچه توانایی و ذکاوت آزادیخواه سابق بیشتر باشد، احتمال تبدیل او به یک دیکتاتور خشن و بی‌رحم محتمل‌تر است.

دیکتاتورها هرگز نمی‌آموزند! آن‌ها بیشتر رهنمود می‌دهند و کمتر به سخنان نخبگان خیرخواه جامعه گوش می‌دهند، چون در اثر القانات اطرافیان متملق خود آن‌ها به این باور رسیده‌اند، که نظرات و افکار آن‌ها برای همه مردم و شاید تمام بشریت عین صلاح و ثواب است. آن‌ها در این باورند که برای بقای ملک و ملت وجود آن‌ها جایگزینی نیست و فقط آن‌ها ضامن پایداری کشور و سعادت مردم‌اند و لاغیر؛ و لذا محمدرضا شاه بدین مضمون می‌گفت «اگر من نباشم ایران به ایرانستان تبدیل می‌شود (یعنی ایران تجزیه می‌شود)»، اما خود او عامل تجزیه قسمتی از کشور ایران و جدایی بحرین از مام میهن شد.

ادعاهای همه دیکتاتورها مشابه هم است. محمدرضا شاه در آخرین سال از حکومت ۳۷ ساله خود بدین مضمون گفت: «خدا هم نمی‌تواند مرا کنار بگذارد، چون من صاحب قدرتم»، رابرت موگابه هم در جایی گفته بود: «فقط خدایی که این مقام را به من داده است، می‌تواند آن را از من بگیرد»؛ اما کنار گذاشتن او به دست ژنرال‌های معتمد او انجام شد. هر دیکتاتور جدیدی فکر می‌کند که استثناست و ویژگی‌های دیکتاتورهای سابق مشابه نیست و همین امر پاشنه آشیل او می‌شود و در نهایت به سرنوشت دیکتاتورهای قبلی دچار می‌شود.

در زمان به دست گرفتن قدرت این پارتیزان سابق همه او را به‌عنوان نمونه‌ای از سیاستمداران، که مورد تحسین ریچارد فون وایسکر (رئیس‌جمهور اسبق آلمان) واقع شد، می‌دانستند؛ اما واقعیت‌های دوران ۳۷ ساله حاکمیت رابرت موگابه تشابهی با آن نظر نداشت.

رابرت موگابه یک بار گفته بود، که: «فقط خدایی که این مقام را به من داده است، می‌تواند آن را از من بگیرد.» و این جمله‌ای است، که بسیاری از مردم زیمباوه از زمان استقلال آن کشور در سال ۱۹۸۰ در ۳۷ سال حکومت او به آن واقعاً اعتقاد داشتند، یک مقام غیررسمی که تصور نمی‌شد بتوان به‌راحتی آن را از او گرفت. اکنون اما به‌نظر می‌رسد که مسئله خدا موضوعیت خود را از دست داده باشد. چون در نهایت او به دست ژنرال‌هایش از قدرت کنار گذاشته شد. از آنجا که رابرت موگابه می‌خواست همسرش گریس را به‌عنوان جانشین خود تعیین کند، ارتش در نوامبر ۲۰۱۷ علیه او کودتا کرد. حالا هم خدا او را برد. موگابه از چند ماه پیش برای معالجه در بیمارستانی در سنگاپور بستری بود. او در ۹۵ سالگی درگذشت.

موگابه که در ۲۱ فوریه ۱۹۲۴ در کوتاما حدود ۸۰ کیلومتری پایتخت حراره به دنیا آمده بود، اعتبار سیاسی خود را به‌عنوان پارتیزان چندین ساله مبارزات آزادیخواهانه علیه استعمار انگلیس در رودزای جنوبی کسب کرده بود. به اعتقاد بسیاری مرگ زودرس دو خواهر- برادر و ترک بی‌خبر خانواده توسط پدرش علت تلخ‌کامی دائمی موگابه بود. او در ۳۵ سالگی وارد سیاست شد و با نهضت‌های مقاومت گره خورد، اما خودش نه اسلحه‌ای را به دست گرفته و نه تیری شلیک کرده است. انگلیسی‌ها او را بازداشت کرده بودند. موگابه موقع مرگ پسرش در زندان بود، ولی به او حتی اجازه شرکت در مراسم تدفین پسرش را هم ندادند. در چهار سال جنگ چریکی بی‌رحمانه بر ضد حاکمان خشن سفیدپوست در زیمباوه حدود ۳۰ هزار انسان جان خود را از دست دادند. در سال ۱۹۷۹ بر اثر فشار بین‌المللی دوره حاکمیت انگلیسی‌ها در زیمباوه پایان یافت و مقرر شد برای اولین بار در این کشور جنوب آفریقا انتخابات آزاد برگزار شود.

اگرچه انتخابات می‌توانست پیروزی بزرگی برای او به‌عنوان یک نیروی مبارز راه آزادی محسوب شود، اما موگابه تصور می‌کرد به خاطر اجبار در پذیرش آتش‌بس فریب‌خورده است. چون او تمایل داشت که بر استعمارگران نفرت‌انگیز در میدان نبرد غلبه کند، اما انگلیسی‌ها حق انتخابی برای او باقی نگذاشتند و این باعث افزایش خشم او نسبت به انگلیسی‌ها شد. این خشم بمانند یک «عشق نفرت‌انگیز» برای موگابه بود، چون موگابه کت‌وشلوار می‌پوشید و ظاهری مانند یک جنتلمن انگلیسی داشت و شکسیر می‌خواند. این یکی از تضادهای مردی بود که به‌عنوان مبارز آزادیبخش شروع کرد و چون قلدری بی‌رحم خاتمه یافت.

وقایع‌نگار او خانم هایدی هولند درباره موگابه نوشته بود: «این داستان مردی است، که قطب‌نمای اخلاقی خود را گم کرده است». جسد خانم هولند در سال ۲۰۱۲ در حالی پیدا شد که جلو در خانه‌اش به دار آویخته شده بود.

در سال ۱۹۸۰ موگابه اولین نخست‌وزیر زیمباوه شد. در جشن انتقال قدرت باب مارلی خواننده سیاه‌پوست معروف برنامه اجرا می‌کرد. سخنرانی صلح‌جویانه موگابه در این مراسم باعث تعجب همگان شد. او خطاب به زمین‌داران سفیدپوست باقیمانده در کشور گفت شما هم از اعضای این کشور جدید هستید، کشوری که در آن زمان از ثروتمندترین کشورهای آفریقایی بود و به‌عنوان سبد نان قاره آفریقا محسوب می‌شد. این وضعیت تنها تا چند سال ادامه یافت.

موگابه که معلمی تحصیلکرده بود، سرمایه‌گذاری وسیعی در آموزش کرد. در ابتدای کار کسی تلاشی از او برای افزایش ثروت‌اندوزی ندید،

اما از طرف کادرهای حزب او زانو- پی اف چرا. آن‌ها بی‌رحمانه شروع به چپاول کردند. آن‌ها می‌گفتند، که اکنون زمان بخوربخور ما رسیده است "It is our time to eat". این وضعیت برای تمام جنبش‌های آزادیبخش سابق هم وجود داشته است، که در ابتدا اعتقادات اخلاقی و ایدئولوژیستی والا داشتند، اما بعدها از آن چیزی باقی نمانده است. آن‌ها به‌مرور زمان خلق و خوی همان‌هایی را پیدا می‌کنند، که روزی بر ضدشان می‌جنگیدند.

موگابه در همان اوایل کار شروع به حذف خشونت‌بار تمام رقبای خود کرد. موگابه بین ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بریگاد پنجم را، که در کره شمالی آموزش دیده بود، به منطقه متابله لند، که تحت نفوذ رقبای او بود گسیل کرد تا پیروان آن‌ها (رقبا) را سر به نیست کنند. تخمین زده می‌شود که در حدود ۲۰ هزار نفر کشته شده باشند؛ اما جوامع غربی به آن توجهی نکردند و حتی زمان کوتاهی بعد از آن قتل‌عام رئیس‌جمهور آلمان (ریچارد فون وایسکر) به دیدار او رفت. دو رئیس‌جمهور دست در دست هم در مراسمی به آواز گروه گرگ‌کودکان گوش می‌دادند و فون وایسکر از موگابه به‌عنوان «سیاستمداری متفاوت» تمجید کرد.

اما هیچ چیزی نمی‌توانست این قدر از واقعیت دور باشد. کم‌کم برای موگابه هر وسیله برای حفظ قدرتش قابل توجیه شد. برای اینکه عوامل فاسد حزبش داری‌های صندوق بازنشستگی جانبازان جنگ آزادیبخش را غارت کرده بودند، موگابه اول به دنبال کسی بود که گناه چپاول این داری‌ها را به گردن او بیندازد و دوم به دنبال ثروتمندانی بود که اموال آن‌ها را مصادره کرده و بین هوادارانش تقسیم کند؛ لذا در سال ۲۰۰۰ اجازه داد که به مزارع سفیدپوستان هجوم برده شود. در اثر این فرمان برخی از مالکان کشته شده و تعدادی نیز از کشور رانده شدند و مزارع آن‌ها بین سربازان وفادار به حزب تقسیم شد، اما چون آن‌ها نه اطلاعاتی از اقتصاد کشاورزی داشتند و نه در حقیقت علاقه‌ای هم به کار کردن داشتند، دوران سقوط وحشتناک اقتصادی کشوری ثروتمند آغاز شد، که بعداً تورم ۳۴۰ میلیونی را برجای گذارد.

میلیون‌ها نفر از مردم زیمباوه برای غلبه بر گرسنگی به کشور همسایه آفریقای جنوبی مهاجرت کردند. این مهاجرت چون موگابه را از شر نارضایتی آن‌ها خلاص می‌کرد، ناراحت‌کننده نبود. از طرفی دیگر آن‌ها با ارسال ارز به اقتصاد کشور کمک می‌کردند. سر به نیست کردن مخالفان و تقلب در انتخابات روند جاری موگابه شده بود. از این به بعد و به خاطر رفتار مستبدانه او بود که آمریکا و اتحادیه اروپا حکومت او را تحریم کردند، چیزی که در آفریقا باعث افزایش محبوبیت او شد. برخی او را مبارزی آزادیخواه می‌دانستند که با استعمارگران پیر سرشاخ شده بود.

موگابه خود را جایگزین‌ناپذیر می‌دانست، اما به پایان کار خود نیز واقف شده بود و می‌خواست که قدرت در داخل خانواده‌اش باقی بماند. به همین خاطر در سال ۲۰۱۷ همسرش گریس را که نزد مردم زیمباوه به دلیل مال‌اندوزی بی‌شرمانه‌اش منفور بود به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور معرفی کرد. به دنبال این انتصاب ارتش کودتا کرد و موگابه در حصر خانگی قرار گرفت؛ اما موگابه که در اواسط سال ۲۰۱۸ فرصت یافت، تا در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت کرده و بر ضد کودتا و سقوط فرهنگ مردم‌سالاری در کشورش گلایه کند. این سخنان موگابه هرگز به کنایه نبود، بلکه برخاسته از اعتقاد او بود.^۱

منبع: زوددویچه تسایتونگ

پی‌نوشت:

۱. او هنوز اعتقاد داشت، که تنها وجود او ضامن حاکمیت مردم‌سالارانه بر کشورش می‌باشد.



در آینه رسانه‌ها ایران

آتش دخالت آمریکا در منطقه دامن خودش را گرفته است

تلویزیون چین میزگردی حول موضوع داعش در منطقه خاورمیانه برگزار کرد که در این میزگرد سید حسین موسویان دیپلمات پیشین کشورمان نیز حضور داشت. با توجه به خروج بخشی از نیروهای آمریکا از سوریه مجری پرسید جنگ با داعش به کجا ختم خواهد شد. موسویان پاسخ داد: داعش تنها یک گروه نظامی نیست بلکه داعش یک ایدئولوژی است. این ایدئولوژی هم طرف دو یا سه سال به وجود نیامده است. داعش و گروه‌های مشابه مثل القاعده، بوکوحرام، الشباب و غیره از ایدئولوژی وهابیت تغذیه می‌شوند. سرزمین مادری این ایدئولوژی عربستان است که طی ۵۰-۶۰ سال، ده‌ها میلیارد دلار جهت ترویج این ایدئولوژی هزینه کرده، به طوری که صدها هزار طرفدار افراطی در خاورمیانه، آفریقا و سرتاسر جهان دارد. یکی از شرکت‌کنندگان در مورد سخنان موسویان گفت: می‌دانیم که عربستان میلیاردها دلار برای آموزش وهابیی در منطقه و جهان هزینه کرده، اما این به خاطر مقابله با ایران بود. موسویان در این مورد تأکید کرد: عملیات تروریستی که داعش در آمریکا و اروپا انجام داد برای مقابله با ایران شیعه بود؟ این عملیات هیچ ربطی به شیعه ندارد. ما در آمریکا و اروپا حکومت شیعی نداریم که داعش برای مقابله با آن، عملیات تروریستی کرده باشد. داعش بخش سنی‌نشین عراق را اشغال کرد و نه بخش شیعه‌نشین، داعش سنی‌ها را کشت نه شیعه‌ها را. لذا این جریان تروریستی هیچ ربطی به شیعه و ایران ندارد. همه مذاهب اصلی جهان اهل سنت همچون شافعی و مالکی با داعش و القاعده مخالف‌اند. عامل مهم دیگر دخالت خارجی در منطقه است. حمله آمریکا به عراق و افغانستان، حمله عربستان و آمریکا به یمن، حمله ناتو و عربستان به لیبی از جمله جنگ‌ها و دخالت‌هایی بود که موجب رشد تروریسم در خاورمیانه شده است. عامل مهم سوم هم رژیم‌های فاسد دیکتاتوری مورد حمایت آمریکا در منطقه هستند که موجب فقر و فساد در این کشورها شده و تروریسم را گسترش داده است.

از فشار حداکثری تا خصومت حداکثری

ترامپ سعی کرد با فشار حداکثری ایران را به میز مذاکره بکشاند، اما نتیجه عکس شد و خصومت بین ایران و آمریکا حداکثری شد. اطرافیان ترامپ مانند بولتون جنگ طلب و خواهان تغییر رژیم ایران هستند. دیگر اینکه شناختی از درون ایران ندارند و اصولاً

سیاست او تحت فشار اسرائیل و عربستان است. آخرین اشتباه ترامپ تحریم مقام رهبری و وزیر خارجه ایران بود که راه دیپلماسی را بست. شکست آخر ترامپ هم تحریک انگلستان برای توقیف نفت کش گریس ۱ بود که معاون اتحادیه اروپا اعلام کرد این اقدام به دستور ترامپ بوده. ترامپ با نتیجه دادگاه در انگلستان هم مخالفت کرد و خواهان درگیری انگلیس با ایران بود تا کشور خودش از جنگ مستقیم با ایران در امان بماند. اکثر مطبوعات در بریتانیا به این نتیجه رسیدند کشورشان نباید وارد بازی ترامپ شود.

موانع فعلی ترامپ جهت موفقیت در سیاست با ایران

اولین و بزرگ‌ترین مشکل ترامپ این است که کارگزاران اصلی تیش دیدگاه و اهداف متفاوتی با او در مورد ایران دارند، حتی برای سیاستمداران برجسته آمریکا هم روشن است که جان بولتون، مشاور امنیت ملی ترامپ، مشتاق جنگ یا حداقل تغییر رژیم در ایران است. دومین مانع ترامپ متحدین کلیدی منطقه‌ای یعنی اسرائیل و عربستان هستند که اهداف بولتون را دنبال می‌کنند و نفوذ بی‌سابقه‌ای در تعیین سیاست‌های جاری آمریکا علیه ایران دارند در حدیکه بسیاری از سیاستمداران در تهران به این نتیجه رسیده‌اند که اسرائیل و عربستان عامل مهم تشدید خصومت‌های اخیر آمریکا با ایران هستند. سومین مسئله این است که هیچ‌کس باور ندارد که ترامپ بتواند به توافق هسته‌ای بهتری با ایران دست یابد درحالی که برجام حاصل دوازده سال مذاکره ایران و قدرت‌های جهانی است، ده‌ها دانشمند هسته‌ای جهان در تدوین آن حضور داشتند، جامع‌ترین سند هسته‌ای تاریخ عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای است، از پشتوانه قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل برخوردار است و بیش از دو سال هم توسط ایران به‌طور کامل اجرا شد.

سید حسین موسویان

منبع: پولیتیکو، آگوست ۲۰۱۹

هدف تروریسم

عبدالفتاح سیسی، رئیس‌جمهور مصر، در جریان نشستی در قاهره با اشاره به بحران سوریه گفت: آنچه در سوریه رخ داد برنامه‌ریزی شده بود و از گروه‌های تروریستی برای ویران کردن این کشور استفاده شد. هدف از تروریسم تضعیف قدرت دولت ملی است. جنگ سنتی نمی‌تواند یک کشور را نابود کند اما تروریسم می‌تواند.

منبع: روزنامه جمهوری اسلامی ۲۴ شهریور

متأسفانه در این دو ماه اطلاع یافتیم که برخی از دوستان و سروران و همکاران و مشترکین و خواننده‌های نشریه با فقدان یکی از خویشان خود عزادار شدند. امید که تسلیت این جانب و کارکنان نشریه را بپذیرند و بازماندگان با طول عمر و سلامتی در سایه حق نیک‌فرجام شوند.

به مهندس محمد دهنوی و سرکار خانم احترام دهنوی بابت درگذشت مادر بسیار مهربانشان و به مهندس مهدی باقری برای درگذشت مادر همسرشان

به برادر مهدی محمودیان به مناسبت درگذشت پدر رنج‌دیده‌اش

به حجت‌الاسلام علی زاهدپور برای درگذشت مادرشان

به همسر وفادار دکتر عنایت‌الله سعدوند و فرزندان ایشان، دکتر علی، مهدی و نرگس سعدوند بابت درگذشت پدر بزرگوارشان

به آرش و خانواده محترم عارف‌زاده به دلیل درگذشت جانگداز رضا عارف‌زاده.